بولتن کنگره

شماره ۱۱

www.iran-archive.com

فهرست

۱ـ در راه تدارک کنگره ـــــ صادق ـــــ ۱
۲ـ پیرامون برخی مسایل زندگی درون سازمانی ـــــ بهنام ـــــ ۱۹
۳ـ "فروتنی" از نوع ایدئولوژیک ـــــ جمشید ـــــ ۳۸
۴ـ نقش بولتن در تامین وحدت سازمان ـــــ مرتضی ـــــ ۵۰
۵ـ درباره دمکراسی درون حزبی ـــــ مرتضی ـــــ ۵۸
۶ـ درباره انتخاب طبیعی رهبران ـــــ مرتضی ـــــ ۶۸
۷ـ علیه انحلال طلبی ـــــ ا. مومنی ـــــ ۷۲
۸ـ مبارزه ایدئولوژیک ما (۳)
تفسیر سیاسی روز و مسئله مرزبندی ـــــ فرید ـــــ ۸۹
۹ـ دموکراسی و اصلاحات ـــــ مراد ـــــ ۱۱۲
۱۰ـ راه انحرافات تازه را سد کنیم ـــــ امید ـــــ ۱۲۶
۱۱ـ بانگاهی برگذشته ـــــ حمید ـــــ ۱۴۳

www.iran-archive.com

در راه تدارک کنگره

توضیحات ومباحثات پیرامون مسائل فصل دوم برنامه

اکنون در سازمان ما بحث‌ها حول مسائل برنامه جان تازه ای گرفته است. پس از انتشار اسناد مصوب کمیسیون برنامه وپیشنهادهای ضمیمه آن امکان آن فراهم میشود که درباره جوانب گوناگون نقطه نظرهائی که می باید سمت گیری ها ومضامین اساسی مواضع سازمان را معین کنند با روشنی ودقتی بیشتر اظهار نظر شود.

من قبلا تصمیم داشتم که با تنظیم یادداشت هایم کل مباحثات حول مسائل برنامه ای را در سه بخش بگنجانم. بخش اول کلیات، بخش دوم. نقد وبررسی برنامه ۶۱ بخش سوم. توضیحات پیرامون فصول ومسائل پیش نویس طرح برنامه جدید سازمان. مقالات مربوط به بخش اول در ۴ فصل طی دو شماره بولتن ۸ و ۱۰ انتشار یافت. اما همانگونه که توضیح داده ام تصمیمات برنامه ریزی های هیات سیاسی ونیز تحول اوضاع سیاسی امکان "کار آرام و درازمدت" را سلب ویا محدود کرده است.

بطور مشخص اکنون مسائل مربوط به فصول اول ودوم وسوم برنامه در دستور بحث شوره ها وکمیته ها قرار داده شده است. فصل پنجم نیز ماه آینده انتشار خواهد یافت. به علاوه طرح تشکیل اجلاس های پیش کنگره نیز در خارج کشور اجرا گذاشته شده است. لذا هماهنگی با مباحثی که در تشکیلات پیش میرود تغییرات در انتشار مقالات مذکور را ضروری تر ساخت. این امر واهمیت بنیادین مسائل فصل دوم برنامه انتشار توضیحات ضرور پیرامون مسائل ومباحثات این فصل را فوریت بخشید وانتشار مقاله حاضر نیز در همین رابطه صورت پذیرفته است.

۱ ـ اشاره ای مجدد به مسائل متدیک

در بولتن ۸ اهمیت کار روی سند واحد برنامه ونقش پلاتفرم های جداگانه در ایجاد شقاق در سازمان ودر شکل دهی فرانسیونیسم مفصلا مورد بحث قرار گرفت. پس از دفاع مذکور از ایده کار روی سند واحد وارائه دلایلی که امکان کار روی پلاتفرم واحد را با قدرت باثبات میرسانید در برخی مقالاتی که در شماره های بعدی بولتن انتشار یافت بدون ورود به یک استدلال پخته ای که احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت سازمان را بازتاب دهد مساله از روایائی مورد بحث قرار گرفت که نمی توان آن را شایسته سازمان ما دانست. اشاره به چند نکته در این زمینه ضروری است:

باستناد کدام اراده وباستناد مصوبات کدام ارگان هاسندی که مبنای بحث کمیسیون برنامه است قبل از شروع بحث روی آن در کمیسیون جهت اطلاع تشکیلات در اختیار اعضا قرار گرفته واینکه چگونه این کار عملی شده ودلایل آن چه بوده است باید لزوما در ارگان های مسئول سازمان مورد بررسی واظهار نظر قرار گیرد. جای پرداختن به این مسائل در بولتن نیست. علیرغم اینکه برخورد این یا آن رفیق چه باشد. این مسائل باید فقط در ارگانهای مسئول مورد بررسی قرار گیرند. در شرایطی که آرا هر رفیق درباره تصامیم اجرائی واستدلال مربوطه نظریه تعهدات سازمانی وشرایط فعالیت سازمان غیرقابل انتشار است واطلاعات دقیق درباره چگونگی روند هر تصمیم گیری فقط در اختیار ارگان های مافوق قرار می گیرد، کمترین تاثیر بهره گیری از بولتن، نه در واقع برای بیان نظرات ومباحثه رفیقانه در اختیار همه ما قرار دارد، در جهت ایجاد پیشداوری درباره قرارها ومصوباتی که هنوز هیچ ارگان قانونی اطلاعات پیرامون آن را انتشار نداده است، زمینه سازی برای شکستن کنترل ارگان های مسئول در زمینه حفظ اطلاعات درون سازمانی ودرون ارگانی است.

۲ ـ مساله به هیچ وجه اینطور نیست که اگر کسی از بحث روی پلاتفرم واحد دفاع کند حتما قصد شر اینست که دیگر رفقا را از حق دادن پلاتفرم محروم سازد. به نظر میرسد با کسی که بحث را از اینجا شروع می کند هنوز نمی توان یک مباحثه جدی را آغاز کرد. با چنین برداشتی باید ابتدا خیلی از مسائل بسیار ابتدایی تر را حل وفصل کرد. بدون این سطح بحث در حد ضرور ارتقا نخواهد یافت.

سئوال مرکزی اینست که دامنه وعمق اختلاف نظرهای موجود پیرامون مسائل برنامه ای در سازمان

www.iran-archive.com

ما آیا در حدی است که تامین وحدت صفوف سازمان حول یک برنامه واحد امکانپذیر است یا ارزیابی واقع بینانه از این اختلافات حاکی از آنست که تامین وحدت صفوف سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) حول برنامه واحد به دلیل عمق و دامنه اختلاف نظر حول مسائل برنامه ای در وضع فعلی امکان ناپذیر است؟ مساله اینست که اختلافات پیرامون مسائل برنامه ای حاکی از وجود دو ایدئولوژی یا دو گرایش طبقاتی متضاد است یا این چنین ارزیابی غیرواقع بینانه و مایوسانه است؟ مساله اینست که آیا این اختلاف نظرها امکان وحدت صاحبان نظریات مختلف در سازمان را از میان برده و انشعاب را به امری قهری بدل کرده است یا خیر می توان و باید از وحدت سازمان دفاع کرد؟ به نظر میرسد پیدا کردن کلمات و استدلال مناسب برای حل مساله با سطح فکری که از درک این مسائل و به طریق اولی از پاسخ یابی آن خود را محروم کرده و موضوع دفاع از پلاتفرم واحد را با امضای آن مربوط می بیند در وضع فعلی غیرعملی است.

تازه برای کسی هم که برای درگیر کردن ذهن خود با خود مساله اساسی مورد بحث آمادگی ندارد و نمی تواند خود را از نگاه کردن به مساله از زاویه مصالح "شخصی" و یا "جناحی" خلاص کند اطلاعات و داده های کافی برای گرفتن پاسخ های صحیح وجود دارد. هنگامی که هم پلنوم مهرماه ۶۶، هم هیات سیاسی کمیته مرکزی و هم در کمیسیون برنامه تاکید شده است که هرگاه رفیقی درخواست کرد پلاتفرم برنامه ای او در اختیار تشکیلات قرار گیرد مانع قانونی برای تحقق این درخواست وجود نخواهد داشت، زمانی که این شناخت با صراحت کافی در دستگاه رهبری سازمان وجود دارد که راه تامین وحدت سازمان حول برنامه واحد توسل به اهرم تشکیلاتی برای جلوگیری از انتشار پلاتفرم های جداگانه نیست، زمانی که ضمن تصریح این حقیقت که هیچ منطقی امکان تامین وحدت حول برنامه واحد را منتفی نمی کند، اما در عین حال هر رفیقی که این منطق را نمی پذیرد حق دارد پلاتفرم خود به تشکیلات ارائه دهد و در شرایطی که همه این ها با صراحت و روشنی به همه رفقا اعلام شده است طرح این فکر که دفاع از ایده امکان تامین وحدت سازمان متوجه محروم کردن دیگران از ارائه پلاتفرم است دیگر نمی تواند فقط از ساده اندیشی ناشی شده باشد. دلیل طرح چنین فکری را فقط میتوان عزم و اصراری استوار در ناباوری تلقی کرد.

۲- نظریه مشکلات بسیاری که مطرح شده است به نظر میرسد توضیحات بیشتری درباره سند مبنا ضروری است.

در مطلبی که در بولتن ۱۰ منتشر شد من به یک فکری اشاره کردم که میگوید از یک، دو بتراشد. فکری که در ذهن خود مرا از دو یک سازمان دو جریان جستجو می کند، فکری که تنوع فکری را فقط تضاد فکری تلقی می کند، فکری که سیمای رنگین طبیعت را فقط می تواند سیاه و سفید و حداکثر خاکستری ببیند. چنین فکری کمیسیون، هیات سیاسی، کمیته مرکزی، کنگره و خود سازمان را فقط زمانی از آن خود می بیند که فکر (جناح) خود ساخته را بر آن مسلط ببیند. فکری که "برای خود فکر دیگری" را در سازمان ساخته و پرداخته و آن را در مقابل فکر خود قرار داده است البته که اگر در ارگانها در اکثریت قرار نگیرد ارگان را ارگان خود نخواهد شناخت شرط اینکه کسی به کمیته مرکزی اعتماد کند و آنرا ارگان رهبری کننده سازمان بشناسد قبل همه ضروری است ایدئولوژیک طبقاتی (سمت گیری عمومی برنامه ای) کمیته مرکزی را با آنچه خود در این زمینه می پذیرد همسو ببیند. فقط در این صورت است که اتوریته ای به عنوان کمیته مرکزی یا هیات سیاسی یا کمیسیون میتواند در ذهن شکل بگیرد. اتوریته ای که نه متعلق به یک بخش از سازمان که متعلق به تمام سازمان است.

رفقا امیر و بهمن در ارائه پیشنهادهای خود روی فصل دوم برنامه درخواست کرده اند که پیشنهادهای مذکور بصورت یک پلاتفرم کامل، یعنی پاراگرافهایی که در کمیسیون به تصویب رسانیده اند را همراه پیشنهادهای تصویب نشده خود به تشکیلات ارائه دهند. کمیسیون تصمیم گیری در این زمینه را بر عهده خود این رفقا واگذار کرد.

اساس این فکر اینست که هر گاه اختلاف نظر درباره مسائل برنامه ای بروز کند قطع نظر از وسعت و عمق آن درست است که هر کس پلاتفرم خود را بطور کامل ارائه دهد. چرا که اگر پیشنهادهای تصویب نشده ضمیمه مصوبات کمیسیون شوند تشکیلات درک منسجمی از مجموعه افکار ارائه شده بدست نخواهد آورد. اگر

چنین استدلالی مبنا قرار گیرد آنگاه قطعا بیش از دو پلاتفرم می باید در تشکیلات انتشار یابد . آخر بعید است در هیات سیاسی یا حتی در سطح ۲ رفیق پیرامون مسائل مهم برنامه ای اتفاق نظر کامل وجود داشته باشد . براساس این استدلال باید انتظار داشت که هر رفیقی که این یا آن حکم اساسی برنامه ای را در سند پیشنهادی رفقا نمی پذیرد خود آن را در پلاتفرم مربوطه وارد و سند کامل را انتشار دهد . هم از این روست که عدم انجام این کار و حتی عدم ارائه هیچ پیشنهادی روی پلاتفرم مذکور اینقدر غیرقابل انتظار بنظر میرسد . به این ترتیب به نظر میرسد که تحریر یک سند کامل متشکل از موارد مشترک و غیرمشترک قبل از همه واقعا با نیت ضمیمه نشدن به سند کمیسیون نزدیک است .

حال سئوال اینجاست که آیا این بیم از "ضمیمه شدن" به سند کمیته مرکزی و سند کنگره و سند سازمان نیز می تواند مطرح باشد و فقط موضوع به کمیسیون محدود است؟ طبیعی است که نمی توان آن را صرفا به محدود کرد ؟ چنین بیمی در جوهر خود بیم از ضمیمه شدن به سازمانی است که با تو در راستاهای معین یکسان فکر نمی کند .

★ ★ ★

توجیه ضرورت ارائه پلاتفرم های جداگانه بهر دلیل و با هر منطقی که امروز صورت پذیرد عملی است در جهت توجیه شکاف و شقاق در سازمان و نه در راستای غلبه بر آن . این عمل در راه بسط تنوع فکری در درون سازمان مانع ایجاد می کند . بویژه از راه بازداشتن افکار متنوع از بیان و عرضه مستقلانه و آزادانه از فرمول بندی ها ، پیشنهادها و افکار خود . این عمل به لحاظ معرفتی در ارزیابی غیرواقع بینانه از دامنه و عمق اختلاف نظرهای موجود در سازمان ریشه دارد ، اختلافاتی که گرچه مشخصا جنبه ایدئولوژیک و تا حد معینی از بار طبقاتی برخوردار شده اند ، اما به هیچ وجه توجیه گر دو ایدئولوژی یا حتی دو سمت گیری متضاد ایدئولوژیک نیستند .

www.iran-archive.com

۲ــ حذف جهان بینی از برنامه

یکی از مسایل کلیدی در کمیسیون برنامه حول مسایل فصل دوم، پیشنهادی است که تحت عنوان "جدا کردن مسایل مرامی از برنامه" مطرح شده است. با استناد این پیشنهاد کلمه "جهانبینی" از متن فصل و برخی موضوعات از متن فصل حذف شده اند. این پیشنهاد در پلاتفرمی که به امضای رفقا امیر و پیمان انتشار یافته آمده است. در دفاع از این پیشنهاد عنوان میشود که در برنامه بهتر است فقط از آماجها، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سازمان و از خط مشی استراتژی و تاکتیک آن صحبت شود و از آوردن هر از هایی که پذیرش آن برای مردم ضرور نیست امتناع شود.

البته هنوز روشن نیست که بنا بر این پیشنهاد سازمان میبایست سند دیگری تحت عنوان "مرامنامه" تنظیم و در کنگره تصویب کند و یا فعلا احتیاجی به تدوین چنین سندی نیست. بعلاوه اینهم هنوز روشن نیست که پیشنهاد فوق فقط مجدود به حذف از برنامه است یا موضوعات فوق از زندگی مبارزاتی و از پراتیک روزمره آنهم باید حذف شوند. هرگاه هنوز پاسخ دقیق به این سؤالات روشن نباشد نمیتوان بدرستی در باره این پیشنهاد و اهمیت آن صحبت کرد. مساله را در حالات گوناگون بیشتر بشکافیم.

هر گاه ما در برنامه خود موضوع جهان بینی سازمان یعنی مارکسیسم ــ لنینیسم را مسکوت بگذاریم ــ اما در عمل وظیفه تبلیغ و ترویج مارکسیسم لنینیسم همچنان برعهده سازمان باشد و سازمان در عمل از این ایدئولوژی دفاع کند، بنظر میرسد دیگر این موضوع که در برنامه مارکسیسم ــ لنینیسم بعنوان ایدئولوژی سازمان اعلام شود و استدلال ارائه شده برای حذف آن، بکلی اهمیت خود را از دست خواهد داد. چون مردم ابتدا از طریق پراتیک سازمان با عقاید آن آشنا میشوند. در این حالت عضوگیری که در واقع آخرین مرحله پیوستن به سازمان است، در شرایطی صورت میگیرد که فرد داوطلب آگاه است که به یک سازمان مارکسیستی میپیوندد. اگر سازمان ما مروج مارکسیسم ــ لنینیسم باشد و بعلاوه، هیچ یک از عرفدارن آماجها و خط مشی سازمان، قطع نظر از اینکه مارکسیست باشند یا نباشند، از اینکه در برنامه سازمان جهان بینی آن مارکسیسم ــ لنینیسم اعلام نشده است به این نتیجه نخواهند رسید که سازمانی نه به آن پیوسته اند مارکسیست ــ لنینیست نیست.

در شرایط سلطه اختناق، یا در جوا معی که ارتجاع نیرومند است این فکر که حزب طبقه کارگر برای حفظ امکان فعالیت قانونی، تبلیغ وسیعتر و ترویج مارکسیستی را با استفاده از امکانات جنبی و بدون نام خود انجام دهد فکری است قابل مکث و توجه. اگر حزب جهت انطباق بر شرایط مادی مبارزه، چنین تصمیمی بگیرد، آنگاه لزوماً تصریح هویت مارکسیستی ــ لنینیستی آن در برنامه نقض غرض خواهد بود. ولی در عمل حزب طبقه ــ کارگر اگر بنام خود مارکسیسم را ترویج کند پیشنهاد مسکوت گذاردن آن در برنامه قطعاً غیرضرور و غیر ــ قابل درک است.

مساله را در حالتی که ترویج مارکسیسم ــ لنینیسم از پراتیک سازمان حذف شود بررسی کنیم

ایسن تحول البته فوق العاده جدی است. جوهر این پیشنهاد آن است که حزب رهبری کننده انقلاب باید به جهان بینی واحدی مجهز باشد یا نه؟ این مساله البته میتواند مورد بحث قرار گیرد. راستی چه دلیلی دارد که سازمان مارکسیسم ــ لنینیسم را بپذیرد و آن را مبنای تنظیم برنامه خود قرار دهد؟ آیا بهتر نیست حزبی ساخت فاقد ایدئولوژی واحد، حزبی که سیاست و آماجهای معین را مبنای وحدت و موجودیت خود قرار دهد؟ آیا اساساً تأسیس یک حزب مارکسیستی در راه بسیج و تشکل توده های مردم برای انقلاب مانع ایجاد نخواهد کرد؟ اصلاً چه ضروری دارد که سازمان از وحدت ایدئولوژیک برخوردار باشد؟

منطقا باید حذف مارکسیسم ــ لنینیسم از برنامه حذف ترویج آن توسط سازمان و در آخرین تحلیل حذف ایدئولوژی واحد از حیات آن را توجیه کند. در این صورت هرگاه واقعبینانه به صحنه نگریسته شود بصور قطع باید تائید کرد که در شرایط کشور ما ایران در آن "حزب انقلابی وسیع" حتما و ضرورتا یک بنوک مارکسیست ــ لنینیست شکل خواهد گرفت. آخر مارکسیسم ــ لنینیسم دیگر سالهاست که در

جامعه ما به یک نیروی عینی غیر قابل حذف تبدیل شده است . این اشتباه است که کسی فکر کند در جامعه ما میتواند یک جنبش انقلابی همگانی و فراگیر که توده های مردم را بسمت خود جلب میکند شکل بگیرد و در آن یک بلوک متشکل مارکسیستی ـ لنینیستی وجود نداشته باشد . اکنون دهه های متوالی است که پیشاهنگ کمونیستی و کارگری کشور ما با ایدئولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی در یک پروسه تاریخی شکل گرفته و شعور مارکسیستی به بخش غیرقابل حذف از شعور سیاسی جامعه ما تبدیل شده است . اگر این یا آن رهبری سیاسی هم امروز تصمیم بگیرد که مارکسیسم ـ لنینیسم را از برنامه یا از پراتیک ترویجی و یا از مجموعه حیات سازمان حذف کند این شعور بطور قطع و خارج از اراده آن رهبران در جامعه ما در قالب تشکل یا تشکل های معینی سیاسی که نفوذ اجتماعی معینی نیز خواهند داشت به حیات خود ادامه خواهد داد . با این واقعیات اجتماعی نه میتوان و نه باید اراده گرایانه برخورد کرد .

نیروی مارکسیستی ـ لنینیستی در جامعه ما حاصل ترویج مارکسیسم لنینیسم و اشاعه آن در جامعه است . زمانی که پیشنهاد حذف این ترویج از سوی سازمان ارایه شود لزوما باید درباره ضرورت وجودی این نیرو نیز اظهار نظر کرد . آیا وجود یک جریان با هویت مارکسیستی ـ لنینیستی در جامعه ما ضروری است و یا این نیرو مانع رشد انقلاب است ؟ اگر ما ترویج مارکسیسم را از سوی سازمان غیر ضروری یا زیانبار تشخیص دهیم نمیتوانیم نیروی مارکسیستی در جامعه را ضرور و مفید ارزیابی کنیم و یا خود را نیز جزو آن بحساب آوریم . در اینجاست پیشنهاد حذف ایدئولوژی از برنامه خود تمامی جنبه ایدئولوژیک طبقاتی بخود میگیرد و به بنیانهای موجودیت ما و به بنیادی ترین افکار ما برای مبارزه و جامعه باز میگردد . اگر مساله در اینجا برخی ملاحظات مربوط به فعالیت قانونی حزب و یا مربوط به روانشناسی توده ای باشد اصلا ضروری نبود که پیشنهاد مذکور به بحث گذاشته شود و اگر مساله ساختن حزبی است فاقد ایدئولوژی واحد و از جمله ساختن حزبی که هسته رهبری کننده آن خود مارکسیسم ـ لنینیسم را می پذیرد و راهنمای عمل خود قرار میدهد اما به مثابه یک جنبش اجتماعی یک جریان دموکراتیک و انقلابی است ، باید گفت در مرحله ای از رشد و تکامل جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران که هنوز صفبندی طبقات و نیروهای اجتماعی و سیاسی تعیین قطعی و تاریخی نیافته و یا حزب کمونیست فاقد زمینه مساعد اجتماعی است البته این موضوع کاملا امکان پذیر بوده است . موسسین حزب توده ایران نیز با توجه به تجارب حزب کمونیست ایران تا سالها همین فکر را دنبال کردند . اما همانگونه که در تزها و جمعبندیهای "کمیسیون بررسی مبانی نظری و خط مشی و برنامه ۶۱ ـ ۶۰ تحت عنوان " برنامه ما و راه رشد غیرسرمایه داری " منتشره در بولتن ۵ منعکس است رشد سرمایه داری ، پیشرفت قشربندی طبقاتی و تکامل نهضت کمونیستی و کارگری ایران شرایطی را پدید آورده اند که هرگاه سازمانهای پیشاهنگ طبقه کارگر ایران به وظایف خود در زمینه کار فعال سیاسی و تشکیلاتی در میان مردم عمل کنند و به مسایل جنبش و جامعه بدرستی پاسخ گویند زمینه مساعدی برای شکل گیری جریانهای غیر تکوین نخواهد یافت . تجربه برخی کشورهای آمریکای لاتین و تا حد معینی تجربه جنبش انقلابی در میهن ما در سالهای دهه ۶۰ نیز گویای آن است زمانی که حزب پیشاهنگ مارکسیست ـ لنینیست طبقه کارگر از انجام رسالت خود در میان مردم و از تشخیص و انجام وظایف مبرم خود باز می ماند ، چنانچه شرایط عینی مساعد نشود امکان تکوین سازمانهای انقلابی وسیع نیز مساعد خواهد شد .

از سوی دیگر این نیز فکری است قابل مکث که تأمین سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب آتی بصورت مستقیم و بلا واسطه محتمل تر و یا امکان پذیرتر است و یا از طریق جبهه وسیع و از طریق تأمین سرکردگی یک " بلوک چپ و دموکراتیک " در آن . بنظر میرسد در هر کدام از این حالات یک چیز قطعی است : چه اتحاد وسیع شکل بگیرد ، چه نگیرد ، چه هژمونی تامین شود ، چه نشود همواره یک بخش جدی از جنبش رادیکال ضد امپریالیستی ـ دموکراتیک کشور ما را جریانهایی که ایدئولوژی خود را مارکسیسم ـ لنینیسم اعلام میکنند و از سوسیالیسم دفاع میکنند تشکیل خواهد شد ، جریانهایی که علیرغم هر کوشش اراده گرایانه ای از جریانهای غیر مارکسیستی حتی به گونه ای افراطی ، جدا و مستقل خواهند ماند .

آیا می توان یک حزب مارکسیست ـ لنینیست باقی ماند اما شرط عضویت در حزب را پذیرش

مارکسیسم ـ لنینیسم قرارنداد ؟ آنچه بعنوان عمده ترین دلیل حذف جهانبینی از سند مطرح شده است به مساله شرایط عضویت درسازمان مربوط می شده است . البته نه سازمان ما ونه هیچیک ازگروه‌های بیتجربه و نابالغ چپ نیز تاکنون پاسخ صحیح به مساله اساسی فلسفه یعنی رابطه بین ماده و شعور را شرط عضویت قرارنداده اند . درست برعکس نظر همه ما همواره این بوده است که برنامه ، خط مشی و پراتیک ما عملا ملاک عمده داوری مردم نسبت به ما است .

این کوشش صحیح و خلاق است که چهره و پراتیک سازمان به مردم بگونه ای شناسانده شود که راه درآمیزی پیشرو و توده تا حد معینی که ضروراست باز بماند . این فکر صحیح است که شرایط عضویت درسازمان باید بگونه ای باشد که یک کارگرساده بادرجه آگاهی سیاسی و اجتماعی و علمی محدود بتواند آن شرایط را دارا گردد . شرایط عضویت برای جلب گزینش هرچه بیشتر عناصروافعا آگاه و انقلابی به سوی سازمان است نه برای محدود کردن و بستن راه پیوستن این عناصر به سازمان .

سازمان از کسانی که بصنوف آن می پیوندند قطعا میباید انتظارداشته باشد که برنامه سازمان برای تحول اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی جامعه ما و نیز مقررات فعالیت درچارچوب سازمان (اساسنامه) رابپذیرد ؛ اساساً بخاطر تحقق همان برنامه به سازمان بپیوندد . چیزی از این بیشتر نباید ازداوطلب عضویت درخواست کرد . درزمینه مسایل عضوگیری اینکه دربرنامه گفته میشود " جهانبینی سازمان ـ مارکسیسم ـ لنینیسم است " قبل از آنکه به این معنی باشد که هرداوطلب برای عضویت درسازمان باید مارکسیسم ـ لنینیسم را بعنوان ایدئولوژی خود بپذیرد ، بدین معناست که داوطلب عضویت بداند که ایدئولوژی سازمان مارکسیسم ـ لنینیسم است . واگرگفته شود برای جلب عناصر بیشتری بسوی سازمان بهتراست که داوطلب عضویت نداند که به یک سازمان مارکسیستی میپیوندد باید گفت دراینصورت یگانه راه اینست که سازمان یک سازمان مارکسیستی نباشد .

دوباره به همان مساله اول برمیگردیم : اگرپیشنهاد حذف " ایدئولوژی " از برنامه و گنجانیدن آن درسندی جداگانه (درمرامنامه) بااقدام عملی همراه میشد ، یعنی ایده هایی که تحت همین عنوان کنار گذاشته شده اند درسند دیگری تدوین وانتشارمییافت و تصویب آن به پلنوم و کنگره پیشنهاد میشد ، آنگاه از یک طرف اطمینان به اینکه این پیشنهاد جنبه متدیک دارد تقویت میگردید و از طرف دیگر اجرای این پیشنهاد تهی از هرگونه تاثیر عملی می بود . امافعلا تدوین چنین سندی مطرح نیست . لذا طبعا شکل گیری این استنباط طبیعی است که حذف ایدئولوژی از برنامه صرفا جنبه متدیک و تاکتیکی ندارد و میتواند فکر حذف آن از سازمان را به ذهن خطور دهد .

واگرایدآل تبدیل سازمان به جریانی فاقد ایدئولوژی واحد باشد آنگاه این پیشنهاد دارای اهمیتی مطلقا حیاتی برای سازمان است . هیچ یک از اعضای سازمان بهیچوجه مجاز نیستند چنین ایده ای را " فرعی " تلقی کنند . این تغییری است فوق العاده جدی که هویت و موجودیت سازمان ، به مثابه سازمان سیاسی طبقه کارگرایران را مورد سئوال قرارمیدهد . چنین ایده ای اساس وحدت درایدئولوژی واساس سمتگیری طبقاتی رادرسازمان درمعرض تشتت قرارمیدهد . آیا با چنین تمهیدی برای سازمان می توان موافق بود ؟ فقط و فقط زمانی چنین تمهیدی میتواند مورد توافق سازمان قرار گیرد که هویت ایدئولوژیک طبقاتی آن دستخوش دگرگونی بنیادین شده باشد .

۳ـ آماج برنامه ، آماج سازمان

مکثی مجدد روی مفهوم برنامه ضروری است . برنامه حزب طبقه کارگربنابه تعریف بازمانده از عصرلنین عبارت است از نقشه جامع و عملی طبقه کارگربرای انجام یک مرحله کامل تحول اجتماعی . برنامه طبقه کارگربرنامه ای است برای تحول انقلابی جامعه برای یک مرحله انقلاب . اجزاء اصلی این نقشه عبارت اند از : ۱ـ تحلیل ساختارهای اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی جامعه ۲ـ تعیین دولت ضروربرای آغاز پیشبرد و فرجام پروسه انقلابی ۳ـ تعیین اساسی ترین خطوط مشی حزب درمبارزه برای استقرار دولت مذکور ۴ـ کلی ترین وظایف آن دولت برای تحول انقلابی جامعه .

برای جلوگیری از هرگونه اغتشاش درفکر صحیح آن است که " استقرارسوسیالیسم و تکامل شکوفان آن "

www.iran-archive.com

به عنوان " آماج نهایی " و یا " آماج دور " سازمان تعریف شود و استقرار دولتی که جانشین رژیم موجود میشود دقیقاً چشم انداز تحول انقلابی جامعه و گذر به سوسیالیسم را فراروی جامعه ما بگشاید (دولتی که هنوز سوسیالیستی نیست ولی راه را برای رشد کاپیتالیستی جامعه هم فراهم نمیکند) " آماج مقدم " و یا نزدیک سازمان نامیده شود .

مطابق ترمینولوژی بکاررفته در سند مصوب کنگره " آماج نهائی " (یا دور) برای سازمان " سوسیالیسم و کمونیسم " و " آماج مقدم " (یا نزدیک ، مبرم) سازمان استقرار حاکمیت دموکراتیک و انقلابی خلق در نظر گرفته شده است .

سابقاً در ادبیات مارکسیستی بجای " آماج دور " و " آماج نزدیک " از واژه های برنامه های حداقل و حداکثر بیشتر استفاده میشد . اما تجارب چندین دهه گذشته نشان میدهد که برنامه حداقل ، در عمل و در اساس خود یک ، " برنامه انتقالی " است که مستقیماً و بلاواسطه میتواند و باید تحرک در راستای رسیدن به چشم انداز جامعه سوسیالیستی را وجیفه خود قرار دهد . براین اساس است که امروز در ادبیات مارکسیستی عنوان " برنامه حداقل " کمتر و کمتر مورد استفاده قرار میگیرد . واقعیت این است که در عصر حاضر و در جامعه سرمایه داری ما انقلاب دموکراتیک وظیفه یک مرحله تکامل سرمایه اداری در جامعه را میتواند و نباید برعهده بگیرد . مرحله انقلاب دمکراتیک زمانی به پایان میرسد که به سوسیالیسم فرا روید .

بدین ترتیب برنامه سیصد تاکتیکی برای مرحله دموکراتیک انقلاب اساساً با هدف آن برنامه برای استقرار حاکمیتی که بتواند وظایف انقلابی را به اجرا گذارد شناخته میشود . این تاکتیک واقعاً شایان آفرین است که بسرای برنامه سازمان در آماج ، یعنی مقدم و دیگری اصلی ، در نظر گرفته شود . سازمان (نه برنامه سازمان برای یک مرحله فعلی انقلاب) البته دارای آماج های دور (جمهوری سوسیالیستی) و آماج های نزدیک (جمهوری دموکراتیک) است . اما برنامه سازمان برای مرحله دموکراتیک انقلاب دیگر نمیتواند آماجهای دور و نزدیک داشته باشد . آماج برنامه (دولت مورد نظر) سازمان همان آماج نزدیک سازمان است . ما نمیتوانیم برای برنامه خود دو آماج (دو وجیفه) در نظر بگیریم . در نظر گرفتن دو آماج برای برنامه در عمل چیزی جز تبدیل یک برنامه به دو برنامه ، یک مرحله انقلاب به دو مرحله انقلاب یک دولت به دو دولت نیست .

منطق و واقعیات حکم میکند که برنامه سازمان منحصرا و مشخصا آماج روشن واحدی را (دولت واحدی) را فراروی خود قرار دهد . برنامه نمیتواند دو نوع دولت مقدم و یک دولت اصلی (بعدی) داشته باشد . آماج برنامه باید استقرار حاکمیتی باشد که میتواند پروسه تحول انقلابی جامعه را آغاز نموده ، به پیش راند و چشم انداز سوسیالیستی را فراروی آن بگشاید . استقرار چنین حاکمیتی آماج مقدم سازمان و آماج استراتژی آن در مرحله دموکراتیک انقلاب ایران است . در سند مصوب کنگره در پاراگراف ۸ آمده است :

" در شرایط دموکراتیک رژیم " ولایت فقیه " عمده ترین مانع در راه تحقق آماج برنامه سازمان (دولت واحدی) است . در راستای تحقق این آماج سازمان میکوشد همه نیروهای مترقی ، صلح دوست و آزادیخواه دشمن راه خواهان سرنگونی رژیم ولایت فقیه در یک جبهه وسیع متحد کند . هدف این جبهه سرنگونی رژیم ولایت فقیه ، تشکیل دولت موقت ، تامین فوری صلح و دموکراسی و فراخواندن مجلس موسسان است " .

در پاراگراف ۷ همین سند تاکید شده است :

" استقرار یک حاکمیت انقلابی و دموکراتیک و متکی برارادهٔ مردم آماج مقدم سازمان است "

کنگره تاکید دارد که " دولت موقت " خود یک رژیم و یا یک نظام حکومتی نیست هرچند دارای قدرت حاکمه است . قدرتی که هدف و وظیفه آن تاسیس نظام حکومتی دلخواست . طرح شعار مجلس موسسان بهیچوجه بمعنای پس گرفتن ، عقب انداختن و یا تعویض شعار اساسی مرحله ای ما یعنی " استقرار حاکمیت انقلابی خلق " نیست . طرح این شعار بمعنای آن است که ما و نیز نیروهایی که موافق " حاکمیت انقلابی خلق " نیستند ، اما روی شعارهای مبرم دموکراتیک یعنی سرنگونی رژیم موجود و تامین و تضمین صلح و دموکراسی با ما موافقند میتوانیم هر دو امید واریاشیم اتحاد ما در مرحله فعلی باعث آن نخواهد شد که اهداف استراتژیک ما بفراموشی سپرده شده و یا امکان ناپذیر گردد . ما از

هم اکنون اعلام میکنیم که آماده ایم برای تعیین حکومت بعدی به مجلس موسسان برویم . ما تاکید میکنیم که تا مجلس موسسان و در مجلس موسسان ما موکدا از حاکمیت انقلابی خلق دفاع خواهیم کرد . و اگر هم در موسسان پیروزی از آن ما نبود باز هم همچنان به مبارزه در راه هدف تحقق هدف استراتژی خود یعنی در راه تحقق هدف برنامه خود پیگیرانه خواهیم رزمید .

اینکه ما نمیتوانیم و نباید پذیرش هدف برنامه طبقه کارگر برای مرحله فعلی انقلاب را شرط اتحاد خود با سایر نیروهای مترقی کشور قرار دهیم نه به این معناست که ما از هدف برنامه (استراتژی) خود دست میشوئیم و نه به این معناست که ما از اتحاد با آنها دست میشوئیم . جبهه وسیع ، دولت موقت و مجلس موسسان هیچکدام هدف برنامه ما نیستند این دو مطمئن ترین اهرمها برای ما و سایر متحدین مرحله‌ای ما در راه رسیدن به اهداف برنامه‌ای خود بشمار میروند . اهرمهایی که طبعا برای جبهه حکم هدف نهائی را دارد .

٤ـ جمهوری دموکراتیک خلق یا حاکمیت انقلابی خلق ؟

طی دو سال اخیر مبسوط ترین بحثها در سازمان ما حول همین سوال صورت گرفته است . مقالات بسیاری در پولتن کنگره در همین رابطه درج شده است . مساله حول نظر سازمان پیرامون حاکمیت جانشینی پس از سرنگونی رژیم دور میزند . همه نظراتی که تاکنون صراحتا بیان شده اند در موارد زیر اشتراک دارند :

ـ حاکمیت جانشین حاکمیتی است انقلابی یعنی قادر است تحول انقلابی جامعه را پی گیرد و به پیش راند . حاکمیت جانشین حاکمیتی خلقی است که اقشار و طبقات ترقی خواه جامعه را در بر میگیرد .

ـ حاکمیت جانشین حاکمیتی است دموکراتیک یعنی اراده مشترک اقشار و طبقات مختلف مردم را بیان میکند

ـ حاکمیت جانشین حاکمیت (دیکتاتوری) طبقه کارگر نیست .

ـ تامین سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب و تامین رهبری آن در قدرت سیاسی اساسی ترین وظیفه استراتژیک سازمان است .

ـ در راه رسیدن به حاکمیتی جانشین باید جبهه‌ای وسیع متشکل از همه نیروهای مترقی تشکیل گردد . هدف این جبهه سرنگونی رژیم ، تضمین صلح و آزادی ، تشکیل دولت موقت و فراخواندن مجلس موسسان است .

مسائل مورد اختلاف به موارد زیر باز میگردد :

ـ آیا نقش برتر یا (رهبری کننده) پس از سرنگونی رژیم خمینی باید قطعا با طبقه کارگر باشد ؟ یا این برتری الزامی نیست و در صورتیکه حزب طبقه کارگر در آغاز پروسه انقلابی نتواند در راس قدرت قرار گیرد ولی مجموعه نیروهای انقلابی مواضع برتر را در حکومت جانشین بدست آورند باید امکانات برای سوق همان حکومت را بسوی پیشبرد و تحقق اهداف انقلاب مورد توجه قرار داد و این پروسه برای تامین رهبری در آن رزمید ؟

ـ آیا نام حکومت جانشین باید جمهوری دموکراتیک خلق باشد یا نه ؟

علیرغم تمام اظهار نظرهای افراطی در ارزیابی از محتوای این اختلافها باید مقدمتا و موکدا تاکید کرد که مضمون این اختلافها هرگز برای تقسیم سازمان به دو جریان و یا دو جناح فکری کفایت نمیکند . جوهر اختلاف فوق عبارت است از یک اختلاف در ارزیابی و یک اختلاف در نام . یک نظر میگوید چنانچه سرنگونی رژیم خمینی به سطح یک انقلاب فرا روید و بلوکی متشکل از سازمانهای انقلابی منجمله سازمان بر قدرت مسلط شوند درست این است که با تمام قدرت برای سوق همین قدرت به پیش برای پیشبرد همان انقلاب بسوی سوسیالیسم وارد نبرد شد . نظر دیگر میگوید فقط چنانچه در قدرت سیاسی حزب طبقه کارگر مسلط باشد زمینه برای سوق انقلاب به سوسیالیسم فراهم میشود . لذا ما باید خواهان آن باشیم که پس از سرنگونی رژیم خمینی در دولتی که جانشین میشود ما دست بالا را داشته باشیم .

از آنجا که هر دو نظر در زمینه سیاست اتحادها و شعارهای مرحله ای وحدت نظر دارند ، از آنجا که

www.iran-archive.com

ایده تشکیل دولت موقت مرکب از همه نیروهای سرنگون کننده رژیم و احاله حق تصمیم گیری در مورد حکومت آینده به مجلس موسسان مورد تایید همه رفقاست. لذا با اطمینان باید گفته در زمینه وظایف اساسی مرحله کنونی یعنی در زمینه خط مشی سیاسی و شعارها تا مجلس موسسان و در دستگاه رهبری سازمان وحدت نظر وجود دارد و اختلاف واقعی در این است که پس از سرنگونی یک بلوک انقلابی بر حکومت مسلط شد ولی حزب کمونیست بر آن مسلط نبود وظیفه حزب کمونیست برای سوق جامعه بسوی سوسیالیسم چیست؟ آیا یگانه راه تلاش برای شکل دهی آلترناتیوی که در آن حزب کمونیست نیروی مسلط باشد در مقابل آن حکومت است و یا راههای دیگری از جمله بدون سرنگون کردن آن حکومت، تلاش برای تقویت مواضع طبقه کارگر در همان حکومت نیز میتواند چشم انداز سوسیالیستی را فراروی جامعه بگشاید. تفاوت در نظر آن است که یکی میگوید یگانه راه انقلاب ایران و برای رفتن به طرف سوسیالیسم راههایی است نظیر ویتنام، کره، چین و امثال آن طی شده است. نظر دیگر میگوید با این مثالها باید راه دیگر، نیکاراگوئه و امثال آنها را نیز افزود.

به نظر میرسد منطقی آن است که مباحثه پیرامون اشکال فراروئی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی در ایران بهیچ وجه پایانی یافته تلقی نشود. این بحث میتواند تا سالهای سال در سازمان ما مطرح باشد و هر زمان با واقعیات نوین با تجارب تازه تر در جهان، با شناخت دقیقتر از ویژگیهای ایران محک بخورد و سنجیده تر شود. بنظر میرسد امروز برای صدور احکام قطعی و گریز ناپذیر در زمینه اشکال و طرق فراروئی در هر حال تا حد قابل ملاحظه ای جنبه غیب گوئی بخود میگیرد. مهم این است که در زمینه خط مشی سیاسی و اهداف مرحله ای و نیز درباره کلی ترین و اساسی ترین مسائله یعنی در زمینه ضرورت تامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک و تامین تفوق آن در قدرت سیاسی بمثابه شروط و سیر بمثابه وظایف اساسی برای تحقق پراکسیس وحدت نظر و عمل وجود داشته باشد.

در زمینه عنوان حکومت جانشین باید گفت، عباراتی چون حاکمیت خلق، دموکراسی خلق، حاکمیت انقلابی خلق، حاکمیت دموکراتیک و انقلابی خلق، دموکراسی انقلابی، حاکمیت دموکراتیک مردم ایران، حاکمیت دموکراتیک خلق، جمهوری دموکراتیک مردم ایران، جمهوری دموکراتیک خلق ایران، جمهوری دموکراتیک ایران و چندین و چند واژه همردیف همه و همه از نظر لغوی معانی مشابه و یا یکسان دارند اما در ادبیات مارکسیستی، در فرهنگ ها، تاریخ نگاریها، و سایر منابع مفهوم "دموکراسی خلق یا خلقی" People Democracy و "جمهوری دموکراتیک خلق" بعنوان یک شکل از "دیکتاتوری پرولتاریا" شناخته شده است و بکار رفته است. و قطع نظر از اینکه منظور بکارگیرنده آن چه باشد نام "جمهوری دموکراتیک خلق" قبل از آنکه یک نوع حاکمیت (دیکتاتوری) دموکراتیک و انقلابی را متبادر کند یک نوع حاکمیت (یا دیکتاتوری؟ طبقاتی (پرولتاریایی) را متبادر خواهد کرد.

در هر حال تصور میرود چنانچه در اینمورد توافق نظر وجود داشته باشد که هدف مبارزه (استراتژی) سازمان تحقق انقلاب است، یعنی دولت برآمده از انقلاب باید توان انجام تحول انقلابی جامعه در راستای سوسیالیسم را داشته باشد و به قدرت رسیدن چنین دولتی هدف مبارزه / استراتژی) ماست. اگر پذیرفته شود که از امروز تا زمانی که طبقه کارگر قدرت سیاسی به نیروی رهبری کننده (متفوق) تبدیل نشده است، مبارزه در راه تامین سرکردگی طبقه کارگر در جنبش (یا انقلاب) و سپس تامین تفوق و (یا رهبری) آن در حاکمیت سیاسی اساسی ترین وظیفه استراتژیک ماست. هرگاه پذیرفته شود که یک مرحله رشد در چارچوب سرمایه داری برای جامعه ما ضرور نیست. بلکه فراتر رفتن از چارچوب سرمایه داری و گذر به سوسیالیسم برای جامعه ما ضرور است و بالاخره اگر پذیرفته شود که تنها زمانی این روند (فراتر رفتن) تحقق می یابد که در قدرت سیاسی نقش فائقه با نمایندگان طبقه کارگر باشد، هر گاه پذیرفته شود که این روند اساسا یک حاکمیت (دیکتاتوری) دموکراتیک است و ضرورتا شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا نیست آنگاه با قطعیت باید گفت اختلاف نظر ها پیرامون نام حکومتی که باید جانشین حکومت فعلی شود و درجه ضرور نفوذ حزب کمونیست در قدرت سیاسی مسائلی غیربنیادین است که نمیتواند عامل پدید آمدن دو گرایش ایدئولوژیک ـ طبقاتی باشد.

اما هرگاه دموکراسی سیاسی در درچارچوب سرمایه داری یک مرحلهٔ ضروری برای انقلاب ایران تشخیص داده شود که فقط پس از طی آن میباید " جمهوری دموکراتیک خلق " مستقر شود "هرگاه حاکمیت برآمده از "جبهه صلح ،آزادی، سرنگونی " ،حتی اگر این جبهه نظریه ترکیب و تعادل آن فاقد خصلت انقلابی و دموکراتیک و ماهیتا در نفوذ بورژوازی باشد ،در هر حال هدف مقدم ما محسوب شود ، وقتی برای سازمان سه هدف (سه مرحله) تحت عناوین مقدم ،اصلی و نهایی بصورت دموکراسی ـ بورژوائی ،دموکراسی خلقی و دموکراسی سوسیالیستی در نظر گرفته شود ،باید گفت که در این میانه یک اختلاف اساسی و استراتژیک پدید خواهد آمد . معنای نهائی این سه مرحله ای کردن آنستکه پروسه تحول جامعه ما در مرحله کنونی رشد آن نیازمند یک تحول انقلابی بمفهوم مارکسیستی آن نیست، بلکه تحول صرفا در این مرحله استقرار صلح و دموکراسی سیاسی است و بدین ترتیب مضمون اساسی مرحله کنونی انقلاب ایران باید به حد "تامین صلح و آزادیهای سیاسی " تنزل داده شود .

در اینصورت اختلاف بین دو نظر تاملاجدی و اساسی است . این اختلاف دقیقا عبارت است از تشخیص ضرورت انقلاب و یا جایگزین کردن ضرورت رفرم بجای ضرورت انقلاب .

طرح این مسایل به هیچ وجه نباید اهمیت استراتژیک و حیاتی دموکراسی سیاسی برای جامعه ایران را کمرنگ کند . تا زمانیکه در دشمن ما آزادی فعالیت سیاسی ،حزاب ،مطبوعات و دیگر رسانه های حق بیان ،اجتماعات و فعالیتهای سیاسی و عمدتر تامین و تضمین نشده باشد تا روزی نه نیروهای ترقیخواه کشور تحت پیگرد و سرکوب قرار داشته باشند قطعا و یقینا آزادی سیاسی شعار و خواست عمده و اصلی جنبش دموکراتیک و تمام مردم ایران بوده و خواهد بود .

علاوه براین با اطمینان و صراحت باید تاکید کرد که با آغاز و گسترش روند تحول انقلابی جامعه ما نه تنها دموکراسی سیاسی و حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی لزوما باید تضمین شود ،بلکه بدون این حقوق و آزادیها ،بدون اتکا بر دموکراسی سیاسی دفاع از انقلاب و حرکت واقعی در جهت رشد اقتصادی ـ اجتماعی کشور با دشواریهای بسیار سنگینی مواجه خواهد بود . ایران نه تنها برای گذر به سوسیالیسم عمیقا نیازمند پلورالیسم سیاسی و نظام اقتصادی چند ساختاری است ،بلکه ـ چنانچه تجارب کشورهای سوسیالیستی نیز امروز کاملا عیان ساخته است ـ محدود کردن دموکراسی در حیات سیاسی ،و در حیات اقتصادی کشور و تخریب زودرس نظام اقتصادی چند ساختاری و شتابانیدن ـ تحول نظام اقتصادی چند ساختاری نتایج مرگبار ببار خواهد آورد . سوسیالیسم به شیوه استالین و یا مائو ساختن بوروکراتیسم و رشد و انبوهی از دیگر مفاسد اجتماعی را رشد خواهد داد .

بدین ترتیب باید نتیجه گرفت که هرگاه اختلاف این با شد که هدف سازمان در مرحله کنونی آنست که یک حکومت دموکراتیک و خلقی ـ که در آن تفوق با سازمان و یا بلوک انقلابی دیگری است ـ جانشین رژیم خمینی گردد و یا در آن حکومت حتما با تفوق با سازمان طبقه کارگر باشد میتوان گفت که چنین اختلافی اگرچه اختلافی جدی است اما چنانچه مبارزه در راه تامین سرکردگی در تئوری و عمل پذیرفته شود اساسا اختلافی خواهد بود مربوط به آینده و نمیتواند و نگرایش بنیانا متفاوت در برنامه را رقم زند . بین جمهوری دموکراتیک خلق و حاکمیت انقلابی خلق باتوجه به تعاریفی که از آنها ارائه شده و باتوجه به وظایفی که امروز تا آخرین هدف و پیشنهاد برای سازمان در نظر میگیرند ،یک دره اختلاف وجود ندارد . اما چنانچه به نفع شعارهای جمهوری دموکراتیک خلق ،گذر بی وقفه به سوسیالیسم ،رهبری طبقه کارگر و غیره هیاهوی بسیار براه انداخته شود اما پس از خوابیدن این هو و جنجال ها معلوم شود که منظور از اینهمه سرخ تر کردن شعارها برای ذهنی جلوه دادن آنها برای مرحله کنونی ،برای به " مرحله بعدی " افکندن آنها و لذا برای توجیه یک مرحله رشد ضرور سرمایه داری و حاکمیت آن و تنزل انقلاب به دموکراسی سیاسی بوده است ،باید گفت اختلاف بین دو شعار جمهوری دموکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر و حاکمیت انقلابی خلق که شرط رهبری طبقه کارگر از قبل در آن تامین شده نیست اختلافی است بنیادین زیرا یکی برای مرحله فعلی مبارزه طرح میشود و دیگری برای مرحله بعدی .

www.iran-archive.com

آموزش مارکسیسم درباره دولت وکار وسیع لنین پیرامون این آموزش که در " دولت وانقلاب " و "انقلاب پرولتری وکائوتسکی مرتد " وچندین اثر دیگر مشروحا تشریح گردیده است حامل یک ایده مرکزی است : دولت وسیله اعمال سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر است . خصلت اساسی دولت در جامعه طبقاتی ــ دیکتاتوری (اعمال قدرت یا آمریت) است بر طبقات غیر حاکم ودموکراسی است برای طبقات حاکم .

اکنون بیش از یک قرن است که در جنبش کارگری وکمونیستی جهانی یکی از مهمترین مسائل مورد بحث همین تحلیل مارکسیسم ازمفهوم دولت وماهیت آن بوده است . نظر به دلایل قابل درک هم اکنون بسیاری احزاب طبقه کارگر از عنوان " دیکتاتوری پرولتاریا " در اسناد خود استفاده نمیکنند . اما هیچ حزب جدی مارکسیستی تاکنون مفهومی از دولت که خصلت طبقاتی آنرا منتفی بداند ارائه نداده است . در کمیسیون برنامه نیز مساله دیکتاتوری پرولتاریا واینکه در جامعه طبقاتی حکومت ازکدام زاویه دیکتاتوری طبقاتی است مورد بحث واقع شد . بحث وقتی خصلت مشخص تر بخود گرفت که موضوع حاکمیت ضرور برای ساختن سوسیالیسم بمیان آمد . در اینجا کمیسیون تاکید کرد : باتوجه به سلطه سال دار دیکتاتوری آخوندی (وقبل ازآن آریامهری ورضاخانی) برکشور ما ،اینکه گویا ما میخواهیم " نوع دیگری ازدیکتاتوری " رابرجامعه تحمیل کنیم ،جز سوءبرداشت و ایجاد تردید نسبت به حقانیت حاکمیت طبقه کارگر اثر دیگری نخواهد داشت ــ لذا پیشنهاد وتصویب گردید که در برنامه حتما معنا ومضمون این اصل لنینی مارکسیستی تشریح شود .براین اساس درسندکمیسیون بدنبال پاراگراف ٤ تصویب گردید که سوسیالیسم ویژگیهای آن را تشریح میکند درپاراگراف ٥ تشریح گردید :

"نیل به سوسیالیسم درگرو تامین حاکمیت زحمتکشان ضمن نقش پیش برنده طبقه کارگر در آن و هدایت جامعه تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگرایران و نیز دفاع از دستاوردهای انقلاب دربرابر جنگ اندازیهای دشمنان سوسیالیسم است . "

دراین فرمولبندی حاکمیت سیاسی ضروریرای سوسیالیسم تشریح گردیده است . چنانکه پیداست این حاکمیت لزوما باید حاکمیت زحمتکشان باشد نه استثمارگران، باید در آن طبقه کارگرنقش عمده و تعیین کننده و به عبارت دیگر سمت دهنده راداشته باشد ،رهبری این حاکمیت ،به عبارت دیگر امر هدایت جامعه باید برعهده حزب پیشاهنگ طبقه کارگرباشد . و یا لاخره این حاکمیت باید لزوما ازدستاوردهای انقلاب و موجودیت خود دربرابر دشمنان سوسیالیسم پاسداری کند .

دراین فرمولبندی برخیال پردازیهایی از این قبیل که گویا می توان بدون هرگونه مقاومت بورژوازی وضد انقلاب به ساختمان سوسیالیسم نائل آمد و یا اینکه حاکمیت درسوسیالیسم طبقاتی نیست و یا گویا درجامعه طبقاتی می تواند برای همه طبقات به یکسان آزادی وجود داشته باشد و یا اینکه برای سوسیالیسم رهبری طبقه کارگرو حزب پیشاهنگ انقلابی آن ضرورنیست خط بطلان کشیده شده است . تجارب یکایک انقلابهای سوسیالیستی پیروزمند و غیرپیروزمند . تجارب غنی تمام جنبش بین المللی کمونیستی وکارگری صحت این جمعبندی راثابت میکند .

دراین فرمولبندی خصلت وسیعا دمکراتیک حاکمیت سیاسی درسوسیالیسم نمایان ترنشانه شده است ــ دراینجا از " حاکمیت زحمتکشان " یعنی حاکمیت اکثریت مطلق آحاد جامعه نام برده شده است آری حکومت سوسیالیستی حکومت اکثریت واقعی جامعه یعنی حکومت زحمتکشان است نه در آن طبقه کارگر نقش عمده وپیش برنده راداراست . بااین شکل بیان حاکمیت سوسیالیستی نسبت به شکل بیان " حاکمیت طبقه کارگر " منعطف تر وخصلت عمیقا دمکراتیک وتوده ای آن بارزتر نمایانده میشود .

دراین فرمول بندی، هم چنین از دولت سوسیالیستی بمثابه " وسیله سرکوب " ، " ابزارمحروم کردن بخشی از جامعه ازحقوق سیاسی " یاد نشده است . دراین زمینه درپاراگراف ٤ تاکید گردیده است " در نظام سوسیالیسم " حقوق بشر درهمه عرصه ها تامین گردیده و ... علنیت وسیع ودموکراسی

www.iranarchive.com

همه جانبه برقرار گردیده و حاکمیت مستقیم مردم بر سرنوشت خود کاملا تامین میشود ."

مراجعه به برنامه حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در ۱۹۱۹ در این زمینه بسیار آموزنده است . در این برنامه گفته شده است:

" قانون اساسی شوروی از محروم ساختن استثمارگران از حقوق سیاسی ابایی ندارد و بویژه با توجه به اینکه هر نوع آزادی اگر مخالف رهایی کار باشد فریبی بیش نیست . وظیفه حزب پرولتاریا است که سرکوب قاطع مقاومت استثمارگران را عملی سازد و علیه پیشداوری های ریشه داری که در مورد خصلت مطلق حقوق و آزادی وجود دارد مبارزه کند و در عین حال روشن سازد که محرومیت از حقوق سیاسی و هرگونه تحدید آزادی معیارهایی موقتی است که برای باطل کردن کوششهای استثمارگران در بازپس گرفتن امتیازاتشان ضروری است" .

تجربه ۷۰ ساله سوسیالیسم ، بویژه در سالهای پس از لنین و بویژه در دهه ۳۰ و منطق عمیقا انسانی بینش سوسیالیستی اثبات میکنند که امادگی دولت و جامعه برای دفاع از دستاوردهای انقلاب سوسیالیسم در برابر چنگ اندازیهای دشمنان آن یک چیز و " محرومیت از حقوق سیاسی " و " تحدید آزادی بمثابه اقدامات پیشگیرنده چیز دیگری است . لنین خود در توضیح این مساله تصریح کرده است ، لغو حق رای و شکل یک حزبی حیات سیاسی از روسیه یک خصلت عام سوسیالیسم نیست و اینها ویژگیهای روسی انقلاب سوسیالیستی اند ".

سوسیالیسم ایده آل ، سوسیالیسمی که در جهان میتواند و باید سرمشق شورانگیز و منبع الهام بشریت قرار گیرد ، سوسیالیسمی با چهره ای عبوس ، که هر صدای مخالفی را تحت عنوان " توطئه بورژوازی " سرکوب کند ، نبوده و نیست . چنین پدیده ای از سوسیالیسم بیگانه است . سوسیالیسم ایده آل سوسیالیسمی است که برای جلب پشتیبانی فعال و شورانگیز اکثریت مطلق مردم کشور بیشترین قدرت و توان را از خود نشان دهد . سوسیالیسمی که تا این حد نیرومند باشد از آزادی عمل یا حق تشکل برای اقلیت محدودی که با حکومت اکثریت مطلق زحمتکشان مخالفند ، کوچکترین بیمی نخواهد داشت .

با شجاعت و با صراحت باید گفت که پروسه واقعی زندگی همواره البته آنطور نیست که در " الگوهای ایده آل " بیان میشود . مشکلات و دشواریهای ساختمان سوسیالیسم در عمل ممکن است تحقق بسیاری از ایده آلهای نیک را در عمل غیر ممکن و یا بسیار دشوار سازد و یا به تاخیر اندازد . اما خطای فاحش این است که به قهر و سرکوب و محدود کردن حقوق و آزادی سیاسی اهالی به مثابه ضرورت و قانونمندی " تئوریزه و " توجیه " شوند . باید از فاجعه بسیار غم انگیز و دردناک سوسیالیسم در عصر استالین " و در سالهای بلوای کور و بسیار خشن انقلاب فرهنگی " در چین عمیقا درس گرفت . آری باید عمیقا معتقد بود که برای سوسیالیسم افتخار بزرگی است که هم استثمار فرد از فرد و زوال هرگونه ستم طبقاتی و ملی و مذهبی نژادی و جنسی را تدارک میبیند و هم قادر است آفریدگار این تحول عمیقا انسانی و انقلابی در حیات اجتماعی در شرایط " تامین حقوق بشر در همه زمینه ها و علنیت وسیع و دموکراسی همه جانبه " باشد .

آری دفاع قاطع و تا آخر از دستاوردهای سوسیالیسم و انقلاب در برابر چنگ اندازی دشمنان طبقاتی و تاکید بر سمت و خصلت طبقاتی حاکمیت سوسیالیستی امروز از پیروزی آفرینی ما در پیکار بخاطر استقرار جامعه عادلانه و انسانی و شکوفنده است . اما امروز سوال اینست که عالیترین ضامن دفاع ما از دستاوردهای انقلاب و سوسیالیسم در برابر دشمنان آن کدام است؟ آیا برای ضمانت سوسیالیسم باید به اهرم " تحدید آزادیهای سیاسی و محرومیت (حداقل بخشی از جامعه) از حقوق فردی و اجتماعی " متکی شد ؟ یا عالیترین دفاع ما جلب اکثریت عظیم جامعه یعنی توده مردم زحمتکش به پشتیبانی از حکومت و شراکت در آن است؟ آیا زمانی که خود توده های وسیع زحمتکش که الزاما اکثریت بزرگ اهالی را تشکیل

www.iran-archive.com

میدهند خود مستقیما قدرت سیاسی را بدست میگیرند ، زمانی که سازمان دولت به سازمان توده‌های وسیع خلق متشکل مبدل شود آیا دیگر بیمی و هراسی از مشتی اقلیت محدود و خلق سلاح شده استثمارگران و مخالفین حکومت اکثریت باقی خواهد ماند ؟ آری عالیترین و انسانی ترین شکل دفاع از دستاوردهای انقلاب انتقال یافتن قدرت واقعی به اکثریت مردم است و چنانکه واقعا چنین شود آنگاه "سرکوب" مقاومت دشمنان انقلاب نه تنها دیگر خصلت حاکمین طبقه کارگر و توده زحمتکشان نخواهد بود بود بلکه آنگونه که لنین نیز تصریح میکرد وجه مشخصه اصلی آن نیز خواهد بود . درچنین شرایطی در عمل نیاز به کاربرد آن پیدا نخواهد شد بی آنکه تا مدتها نیاز به حفظ امکان کاربرد آن توسط حکومت از میان رفته باشد .

بررسی تجربه تاریخی و سیر پیشرفت جوامع برای ما حاوی درسهای بزرگی هست . از جمله سوال اینست که گسترش تمدن و پیشرفت اجتماعی ، چه در جوامع سرمایه داری و چه در جوامع سوسیالیستی روی مناسبات حکومت با اقشار و طبقات جامعه و در مناسبات خود آن اقشار با یکدیگر چه تاثیری برجای می نهد ؟ همه واقعیات حاکی از آن است که رشد اجتماعی در مسیر کلی و در مقیاس تاریخی و نیز درجه سازمانیابی توده های خلق عملا در جهت افزایش نقش و تاثیر توده‌های مردم در حکومت و برسرنوشت کشور عمل کرده است .

رشد اجتماعی اقتصادی ، پیشرفت تکنولوژی ، بویژه گسترش حیرت انگیز نقش رسانه‌های گروهی و اشاعه روزافزون اطلاعات و اخبار در جامعه ، ارتقا شتابگیر سطح فرهنگ و سطح دانش توده‌های وسیع خلق و گسترش زمینه واقعی برای بهم فشردگی ، سمت یابی و سازمان یابی توده را موجب میشود . مردم با پیشرفت تکنولوژی و با فارغ شدن بیشتر از کار و صرف انرژی بخاطر زنده ماندن و یا کسب آگاهی بیشتر پیرامون مسائل مشکلات دشواریها و دردهایی که گرفتار آن هستند با توان و امکان بیشتری برای کشف راه حل ها و تحقق خواستهای خود خواهند یافت . پیشرفت اجتماعی و ارتقا روزافزون سطح آگاهی مردم از حقایق و مسائل اجتماعی ، روز امکانات تازه تر و بیشتری را در اختیار مردم قرار میدهد که نقش و تاثیر خود را از طرق بسیار متنوع در حیات اجتماعی ارتقا دهند . دولتهایی که بر اقلیت محدود و استثمار کرات تکیه میکنند بویژه آنانکه فقط از زبان زور با توده مواجه میشوند چون گذشته نخواهند توانست با تکیه یکجانبه بر منابع اقلیتی محدود برای تمام جامعه تصمیم بگیرند . همه واقعیات حاکی از آنست که طی دهه‌های گذشته نقش و تاثیر و نفوذ افکار عمومی در سیاست گذاری دولتها رو به افزایش بوده است . این روند در آینده نیز گسترش خواهد یافت . پیشرفت زمان جامعه بشری را بجائی میرساند که در جامعه طبقاتی نیز دولت بمثابه یک نهاد اجتماعی دیگر قطعا نخواهد توانست فقط وسیله اعمال اراده غیر بر مردم باشد . با افزایش سطح آگاهی عمومی از مسائل جامعه و از سیاستهای دولت ، با ارتقا درجه سازمانیافتگی مردم فعال مایشائی طبقه حاکمه و اعمال آمریت (دیکتاتوری) یکجانبه آن در پیشبرد سیاستهای خود و در سرکوب توده‌های وسیع خلق بوسیله " ماشین دولتی " بتدریج محدود و محدودتر خواهد شد . در جامعه متمدن کنونی عملا خرد و افکار عمومی به یک عامل باز دارنده و حتی در موارد معینی " امر دهنده " تبدیل میشود . . . این تحول البته نه خواست طبقه و قدرت حاکمه ، بلکه محصول قوی پیشرفت اجتماعی است .

اگر در جامعه سرمایه داری پیشرفت اجتماعی امکانات دولت برای اعمال قهر و بکار انداختن ماشین سرکوب را عملا محدودتر میکند . در پروسه گذر به سوسیالیست همزمان با پیشرفت اجتماعی ، به میزان رشد سطح آگاهی و شناخت توده مردم از منافع خود و از راه حل های مسایل جامعه و به میزان و درجه بسیج آنان نیاز به کاربست خشونت و یا اعمال قهر و سرکوب از جانب طبقه و قدرت حاکمه محدود و محدودتر خواهد شد .

در شرایط بی سوادی و یا کم سوادی اکثریت مطلق مردم ، در شرایط فقدان سیستم های مدرن اطلاع رسانی ، آموزش دهی و شبکه بغرنج و متکامل ارتباطات اجتماعی ، در شرایطی که توده‌های خلق نمیدانند و نمیتوانند بدانند که در جامعه چه میگذرد و مسائل اجتماعی و راه حل های آنها کدامست آری خطر فریب خوردن آنها ، خطر پراکنده ماندن و خطر کنار زده شدن آنها از دخالت مستقیم و مستمر در تعیین سرنوشت خویش بسیار بالاست برچنین زمینه‌ای ، هم شرایط برای استبداد سیاسی و هم برای رشد کیش

شخصیت اغواگری سیاسی بسیار مساعد خواهد بود .

آری، ضرورت دفاع پیگیر از دستاوردهای انقلاب در برابر تعرض قهری را لحظه‌ای هم نباید فراموش کنیم . ما نباید وحق نداریم در این مورد که حاکمیت در جامعه طبقاتی لزوما دارای خصلت طبقاتی است و دولت قبل از هرچیز قدرت سیاسی است و اعمال قدرت و آمریت طبقاتی جزء تفکیک ناپذیر آنست — ذره ای هم تردید نمائیم . اما در عین حال ما با قدرت و قاطعیت طرفدار آن هستیم و خواهیم بود که علنیت وسیع و دموکراسی همه جانبه که اهرم نیرومند بیداری وسیع توده‌های خلقند ، وسیعا در جامعه بکار گرفته گرفته شوند . اینها همه عناصر ذاتی و اصیل سوسیالیسم است که ما خواهیم ساخت.

در مباحث کمسیون پیرامون حاکمیت سیاسی در سوسیالیسم متاسفانه توافق نظر بوجود نیامد . و پاراگراف ۵ که به تعریف این حکومت میپردازد فقط با اکثریت آراء بتصویب رسید در متنی که رفقا امیر — بهمن — انتشار داده‌اند این پاراگراف حذف شده است . با حذف این پاراگراف از برنامه اعتقاد به خصلت طبقاتی حاکمیت در مرحله ساختمان سوسیالیسم ، اعتقاد به ضرورت اعمال قدرت برای ساختمان سوسیالیسم (و از آن فراتر اعتقاد به اینکه دولت در جامعه طبقاتی بدون آمریت و اعمال قدرت وجود ندارد) و ضرورت — دفاع از دستآوردهای انقلاب در برابر دشمنان آن (و بزبان دیگر خنثی کردن و از میان برداشتن مقاومت قهری طبقات سرنگون شده) مورد سئوال قرار میگیرد . زیر عنوان "علنیت وسیع و دموکراسی همه جانبه" که ذاتی سوسیالیسم است نمیتوان و نباید ماهیت و مفهوم مارکسیستی دولت و تعریف و خصلت و مشخصات اصلی دولت سوسیالیستی را مسکوت گذاشت و یا زمینه تحریف آن را فراهم ساخت.

۶ـ درباره میهن پرستی و انترناسیونالیسم

یکی از محوری ترین مسایل نظری در بخش کارگری و کمونیستی و به عبارتی مسایل جامعه معاصر طرز تلقی از میهن و نوع برخورد با آن و نیز نوع رابطه طبقات ، ملل و کشورها در مقیاس جهانی است . این بحث هم اکنون به یکی از مضامین واقعی مباحثات سازمان ما حول مسائل نظری و برنامه‌ای تبدیل شده است . پاراگرافهای ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ به این مضامین اختصاص یافته اند .

در سند کمسیون در این زمینه گفته میشود :

" سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به جهت ماهیت طبقاتی و جهانبینی خود ، سازمان پیگیرترین میهن پرستان ایران و معتقد به انترناسیونالیسم پرولتری است . میهن پرستی و انترناسیونالیسم دو خصلت بهم پیوسته و مکمل یکدیگر سازمان است " .

در پلاتفرم رفقا امیر و بهمن در پاراگراف مشابه آمده است :

" سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) سازمانی میهن پرست و مخالف آشتی ناپذیر هرگونه برتری جوئی ملی ، نژادی و مذهبی است . دفاع پیگیر از منافع ملی ، تمامیت ارضی و استقلال کشورمان از آماجهای مقدم سازمان ماست . "

در سند کمسیون در پاراگراف ۱۲ آمده است که :

" سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) جزء همبسته جنبش جهانی کمونیستی و کارگری است از نظام جهانی سوسیالیسم ، از جنبش کمونیستی و کارگری در همه کشورها ، از جنبش‌های رهائی‌بخش و از جنبش‌های دموکراتیک توده‌ای در راه صلح ، استقلال ، دموکراسی ، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم پیگیرانه پشتیبانی میکند " .

www.iran-archive.com

زمانی بود که در ادبیات مارکسیستی این نظریه " کارگران میهن ندارند " مورد تائید بود و میهن پرستی و میهن‌دوستی مفاهیمی غیر پرولتری شناخته میشد. امروز هنوز در میهن ما و شاید هم در سایر کشورها هنوز هم مارکسیستها نمی‌یافت میشوند که چنین نظریاتی دارند*. آنها میهن پرستی را جزو خصایص حزب نمی‌شناسند. برخی نیز در مجادله با کسانی که میهن دوستی را خصیصه احزاب بورژوایی می شناسند برای همزبانی و همفکری با آنان اینطور توجیه میکنند که آخر وقتی توده‌ها تمایلات میهن پرستانه و استقلال طلبانه دارند اگر ما بگوئیم کمونیستها میهن پرستی را قبول ندارند مردم از ما دور خواهند شد.

اما علیرغم برخی ساده انگاریها که در زمینه مساله میهن و منافع ملی خلقها در دوران تکوین مارکسیسم و در مراحل اولیه رشد آن وجود داشته است امروز زندگی تصدیق کرده است که در هریک از کشورها توده زحمتکشان میهن خود را دوست دارند و خواهان آبادی و شکوفائی آن و خواهان رشد و موفقیت آن در عرصه های مختلف حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هستند. یک زاویه عمده اعتراض توده زحمتکشان به حکومتهای ارتجاعی و فاسد و بویژه دست نشانده امپریالیسم همواره این بوده است که آنها مصالح و منافع واقعی ملی میهن را قربانی مصالح و منافع اربابان خود میکنند.

منتها میهن پرستی مارکسیستی از بیخ و بن با "میهن پرستی" ارتجاعی و بورژوائی متمایز است. مارکسیستها و توده زحمتکشان هرگز برای تامین منافع ملی کشور خود از طریق تعرض علیه منافع ملی سایر خلقها اقدام نمیکنند آنها با شوینیسم با هرگونه برتری جوئی ملی و سلطه گری بر سایر خلقها، با هرگونه تجاوزگری و زورگوئی تحت عنوان " دفاع از منافع ملی " مخالفند. در عین حال واقعیات عینی نشان داده است که تنوع منافع ملی خلقها (و نه تقابل آنها، آنگونه که ناسیونالیسم مدعی است) عنصر پایدار و دیرپای جامعه بشری است. این واقعیات سخت و خصیرانه میتوان و نه باید دست کم بگیریم. در این زمینه بیان جالب در اسناد کنفرانس اخیر حزب کمونیست شوروی آمده است. در گزارش کمیته مرکزی به کنفرانس مذکور گفته میشود:

" مناسبات بین المللی بدون از دست دادن خصلت طبقاتی خود، هر چه بیشتر چون مناسبات میان خلقها تجسم مییابند. مانقش فراینده خلقها، ملتها، و تجربه های جدید ملی در حال شکل‌گیری را در امور جهان تصدیق کرده‌ایم. این همه دلالت بر آن دارد که در مسایل بین المللی نمیتوان تنوع منافع را بحساب نیاورد. "

بنظر میرسد استدلال و بحث زیادی در این زمینه که چرا سازمان ما "میهن پرستی" را بمثابه خصلت جوهری پدیده** ضروری نیست. طرفداران بحثها عناصر بسیار عقب مانده‌ای هستند که نمیخواهند از واقعیات زندگی درس بگیرند. سنگر و ستاد این عناصر در سازمان ما نیست. اختلافات پیرامون این مسایل نیز در کمیسیون برنامه و در مباحث ما پیرامون برنامه تا کنون بصورت مستقیم مطرح بوده‌اند.

قید اینکه ما " خواهان آزادی همه کارگران و زنجیران از قید استثمار نظام سرمایه داری و خواهان رهائی خلق ها از قید سلطه و ستمگری " هستیم بیش از هر چیز و تائید بر اینکه سازمان خود را " جزء " همبسته جنبش جهانی کمونیستی و کارگری " می شناسد و از نظام جهانی سوسیالیسم و از جنبش کمونیستی و کارگری در همه کشورها، از جنبش های رهائیبخش و از جنبشهای دمکراتیک توده ای در راه صلح، استقلال، دموکراسی و سوسیالیسم پیگیرانه پشتیبانی میکند، چیز دیگری است. علاوه بر کمونیستها امروز طیف بسیار وسیعتری از نیروهای اجتماعی از جمله تقریبا تمام نیروهای وابسته به اقشار میانی در کشورهای جهان سوم " و نیز تمام اصناف کارگری رفرمیست در جوامع سرمایه داری و حتی جناحهایی از احزاب بورژوائی نیز در بیان آرمان خود همه جا تائید میکنند که " خواهان آزادی همه

---

* جالبترین بحث در این زمینه در مصاحبه آمده است که در رابطه با تقریب وحدت گرفتن در سازمان آزادی کارو پیروان بیانیه ۱۶ آذر در کشریاتان انتشار یافته است. توصیه میشود آنها را بخوانید.

** و چرا این میهن پرستی از شوونیسم و ناسیونالیسم متمایز است.

www.iran-archive.com

کارگران و رنجبران جهان از قید استثمار نظام سرمایه داری هستند . تمونه زنده و زحمت این پدیده امروز در جامعه ما مجاهدین و نیز عمده ترین نیروهای صف ارتجاعی هستند . اما بسیاری از آنها رسما همبستگی با جنبش کارگری و کمونیستی جهانی ، دفاع از سوسیالیسم جهانی و جنبش های رهائیبخش و دموکراتیک را نه تنها رد میکنند بلکه خود را تماما در مقابل آن قرار میدهند . بسیاری نیز چون پلاتفرم رفقای ما چنین ایده هائی را مسکوت و نارسا میگذارند . بسیار جالب توجه است که اعلام این همبستگی و پشتیبانی با جنبش جهانی کمونیستی و با سوسیالیسم جهانی به هیچ وجه منحصر به کمونیستها نیست بسیاری از احزاب دموکراتیک انقلابی در اساسنامه خود در زندگی واقعی خود بنحو شورانگیزی ، همبستگی با جنبش جهانی کمونیستی و کارگری را می پذیرند و از سوسیالیسم جهانی پیگیرانه پشتیبانی میکنند . این همبستگی و وجه مشخصه برجسته نیروهای انقلابی عصر ماست .

در صلوع مارکس و انگلس در نخستین سطور فصل دوم مانیفست نوشتند :

کمونیستها اصول ویژه ای را بمیان نمی آورند که بخواهند جنبش پرولتری را در چارچوب آن گنجانند . فرق کمونیستها با دیگر احزاب پرولتری تنها در این است که از طرفی کمونیستها در مبارزات پرولترهای ملل گوناگون مصالح مشترک همه پرولترها را صرف نظر از منافع ملی شان در نظر قرار میدهند و از آن دفاع میکنند ، از صرف دیگر ...

این آموزش و وجه تمایز برجسته کمونیستها از آن زمان تاکنون سرلوحه عمل تمام کمونیستهای راستین دنیا بوده است . احزاب کمونیست و کارگری چه دیروز چه امروز و چه فردا تا زمانی که علم و ستم طبقاتی و اقتیتی آشکار و نهان باقی است بر سر راه جامعه بشری است با سرافراشته و با عزمی استوار پر پرچم خود خواهند نوشت " پرولترهای همه کشورها متحد شوید "

زمینگذاشتن این شعار و بلند نکردن یک جانبه شعار میهن پرستی و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال ، بی پرده و صریح باید گفت چیزی نیست جز عدول از مواضع طبقاتی و تعویض میهن پرستی مارکسیستی با ناسیونالیسم تنگ نظر . ما در این زمینه بسیار سخت گیر بوده ایم و بسیار استوار نیز بر این مواضع اصیل طبقاتی خواهیم ایستاد .

این بسیار خطاست هرگاه تصور شود که سیر طبقاتی اوضاع جهان خصلت طبقاتی مناسبات نیروها در عرصه بین المللی را محو برده است . اینکه در تنظیم مناسبات میان دولتها از اولویتها رزشهای عموم بشری برخواستهای طبقاتی سخن میرود بدین چیز و حذف و نادیده گذاشتن همبستگی طبقاتی زحمتکشان در عرصه بین المللی چیز کاملا دیگری است .

زمینگذاشتن آندسته از وظایف سازمان در عرصه بین المللی که جوهر و سرشت معینی طبقاتی دارد و محدود کردن وظایف سازمان در عرصه بین المللی به آنچه که جنبه فراطبقاتی دارد و بطور مشخص احتراز از اعلام همبستگی با احزاب کمونیستی و کارگری سایر کشورها ، احتراز از پشتیبانی از سوسیالیسم جهانی و جنبش های رهائیبخش و جنبش های دموکراتیک توده ای ، احترازا تاکید بر اینکه سازمان معتقد به انترناسیونالیسم پرولتری نیست و شعار کارگران همه کشورها متحد شوید " و نیز بسط بعدی آن را می پذیرد و مورد تاکید قرار میدهد ، همه و همه در جهت دور کردن سازمان از خصلت طبقاتی خود و تضعیف موقعیت آن بمثابه سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران اثر خواهد کرد . بسود سازمان و بسود مصالح واقعی طبقه کارگر ایران است که از خصلت طبقاتی و انقلابی آن تا به آخر و در همه عرصه ها پیگیرانه دفاع شود . برایت اساس امروز مطالبه مسئوله و رفیقانه اینست که بی آنکه خصلت میهن پرستانه و یا همکاری فراطبقاتی سازمان با سایر نیروها در راه آماجهای عمومی بشری کم بها شود ، — مضامین اساسی پاراگرافهای ۱۰ و ۱۴ در آینده نیز همچنان پذیرفته شود و راهنمای عمل همه سازمان بماند .

۷ — سازمان و جنبش کمونیستی ایران

در پاراگراف ۱۴ و ۱۵ سند مصوب کنگره آمده است :

سازمان فدائیان خلق ایران "(اشریت) از رزم تاریخی، از حقانیت انقلابی و از آماجهای انسانی

www.iran-archive.com

میهن پرستانه و انترناسیونالیستی جنبش کمونیستی ایران پیگیرانه و تا به آخر پاسداری میکند. میراث آن را میراث خود می شناسد و از همه نیروهای آن در برابر تعرضات امپریالیسم، بورژوازی و چریانهای خرده بورژوائی دفاع می کند."

سازمان با تمام نیرو در راه نزدیکی، بسط همکاریها و اتحاد عمل و تامین وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر و علیه رخنه هرگونه دهنیگری، چرم اندیشی اراده گرائی — سکتاریسم رویزیونیسم و رفرمیسم در صفوف پیشآهنگ طبقه کارگر ایران پیکار می کند."

تائید بر این مواضع سازمانی که خود را پیشاهنگ طبقه کارگر ایران و رزمنده راه سوسیالیسم میشناسد دارای اهمیت اصولی و عدول از آن مشخصا دارای بار ایدئولوژیک و جنبه طبقاتی است. اینکه هر سازمانی که خود یک نیروی چپ و مدافع سوسیالیسم است با دیگر نیروهای چپ (کشور و نیز با نیروهای غیر چپ ——— (بورژوائی و خرده بورژوائی) کشور کدام مناسبات را برقرار و از کدام مواضع برخورد میکند یکی از عینی ترین و مشخص ترین ملاک ها در تشخیص اعوجاجات یا استواری آن نیرو در مواضع طبقاتی خویش است.

اینکه شما در ارزیابی از مصدق و جبهه ملی و از حزب توده ایران در اواخر دهه ۲۰ و اوائل دهه ۳۰ در آخرین تحلیل خصلت جانبدارانه سیاست خود را چگونه و در چه سمت آشکار میکنید، اینکه شما در درس دروب خونین نیروهای چپ در سالهای ۶۰ و ۶۱ مدافع کدام نیرو و علیه کدام نیرو عمل کرده اید؟ اینکه امروز در برابر تعرضات و تهاجمات رژیم و نیروهای بورژوائی و امپریالیستی و ارتجاعی به صفوف نیروهای چپ که با هدف نابودی این جنبش دنبال میشود سکوت میکنید و یا به حمایت شخص و آشکار از آن نیرو بپیوندید یا اینکه شما در سیاست اتحادهای خویش، در پیشبرد پیکار علیه رژیم حامی از اتحاد با کدام نیروهای طبقاتی حمایت میکنید و از همکاری و اتحاد با کدام نیروها بیمناک و یا گریزان هستید و مشخص تر اینکه آیا شما همبستگی و همکاری و گسترش مناسبات با یک نیروی چپ را بر یک نیروی غیر چپ ترجیح میدهید و یا با تعدس عمل میکنید، اینکه شما خواهان تامین وحدت همه نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی در کشور خود هستید و یا از وحدت با آن بیخبر و آن گریزانید، همه و همه از مبارزترین و از مشخص ترین نشانه های انحراف یا از سلامت ایدئولوژیک ـ طبقاتی شما با مسائل مبرم جنبش انقلابی طبقه کارگر ایران است.

یک شرط عمده حفظ سلامت سیاسی عقیدتی، سازمانی و حتی اخلاقی پیشآهنگ طبقه کارگر برخورد نقادانه با هر یک از نیروهای آن و سرسختی در شناخت و تصحیح اشتباهات آنها با هدف تقویت و تحکیم صفوف نیروهای جنبش کمونیستی و کارگری ایران است. ما کمونیستها بدون انتقاد و انتقاد از خود در رجای دیروز خواهیم ماند و خواهیم پوسید. اما برخورد فعال نقادانه سازنده برای و با هدف تقویت مواضع هریک از نیروهای چپ در جنبش با هدف نزدیک شدن آنها از میان برداشتن موانع وحدت یک چیز تیری جستن از این یا آن نیروی چپ، بد گوئی از آن و بیم و نگرانی داشتن از همکاری با آن و بویژه زمانی که این "نگرانی" در مناسبات و همکاریها با نیروهای غیر چپ به فراموشی سپرده شود کاملا چیز دیگری است.

برخی عناصر، محافل و یا گروههای چپ ایران، در حالیکه آرمان سوسیالیسم و طبقه کارگر را می پذیرند و حتی شعارها و تاکتیکهای چپ روانه ای را دنبال میکنند در برخورد با عمده ترین نیروهای مدافع سوسیالیسم در ایران یعنی فدائیان و توده ایها از سیاستی بذلی خصمانه پیروی میکنند. برخی از آنها در حالیکه علنا تاکتیک تحریم و بایکوت و سیاست افشا و طرد را علیه این دو نیرو بکار میگیرند آماده اند تا با نیروهای بورژوائی لیبرال یا دموکراسی مناسبات نزدیک و همکاریهای سیاسی را پدید آرند و خود را متحد آنان قلمداد کنند. این تاکتیک و سیاست دارای ماهیتی آشکارا راست روانه است.

در شرایطی که نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی در کشور ما هنوز در یک سازمان واحد متحد نشده اند، در شرایطی که پراتیک و زندگی این نیروها طی سالها از یکدیگر جدا مانده و بخصوص تاریخ و گذشته جنبش ما برای همه نیروهای آن مشترک نیست دفاع از میراث و مبارزه کمونیستها، احساس مسئولیت در برابر تاریخ آن و خودی شناختن همه پیکاری که در راه سوسیالیسم در کشور ما انجام گرفته است وظیفه ایست

www.iran-archive.com

بسیار مهم که چگونگی انجام آن یا زمین گذاشتن آن در آخرین تحلیل درجه استواری وپایستی در مواضع سوسیالیسم و آرمان طبقه کارگررا با خود حمل میکند .

بویژه اکنون درشرایطی که بازدگان سیاسی و یا جریانهای بورژوائی و خرده بورژوائی همصدا با نیروهای سرنوشتگر رزیم یکصدا جنبش ما را خائنانه مورد تهاجمی خائنانه قرارداده اند ، دفاع پیگیر از حیثیت و ماهیت انقلابی ، مردمی و چهره انسانی آن اهمیتی فوق العاده کسب میکند . این یک عنصر کلیدی در تشخیص پیگیری هر نیرو و هرفعال انقلابی چپ درپیکار خاطر سوسیالیسم و آرمان طبقه کارگراست .

درشرایطی که هنوز همه پیروان سوسیالیسم علمی درکشور ما درکیک سازمان واحد متحد نشده اند دفاع پیگیر ، صریح و مشخص از هر یک از این نیروها تیپ سازمان یعنی از حزب توده ایران ، ازپیروان بیانیه ۱۶ آذر ، ازسازمان کارگران انقلابی ایران ، ازسازمان آزادیبخش ، ازحزب دموکراتیک مردم ایران و دیگر محافل و گروههائی که سوسیالیسم را می پذیرند و مارکسیسم لنینیسم را ایدئولوژی خود قرارداد داده اند برای تقویت صفوف چپ و برای هموارکردن راه وحدت آنها اهمیتی اصولی کسب میکند .

پاراگراف ۱۴ براین وظایف خصیر وظایفی که درتعیین و تثبیت سمت طبقاتی ـ ایدئولوژیک سازمان تاثیر مغیبب دارد ، تاکید می ورزد . متاسفانه این وظایف درپلاتفرم و مواضع اعلام شده رفیق امیرو بهمن کنارگذاشته شده اند . دنیل مشخص ایسکوتهرچه باشد از زیانهای آن و از ابهاماتی که در سمت گیری ایدئولوژیک ـ طبقاتی سازمان ایجاد میکند نخواهد کاست . حذف این وظایف از پراتیک ما ، سازمان ما را دربرابر سؤالاتی پس جدی قرارخواهد داد . آیا سازمان ما خودرایگانه نیروی چپ می شناسد یا جنبش کمونیستی ایران نیروئی فراتراز سازمان ماست؟ اگرچنین است وظایف و سیاستها درقبال نیروئی که هنوز با ما یکی نشده است چیست؟ آیا دفاع از آنها درمقابل دشمنان طبقاتی را دفاع ازخود میشناسیم و یا آن بخش دیگر را همچون دشمنان طبقاتی مورد تهاجم قرارمیدهیم ؟ آیا سکوت دراین زمینه در خوشبینانه ترین حالت بمعنای سستی در دفاع از خرد طبقاتی خود نیست ؟

صادق
مرداد ۱۳۶۷

www.iran-archive.com

مقدمه :

چند سالی است که بحث های جدی پیرامون مسایل نظری ، برنامه ای واساسنامه ای در سازمان ما در ابعاد وسیعی جاری است. پیشبرد این بحثها برای شکوفایی ایده ها ، رشد خلاقیت‌ها ، زدودن انحرافات راست و "چپ" وزنده ورزمنده نگهداشتن سازمان دارای اهمیت حیاتی است. باید برتداوم بحثهای مفید وضرور تاکید کردوآنرا به جزئی از فرهنگ سازمان تبدیل نمود.

ولی پذیرش آزادی بحث تمام جنبه قضیه نیست. سازمان سیاسی یا کلوپ بحث ومحافل روشنفکران تفاوت جدی دارد. بحث درسازمان سیاسی طبقه کارگر بطور تنگاتنگ در رابطه با مسایلی است که جنبش در مقابل آن قرار می دهد. پاسخ به مسایل جنبش ، بحثهایی را می طلبدکه باید رهبری حزب آن را سازماندهی نماید. بحث ها باید بگونه ای سازمان یابد که به تامین وحدت فکری و اراده واحد یاری رساند ومانع شکل گیری ویا تقویت دسته بندی وگروه گرایی شود.

ازمبارزه درون سازمانی وبحثهایی که در سازمان ما جاری است، توسط نیروهای مختلف هدفهای متفاوتی تعقیب می شود. هر هدفی ابزار وشیوه کار معینی را می طلبد. اهداف وحدت طلبانه ،پیشبرد اندیشه های نو وبالنده ،ابزار وشیوه‌های دمکراتیک، حزبی ومنطقی رانیاز دارد. این امر در جریان بحث‌ها ومبارزه درون حزبی بطور برجسته در مقابل هر یک از اعضا رخ می نمایدوشیوه های پیشبرد مبارزه درون حزبی به معیار مهمی در تشخیص ماهیت اهداف ادعایی تبدیل می شود. چه نیرویی در مسیر تخریب اعتمادها ، تامین منافع دسته و فرقه گام بر می داردو تمام نیروی خود را نه برای حل مسایل سازمان و برداشتن سدها وموانع، بلکه برای به "قدرت نشاندن دسته وفرقه" خود بکار می گیرد؟وچه نیرویی برای برداشتن موانع تامین وتحکیم وحدت سازمانی، بازسازی اعتمادهای ازدست رفته ، فراهم آوردن فضای مساعد برای بحثها تلاش می کند؟

نگاهی به روندهای بعد از پلنوم مهرماه سال ۶۶وبرخی مطالبی که در بولتن کنگره درج می گردد گویای عملکرد این گرایش است. کمیته مرکزی سازمان در پلنوم مهرماه سال ۶۶با احساس مسئولیت در قبال سرنوشت سازمان برتفاهم ، جلب اعتماد وایجاد شرایط وفضای مساعد برای گفتگوها وبحث های سازنده تاکید کرد . گزارش هیئت سیاسی به تشکیلات سازمان پیرامون برگزاری پلنوم وپیام به اعضا وهواداران منعکس کننده چنین روحیه ای بود. گزارش هیئت سیاسی وگزارشات شفاهی رفقا در اجلاسهای سازمانی،موج رضایت وخوشنودی در اکثریت رفقای سازمان پدید آورد. آنان از تصمیمات پلنوم استقبال کردندواز اینکه عقل سلیم هادی وراهنمای کمیته مرکزی بودخوشحال گردیدند. ولی عده ای از نیروهای افراطی در سازمان بشدت از روندهایی که در پلنوم پیش رفت خشمگین شدندو به گزارش هیئت سیاسی تاختند . این دسته از اعضای سازمان که ستیز وتقابل را در سازمان خواستارند وعده‌ای از آنها در کمین انشعاب بزرگ در سازمان نشسته انداز فراهم شدن جو تفاهم ناخوشنود گشتندو خشم خود را به اشکال مختلف ابراز داشتند.

نیروهای افراطی بارها اظهار داشتند که در "بالا" سازش صورت گرفته است. حامیان آنان در راه کارگر و گروه کشتگر نیز به کمک شان شتافتند واز استقرار " حکومت نظامی" در سازمان داد سخن گفتند. این نیروها فشار خود را آغاز کردند وبه اشکال مختلف کوشیدندتا بخشی از رهبری را بدنبال خود بکشندوتصمیمات پلنوم مهرماه را در هم شکنند. آنان به سیاستی توسل جستند که بارها تجربه کرده ونتایج مثبت گرفته‌وآنرا به عنوان" سیاست فشار از پائین" تئوریزه کرده بودند. تاکنون این نیرو همواره تهدید به جدایی از سازمان را وسیله فشار وامتیاز گرفتن از بخشی از رهبری سازمان بکار گرفته است .این بار نیز نیروهای افراطی موفقیت هایی بدست آوردند.

www.iran-archive.com

در پی این روندها وتلاش ناموفق برای خارج کردن برنامه از دستور کار کنگره،پای بندی نسبت به تعهدا ومصوبات پلنوم مهرماه سال ۶۶ سست شد. وتلاشهای مسئولانه کمیته مرکزی که بر گسترش روح تفاهم و جلب اعتماد پای میفشرد، بی حاصل ماند. این امر در مواردمتعددی نمود یافت که نمونه بارز آن مقاله "دمکراسی وباز سازی موازین حزبی" است که در شماره ۹بولتن کنگره درج گردید.

این مقاله ظاهرا در دفاع از "اصول سانترالیسم دمکراتیک ودمکراسی درون حزبی" ودر مخالفتبا سانترالیسم - بوروکراتیسم نوشته شده است. ولی آنچه که از ابتدایتا انتهای مقاله بوضوح مشاهده می شود، تامین اهداف دسته وفراکسیون ، اعتبار بخشیدن به آن وبی اعتبار کردن کمیته مرکزی است.

سازمان ما روند تدارک کنگره راپیش می برد. طرح اساسنامه در پلنوم مهرماه به تصویب رسیده و به نظرخواهی تشکیلات گذاشته شده است. نیروهای سازمان تلاش می کنند در تدقیق اساسنامه شرکت کنند و آنرا پربارترسازند."طرح برنامه" در کمیسیون برنامه مورد بحث وبررسی است وتلاش جدی صورتمی گیرد تا برای تصویب در پلنوم و کنگره آماده شود. کمیته مرکزی و کمیسیونها تلاش می کنندکه به اشکال و شیوه های مختلف نقش اعضا سازمان را در روند تدوین اسناد ارتقا بخشندو پیشنهادها و نظرات آنها را هرچه بیشتردر اسناد دخالت دهند. تکیه برخرد جمعی ، مشارکت دادن هر چه گسترده تر اعضاسازمان در روند تدارک کنگره به علمی بودن و قابل اتکا اسنادکمک شایان خواهد کردو دمکراسی درون سازمانی رادراین وجه تامین خواهد کرد.

بالطبع رفقای سازمان ما خواستار آنند که جو سالم و مساعد برای انجام بحث های برنامهای واساسنامهای فراهم شود تابتوان مباحث نظری ، برنامهای وسازمانی طرح وامکان مقایسه نظرات و انتخاب دیدگاههای صحیح و مستند علمی برای اعضا فراهم شود.این امر در شرایط کنونی از اهمیت جدی برخوردار است.بویژه زمانی که چرخش جدی در مواضع "بینش نو" بوجود آمدهاست. هر عنصرسازمانی به خوبی درک می کندکه در شرایط کنونی چقدر سازمان نیاز بهفضای آرام ، سالم و سازنده داردتا نظرات آشکار گفته شود وماهیت دیدگاهها برای هر عضوروشن گرددتا بتوانددر شرایط دمکراتیک ونه در شرایطفشاروجو ساخته شده اظهار نظر کند.

بعد ازانتشار مقاله مزبور نیروهای مسئول سازمان می پرسند براستی قصد نویسنده از انتشار این مقاله در چنین شرایط حساس یعنی شرایط تدارک کنگره چیست؟ چرا نویسنده به خواست وندای نیروهای افراطی وغیر مسئول جواب مثبت داده وتعهدات پلنوم مهرماه را زیرپا گذاشتهاست؟چرا روحیه وروانشناسی تفرقه ، بی اعتمادی و بی پرنسیپی گسترش داده می شود؟ آیا با این روانشناسی میتوان به کنگره رفت ووحدت سازمان را حفظ کرد؟ آیا در این صورت کنگره به جایگاهی برای به کرسی نشاندن اراده فراکسیون تبدیل نخواهد شد؟

بنظر می رسد نیازی به تبیین تئوریک و کنکاش وسیع در یافتن پاسخ به سوالات بالاوجود نداشته باشد. بازتاب این مقاله در درون تشکیلات به گویاترین وجهی نیت و نگرشه نویسنده را آشکار میسازد. چه کسانی از این مقاله استقبال کردند؟ وچه کسانی بعد از خواندن مقاله دلشان فشرده شدو نگرانی در مورد سرنوشت سازمان سراپای وجودشان را فرا گرفت؟نیروهایی که از پلنوم مهرماه ۶۶خشمگینبودند از درج این مقاله ، از گسترش تقابل و از بپایان رسیدن "سازش"در"بالا"خرسندشدندو نیروهای مسئول ناراحت و دل نگران.

کوشش های کمیته مرکزی که در مواردی به ایجاد جو آرام کمک کرده و موجب شده بود که رفقای سازمان با نظرات متفاوت به بحث بنشینند وبه حرفهای همدیگر گوش فرا داده وبریکدیگر تاثیرگذارند ودر مواردیازاین حصارهای سنگین رابطور موقتی کنار بگذارند. ولی مقاله مزبور کار خودرا کرد ونسبت

www.iran-archive.com

نویسنده را برآورده ساخت . روحیه تخاصم و تقابل جای همفکری را گرفت و فاصله ها را باز هم بیشتر وعدم اعتمادها را باز هم تشدیدکرد.

بعد از انتشار مقاله مزبور یک سئوال جدی در مقابل نیروهای سازمان قرار گرفت . چرا سند "طرح اساسنامه " در مقاله نویسنده این چنین زیر سئوال رفته است؟ مگر در تصویب آن اتفاق آرا تامین‌نشده بود؟ واقعا اگر نویسنده طرح اساسنامه را این چنین انحرافی و بوروکراتیک می داندچرا در پلنوم ۶۶ زیر آن امضا گذاشت . این همه چرخش در زمانی کوتاه چه معنی ومفهومی میتواند داشته باشد؟ اعضا سازمان واقعا چگونه برای ونظر این افراد متکی شوند؟ چگونه اعتماد کنند که فردا سندی که در کنگره به تصویب می رسددچار چنین سرنوشتی نخواهد شد؟ اسناد مصوب پلنوم های قبلی به همین سرنوشت دچار شد. این همه چرخش و نوسان در دیدگاهها ، تصمیم گیریها و مواضع چه معنی و مفهومی دارد و از چه چیزی ریشه می گیرد؟تاکی می توان تزلزل در مواضع را به حساب "پویایی " و"خلاقیت"گذاشت.

سئوال جدی تر اینست که اگر اساسنامه این چنین آلوده به انحرافات است و " در پای بندی به سانترالیسم دمکراتیک و دمکراتیسم حزبی ناپیگیر است‌از آنجا که به لحاظ ساختار کلیشه‌ای است و در تحلیل نهایی هنوز نتوانسته است الگوی کهنه را بشکند ." (به نقل از مقاله‌ص ۱۵) چگونه نویسنده‌نه تنها به آن رای داده است بلکه اصرار ورزیده است که در تشکیلات از دیماه سال قبل به اجرا گذاشته شده وبه موازین زندگی سازمانی تبدیل گردد. هر عضو سازمان از نویسنده خواهد پرسید این چگونه شیوه هدایت و رهبری است که کسی معتقد باشد اساسنامه "انحرافی "است ولی از نیروهای سازمان بخواهد که آنرا اجرا کرده و برپایه آن مناسبات درون سازمانی را تنظیم کنندو به تبلیغ و ترویج آن بپردازند.طبا رفقای ما این استدلال ساده را نخواهند پذیرفت که چون " طرح اساسنامه" یک گام به جلو بوده است پس باید آنرا به اجرا گذاشت . واقعا اگر کسی معتقد باشد که طرح اساسنامه "پوشش نوین بر سانترالیسم بوروکراتیک "است، می بایستی نه تنهابه اساسنامه رای ندهد و خواستارآن‌نشود که اعضا سازمان آنرا به اجرا بگذارند، بلکه در درجه اول با مخالفت وانتقاد،در مقابل تصویب این چنین اساسنامه ای بایستد وبا تمام قوامانع تصویب آن شود. هر رفیقی وقتی در مقابل این گونه برخورد ها قرار می گیرددهها سئوال به ذهنش خطور می کند که آنها را پی پاسخ می یابد.

درحال حاضر در سازمان نیاز جدی وجود دارد که صرفنظر از تبلیغات و اهداف فرقه ای مشخص شود که چه عاملی سد راه حل مسایل سازمان است که برداشتن آن سد میتوان شرایط مساعدی را برای غلبه برمشکلات موجود فراهم آورد. باید مشخص گرددکه کدام حلقه را درسلسله زنجیر مسایل سازمانی چسبید و نیروی سازمان را در جهت حل آن متمرکز کرد؟ در مقاله سعی شده است که به این سئوال پاسخ روشن داده‌شود.

www.iranarchive.com

مسئله اصلی در زندگی درون سازمانی

درمقاله "دمکراسی و بازاری موازین حزبی" بدرستی براهمیت "دمکراسی"، "آزادی برخوردانديشه ها" و "مقايسه نظرات" تاکید شده است. این امر موجب خوشحالی است. ولی بقول نویسنده براستی "بایدیادگرفت حرفهای زیبارا باعمل واقعی سنجید". آنوقت روشن خواهدشدکه بین حرف وعمل ، ادعا وواقعیت زندگی انطباق وجوددارديافرسنگها فاصله.

بازبایدبانویسنده دراین زمینه نیزهم عقیده بودکه " حزب باید هر لحظه بداند که کدام گرایش کهنه در کدام بخش از حزب لانه کرده است. کدام روشهای کهنه در کدام بخش حزب مانع رشدفکری وپیراتیکی حزب گشته است. بدون اطلاع کل حزب (ونه تنها بخش رهبری آن) ازنظریات ،پیشنهادها وانتقادهای ناسالم وکهنه وحزبی که درحزب وجود دارد. حزب ازدرون دچار گندیدگی وپوسیدگی میشود" بنابراین بر این پایه بایدمشخص کردکه کدام روشهای فرسوده وکهنه درسازمان ما لانه کرده است وکدام شیوه های ناسالم وزنگ زده مانع رشد اندیشه ها درسازمان ماست. باید بقول نویسنده کل سازمان را درجریان گذاشت. زیراکه برای زدودن "گندیدگی ها" و "پوسیدگی های" موجودباتوجه به ابعاد آن بیش ازهرزمانی لازم است که نیروهای سازمان برآن آگاهی یابند وبرعلیه آن پیکارسترگی راپیش ببرند.

مابه این اندرز نویسنده گوش فرامیدهیم وبه آشکار کردن آن چیزها ئیکه مدنظر نویسنده است ، می پردازیم. ولی ابتدا لازم است بطور اشاره وار به مسایل تشکیلاتی در طول حیات سازمان پرداخته شود.

سازمان ما ازسال ۴۹ تاانقلاب بهمن یک سازمان چریکی بودکه درشهرها به مبارزه مسلحانه می‌پرداخت. ساختارتشکیلاتی ومناسبات درون آن ازمضمون فعالیت آن ریشه گرفته بود. سازمان یک تشکیلات نظامی ـ سیاسی بودکه مناسبات درون آن برپایه فرماندهی وفرمانبری تنظیم میشدواز تمرکز فوق العاده بالایی برخوردار بود. مسئله انتخاب اعضا رهبری وشیوه های دمکراتیک کار حزبی نمی توانست مطرح باشد. مکانیسم های ضرور برای برخورد اندیشه هاوبحث های جمعی وجود نداشت. کسانی که به مخالفت ویا حتی ابراز تردید درمورد مبارزه مسلحانه برمی خاستندمواجه با خشن ترین تقابل میشدند. ساختار سازمان چریکی مبتنی برسانترالیسم مطلق بود. درچنین شرایطی اعضا ساده نمی توانستنددرحیات سازمان نقش موثر داشته باشند. دستورات ازبالا صادر میشدو "پائینی ها" هیچ نقشی در اتخاذتصمیم‌گیریها نداشتند.

بعد ازانقلاب، سازمان کوچک، متحرک وبشدت منضبط ومتمرکز دچار دگرگونی جدی شد. نیروهایی عظیمی بسوی سازمان روی آوردندو در اکثر شهرها وتعداد زیادی از روستاها پرچم سازمان به افراشته شد. سازمان ما در طی زمان کوتاه به یک سازمان سراسری فرا روئید. تشکیلات چریکی ازهم پاشید. درخانه های تیمی تخته شد، خط مشی چریکی مطرود وکار سازمانگرانه در بین توده‌ها در پیش گرفته شد. سازمان سیر تکامل خودرا ازیک سازمان چریکی به سازمان سیاسی طبقه کارگر آغازنمود.

دراین دوره پراکندگی، بی سازمانی، آنارشیسم وفدرالیسم برسازمان حاکم بود. مشی واحد سازمانی وسیاسی وجود نداشت. رهبری موجودبا همان دیدگاههای گذشته چریکی به سازمان می نگریست وفاقد دید سازمانگری حزبی بود. این وضع تااواخر سال ۵۹ ادامه داشت. از اواخر سال ۵۹ باتشکیل شعبه تشکیلات، تلاش برای دست یابی به ساختار حزبی آغاز گردید. شعبه کوشیدابتدا از اصول سازمانگری حزبی شناخت پیدا کندوبا تجهیز به این علم، تشکیلات سازمان را بر پایه آن سازماندهی کند. دراین پروسه اساسنامه موقت" تدوین گردیدوودر مرداد ماه سال ۶۰ به تصویب پلنوم کمیته مرکزی رسید. تلاشهای شعبه برای پیاده کردن ساختار حزبی ادامه یافت.

شعبه می کوشید نقش اعضا را درسازمان ارتقا بخشد، دمکراسی درون سازمانی را گسترش دهدوتشکیلات سازمان را از وضع قبلی بیک تشکیلات حزبی تبدیل کند. برای تامین این هدف قبل از هر چیز لازم بود وضع اکثریت نیروهای سازمانی را به لحاظ عضویت روشن نمود چون آنها فاقد حقوق عضو بودند. اولین شرط تامین دمکراسی در سازمان دادن حقوق عضویت به نیروی عظیمی بود که شبانه روز تلاش می کردولی از حداقل حقوق برخوردار نبود. این مسئله با موفقیت پیش رفت واکثریت فعالین تشکیلاتی به عضویت سازمان درآمدند. همراه با روند عضوگیری، پی ریزی ساختار تشکیلاتی برپایه اصول سازمانگری حزبی آغاز گردیدوپیش رفت. بدنبال آن انتخابات اعضا کمیته های ایالتی در برخی مناطق با شرکت کادرها صورت گرفت وامر گزارش دهی از بالا به پائین واز پائین به بالا نظم پیدا کرده وگسترش یافت واطلاع-دهی به تشکیلات وسیع تر شد.

روند تدوین اساسنامه وپیاده کردن آن،گامی مهم در درک علم سازمانگری حزبی، غلبه بر آنارشیسم وفدرالیسم در تشکیلات و شالوده ریزی تشکیلات سازمان مطابق با اصول سازمانی احزاب کمونیست‌وگسترش دمکراسی‌درون سازمانی بود.

تلاشهای شعبه تشکیلات برای سازمانگری حزبی وگسترش دمکراسی نتوانست به یک حرکت همه جانبه در سطح کمیته مرکزی ارتقا پیدا کند. گرچه در راستای اقدامات شعبه، از جانب کمیته مرکزی کوشش هائی صورت گرفت ولی در عین حال گرایشی در هیئت سیاسی‌کمیته مرکزی‌عمل میکردکه مانع جدی در انجام برخی اقدامات بوجود می آورد.* این گرایش میکوشید که مانع برگزاری کنگره یا اجلاس وسیعتر ازکمیته مرکزی گردد، امکان بحث در سطح‌تشکیلات پیرامون‌امر وحدت با حزب توده ایران را سلب کند،مسئله وحدت را در بالا ودر رابطه با حزب توده ایران حل کندودرتشکیلات آن را اشاعه دهد.

بعد از سال۶۲ مرحله جدیدی در مبارزه درون حزبی شکل گرفت. مبارزه جدی برای زدودن شیوه‌های کار کهنه در فعالیت حزبی آغاز گردید. در این پیکار که درچند سال اخیر جاری بود گرایشهای متفاوتی آشکار گردید. در همین سالها گرایشی عمل میکرد که از گسترش دمکراسی در تشکیلات واهمه داشت ونمی توانست به کادرها واعضا اعتماد لازم را بکند. در مقابل،گرایشی از سال ۶۲ در سازمان بوجود آمدکه زیرپرچم گسترش دمکراسی در سازمان،در عمل آنارشیسم، فدرالیسم ودسته‌بندی را پیش بردوبه وحدت سازمان آسیب های جدی واردآورد. در این میان گرایشی نیز شکل گرفت که ضمن مبارزه با شیوه های قدیمی،برگسترش دمکراسی پای می فشردومبارزه جدی رابا آنارشیسم‌وفراکسیون پیش می برد.

در طی این مبارزه، بسیاری از شیوه های گذشته کنار گذاشته شد. رهبری جمعی تحکیم بیشتریافت، شیوه های کار پراگماتیستی تضعیف شد وبرنامه ریزی در هدایت‌سازمان‌تقویت گردید. امکانات برای شرکت اعضا در حیات سازمان گسترش یافت. نقش اعضا درروند تدوین اسناد بنیادی افزایش پیداکرد. امکان ارائه نظرات متفاوت در بولتن کنگره فراهم گردید. تصمیم‌گرفته شدکنگره سازمان برگزار گردد. اجلاس های پلنوم کمیته مرکزی بطور مرتب برگزار گردید، اسناد در دستور کار کنگره در اختیار تشکیلات قرار گرفت. برای نظرخواهی وارائه پیشنهادتدارکات لازم دیده شد. برای تامین هرچه وسیعتر شرکت اعضا در تدوین اسناد، اجلاسهای پیش کنگره پیش بینی گردید. تصمیم گرفته شدکه هئیت سیاسی ازفعالیت دستگاه رهبری هرسه ماه یکبار گزارش دهد. نیروی رهبری برای برگزاری نخستین کنگره سازمان‌بسیج شد. کمیسیونها بطورمرتب گزارش کار خود را به تشکیلات ارائه دادند. تلاش‌جدی صورت گرفت‌که‌کسی

---

*البته صف‌بندی درسازمان‌درآن مقطع برسرمسایل‌سازمانی ودمکراسی شکل نگرفته‌بود. ولی درعین حال این دو گرایش درآن مقطع قابل تمایزبود.

بخاطرنظراتش تنبیه ویااخراج نگرددوامکان ارائه نظرات وانتقادات اعضا درحوزه های سازمانی، در اجلاسها، در ارائه پیشنهاد ونظر به کمیسیون ها ودر بولتن بوجود آمد.

اینها شمه‌ای از جوانب گسترش دمکراسی درسازمان ما در طی سالهای اخیر بود. این اقدامات برای کمیته مرکزی وتمام اعضا سازمان، ارزش فراوانی داردومی بایستی از آنها پاسداری کردودر گسترش آنها کوشید. الان در جنبش کمونیستی ایران سازمانی رانمی توان سراغ گرفت که‌این‌چنین امکاناتی را برای اظهار نظر اعضا بوجودآورده ودمکراسی‌را در چنین سطحی گسترش داده باشد. این دستاوردها محصول تلاش اعضا سازمان وکمیته مرکزی است. بایدازاین دستاوردها دفاع کردوآنها رابه جزئی از زندگی سازمانی وبه فرهنگ سازمان تبدیل کرد.

ولی درکنار این دستاوردها، متاسفانه پدیده های منفی درابعاد وسیع در سازمان ما طی سالهای اخیر شکل گرفته است که بطور جدی‌به وحدت سازمان، گسترش‌دمکراسی، مناسبات‌رفیقانه‌تامین‌آزادی‌بحث وامکان‌مقایسه نظرات‌وانتخاب‌نظرات‌صحیح، تحکیم‌انضباط سازمانی، تلفیق‌منطقی‌وجه سانترالیسم با وجه دمکراسی، تامین‌وحدت‌اراده وعمل‌آسیب‌رسانده‌است. امروز وجه دیگرسیمای سازمان را میتوان در مسائل زیر مشاهده کرد: فقدان وحدت اراده وعمل، شکل گیری فراکسیونیسم در ابعاد وسیع، گسترش مناسبات گروهی، فقدان بحث های سازنده ومفید در جهت دست یابی به اسناد علمی، سلب امکان انتخاب آزادانه نظرات ارائه شده‌توسط اعضا، تحمیل نظرات‌فرد در مقابل اسناد ارگانهای منتخب، یارگیری وتلاش های غیراخلاقی برای جلب افراد، کار - بست شیوه های افشاگرانه وترور شخصیت در موردمخالفین فکری، گسترش فدرالیسم در تشکیلات خارج از کشور، تضعیف شدید سانترالیسم، تبلیغات وسیع علیه کمیته مرکزی، تشدید بی انضباطی ورشد تقابل وتخاصم وغیره. هیچ وقت پدیده های منفی در چنین ابعادی در سازمان گسترش نیافته بود.

چنین پدیده های زیانبار شدیدا بر امر دمکراسی، بحث های ایدئولوژیک وبرنامه ای، تامین حقوق اعضا، انتقاد وانتقاد ازخود، شرکت واقعی اعضا در روند تدوین اسناد، گسترش فعالیت سیاسی و سازمانی تاثیرات منفی می گذاردوبجای تامین وحدت فکری ووحدت اراده وعمل به شقاق، تفرقه‌تقابل دامن می زند. بحث های نظری وبرنامه در بولتن حول اسنادی‌است‌که به ارتقا سازمان، دست یابی به اسناد علمی وبالابردن نقش سازمان در جنبش کمک شایان بکندولی در عمل به جنگ نظرات تبدیل شده وبه تقابل دوری دامن زده است. انتقاد ازدیگر رفقاکه‌می توانست نقش سازنده وموثر در حل مسایل سازمان ایفا کند، در وجوه زیادی به ابزار ویرانگری وتخریب تبدیل شده است. وجه انتقاد از خود شدیدا ضعیف شده وتخریب شخصیت دیگران وسعت یافته است. گسترش دمکراسی همراه با تحکیم انضباط نبوده وبر عکس‌لیبرالیسم، برخوردهای خود سرانه تشدید یافته است. به این لیست میتوان موارد متعددی اضافه کرد.

برخوردصادقانه ومنطقی ایجاب می کندآن "گرایش‌کهنه ای را که در سازمان ما لانه‌کرده است"، آن "روشهای کهنه که مانع رشد فکری وپراتیکی سازمان است"، آن عواملی که نقش‌جدی در بوجودآمدن‌چنین پدیده های منفی دارند، معین کنیم ودر معرض قضاوت کل سازمان بگذاریم.

در مشخص کردن این مسایل باید بطور جدی از الگو برداری وشما سازی اجتناب کرد. ما در گذشته به این‌مسایل عادت کرده ایم وبدنباله روی ازاین یا آن حزب کشیده شدیم ودر مواردی مسایل آنرا، مسایل خودمان شمردیم. امروز نیز هم چنان الگو برداری رواج دارد. مسایلی که به دیگران تعلق دارد از آن ما شمرده می شود.

نیازی به تجربه وهوشیاری فوق العاده برای تشخیص مسایل سازمانی وجود ندارد. نگاه گذرا به خوبی نشان می دهدکه امروز مشکل ما در عدم وجودامکانات برای ارائه نظرات متفاوت نیست ویا برای تامین اراده توده های سازمان وبرگزاری کنگره‌سدو مانعی وجود ندارد. اکنون بخش مهمی از نیروی سازمان برای تدارک کنگره صرف می شود. درسازمان کسی جلو انتقاد را نمی گیرد. فرد ویا ارگان خاصی

www.iran-archive.com

ازچنان موقعیتی بر خوردار نیست که یکه تاز میدان باشد و اعتراضات را خفه کند. از جانب کمیته مرکزی و هیئت سیاسی مخالفین فکری طرد نمی شوند. برای شرکت فعال اعضا در حیات سازمان مانعی وجود نداردو بالعکس راههای شرکت آنان بطور وسیع تامین شده است.

فکری که امروز در سازمان ما مسئله سانترالیسم بوروکراتیک را عمده می کند ودر پشت آن سنگر می گیرد، بدون شک میخواهد یا به عمدیا به سهو از طرح مسایل اصلی فرار کندوبه آن پاسخ ندهدزیرا که خود دربوجود آوردن و شکل دهی پدیده های منفی سهم جدی داردو نمی خواهد شجاعانه و صادقانه برخورد نماید.

بدون شک مبارزه با سانترالیسم - بوروکراتیک در سازمان ما نه تنها پایان نیافته است بلکه همچنان در دستور می باشد. هنوز خیلی مانده است که تک تک ما به افراد واقعا دمکرات تبدیل شویم وشیوه های دمکراتیکرا در تمام وجوه زندگی سازمانی جاری سازیم . مبارزه با بوروکراسی هم چنان ادامه خواهد یافت . ولی امروز آن عاملی که مانع جدی در گسترش دمکراسی ، تامین شرایط برای مقایسه نظرات ، پیشبرد بحث های رفیقانه وسازنده ، تامین انضباط سازمانی ، مبارزه با پدیده های منفی وحفظ وحدت سازمانی است نه بوروکراتیسم بلکه فراکسیونیسم است . تاکنون فراکسیونیسم این گونه در تار وپود سازمان ریشه نداونده بود و هیچ وقت این چنین عملکرد گسترده‌ای را در سازمان نداشت.

www.iran-archive.com

فراکسیونیسم در سازمان

ما در تاریخ سازمان شاهد شکل گیری فراکسیونهای مختلف وانشعاب آنها بودیم. منشا این فراکسیونها در اختلافات ایدئولوژیکی وبرنامه ای بودکه درطول حیات سازمان بوجود میامد. پروسه به این صورت بود: شکل گیری اختلافات، شروع وگسترش فعالیت های فراکسیونی وسپس انشعاب. اختلافاتی که درمورد نظرات رفیق مسعود احمدزاده درزندان ودرسازمان بوجود آمده بود، منجربه انشعاب جریان "اشرف دهقانی" گردید. درپیکار ایدئولوژیک برسرمشی چریکی و رد دیدگاههای ناظربرآن و پذیرش نظرات لنینی پیرامون پیشاهنگ طبقه کارگر، جریان اقلیت شکل گرفت. برسرتعیین موضع سازمان پیرامون مشی چریکی اجلاسی با شرکت اعضا سازمان درمهرماه سال ۵۸ تشکیل گردید. دراین اجلاس دیدگاههای مشی چریکی شکست خوردوحامیان آن دراقلیت قرار گرفتند. رهبران جریان اقلیت که قبل ازاجلاس به فعالیت های فراکسیونیستی وجمع آوری نیرورو آورده بودند، بعدازبرگزاری اجلاس ازپذیرش وظایف سازمانی سرباززده وخواستاربتدوین نظرات خوددرجمع معین خود شدند. وبدنبال آن فعالیت گروهی خودرا وسعت بخشیدندومناسبات معینی را با مدافعین مشی چریکی درسازمان بوجودآوردند. وسرانجام پس ازکشمکش سخت بارهبری سازمان درسال ۵۹ اعلام انشعاب نمودند. اقلیت قبل ازاینکه نظرات خودرا تدوین کرده وروندمبارزه ایدئولوژیک رادرسازمان طی کند، فراکسیون خودرا شکل داد ودردرون وبیرون سازمان تشکیلات خودرا بوجودآورد. با وجوداینکه برخی اسنادی که اقلیت دراختیاررهبری گذاشته بود، به اعضا سازمان داده شد، علیرغم اینکه درنشریه کار صفحاتی برای درج نظرات اقلیت اختصاص یافته بود، ولی اقلیت "انشعاب را برگزید.

بعدازانشعاب اقلیت نشریه درونی "به پیش" راه افتاد. دراین نشریه نظرات متفاوت پیرامون جنبش کمونیستی جهانی، راه رشدغیرسرمایه داری، مسایل نظری برنامه، خط مشی سیاسی وغیره درج گردید. دیدگاههای رهبران جناح "چپ" "نیردر" به پیش" چاپ شده بود. علیرغم طرح نظرات جناح "چپ" درنشریه "به پیش" بازدسته بندی جدیدی (هرچندمحدود) شکل گرفت. این دسته نیروهای خودراجمع کرده وپس ازمدتی انشعاب نمود.

درسال ۶۰ اختلافات جدیدی پیرامون وحدت سازمان با حزب توده ایران، راه رشدغیرسرمایه داری، انترناسیونالیسم پرولتری بوجودآمد. دراین جریان کشتگروهمفکران او بطورمخفیانه دردرون سازمان به یارگیری پرداختند. فراکسیون خودرا تشکیل دادندوبطورسازمان یافته حرکت کردند. این جریان نیز بالاخره راه انشعاب درپیش گرفت.

میتوان گفت هرموقع اختلافی پیرامون مسائل نظری، برنامه ای ووحدت جنبش کمونیستی درسازمان ما بوجودمیامد مساله دمکراسی وارائه نظرات مخالف به تشکیلات بطورجدی مطرح می گردید. صاحبان نظرات مخالف تلاش زیادی برای اشاعه نظرات خوددرتشکیلات بعمل میاوردند و به مدافعین سرسخت دمکراسی تبدیل می شدند. ولی واقعیت این بودنه آنان به ضرورت گسترش دمکراسی دردرون سازمان اعتقاد یافته بودندونه خواستارشرایطی بودندکه بدینوسیله نظرات متفاوت درسازمان حق حیات پیدا کنند. این نیروها صرفنظرازموضع رهبری سازمان دردادن نظرات آنان به تشکیلات (پاسخ مثبت ویامنفی) فراکسیون خودرادرسازمان بوجود میاوردند. درآنموقع نه سازمان ظرفیت تحمل وادامه حیات نظرات متفاوت راداشت ونه آنان تصوراین راداشتندکه درسازمانی بمانندکه نظرات آنها دراقلیت باشد نه اکثریت. ازاین روشتاب دادن به روندجدایی ازدوسوصورت میگرفت. درآنزمان رهبری سازمان تلاش جدی برای فراهم آوردن امکاناتی برای طرح نظرات مخالف بعمل نمیاورد. ولی بایدبه این واقعیت توجه داشت درآن مواردی که رهبری سازمان (داوطلبانه یا بالاجبار) دیدگاههای مخالفین را درتشکیلات طرح می نمود، آنان بازراه فراکسیون وانشعاب را می پیمودند.

فراکسیون قانونمندی های خودرا داراست. ظرفیت فراکسیون برای ماندن دردرون یک حزب (صرفنظرازخواست واراده این یا آن فرد) فوق العاده کم است. همواره فشارجدی برای "تعیین تکلیف" وجوددارد. لذا فراکسیون به دوراه رومیاورد: تسخیرحزب وتصفیه دیگران ویا انشعاب. اگرامیدخودرا به تسخیرحزب ازدست بدهدمنتظرفرصت مناسب می نشیند تا با جلب بیشترین نیروبا انشعاب دست زند.

سازمان ماقبل ازسال ۶۲ زیان های جبران ناپذیری راد ررابطه با فراکسیونیسم وانشعاب متحمل شده است. درگذشته با شکل گیری اختلاف، فراکسیون ودسته بندی بوجود میامدوراه محتوم انشعاب را می پیمود. هرانشعاب ضربه ای برپیکر سازمان ما بود.

با وجوداین تجربیات گرانبار دیگربعدازسال ۶۲ اختلاف نظرودرپی آن فراکسیونیسم به حیات سازمان راه یافت. درسال ۶۲ودرسالهای بعدضرورت بررسی خط مشی سازمان طی سالهای ۶۱ـ ۵۸ وتدوین خط مشی جدید نسبت به رژیم حاکم درکانون مبارزه ایدئولوژیک جای گرفت. شعارسرنگونی سرانجام دربیانیه مشترک با حزب توده ایران دراوائل سال ۶۴ طرح گردیدولی برسرتبیین مشی گذشته اختلافات جدی پدیدآمد وصف بندیهایی نیزشکل گرفت. نیروهای معتقدبه "اپوزیسیون ارتجاعی" نظرات دیگررا به "اپورتونیسم" و "سانتریسم" متهم میکردند. این اختلافات درعرصه برنامه ووحدت جنبش کمونیستی ایران (بویژه دربرخوردباحزب توده ایران) انکشاف یافت. البته برسربرخوردباموضوعات مذکورهمواره یک صفبندی معین وجودنداشت.

بعدازسال ۶۲ عده ای ازرهبری مطرح نمودندکه درکمیته مرکزی فراکسیون شکل گرفته وجوددارد و اعضاآن دررابطه باهمدیگرتصمیم میگیرندوسازمان راهدایت می کنند. آنان دراستدلال این ادعا به یکسری فاکت ها توسل می جستندوبه مناسبات نزدیکی که دردانشکده فنی ودرزندان بین عده ای که بعدادررهبری سازمان قرارگرفتند، اشاره مینمودندومواردی رامطرح میکردندکه "فراکسیون فنی" دیگران راکنارزده و "افرادخود" رادرپست ها ومسئولیت اصلی دررهبری سازمان چیده است.

این عده که علی الظاهرپرچم مبارزه با "فراکسیون حاکم" رابرداشته بودند ازابتدادربین خود و خارج ازارگانهای سازمانی مناسبات خاصی رابوجودآوردند. این هسته نشست هایی دربین خود ترتیب میداد، تصمیمات معینی رامیگرفت وبرای پیشبردا هداف خودبرنامه های وسیعی راطراحی میکرد. برنامه این هسته درمرحله اول تسخیرهیئت سیاسی و کمیته مرکزی بود. وقتی در هیئت سیاسی این برنامه بطورکامل پیش نرفت نیروی عظیمی برای جلب اعضاکمیته مرکزی بسوی این هسته بکارگرفته شد. درموردتمام اعضاکمیته مرکزی باتوجه به خصوصیات وموضع هرفردبرنامه ویژه ای پیاده شد. تلاش میشد عده هرچه وسیع تری ازاعضای کمیته مرکزی بسوی این هسته جلب شودوعده ای نیز حداقل درموضع بیطرفی قرارگیرند.

این هسته تبلیغات گسترده ای رابرعلیه نظرات مخالف پیش برد. وسیعا تبلیغ میکرد که در رهبری سازمان یک "جناح انقلابی" ویک "جناح اپورتونیست" که مدافع خطمشی گذشته بوده وحاضر بانتقادازآن نیست وعامل بدبختی سازمان دروجوداین جناح است. تمام مصائب ومشکلات باین جناح نسبت داده میشد. بعلاوه هسته شکل گرفته تبلیغات شدیدی راعلیه مخالفین فکری خودسازمان داده، به افشاگری وسیع وتخطئه شخصیت آنها پرداخت. گذشته مبارزاتی این دسته ازرفقازیر ضرب قرار گرفت، نقاط منفی آنان بشدت برجسته گردید، درموردبرخی واقعیات موجودشدیدا مبالغه شد. بدگویی وترورشخصیت شیوه رایج این هسته بود. هسته ازاشتباهات ومقاومت عده ای ازرهبری درموردا تخاذ مشی جدیدنسبت به جمهوری اسلامی بیشترین بهره راگرفت.

شرایطی که بعدازسال ۶۲ بوجودآمده بود (یورش وسیع رژیم علیه حزب توده ایران، خطاهای عمیق سازمان دربرخوردبارژیم جمهوری اسلامی، اشتباهات رهبری دربرخوردبا امروحدتباحزب توده ایران) زمینه های مساعدی برای اعتراضات ونارضایتی هابویژه درخارج ازکشورفراهم آورده بود. هسته متشکل که همواره ازموضع اپوزیسیون با رهبری سازمان برخوردمیکردبرموج نارضایتی واعتراض سوار

www.iran-archive.com

شد، از آن سودسرشار گرفت وبسوی بقیه اعضای رهبری سمت داد.

هسته متشکل بسراغ تک تک افراد رهبری رفت، مخفیانه ودور از چشم بقیه به افشاگری پرداخت. اعضاء هسته از مسئولیت های محوله، ماموریت های سازمانی وارگانهای حزبی برای پیشبرد اهداف خودسودجستند. در ماموریت ها مسائل ونظرات بطوریکجانبه ومغرضانه باعضاء رهبری وبه عده‌ای از مسئولین تشکیلات داخل منتقل شد. بعد از کمیته مرکزی، یارگیری از کادرها واعضا شروع شد. مسائلی که قبلا بخشی از اعضای رهبری درمیان گذاشته شده بودبه عده زیادی از کادرها واعضا گفته شد. کسار گسترده‌ای برای جذب وجلب کادرها انجام گرفت. مناسبات نزدیکی بین اعضاء هسته متشکل وعده‌ای از کادرها بوجود آمد. این عده از کادرها برای فعالیت فراکسیونی در تشکیلات بسیج شدند.

در این روند فراکسیون قوی ونیرومندی در سازمان شکل گرفت. این نیروها که بظاهر علیه "فراکسیون حاکم" در کمیته مرکزی مبارزه خودرا شروع کرده بودند، درعمل توخالی بودن شعارخودرا آشکار ساختند و فراکسیون گسترده‌ای را بوجود آوردند. شیوه هایی راکه هسته متشکل از بتدابکار بست، بوضوح نشان میدادکه مساله اصلی آنان مبارزه با فراکسیونیسم نیست، هرمبارزه سالم، شیوه برخورد متناسب با خود را می طلبد. با افشاگری، کارمخفیانه در تشکیلات، یارگیری وفراکسیون نمیتوان مبارزه سالم وسازنده را پیش برد وموازین دمکراتیک را در سازمان بطورواقعی مستقر کرد. این هسته مسایلی راکه ادعا داشت هیچ وقت رسما در ارگانهای سازمانی مطرح نکرد. این مسائل می توانست درپلنوم مهرماه سال ۶۳ویا پلنوم فروردین ۶۵ بطوررسمی طرح گردد وازپلنوم درخواست شودکه با شکال مقتضی مسایل مطروحه را بررسی نماید. هسته متشکل خوب می دانست که اگراین مسائل بطورجدی درکمیته مرکزی مورد بحث وبررسی قرارگیرد قبل ازهرکس خودباید درصندلی اتهام فراکسیون سازی بنشیند.

از آن سال ها هرچه جلوتر آمدیم فعالیت های فراکسیونیستی گسترش یافت. درپلنوم سال ۶۵ ودرماههای قبل ازپلنوم مهرماه ۶۶ حرکت فراکسیون چشمگیرشد. بعد از فروکش چندماهه ازپلنوم مهر ماه باینسو، درماههای اخیرفعالیت فراکسیون به اوج خودرسیده است. اکنون میتوان گفت که دردرون سازمان یک فراکسیون متشکل با انضباط خاص خود شکل گرفته است که واجد مرکزیت وبدنه بوده و درهرسطح سازمانی نیروهای آن، خارج از ارگان های رسمی سازمان اکثرا بطورجمعی تصمیماتی میگیرند که درپایین باجرا بگذارندو درحوزه های سازمانی، تصمیمات متخذه را پیش ببرند.

www.iran-archive.com

وجود اختلاف نظر در مورد مسائل تئوریک، برنامه و اساسنامه در هر حزب کمونیست که تا روپود آن را بوروکراتیسم وشیوه های فرماندهی فرا نگرفته باشد، امری است طبیعی و اجتناب ناپذیر که می تواند درخدمت پویایی وشادابی حزب ودستیابی به حقیقت قرار گیرد. این تفکر که همه اعضا حزب باید به یک گونه بیاندیشند و از برازنظر متفاوت ویا مخالف پرهیز کنند، از اعضا یک حزب انسان های دنباله رو، بوروکرات وقالبی خواهد ساخت، خلاقیت ها را خواهد کشت و به تحجر فکری منجر خواهد شد. با چنین سبک کاری حزب الزاما سر زندگی، شادابی وپویندگی خود را از دست خواهد داد، از واقعیت ها عقب خواهد افتاد و ناگزیر از انجام وظایف باز خواهد ماند. تجربه تاریخی حزب کمونیست اتحاد شوروی در این زمینه ارزش فراوان دارد. باید سبک لنینی را در زندگی حزبی بکار بندیم و به پیکارایده-ها در حزب با سازماندهی مناسب امکان بدهیم. برخورد اندیشه ها منشا پویایی فکری و عملی حزب است. باید هر عضو "امکان داشته باشد در چارچوب برنامه وتاکتیک حزبی، آزادانه علیه این یا آن قدم که توسط حزب پذیرفته شده است، موضع بگیرد. وهمچنین بدون تخلف از حدود موازین اخلاقی حزب، برنامه وتاکتیک را مورد انتقاد قرار دهد..." (از نامه انگلس به بیل)

حزب کمونیست ارگانیسم پویا و زنده ای است که فعالیت حیاتی آن بازتاب تضادهای بغرنج جامعه طبقاتی است. این بغرنجی وتنوع در ذهن اعضا به یک گونه بازتاب نخواهد یافت. طبعا اعضا نظرات متفاوت نسبت به عرصه های گوناگون فعالیت حزب از جمله نسبت به مسائل نظری، برنامه ای وسازمانی خواهند داشت. با پذیرش تنوع نظر باید آن را به نیروی محرکه برای دست یابی به حقیقت تبدیل کرد.

پذیرش تنوع نظر بمعنی سیال کردن ایدئولوژی، برنامه و اساسنامه حزب نیست. "پلورالیسم ایدئولوژیک" با شالوده های حزب مغایرت دارد. ایدئولوژی حزب کمونیست یکی و آنهم مارکسیسم لنینیسم است که باید با اندیشه ها و نظریه های نوینی که حاصل جمع بندی های جدید مبارزه انقلابی است تکامل یابد. حزب "انجمن پلورالیست" از گرایش های مختلف ایدئولوژیک وسیاسی نیست. تبدیل حزب طبقه کارگر به حزب "کارگران، دهقانان، روشنفکران و زحمتکشان شهری" به معنی سلب هویت اجتماعی آن است. کمونیست ها نمی توانند در حزب را بروی انواع ایدئولوژی ها و انحرافات باز کنند. باید هم تنوع نظر در حزب را پذیرفت وهم مبارزه ایدئولوژیک علیه انحرافات را پیش برد.

برای آنکه صاحبان نظرات متفاوت امکان ارائه نظر خود را داشته باشند، برای اینکه وحدت حزبی تامین وتحکیم یابد، لازمست به سازمانگری بحث ها پرداخت وبحث فعال، زنده وسازنده ای پیرامون سیاست های حزب پیش برد. باید سازماندهی بحث پیرامون اسناد بنیادی وسیاست-های مهم حزب را بعنوان یک پایه جدی دمکراسی شناخت. لنین می گوید: "بدون چنین مباحثاتی تصمیم گیری مشترک غیرممکن ونتیجتا وحدت عمل نیز غیر ممکن است" (لنین، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص-۴۱۴)

شکل گیری اختلاف نظر در حزب امری است که در زندگی هر حزب اتفاق می افتد. ولی مسئله اساسی چگونگی برخورد با اختلافات شکل گرفته بر سر مسائل مختلف است. آیا هر موقع که اختلاف جدی در حزب کمونیست بوجود آمد باید در پی تشکیل دسته بندی وفراکسیون رفت وبه فعالیت گروهی پرداخت؟ آیا اختلافات الزاما باید به دسته بندی منجر گردد و از آن گریزی نیست؟ بالطبع پاسخ این سئوالات نمی تواند مثبت باشد. دیدگاهی که معتقد به دسته بندی وفراکسیون برای حل اختلافات است در واقعیت با دیدگاهی که برای حل اختلافات راه تصفیه وکنارگذاشتن را در پیش می گیرد، همزاد است. این دو دیدگاه ودو شیوه برخورد در حقیقت دو شاخه از یک ریشه اند ومرتبا از هم تغذیه میشوند، گرچه در ظاهر به همدیگر کینه می ورزند.

www.iran-archive.com

نه تصفیه ونه فراکسیون شیوه حل اختلافات دردرون سازمان مارکسیست ـ لنینیست نیست و یا سرشت آن بیگانه است. حزب کمونیست با توجه به ماهیت وخصوصیات آن شیوه های خاص خود را می طلبد. برای حل اختلافات وحفظ وحدت سازمانی باید به سازماندهی بحث های رفیقانه وسازنده پرداخت وامکانات ومکانیسم هایی را فراهم آورد تا نظرات مستقل اعضا بطور آزادانه بیان شود و بعد از پروسه بحث پیرامون اسناد معین تصمیم گیری صورت گیرد. لنین بدرستی بر این امر تاکید دارد: "بحث ومذاکره مسئله، اظهار نظرات گوناگون وشنیدن آن نظرات، واقف شدن به نظرات اکثریت مارکسیست های متشکل، منعکس کردن این نظرات در تصمیمی که اتخاذ می شود و اجرای صادقانه این تصمیم ـ اینست آنچیزی که در همه جای جهان میان همه انسان های عاقل وحدت نامیده می شود." (لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص ۱۹۲)

حال ببینیم فراکسیون ودسته بندی چیست وچرا در حزب کمونیست مجاز نیست؟

فراکسیون بدین معنی است که عده ای از اعضا حزب بر پایه نظرات وعقاید خود مناسبات معینی را شکل داده وتشکیلات خود را در درون حزب بوجود میاورند واز مقررات خود پیروی می کنند. یعنی گروهی با کار پایه وانضباط خاص خود. گروهی که در حزب سانترالیسم جداگانه (بطور رسمی وبا غیر رسمی، بطور آشکار وبا مخفی) بوجود میاورند ودستورات فراکسیونیستی را بجای دستورات حزبی می نشانند. فراکسیون ودسته بندی بمعنی وجود اراده ای "دیگر" غیر از اراده حزب است.

برای حزب کمونیست که حزب اقدام انقلابی، حزب رزمنده وپیکارجو است وبه وحدت اراده وعمل واحد شدیدا نیازمند است، فراکسیون سم مهلکی بحساب میاید. زیرا که بر اثر فراکسیون قبل از هرچیز وحدت اراده وعمل حزب می شکند، توجه اعضا به مبارزه سیاسی در جامعه وبه کار سازمان گرانه در بین توده ها تضعیف می شود، منافع جنبش وحزب تحت الشعاع منافع دسته وگروه قرار می گیرد.

گروههای فراکسیونیست برای حفظ وحدت حزبی مبارزه نمی کنند. مشی آنان تا زمانی که در حزب هستند، نه حفظ کلیت حزب، بلکه تسخیر آن وتصفیه دیگران است وتا زمانی در حزب باقی می مانند که "تناسب قوا" اجازه می دهد که نسبت به تسخیر حزب امیدوار باشند. زمانی که "تناسب قوا" ووضع حزب را بزیان خود یافتند ونسبت به تسخیر آن ناامید گشتند در لحظه مناسب حزب را ترک می کنند.

گروه های فراکسیونیست تا زمانی که در حزب باقی مانده اند، خواستار آنند که مسائل حزب از طریق مذاکره بین فراکسیون آنها ورهبری حزب مورد معامله قرار گیرد. لنین در مورد همین مضمون می گوید: "فراکسیونیسم یعنی وحدت اسمی (درگفتار همه از یک حزب هستند) وپراکندگی واقعی (در کردار تمام گروهها مستقلند وبا یکدیگر مانند دول خود مختار وارد مذاکره وسازش می شوند" (نقض وحدت زیر فریادهای وحدت طلبی)

دسته بندی در تمام وجوه زندگی حزبی تاثیرات مخرب خود را میگذارد وموجب شکل گیری انواع بیماریها، پدیده های منفی وفساد در حزب می گردد. فراکسیون به دمکراسی درون حزبی، آزادی بحث، خصوصیات اخلاقی وانقلابی اعضا، انضباط حزبی لطمات جدی میزند وحیات سالم حزب را مختل میسازد.

وقتی در حزبی دسته بندی شکل گرفته ورشد می کند، وحدت در مخاطره جدی میافتد. تمام تجارب موجود این حکم را تایید میکنند. بیهوده نیست که در اساسنامه احزاب کمونیست فراکسیونیسم محکوم شده وعلیه کسانی که به دسته بندی توسل میجویند، به شدیدترین وجه برخورد صورت میگیرد.

www.iran-archive.com

نمونه برجسته مبارزه با فراکسیونیسم، کنگره دهم حزب بلشویک است. در سال ۱۹۲۰ در میان بلشویکها اختلافاتی در مورد مساله اتحادیه ها در جامعه سوسیالیستی بوجود آمد. کمیته مرکزی حزب قراری صادر کرد که اختلافات به بحث وسیع گذاشته نشود ولی تروتسکی پلاتفرم خود را در دسترس همگان گذاشت. در جریان مباحثه گروههای دیگر اپوزیسیون پلاتفرم های خود را طرح نمودند. پلنوم حزب، اقدام تروتسکی را محکوم کرد و تصمیم به بحث وسیع گرفت و انتخابات نمایندگان کنگره را برحسب پلاتفرم ها مجاز شناخت. ولی حزب در عمل متوجه شد که "گرویدن" به طرفداران این یا آن کارپایه، مانع تجلی مواضع مشخص هریک از کمونیست ها و ابراز آزادعقیده آنان و بررسی جدی هریک از مسائل موجود شده و فعالیت گروهی با کوشش برای ایجاد "انضباط گروهی" همراه گردیده است. در این پروسه مباحثاتی که حزب بدان کشانده شده بود به نتیجه سازنده ای نیانجامید. از این رو لنین از کنگره دعوت کرد که به فراکسیون بازی برای همیشه پایان داده شود و فراکسیون ها و گروهها در داخل حزب ممنوع اعلام گردد. او تاکید نمود که وحدت اراده ونظر وعمل و انضباط آهنین قانون زندگی حزب مارکسیستی است که هرگونه فراکسیون بازی و نقض انضباط حزبی را مردود می شناسد. کنگره قطعنامه مربوط به وحدت حزب را که از جانب لنین پیشنهاد شده بود تصویب کرد. در این قطعنامه گفته شده است: "کنگره مقرر می دارد کلیه گروهها که براساس هرپلاتفرمی ایجاد شده اند، بدون استثنا منحل گردند و به همه سازمانها ماموریت میدهد که برممنوعیت هرنوع اقدام فراکسیونیستی جدا مراقبت نماید. عدم اجرای این قرار کنگره باید با اخراج بلاشرط وفوری از حزب مجازات شود." (قطعنامه ها، ج ۲، ص ۲۲۰ قطعنامه های کنگره دهم درباره وحدت حزب ودرمورد غیرمجاز بودن فراکسیون ها به اصل مهم زندگی احزاب کمونیست بدل گردید. در قطعنامه گفته شد: "لازم است تمام کارگران آگاه، بروشنی، از زیان بخش ومجاز نبودن هرگونه فراکسیونیسم آگاه باشند".

نمایندگان احزاب کمونیست در جلسه مشاوره ۱۹۵۷ اعلام نمودند: "تجربه جنبش بین المللی کمونیستی میاموزد که ضامن حل موفقیت آمیز وظایف انقلاب سوسیالیستی، ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم آنست که احزاب کمونیست وکارگری از وحدت مارکسیستی - لنینیستی با قاطعیت دفاع کنند و اجازه ندهند که فراکسیون ها و دسته بندی هائی که وحدت حزب را برهم میزنند بوجود آید".

در اتحاد شوروی بعد از پلنوم آوریل (۱۹۸۵) کمیته مرکزی ح.ک.ا.ش. علنیت، آزادی بحث و انتقاد بطور همه جانبه گسترش یافت. نظرات مختلف نسبت به ساختمان سوسیالیسم، تاریخ حزب و سایر مسایل حاد جامعه درمطبوعات تجلی یافت. اختلاف نظر بر سر مسائل چشمگیر شد، ولی این اختلافات به فعالیت های فراکسیونیستی وشکل گیری فراکسیون منجر نشد. اختلاف نظر نه تنها حزب را از انجام وظایف بازنداشت بلکه نیروی محرکه قوی برای پیشبرد بحث های سازنده ومفید گردید. نوساری به هیچ وجه برمجاز بودن فراکسیون صحه نگذاشت ولی بر پلورالیسم عقاید سوسیالیستی تاکید ورزید. در اساسنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی مصوب کنگره ۲۷ گفته شد: "وحدت ایدئولوژیک و سازمانی، یکپارچگی صفوف آن وحداعلای انضباط آگاهانه تمام کمونیست ها، قانون خدشه ناپذیر زندگی حزب کمونیست اتحاد شوروی است. هرگونه بروز فراکسیون بازی، گروهبندی با حزبیت مارکسیستی - لنینیستی وتعلق به حزب ناسازگار است".

در تزهای دهگانه کمیته مرکزی ح.ک.ا.ش. که قبل از برگزاری نوزدهمین کنفرانس سراسری حزب انتشار یافت، به برخورد لنین در مورد فراکسیونیسم و مخالفت آن با آزاراندیشان اشاره شده است: "ما به مکانیسم همیشگی مقایسه نظرات، انتقاد وانتقاد از خود در حزب ودر جامعه نیاز داریم. دستاوردهای انکار ناپذیر سیاست علنیت را باید تحکیم وگسترش دهیم. در این رابطه برخورد لنین بسیار اهمیت دارد. و.ا. لنین ضمن محکوم کردن فراکسیونیسم، اکیدا مخالف آن بود که رفقای حزبی بخاطر آن که در رابطه با این یا آن مسایل به گونه ای دیگر می اندیشند، مورد تضییق قرار گیرند".

www.iran-archive.com

پیدایش دسته بندی درسازمان ما با اختلافات نظری، برنامه ای، وارزیابی ازخط مشی سازمان درطی سالهای ۶۲ -۵۸ همراه بوده است.* ولی درتداوم اختلافات وگسترش فعالیت های فراکسیونیستی، وضع جدیدی شکل گرفت. فراکسیون ودسته بندی هرچه بیشتر رشدوگسترش یافت، خودبعنوان عامل جدیدبمیدان آمدوعملکردهای معینی ازخود نشان دادکه وجه جدی وبارزآن منافع گروهی است.

فراکسیون عملکردمشابه ای با بوروکراتیسم دارد. انسانها برای پیشبرد امورخودنیازبه سازماندهی دارند. بوروکراسی نیزبعنوان سازمان برای اداره امورورفع نیازهای مردم شکل گرفت. ولی کم کم دستگاه بوروکراسی استقلال نسبی پیداکرده وادامه حیات آن مبنای برخوردقرارگرفت. بالانتیجه بوروکراسی که می بایست درخدمت انسانها قرارگیرد، انسانها رابخدمت خودگرفت. فراکسیون نیز که از ابتداتوسط حاملان آن درجریان اختلاف نظربوجودآمدو وسیله اعمال نظربحساب میامد، تدریجا خود جایگاهی پیداکرده وخصیصه ها وعملکردهای معینی یافت که درراس آن منافع گروهی است. گرچه در رابطه با فراکسیون هم چنان بطورجدی اختلاف نظرمطرح می باشدولی درعین حال درمواردمتعددی - آنچه راهنما وهادی بانیان واعضافراکسیون است منافع گروهی است. این مساله رامیتوان درفعالیت های روزمره سازمانی، تصمیم گیری ها، تبلیغات، جلسات سازمانی و... بکرات مشاهده کرد.

دسته بندی درسازمان ما خصیصه ها وعملکردهای متعددی داردکه پرداختن بهرکدام ازآنها در یک مقاله امکان پذیرنیست. دراینجابه برخی ازآنها بطورمختصر اشاره میشود.

آزادی مقایسه نظرات

دراینجا بازبه مقاله "دمکراسی وبازسازی موازین حزبی" برمیگردیم. مقاله برآزادی مقایسه نظرات تاکید میکند. آزادی مقایسه نظرات یکی ازوجوه پایه ای دمکراسی درحزب وجامعه است. شرط تامین این امر، فراهم آوردن شرایطی است که هرعضو بطورآزادومستقل وخارج ازقیدوبندبتواندبه مطالعه نظرات گوناگون بپردازدوباتکیه براندیشه وتجربه خودنظرات گوناگون رامقایسه کرده وآن نظر ودیدگاهی راکه خود درست تشخیص می دهد، انتخاب کند.

اگرچنین شرایطی بوجودآید، بدون شک توانسته ایم یک وجه مهم ازدمکراسی رادرسازمان اشاعه دهیم وآن رانهادی کنیم. دراین موردمقاله مذکوروطرفداران "بینش نو" ادعاهای زیادی دارند، ولی بین ادعاوعمل، گفته وکردار، شعاروواقعیت دره ای عمیق وجود داردکه به این سادگی وبا این زودی پر شدنی نیست. تبلیغات هرچه وسیعترهم باشد، بالاخره نخواهدتوانست دردرازمدت واقعیات را آن گونه که هست کتمان کند. نوسازی دراتحادشوروی ودیگرکشورهای سوسیالیستی برهمین نکته انگشت گذاشته اند. آنچیزیکه درکتابهای درسی درموردمکراسی درون حزبی گفته میشد وبادرمطبوعات تبلیغ وترویج میشدبا آن چیزیکه درواقعیت زندگی حزب وجود داشت، به هیچ وجه منطبق نبود. بین واقعیت وسامان ظاهری فاصله جدی وجود داشت. نوسازی که برواقع بینی متکی است، مبارزه جدی و پیگیری راعلیه ظاهرسازی وتبلیغات غیرواقعی پیش میبردتاسنت های لنینی رادرحزب احیاکندوبه طورواقعی امکان آزادی مقایسه نظرات رافراهم سازد. تجربه حزب کمونیست اتحادشوروی دراین زمینه برای ما ارزش فراوان دارد.

*عوامل دیگرنیز دربوجودآمدن ورشدفراکسیون دخیل بودند.

اکنون درسازمان ما امکان ارائه نظرات متفاوت دربولتن کنگره ودراجلاس ها فراهم شده است. هرعضوبه نظرات مختلف دسترسی داردوبامطالعه این نظرات میتواند موضع خودرانسبت به آنها معین کند.شرط رعایت دمکراسی اینست که شرایط برای مقایسه نظرات،انتخاب آزادانه واستقلال عمل برای هرعضو فراهم باشد.بعلاوه باید وضع به گونه‌ای باشدکه هرعضوبدون تحمل فشارجدی بتواندنظری راقبول یارد کند.

عملکردفراکسیون دراین زمینه چیست؟وبانیروهای درون خودوبانیروهایی که هنوزنظرمعینی را انتخاب نکرده‌اندوبانظرات متفاوت آشنانیستندچگونه برخورد می کند؟

ما بارها وبارها شاهدصحنه هایی بودیم که نیروهای فراکسیون بنحوخشنی امکان آزادی مقایسه نظرات راازاعضاوکادرهای سازمان سلب کرده ومسائل ونظراتی رابه آنان تحمیل کرده واستقلال عمل آنان راگرفته اند.درسالهای اخیرودرپلنوم وسیع ۶۵ برنامه‌های مختلفی درموردکسانی که هنوز موضع معینی نداشتند،پیاده شد.نیروهای فراکسیون درنزداین دسته از نیروها بطوریکجانبه به تبلیغ وافشاگری علیه دیگرنظرات پرداختند،واقعیت هارادرمواردزیادی وارونه جلوه دادند،مشکلات سازمان را به گردن دیگران انداختندوتصویری ساختندکه گویاعامل این "بدبختی ها" سایرین هستند.رهبران فراکسیون که خودجزو"پیش قراولان "مشی انحراف راست دربرخوردبارژیم "ولایت فقیه "وپیشقدم در ادغام سازمان درحزب توده ایران بودندبگونه‌ای تبلیغات خودرا پیش بردندکه گویا دراتخاذ تعیین سیاستهایی نقش نداشته ودیگراعضای رهبری مقصر بودند.

تاکنون توسط نیروهای فراکسیون این گونه تبلیغ شده‌است که درسازمان عده‌ای "اپورتونیست - راست"،"نیروی ماند"،"کهنه پرست"،"توده‌ای"،"بوروکرات"،"مطمع مشی گذشته"،"مخالف دمکراسی" "مدافع تصفیه مخالفین فکری"،"طرفداربرژنف"،"مخالف نوسازی" و...وبرعکس عده دیگر"انقلابی"، "پیشرو"،"نیروی بالنده"،"صاحب بینش نو"،"دمکرات"،"طرفداردمکراسی درتشکیلات"،"آزاداندیش" "مدافع وحدت سازمانی"،"طرفدارنوسازی" هستند.این مرزبندیها واسم گذاری های گذایی درطی پنج سال اخیربشکل گسترده تبلیغ وترویج شده است.

زمانیکه اینگونه تبلیغات پیش برده میشود،ماهیت نظرات درسایه میماندوفضای مسمومی که ساخته میشودمبنای قضاوت حداقل عده‌ای ازاعضاسازمان میگردد.کاربست این شیوه ها،بوجودآوردن هاله‌ای ازگناه دور عده‌ای معین،جورکردن افتخارات برای خود،تبلیغات وافشاگری مداوم وگسترده علیه مخالفین فکری،جوی رابوجود میاوردکه امکان انتخاب آزادانه رابرای هرعضو دشوارمیسازد. طبعاکسی که آشنایی عمیق بامسائل نظری وبرنامه‌ای ندارد،وقتی درچنین جوی قرارمیگیرد،امکان اینکه تحت تاثیر جوساخته شده قرارگیردکم نیست.

دردرون فراکسیون نیزفضایی که حاکم است،تغییر نظروپذیرش نظردیگررادشوار میسازد.درمواردی که برخی ازرفقابه ماهیت‌شیوه‌ها وعملکردهای فراکسیون پی بردندویابه نفی نظرات قبلی خودرسیدندبا عکس العمل تند،اتهام وافشاگری فراکسیون مواجه شدند.حصاری که فراکسیون دورخودکشیده‌است مانع جدی درتبادل نظر،بحث های مفیدودست یابی به نظرات مشترک است.

فراکسیون درطی چند سال اخیربرپایه دیدگاههای "چپ"درعرصه مسائل نظری ،برنامه‌ای وخط - مشی گذشته شکل گرفت وبه انحراف سکتاریستی ودگماتیستی درغلتید.تلاش جدی توسط نیروهای فراکسیون برای سوق دادن سازمان به انحراف"چپ" صورت گرفت.صفحات بولتن کنگره شاهدچنین تلاشی است.مدتی است که رهبری فراکسیون ازدیدگاههای "چپ"دورشده واینبارباشتاب بسوی انحراف راست سمت گرفته است.بخشی ازاین نظرات نیزدربولتن انعکاس یافته است.این دیدگاهها تفاوت کیفی بانظرات قبلی نیروهای فراکسیون‌دارند.دراین چرخش جدیدعملکردفراکسیون ومساله آزادی مقایسه نظرات باردیگربه محک میخورد.اگراعتقادبه مقایسه نظرات وجود دارد،چرااین همه تلاش درمناسبات دسته‌ای برای تحمیل نظرات "جدید"صورت میگیرد؟تادیروزدیدگاههای "چپ"بعنوان

www.iran-archive.com

توجه!
نظر به اینکه صفحات ۳۴ و ۱۲۷ جزوه شماره ۱۱ ناخوانا می باشد

این صفحات (تک برگ) همراه جزوه بعدی ارسال میشود.

"بینش نوین" تبلیغ وترویج میشود دیگر نظرات بعنوان "اپورتونیسم راست" قلمداد میشد. اکنون که آن دیدگاهها کنار گذاشته شده و دیدگاههای با زهم "نوین" طرح گردیده است، میبایست علت این چرخش توضیح داده شود.

سازمان درطی سالهای ۶۲-۶۰ به انحراف راست دربرنامه وخط مشی سیاسی درغلتید. بعدازسال ۶۲ بدرستی برضرورت نقد برنامه ومشی دست گذاشته شدومبارزه‌ای جدی دردرون سازمان تاسال ۶۵ در این زمینه پیش رفت. تاکید برضرورت نقد مشی گذشته و زدودن انحرافات آن تلاشی مثبت وسازنده بود. رهبری این جریان که درطی پنج سال گذشته این همه به تبلیغ وترویج دیدگاههای "چپ" پرداخته وبرای حاکم کردن این نظرات انحرافی درسازمان کوشیده است، اکنون که به "نظرات جدیدی" دست یافته است می بایستی همانند برخوردبا مشی گذشته به نقد جدی انحرافات "چپ" بنشیند وبرای اعضاسازمان ماهیت انحرافی آن نظرات راتوضیح دهد. ولی آنان بدون اینکه بطورآشکارعلت این چرخش راتوضیح دهند، بدون اینکه ازخودانتقادی بکنند، میکوشندبا تشدید تقابل وتخاصم با بخش دیگر سازمان وبابهره گیری ازمنافع گروهی، نیروهای فراکسیون راحفظ کنند. اینگونه برخورد طبعا ضددمکراتیک بوده وامکان مقایسه نظرات راازاعضاسلب میکند.

آزادی انتخاب

موضوع دیگری که درمقاله طرح گشته است، پروسه طبیعی انتخاب رهبران است. این امرمسلم است که انتخاب کمیته های رهبری توسط نمایندگان اعضادراجلاس های عالی حزبی یک وجه جدی از دمکراسی درون حزبی است. ولی دراین مورد نیزباید به واقعیت مراجعه کردوعملکرددسته رامشاهده نمود.

برای فراکسیون همواره تسخیرارگانهای رهبری بطورجدی مطرح میباشد. فراکسیون تلاش میکند که همواره اکثریت رادرارگانهابدست آورد. لذامبنای انتخاب آن نه شایستگی وکاردانی افرادومیزان احساس مسئولیت آنها، بلکه گرفتن ارگان، یعنی گزینش افرادازبین اعضافراکسیون است. فراکسیون درمواردی که دراکثریت قراردادبرانتخابات پای میفشاردودرمواقعی که دراقلیت قرارمیگیردبا شکال مختلف دربرگزاری انتخابات مانع بوجود میاورد.

بعلاوه درعمل فراکسیون امکان آزادانه انتخاب راازاعضاسلب میکندزیراکه درهرانتخاب تعدادی رابعنوان کاندیدفراکسیون درنظر میگیردوازنیروهای خود میخواهدکه به آنهارای دهند. تشخیص اعضا و ارزیابی آنهاازافرادنیست که مبنای انتخاب قرارمیگیردبلکه منافع گروهی است که مبنای قضاوت وانتخاب قرارمیگیرد.

البته باید توجه داشت که این مسئله بمثابه گرایش اصلی درفراکسیون عمل میکندوبمعنی آن نیست که تمام کسانی که برنظرمعین اعتقاددارندچنین عمل میکنندویااستقلال خودرادرانتخابات وسایر مواردازدست میدهند.

علنیت

نویسنده درمقاله برمساله علنیت تاکید جدی کرده ومیگویدکه "بدون کارآشکارصحبت ازدمکراتیسم مضحک است". این حکم کاملا صحیح است.* ولی باید دید وضع درواقعیت به چه صورتی است؟

فراکسیون ازهمان بدوشکل گیری اش برای نیروگرفتن وگسترش کارخودبه شیوه کارمخفی روی آورد: تشکیل جلسات مخفی برای هدایت فعالیته های فراکسیونی و دیگر اقدامات دراین رابطه.

* باید بطورجداگانه به مساله علنیت، دمکراسی وشرایط فعالیت هرحزب پرداخت. صحبت ازعلنیت ودمکراسی بدون درنظرگرفتن شرایط فعالیت حزب فریبی بیش نیست.

www.iran-archive.com

تصمیمات ارگانهای رهبری، چگونگی برخورد اعضا آنها در جلسات، مواضع مخالفین فکری و حتی خصوصیات آنها در کانالهای فراکسیونی بطور مبسوط توضیح داده شده و از هرکدام از آنها ابزاری برای تخطئه مخالفین فکری ساخته میشود. ولی معلوم نیست اگر اعتقاد به علنیت وجود دارد، چرا برای یک عده خاص آنهم با اهداف و اغراض معینی مسایل رهبری منتقل میگردد. وبقیه اعضا و کادرها از این علنیت! محروم میمانند. طبعا علنیت به هیچ وجه بمعنی انتقال مسائل درکانالهای معین ویکسویه نیست. هرکسی اعتقاد برعلنیت داشته باشد باید بطور جدی بکوشد که ارگانهای رهبری را موظف کند که بطور مرتب از فعالیت ها و مسائل خود به تشکیلات گزارش دهند و نیروهای سازمان نه از کانالهای فراکسیونی بلکه از کانالهای - سازمانی بطور واقعی در جریان مسائل بگذارند.

نمیتوان صحبت از علنیت در تشکیلات کرد ولی فعالیت های مخفیانه را در رابطه با فراکسیون پیش برد. نمیتوان بر اهمیت آگاهگویی تاکید داشت ولی مسائل را در کانال فراکسیون بشکل آنهم مغرضانه و با هدف تخریب مخالفین فکری منتقل کرد. این دو با هم تناقض جدی دارند. قضاوت مردم طبعا نه بر پایه ادعاها، شعارها و "سخنان رسا" بلکه واقعیت زندگی و پراتیک افراد و جریان هاست.

در طی این چند سال همواره بحث از نیروهای سازمان گله داشتند که چرا در جریان برخی مسائل قرار نمیگیرند. اگر بنا است که مسائل مطروحه در ارگانهای رهبری به تشکیلات گفته شود درست و منطقی است که همه نیروها در جریان قرار گیرند نه اینکه بخشی از اعضا سازمان که در رابطه های معین فراکسیونی قرار گرفته اند. آنان مطرح میکنند اگر اعتقاد بر علنیت وجود دارد دیگر نمیتوان بخشی از سازمان را محروم کرد و علنیت را فقط بحث عده ای خاص کرد.

استفاده از اعضا دارای حزب

در این وجه نیز فراکسیون عملکرد معینی دارد. فراکسیون مطابق معمول این ابزار برای کمونیست ها برای زدودن انحرافات و اشتباهات را از محتوی تهی میسازد. چگونه؟ اولا، در مقوله "انتقاد و انتقاد از خود" جنبه انتقاد از خود تقریبا ضعیف مسدود و جنبه انتقاد دیگران برجسته. ثانیا انتقاد نه آن مضمون و مفهومی را تداعی کننده در بین کمونیست ها دارا است. انتقاد وسیله تخطئه و تضعیف دیگران و نیرو گرفتن خودمی شود. حالا کسانی که در محدوده فراکسیون قرار میگیرند از انتقاد معلوم میمانند و کسانی که خارج از محدوده فراکسیون هستند مورد شدیدترین تخطئه و حمله قرار میگیرند. در رابطه با مخالفین فکری از گاه کوهی ساخته می شود ولی از خطاهای همفکران و هم گروهها چشم پوشی می گردد. کمتر موردی در جلسات سازمانی پیش میاید افرادی خارج از گروه که دچار خطا شده و کار خلاف اساسنامه مرتکب شده باشند مورد مواخذه جدی قرار نگیرند ولی در عین حال کمتر موردی را می توان یافت که خلاف کاریهای نیروهای فراکسیون بطور جدی مورد بررسی قرار گیرد. این امر بویژه در سطح رهبری مشاهده می شود.

انضباط سازمانی

برای فراکسیون مساله انضباط سازمانی و برخورد با کسانی که به وحدت سازمان لطمه زده، به کارهای خودسرانه دست یازیده، دستورات سازمان را اجرا نمی کنند مطرح نمی باشد. آن چیزی که برای آنان اهمیت دارد حفظ فراکسیون و نیروهای آن است.

www.iran-archive.com

مواردمتعددی پیش آمده است که عده‌ای ازعناصرافراطی به کارهایی دست یازیده‌اندکه آشکارا علیه سازمان بوده وخلاف اساسنامه می باشدولی توسط رهبری فراکسیون موانع جدی دربرخوردبا این گونه افرادبوجودآمده است. آنان باطرح کردن مسائلی چون تصفیه ایدئولوژیک مانع ازبرخوردسازمانی شده‌اند. طبعاحمایت "بالا"ازچنین حرکاتی موجب تشویق این افرادگردیده وبه کارهای سازمان شکننده دامن زده و اجازه نداده است که بامتخلفین برخوردمناسب صورت گیرد.

فراکسیون ودمکراسی

برخوردفراکسیون درمقولات مختلف که وجوهی ازدمکراسی درون حزبی هستند،توضیح داده شد. تجربه گویاوزنده سازمان‌یهمراه تجربه تاریخی جنبش کمونیستی بین‌المللی به روشنی نشان میدهدکه فراکسیون بهیچ وجه دردرون یک حزب مارکسیست ـ لنینیست نمیتواندخصلت دمکراتیک داشته باشد. هرجاودرهرموقع فراکسیون بوجودآمده،همواره برعلیه کلیت حزب وبرعلیه وحدت حزب عمل کرده است وبه شیوه‌های ضددمکراتیک توسل جسته است.

ما درگذشته وحال بارها،این مساله راتجربه کردیم که فراکسیون نمیتواندبه شیوه‌های سالم و دمکراتیک عمل کند. ما همواره شاهدبکارگیری شیوه های فشار،زور،تهدید،افشاگری،ترک جلسه بطورجمعی برای تامین اهداف خود،ترورشخصیت،تهدیدبه انشعاب و... بودیم. ریشه این برخوردها دراین نیست که رفقای ما آدم های بدجنس وناسالم هستند،بلکه درخصیصه کارفراکسیونیستی است که افرادرا در این جهات سوق میدهد. فراکسیون بویژه در محیط خارج ازکشروجدااز عرصه اصلی پیکارباارزیم حاکم زمینه‌های مساعد برای رشد وگسترش دارد.

فراکسیون بادمکراسی ورعایت حقوق تمام اعضاوکلکتیو حزب سرآشتی ندارد. برای آن کلیت حزب مبنانیست بلکه حزب رادوشقه یاچند شقه میبیندوبرپایه منافع شقه خودبادیگران برخوردمیکندولذا قادرنیست به حیات خوددردرون حزب بشیوه دمکراتیک ادامه دهد.

اگروجه جدی دمکراسی درحزب رادرآن بدانیم که اعضای آن فعالانه درتدوین اسنادپایه‌ای و در سیاست های حزب شرکت کنند وآزادانه ومستقلانه نظردهندوسهمی دراین روندداشته باشند، با شرایطی که براثرفعالیت فراکسیونیستی بوجود می آیدعملاوبطورواقعی ازنقش اعضاکاسته میشود و نقش گروهبندی بالامیرود،نه نظر مستقل اعضا،بلکه دنباله روی حاکم میگردد وبرخوردیکپارچه که فراکسیون برای پیشبرداهداف خودشدیداً به آن نیازدارد جایگزین برخوردمستقل وانتخاب آزادانه افراد میگردد.

درچنین شرایطی دستیابی به حقیقت خیلی سخت میماید. فضایگونه‌ای نیست که حقایق خارج ازمنافع تنگ گروهی دیده شودونظرات درست ازنادرست،علمی ازغیر علمی تفکیک شود. درچنین شرایطی همواره برخوردهای نه باز وآزاد،بلکه برخوردهای تنگ وبسته رواج مییابد. اسنادنه در ارگانهای رسمی وبطورآشکار،بلکه خارج ارگانها تهیه میشود. دریک سری مواردتصمیمات خارج ازارگانهاودرجمع های کوچکتراتخاذ میگرددو درارگانهای رسمی بطورهماهنگ‌تلاش میشود که آن تصمیمات پیش برده شود.

وجوه اصلی دمکراسی درحزب کمونیست مسئله آزادی بحث وانتقاد،شرکت مستقل اعضادربحث، علنیت وگزارشدهی،انتخاب ارگانهای رهبری،گسترش انتقادوانتقادازخوداست. آیافراکسیون دریک حزب قادراست این وجوه راتامین کند وبراجرای واقعی آن متعهد بماند؟ آیافراکسیون می پذیرد درمواردی که تحقق دمکراسی بضررآن است باجراگذاشته شود؟آیافراکسیون حاضر است ازپیگیری و زورآزمایی وتسخیر حزب به هرشکل وشیوه دست بردارد وامکان فراهم سازدکه اتوریته وحقانیت نظرات سرنوشت سازمان راتعیین کند نه اعمال زور وفعالیت گروهی؟آیافراکسیون حاضر است ـ انضباط خاص خودراکنارگذاردوبرانضباط سازمانی تن دردهد؟

www.iran-archive.com

اگرفراکسیون این گونه اقدامات راکنار بگذارد، آنموقع میتوان گفت که گفتار برکردار و شعار بر پراتیک انطباق یافته ودمکراسی تنها شعار برای فریب وجلب نیرو نیست ومضمون واقعی دارد. طبعا درچنین حالتی فراکسیون ما بازاء وجودی خودرا ازدست خواهدداد وما شاهد وجودافکارمتفاوت در سازمان خواهیم بود آنموقع میتوان اطمینان داشت که زمینه برای گسترش واقعی دمکراسی ، شکوفایی اندیشه ها وخلاقیت ها فراهم خواهد شد.

* * *

منطقی و
اصولی آنست که ارگانهای عالیتر سازمانی بویژه کنگره هیئتی راتعیین کند تا فاکتها را بطور مشخص جمع - آوری کند، به ارزیابی آنها بشنیدو آنها راجهت داوری در اختیار تشکیلات قرار دهد. بدین طریق تک تک اعضای سازمان از واقعیت های موجود واز روندهایی که درطی این چند سال پیش رفته است، آگاهی خواهند یافت. تنها با توسل به شیوه های سالم حزبی می توان با پدیده های منفی ، مبارزه اصولی وپیگیر را پیش برد.

سازمان نیازمندبازبینی و نوسازی مناسبات درونی خود است. در این بازبینی ونوسازی به گسترش دمکراسی وعلنیت (باتوجه جدی به شرایط فعالیت سازمان)، ایجاد فضای دمکراتیک جهت برخورد مستقل وآزاد هرعضو، فراهم آوردن مکانیسم های ضرور برای مقایسه نظرات، انتخاب ارگانهای رهبری بویژه کمیته مرکزی توسط نمایندگان اعضا ، پذیرش حق حیات واظهارنظر برای اندیشه های متفاوت (درچارچوب هائی که قبلا به آن اشاره شد)، تحکیم انضباط سازمانی، طردلیبرالیسم ،آنارشیسم و روحیه شورش گری نیاز داریم . ولی اولین گام جدی برای بازبینی و نوسازی مناسبات درون سازمانی ، برخورد با مسئله دسته بندی وفراکسیونیسم است. اکنون حلقه اصلی در سلسله زنجیر مسایل سازمانی ، حل مسئله فراکسیونیسم است . باید نخستین کنگره سازمان تصمیم قاطع در مورد انحلال فراکسیون اتخاذکند وبخشی از نیروهای سازمان را از قید آن برهاند واین سدرا ازجلوی پای سازمان بردارد تا امکانات سازمان برای تامین مناسبات دمکراتیک در درون وگسترش فعالیت سیاسی- سازمانی در بین توده ها افزایش یابد. بدون شک با برداشته شدن قید وبند ناشی ازدسته بندی ، شرایط وفضای بهتری برای حل اختلافات نظری بوجود خواهدآمد.

انحلال دسته وفراکسیون به معنی تصفیه افراد آن نیست، بلکه کنار گذاشتن مناسباتی است که بین افراد آن بوجود آمده است.

بدون شک حفظ وحدت سازمان با مسئله فراکسیون گره خورده است. وجود فراکسیون در یک سازمان به معنی دو "اراده" ،دو "پلاتفرم"، دو "تئوریته" ودو "انضباط وتشکیلات" است. این وضع نمی تواند در دراز مدت تداوم یابد و بستر حوادث تلخ است.

سازمان ما تجارب تلخی از جدایی ها وانشقاق های گذشته دارد. در سازمان ما نیروی وحدت قوی است. باید این نیروی وحدت را به خدمت حفظ سازمان گرفت وبرعقل سلیم متکی شد. باید فراکسیونیسم را درسازمان مهار کردوبرحیات آن نقطه پایان گذاشت.

بهمن - مردادماه ۶۷

www.iran-archive.com

" فروتنی " از نوع ایدئولوژیک !؟

پیرامون مسایل مرامی و برنامه سازمان ما

رفیق امیر در مقالات اخیر خود ، در آغاز بحث پیرامون ضرورت " جدا کردن " مسایل مرامی از برنامه و اساسنامه به عبارات زیر از صفحه اول پیش نویس اساسنامه سازمان اشاره کرده است :

" جهان بینی سازمان مارکسیسم ـ لنینیسم ، یگانه جهان بینی علمی و انقلابی دوران ماست "

و " سازمان علیه هرگونه انحراف اپورتونیستی راست و " چپ " قاطعانه و پیگیرانه مبارزه میکند "

او با ذکر این عبارات به شرح این نکته پرداخته است که وجود چنین مسایلی در برنامه و اساسنامه به معنای آن است که هر فرد در هنگام ورود به سازمان چون ملزم به پذیرش برنامه و اساسنامه است پس این جملات را هم باید بپذیرد و از آنجا که پذیرش این جملات گویا به معنای پذیرش خود این جهان بینی است راه کارگران و دهقانان کم سواد و بیسواد را به سازمان سد کرده ، " مرزهای سازمان سیاسی بالقوه توده ای ما را به تشکلی از روشنفکران خبره محدود می کند " . ص ۱۹

بیائیم روشن و صریح صحبت کنیم !

اولا اگر به هر دلیل نوسازانه و نواندیشانه و غیره ای معتقدیم که مارکسیسم ـ لنینیسم دیگر نباید بیش از این جهان بینی سازمان ما باشد و یا سازمان نباید با انحرافات راست و " چپ " مبارزه کند ، خوب است این را صریح و بی پرده بگوئیم و تکلیف خود و دیگران را روشن کنیم و بی جهت پای توده های معصوم کم سواد و بیسواد و دین دار و مذهبی و غیره را وسط نکشیم و آنها را وجه المصالحه قرار ندهیم .

ثانیا اگر این احکام را هنوز قبول داریم و عمیقا معتقدیم که مارکسیسم ـ لنینیسم یگانه جهان بینی علمی و انقلابی است و سازمان ما هم باید بر اساس همین جهان بینی کار تئوری و پراتیک خود را سازمان دهد ، و اگر بر این پایه ، خودمان هم تمام فعالیت نظری و عملی ـ مان را بر شالوده این جهان بینی استوار میکنیم و از دیگران نیز همین را طلب میکنیم پس اگر چنین است پس در اینصورت باید توضیح دهیم که چرا میخواهیم این امر را از کسی که میخواهد به دلیل صحت سیاستهای ما و به دلیل انگیختگی انقلابی به سازمان ما بپیوندد ، پنهان کنیم . آیا این ، فریبکاری نیست ؟ آیا ما محق هستیم مبارزی را بدون آنکه با خبر باشد

www.iran-archive.com

جهانبینی ما چیست و چه اعتقاداتی داریم و چه چیزهائی را اساسا انحرافی میشماریم، به درون صفوف خود بکشانیم؟

ما گروه داوطلب و بهم فشرده‌ای هستیم که با در دست داشتن نقشه و قطب‌نما در بـــــی گنجی هستیم که سعادت آینده خلقمان را تامین خواهد کرد. هم نقشه و قطب‌نما و هم همکاری و همیاری جمع هرچه وسیعتری از مردم برای ما ضروری و شرط پیروزی ما در دستیابی به گنج است بدون نقشه و قطب‌نما راه پیدا نمیشود و بدون کار دسته جمعی تعداد قابل توجهی از داناترین و کاراترین افراد جامعه نیز توان طی طریق و بیرون کشیدن گنج نیست. اما مردم به راحتی به نقشه و قطب‌نمای ما اعتماد پیدا نمیکنند و چه بسا که آنرا گمراه کننده میدانند. با اینهمه حرکت در مجموع موثر، فداکارانه، استوار، بیگیر و خستگی ناپذیر ما جمع جدیدی را بسوی ما جلب میکند. آنها میخواهند نه تنها با ما همراه شوند، بلکه در جمع ما وارد شده، نقش بیشتر و موثرتری ایفاء کنند.

سوال هم همین جاست که طرح میشود:

آیا نباید به آنها گفته شود که جمع بزرگ ما بر اساس نقشه و قطب‌نمائی که در دست داریم حرکت میکند؟ آیا نباید آنها بدانند که اگر آنها هم بپذیرند که با ما کار کنند، ما همچنان بر اساس همان نقشه و قطب‌نما حرکت خواهیم کرد و خود نیز باید تلاش کنند طرز استفاده از آن را بیاموزند و قواعد و قوانین آن را یاد بگیرند؟

مقالات اخیر "بنیانها" باسخ میدهد که: خیـــر! نباید بگوئیم:

آخر توده‌های ساده و کم سواد چه میدانند که نقشه چیست و قطب‌نما کدام است. تازه اینقدر هم برعلیه نقشه و قطب‌نمای ما باید گفته‌اند که دیگر خیلی‌ها فکر میکنند تنها آدم را توی کوپال میاندازد. آن وقت میخواهی به کسی که بطرف تو آمده است، قطب‌نما نشان بدهی! ابدا. تازه اگر اسم این چیزها را هم بیاوری ممکن است طرف بترسد و جا بزند. آن وقت دیگر آدم از کجا پیدا خواهی کرد؟ پس باید نه تنها به او اطلاع ندهیم که ما نقشه و قطب‌نما –ئی داریم، بلکه باید اصلا آنها را از دست‌هم برداریم و در جیب‌مان بگذاریم تا کسی یک‌وقت‌بو نبرد و به وحشت نیفتد. آخر برای آنها مهم راهی است که میرویم نه این قطب‌نمایی که با آن راه را پیدا میکنیم!

آری، این بیان ساده آن چیزی است که در مقالات اخیر هجنبانها " طی چند صفحه مدلل میشودو در خلال آن مرز حزب و توده‌ها مخدوش میگردد. توضیح میدهم.

حزب طبقه کارگر سیاستها و برنامه عمل خود را در هر جامعه، با اتکاء به ایدئولوژی و با کاربست جهانبینی خود در شرایط مشخص آن جامعه تعیین میکند. حزب از طریق تبلیغ و ترویج و سازماندگی سیاست خود را پیش میبرد. حزب طبقه کارگر میکوشد هرچه بیشتر اعتبار و وزن خود را در جامعه افزایش داده و نیروی بیشتری را به صفوف خود جلب و در عین حال همدردی یا بیطرفی مثبت توده‌های هرچه وسیعتری را نسبت به خود و سیاستهای خود فراهم آورد. در این

میان عامل اصلی درموفقیت حزب، صحت خط مشی، سیاست های وتاکتیک های حزب ونیزکار فداکارانه وجانبازانه وخستگی ناپذیراعضای حزب درجهت تحقق آنهاست.

برای توده‌ها اساس آن نیست که این سیاستها چگونه و از کجا نشات گرفته و تدوین شده‌اند، بلکه قبل از هر چیز صحت و متضمن مقصود بودن آنهاست که تعیین کننده است. برای توده‌ها اساس این نیست که کمونیستها کدام اعتقادات را در سر دارند و کدام معیارهای ارزش را پذیرفته‌اند، بلکه برای آنها این مهم است که کمونیستها تا چه اندازه صدیق، فداکار و در راه اجرای اهداف شناخته شده مردم بیگیر هستند.

آری، تا آنجا که به توده‌های وسیع برمیگردد، نه بنیان اعتقادات و جهانبینـــی

www.iran-archive.com

حزب که صحت سیاستها و فعالیت پیگیر و جانبازانه و منضبط اعضای حزب ملاک اصلی را تشکیل میدهد. اما آنجا که صحبت از خود حزب و فعالیت آن در جهت تجزیه و تحلیل دقیق اوضاع جامعه و تدوین و اجرای استراتژی و تاکتیک و سیاستها و تاکتیک‌های صحیح و سنجیده است، ملاک اصلی پایبندی به مبانی و اصول مسلکی و عقیدتی یعنی پایبندی به ایدئولوژی طبقه کارگر است. مخدوش کردن مرز این دو مسئله زمینه ساز بسیاری انحرافاتی است که در طول تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی پدیدار گشته‌اند.

پایبندی به ایدئولوژی و مبانی مسلکی، عقیدتی مالوده صحت سیاستها و صحت سیاستها نیز به نوبه خود مالوده جلب و جذب توده‌هاست. اما تضاد آنجا آغاز میشود که در فضای عمدتا مسموم جوامع طبقاتی (و باید تاکید کرد نه فقط در ایران یا آنجائی که مثلا اسلام حاکم است و یا نفوذ زیاد دارد، بلکه عموما در جوامع سرمایه‌داری) و در جو تبلیغات زهرآگین و مستقیم و غیر مستقیم مبلغان بورژوازی ایدئولوژی طبقه کارگر نه تنها خود بخود با حسن استقبال روبرو نیست، بلکه عمدتا با بی مهری و در برخی موارد حتی با نفرت بخشهائی قابل توجه از توده‌ها مواجه است. تضاد هم از همین جا ناشی میشود. احزاب کمونیست و سازمانهای انقلابی چپ نیز همیشه میکوشند با تحلیل و ارزیابی مشخص از شرایط عینی و ذهنی جامعه خود در جهت پاسخگوئی مقتضی به این معضل، چاره‌اندیشی کنند.

اما مقاله "برنامه ما" چاره کلی و برای همیشه و همه جا معتبر این معضل را یافته است "مسایل مرامی و تئوریک باید از برنامه و اساسنامه جدا شود". (ص ۲۰ مقاله "برنامه ما")

ببینیم معنای مشخص این "جدا" شدن چه میتواند باشد.

مرامی که از برنامه جدا میشود و فرض کنیم بصورت جدا گانه یعنی مرامنامه مجزا تدوین خواهد شد برای کیست؟ برای اعضای ساده سازمان که قطعا نیست، چرا که اصلا ضرورت این تفکیک بخاطر آن بوده است که اعضای ساده را از این مرامنامه و پذیرش آن معاف کند. اما برای کادرها و رهبران چطور؟ آنها باید از این مرامنامه مطلع بوده و آنرا بپذیرند؟ کجا، چگونه و با چه مکانیسمی؟ و تازه اگر فرض کنیم به ترتیب خاصی که بعدا معلوم خواهد شد این امر عملی گردد، آن وقت آیا میتوان گفت که سازمان ما سازمانی است که عالیترین دموکراسی را در شکل برابر حقوقی تمامی اعضاء در خود متجلی میسازد؟

تنها بر اساس شمایی "دوطبقه" یا "چند طبقه" از حزب است که میتوان مرامنامه را از برنامه تفکیک کرده و پذیرش اولی را تنها برای بخش معینی از تشکیلات یعنی نخبگان آن ضروری دانست و از بقیه تنها پذیرش برنامه و اساسنامه فاقد مرام و مسلک را طلب کرد.

چنین مرامنامه‌ای با استدلالات مقاله "برنامه ما" تنها میتواند بصورت سندی "طبقه بندی شده" درآید که اگر چه نه به مسایل ایدئولوژیک بلکه به مسایل ایدئولوژیک برمیگردد، باید از دسترس توده اعضاء و بخصوص اعضای تازه وارد به دور نگهداشته شود و تنها "بالایها" آن را دست به دست کنند.

بسیار جالب توجه است که رهبر که آنقدر از اندیشه‌های نوسازی و نواندیشی دم میزند و به خصوص بر دموکراسی تاکید میکند و نیز مینویسد که "آنچه مقدس است انسان و زندگی است" (بنیانهای ۲، ص ۱۳) یکباره بخاطر مسایل همین "زندگی" به انسان پشت میکند و انسانهائی را که داوطلب عضویت در سازمان هستند بخاطر کم سوادی و بیسوادی‌شان لایق آن نمیداند که از مرام و مسلک ما مطلع شوند و صلاح آن میداند که "معقولات" به "نخبگان" واگذار گردد:

"کادرهای حزب و رهبران حزب تنها با تجهیز به نگرش علمی و پایبندی به جهانبینی علمی و انقلابی حزب میتوانند وظایف انقلابی خود را انجام دهند" (ص ۲۱ "برنامه ما")

لابد از دیدگاه مقاله مزبور، اعضای ساده حزب نیازی به این تجهیز ندارند و "کار سیاه" حزبی که آنان باید انجام دهند دیگر این "تشریفات" را نمیخواهد. توده‌های کم سواد و بیسواد کارگر و دهقان در پائین تشکیلات که کار پیچیده‌ای ندارند تا لازم باشد کنه مسایل را بفهمند. دیگر یک اعلامیه پخش کردن و دستگاه پلی کپی چرخاندن و در صورت گسترش فضا، رأی‌دادن در انتخابات و غیره که به این معقولات ربطی ندارد و تازه اگر وارد آن هم بشوند و از آن هم نترسند، بدتر سر در گم میشوند. باری حساب کادرها و رهبران یا مشخص‌تر ـ حساب "ما" را نباید با آنها یکی کرد!

آری، صحبت برخلاف ادعای مقاله بر سر آن نیست که مبادا شروط مرامی پذیرش برنامه و اساسنامه "مرزهای سازمان بالقوه توده‌ای ما را در حد تشکلی از روشنفکران خبره محدود" کند، بلکه برسر آن است که این "روشنفکران خبره" مایلند برای آن که سر فرصت به کارهای "علمی" و "مرامی" خود ببردازند، کم سوادان و بیسوادان معصومی در سازمان باشند که چرخ امور روزمره و جاری را بگردانند.

رامیر بحث خود در زمینه ضرورت تفکیک مرامنامه از برنامه و اساسنامه را با این جمله بسیار "مردمی" و دقیقتر "مارتفی" تمام میکند:

"اگر ما مردم را میخواهیم، راه پیوستن آنها به سازمان را باید هموار کنیم نه دشوار". (ص ۲۶، برنامه ما)

واقعا که روشن کننده و گویا است.

اگر مقاله مدعی است که این ما هستیم که مردم را میخواهیم، اتفاقا دیگران، یعنی احزاب بورژوائی که بیش از ما مردم را میخواهند. و راه پیوستن آنها را هم دشوار که نمیکنند هیچ، از هموار هم هموارتر میکنند و "آب و دان" هم بهشان میدهند و "خرجشان" هم میکنند تا کارت عضویت حزب آنها را در جیب بگذارند و در انتخابات پارلمان یا مجلس خودمان، به نمایندگان این احزاب رأی بدهند.

اگر ما حزب طبقه کارگر و نه حزب بورژوائی هستیم، نمیخواهیم مردم را به سازمان خود بیاوریم. سازمان ما جای پیشروترین و آگاهترین نمایندگان زحمتکشان و روشنفکران انقلابی است. اگر ما کارگران و زحمتکشان پیشرو جامعه را سعی میکنیم به سازمان خود جلب کنیم برای آن است که سازمان ما متعلق به آنهاست و به آنها کمک میکند تا نقش پیشرو و پیشاهنگ خود را بازشناسند و به سلاح مارکسیسم ـ لنینیسم که از آن خودشان است تجهیز شوند. اما توده‌های هر چه وسیعتری را میخواهیم برای آنکه در جهت منافع عینی خودشان با ما که این منافع را نمایندگی میکنیم، همنوائی کنند.

آری، ما برخلاف احزاب بورژوائی، مردم را برای خود نمیخواهیم. ما کارگران و زحمتکشان را برای این میخواهیم بسوی خود جلب کنیم که بمنافع واقعی خود آگاه کردند و بیشروان آنها به ایدئولوژی طبقاتی مجهز گردند و قادر شوند که خود قطب نما را بدست گیرند، برای آنکه آگاهتر شوند و رهبری را بدست گیرند. آری ما "سیاهی لشکر" نمیخواهیم.

اگر هموار کردن راه پیوستن مردم به سازمان آن است که عویت طبقاتی سازمان را از آنان بپوشانیم، اگر هموار کردن راه آن است که تجهیز آنها به جهانبینی علمی را وظیفه خود ندانیم و به جهالت و کوته بینی سیاسی ـ فرهنگی آنان که ناشی از زندگی در جامعه طبقاتی است، تمکین کنیم، اگر هموار کردن راه آن است که در خانه سازمان را به روی آنها بگشائیم اما خود به طبقه بالای ساختمان نقل مکان کنیم و یا اگر هموار کردن آن است که به جای آن که زحمتکشان را به خود جلب کنیم و راه ورود پیشروترین و آگاهترین نمایندگانشان را به سازمان هموار کنیم، خود سازمان را از ایدئولوژی و جهانبینی علمی محروم کنیم و آن را تا سطح آگاهی خود انگیخته توده‌ها تنزل دهیم، در آن صورت، آری این راه را میتوان هموار

www.iran-archive.com

کرد اما دیگر این راهی است که به سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) منتهی نخواهد شد.

در صفحه ۲۵ مقاله «برنامه ما» چنین میخوانیم:

«اگر کسی واقعا اعتقاد دارد که پذیرش مسایل مرامی ـ تئوریک شرط عضویت در سازمان سیاسی نیست، به چه دلیل این مسایل را در برنامه و در اساسنامه‌ای که اختصاص به همین امر عضویت و وظایف و روابط اعضاء و ارگانها دارد میگنجاند؟ آیا نمیشود این مسایل را جداگانه و به شیوه‌ای دیگر طرح کند و مثلا در مجموعه‌ای دیگر جدا از برنامه و اساسنامه پیشنهادی به توده‌ها ارائه دهد». (ص ۲۵)

دقت کنیم. قبل از هر چیز باید بیک «بی دقتی» که همه بحث هم در کل مقاله براساس آن استوار شده است، توجه نمائیم. آگاهی و پذیرش نسبت به این که سازمان بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم حرکت میکند، الزاما به معنای پذیرش خود این جهانبینی نیست. میتواند کسی به جهانبینی اعتقاد نداشته باشد و حتی مخالف آن باشد، اما در گیرودار مبارزه عینا جاری در جامعه تشخیص داده باشد که در شرایط موجود، رزمنده ترین سازمان انقلابی همین سازمان است که بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم حرکت میکند، اگر به اعتقاد هم داشته باشد که اگر سازمان دیگری بر اساس جهانبینی مورد اعتقاد او شکل گیرد، بهتر از این سازمان عمل خواهد کرد. آری او تحت فشار واقعیت‌های عینی جامعه به سازمان میپیوندد و میتواند هم بپذیرد که نه تنها در چارچوب ضوابط آن حرکت کند، بلکه همچنین به این نیز تن دهد که علیرغم اعتقاداتش، تحت آموزش مبانی جهانبینی علمی قرار گیرد و حل قطعی مسئله مسلک و مرام را به آینده‌ای آگاهانه تر واگذارد.

از سوی دیگر معلوم نیست چرا و امیر که اینقدر در مورد هراس توده‌ها از مرام و مسلک و بخصوص آته‌ئیسم ما صحبت میکند و حتی مبارزینی را که تا سطح عضویت در سازمان ما نیز آمادگی دارند، شامل این هراس میداند، تنها مارکسیسم ـ لنینیسم را پیشنهاد میکند که از برنامه و اساسنامه جدا کنیم و در باره «خود سوسیالیسم» چیزی نمیگوید؟ در حالی که گذشته از «بی خدائی» و «ماده پرستی» که در رابطه با کمونیستها همیشه روی آن تبلیغ میشود، دشمنان طبقه کارگر از قدیم الایام سوسیالیسم را بمثابه نظامی که همه چیز آن اشتراکی است و حتی زن و همسر هم در آن اشتراکی است، معرفی کرده و میکنند. این هم به لحاظ روانشناسی توده‌ها، تبلیغ کم اثری نیست. لذا با منطق و استدلالات مقاله بنیانها شاید ضروری باشد برای «هموار کردن» راه مردم به سازمان نه تنها مارکسیسم ـ لنینیسم، که خود سوسیالیسم هم از برنامه و اساسنامه کنار گذاشته شود و به «شیوه‌ای دیگر» و بطور «جداگانه» در اختیار «علاقمندان» قرار داده شود!

باری، همانگونه که در بالا اشاره کردیم در مقاله آمده است: «آیا نمیشود این مسایل را جداگانه و به شیوه‌ای دیگر طرح کند و مثلا در مجموعه‌ای دیگر جدا از برنامه و اساسنامه پیشنهادی به توده‌ها ارائه دهد». (تاکید از ماست). به توده‌ها؟! یعنی چه؟ یعنی در آن جزوه جداگانه نگوید که ایرها همان مینا و شالوده برنامه و اساسنامه سازمان ما هستند؟ یعنی در آن نگوید که لااقل به حساب خود رهامیر «رهبران و کادرها»ی این سازمان به این مرام معتقدند و آن را راهنمای حرکت خود میدانند؟ و شاید اصلا به نام سازمان هم چاپ نخواهد شد و بصورت جزوه‌ای مثلا تحت عنوان «برخی ملاحظات مسلکی و عقیدتی برخی نیروهای سیاسی»!! بیرون خواهد آمد که نام و نشانی از انتشار و غیره هم نخواهد داشت تا نه کسی را برنجاند و برماند و نه به طبقه حاکم «آتو» بدهد. اگر غیر از اینها باشد که دردی دوا نخواهد کرد. و اگر هم همه این ملاحظات را در نظر بگیرد و رعایت کند، آن وقت چه سود که چنین جزوه جداگانه‌ای تنظیم و «به توده‌ها ارائه گردد»؟ توده‌ها از دیدن و خواندن این

www.iran-archive.com

جزوهٔ "الحادی" که باید کوشش‌هم بشود هیچ ردی از سازمان در خود نداشته باشد چه طرفی خواهند بست؟ برای خود ما چه سودی خواهد داشت؟ تنها وجدانمان را آسوده خواهد ساخت؟ اگر هم غیر از این باشد، یعنی جهت‌دار و با نام و نشان باشد که خوب مسئله بشکل اول خود باقی است. به جای آن که در برنامهٔ سازمان آمده باشد، در مرامنامهٔ سازمان آمده است و فقاوت توده‌ها تفاوتی نخواهد کرد. و دست‌روی‌هم هم برای قیلیفات باز خواهد بود. پس با منطق مقالهٔ "برنامهٔ ما" باید به بررسی پیشنهاد جدی تری بنشینیم: آیا نمیشود مسایل مرامی را کلا از برنامه و اساسنامه حذف کرد؟

حزب طبقهٔ کارگر در اساس گره گاه تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش کارگری است و آگاهی سوسیالیستی نیز همان ایدئولوژی طبقهٔ کارگر است. تجربهٔ بیش از سه قرن مبارزات کارگری بیش از پیش نشان میدهد و اثبات میکند که ایدئولوژی طبقهٔ کارگر به خودی خود از دل مبارزات کارگری بیرون نمی‌آید، بلکه باید به آن وارد شده، با آن بیوند خورده و در آن مادیت یابد. حزب طبقه کارگر، هم بمانگر این ایدئولوژی و هم حاطی و بیوند دهندهٔ آن با جنبش کارگری است. لذا ضروری است تا مکان و مقام این ایدئولوژی در حزب بطور آگاهانه معین و تثبیت شود. و درست از همین روست که در ابتدای برنامهٔ احزاب طبقهٔ کارگر و درصدر آن بر ایدئولوژی طبقه کارگر تاءکید میشود.

اما اگر در برنامه و اساسنامه که اسناد پایه‌ای و هویت بخش یک حزب طبقه کارگر هستند این عنصر اصلی غائب باشد، خود هویت حزب نیز نامشخص میشود و معلوم نخواهد بود که چگونه این مرام و این اصول جهانبینی با حرکت این حزب رابطه برقرار میکنند. معلوم نیست در آنصورت چگونه اعضاء قادر خواهند بود از پاکیزگی ایدئولوژیک حزب حراست کنند؟ در آن صورت اعضاء چه نقشی در مباحث مربوط به تحولات ایدئولوژیک سازمان شان خواهند داشت و تکلیف بولتن مباحث که اینقدر از جانب بیش نوی داخل گیومه مورد تاءکید قرار میگیرد و چنان وانمود میشود که گویا تنها شکلی است که مستقل از زمان و شرایط دمکراسی درون حزبی و آزادی بحث را تضمین کند، آن تکلیف این بولتن چه خواهد شد؟ آیا این بولتن هم تنها در رابطه با نحوهٔ سازمان - تهیه و توزیع خواهد شد؟

بذیرش مرامنامه در سطح همان رهبران و کادرها چه مکانیسمی خواهد داشت؟ و چگونه بدون مشارکت و نظارت کل بدنهٔ سازمان، تعهد آنها نسبت به این مرامنامه مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت؟ کنگره که "متاءسفانه" نمایندگان حوزه‌های پایه را هم در برمیگیرد ولزانه تنها نمیتواند اصول مرامی را تصویب کند، بلکه نسبت به تعهد رهبری به آن مرام هم نمیتواند موضع بگیرد. پس باید تنها بلنوم کمیته مرکزی تصویب کننده و نظارت کننده بر رعایت مرامنامه است و در این مورد خاص هم دیگر نباید مته به خشخاش گذاشت که حتما کمیته مرکزی به کنگره - گزارش دهد!

نمیتوان تردید داشت که خود نویسنده مقاله "برنامه ما" نیز به خوبی میداند که پیشنهادش در مورد "جدا کردن" مسایل مرامی از برنامه و اساسنامه هم بی معنی و هم غیرعملی است. تنها زمانی این پیشنهاد معنی پیدا میکند و قابل اجراء میشود که مارکسیسم - لنینیسم از برنامه جدا شده و کنار گذاشته شود. والا هیچ راه دیگری برای تحقق جدا گانه مسایل مرامی وجود ندارد و اثر وجود میداشت، او هم توضیح میداد و به قرنول کلی به "شیوه‌های دیگر" بسنده نمیکرد. اما علت‌طرح پیشنهاد "جدا کردن" مرام از برنامه را باید در آن دید که اولا شجاعت و صراحت نویسنده کفاف طرح مستقیم حذف مارکسیسم - لنینیسم از برنامه و اساسنامه را نمیدهد، و ثانیا "مصالح" هم حکم نمیکند که تمام مسایل "نو" یکباره گفته شود، آخر راهی را که میشود بتدریج هموار کرد، چرا باید دشوار ساخت!

www.iran-archive.com

"بنیانهای برنامه ما (٤)" از جمله به بحث پیرامون شخصیت پرستی پرداخته است. در صفحه ٥٣ این مقاله چنین میخوانیم:

" ممکن است این یا آن رهبر شدیدترین حملات را نیز متوجه کیش شخصیت بکنند و حتی جا بجا از خود انتقاد نیز بکنند و یا از خویش فروتنی هایی نشان نیز بدهند. اما هیچیک از این اقدامات را نمیشود مبارزه با کیش شخصیت نامید. چه بسا تظاهر به فروتنی و یا تبلیغ علیه کیش شخصیت خود به یک وسیله بسیار موثر برای رواج این پدیده در مورد خود فرد رهبر بشود". (ص ٥٣)

آموزشی است صحیح و هشداری است بجا. اما ملاک تشخیص چیست؟ غیر از این است که تنها پراتیک نشان میدهد که حرفهای خوب و زیبا تا چه اندازه جوهر واقعی دارند. خود رفیق نویسنده مقالات "بنیانهای برنامه ما" یعنی مولف همین هشدار فوقالذکر را درنظر بگیریم. آری درست است که او جا بجا از خود انتقاد نمیکند و فروتنی هایی نیز نشان نمیدهد، اما به کیش شخصیت که خوب میتازد و علیه آن چندین صفحه هم مقاله مینویسد. اما آیا مخالفت او را با کیش شخصیت تنها باید از روی همین گفتهها سنجید؟ خیر! همانگونه که خود رفیق امیر میگوید تنها مبارزه حرفی و کلامی با کیش شخصیت ملاک نیست.

سراسر مقالههای "بنیانهای برنامه ما" نشان میدهد که نویسنده تلاش دارد خود را در موقعیتی برتر نسبت به اعضای سازمان و حتی نسبت به سایر رفقای رهبری سازمان قرار دهد و - چنان بنویسد که عدهای فکر کنند او در میان نخبگان هم نخبه است: او همه جریانات فکری موجود درون سازمان را در شماره دوم مقاله خود تحت عنوان "دگماتیستهای فرصت طلب و ماجراجو" مورد تهمت قرار داد و تنها خود را پرچمدار مبارزه با دگماتیسم و شارح نوسازی و نواندیشی معرفی کرد. او نوشت که معلومات و اطلاعات همه افراد سازمان، حتی همه احزاب و سازمانهای منطقه آسیا و افریقا در باره نوسازی در حد چند ترجمه و رادیو و نشریهای است که امکان استفاده از آن را دارند، و آن وقت خودش با اتکاء به معلوم نیست کدام علم "لدنی" به تحلیل من درآوردی مسایل مربوط به نوسازی و نواندیشی پرداخت.

خوبست با معیارهایی که خود "بنیانهای برنامه ما (٤)" به دست داده است به بررسی مطالب مطروحه در سلسله مقالات بنیانها بپردازیم.

ص ٥٣: "کیش شخصیت در جنبش یک رشته حربههای ظریفی دارد که امروز دیگر بشکل تابو درآمده است. این حربهها عبارتند از تلاش لاینقطع برای تبدیل مارکس و انگلس و لنین به پیامبران و نیمه خدایان و متکی شدن به اتوریته این انسانهای فروتن برای بالا کشیدن خود یا تحمیل اراده خود" (ص ٥٣)

بسیار خوب. آنچه که بصورت تابو درآمده بود به گذشته میپیوندد و اگر امروز همچنان به آن چشم بدوزیم حداکثر کاری که از دستمان برخواهد آمد این است که چند بار و چند ده بار دیگر کیش شخصیت استالین و مائو را محکوم کنیم و دست بالا این کرایش را در دیگر کسانی که در

گذشته چنین حربه‌هائی را بکار گرفته‌اند، تشخیص دهیم. اما مسئله اصلی نه در گذشته، که در حال و آینده است. امروز که همه چیز را، همه‌ٔ احکام را و همه‌ٔ اصول را از زاویه عصر حاضر نگاه میکنیم، این حربه‌ها را نیز باید در شکل امروزی آن تشخیص دهیم و خنثی نمائیم.

امروز نوسازی و نواندیشی فضای جنبش کمونیستی را پر میکند و طبعا کسی که اکنون بخواهد راه "بالا کشیدن خود" و "تحمیل اراده‌ٔ خود" را هموار کند، تنها با توسل به مارکس و انگلس و لنین کاری از پیش نخواهد برد. امروز باید مترصد بود که "بت‌ها" چگونه بر ایده‌ها و ایده پردازان نوسازی و نواندیشی سوار خواهند شد و چگونه از آن برای خود تخت و مسند خواهند ساخت.

امروز این حربه بشکل قلم پردازی و زیبانویسی در باره‌ٔ نوسازی و نواندیشی تیز میابد. امروز کسی در راه بت‌سازی از خود حرکت میکند که اندیشه‌ٔ صاحب‌نظران نوسازی را به رخ میکشد، تا فضل خود را اثبات کند. امروز کیش‌شخصیت مصداق بارز کسانی است که میخواهند درست در برهه‌ای که همه به آموزش و اندیشه‌ٔ بیشتر نیازمندند، خود را فارغ از این نیاز جلوه دهند و با به زبان آوردن حکم ها و نتیجه‌گیریهای بزرگ بزرگ، فکر و ذهن همه را مرعوب خود سازند و مجال اندیشیدن را از آنان بگیرند.

آری نواندیش و مخالف کیش‌شخصیت کسی نیست که تنها به تلاش برای تبدیل مارکس، انگلس و لنین به پیامبران و نیمه‌خدایان و متکی شدن به اتوریته‌ٔ آنان برای بالا کشیدن خود حمله میکند. بلکه کسی کیش‌شخصیت را درک میکند و با آن مخالف است که هرگونه پیامبر سازی را محکوم کند و هرگونه تلاش برای بالا کشیدن خود به اتکاء اتوریته‌ٔ دیگران را در عمل مردود بشمارد.

به مقاله‌ٔ "بنیانهای برنامه‌ٔ ما ۲" نگاه کنید. سراسر تعریف و تمجید از نوسازی و نوزائی و نواندیشی و تکیه به گفته‌های صاحب‌نظران و اندیشه پردازان نوسازی است و در کنار آن هم حمله‌ٔ زهرآگین به همه‌ٔ نیروهای سازمان و بیرون سازمان با برچسب‌های فرصت‌طلب و ماجراجو. آیا نام این را میشود چیزی غیر از تکیه بر اتوریته‌ٔ دیگران برای بالا کشیدن خود گذاشت؟

واگهی "بنیانهای برنامه‌ٔ ما ۲" تنها به نقل قول آوردن از ایده پردازان نوسازی اکتفاء نمیکند، بلکه خود این رهبران حزبی و دانشمندان علوم اجتماعی را نیز مدح و ثنا می‌گوید و دورادور از روی ترجمه‌ها بر صداقت آنها در کردار هم آفرین میگوید ـ در صفحه ۹ از "بنیانهای ۲"، به دنبال نزدیک به دوصفحه نقل قول از رفقا میخائیل کاریاچف، آمیا کولف و بوری کراسین، چنین آمده است:

"به آسانی میتوان آموزه‌ٔ انقلابیگری پرشور، نوآفرینی بی‌باکانه، انسان دوستی و صلح خواهی بیگیرانه و صداقت کامل در گفتار و کردار را در پیشوایان جنبش انقلابی نیسازی دید". ص ۹ (تاکید از ماست)

احتیاج به توضیح چندانی ندارد و خواننده خود میتواند درک کند که چگونه و با چه انگیزه‌ای این عبارات به رشته‌ٔ تحریر در آمده است. اما از آنجا که بحث را از زبان خود مقاله‌ٔ بنیانها آغاز کردیم، بگذار ارزیابی آنرا نیز از زبان خود مقاله بنویسیم. رامیر در صفحه‌ٔ ۵۳ مقاله‌ٔ اخیر خود مینویسد:

"مثلا آن مبلغی که به خود اجازه میدهد شعار بدهد که "لنین انسان ترین انسان‌ها بود" و این شعار را بر در و دروازه‌های شهرها میاویزد واقعا در پی چیست؟ او از چنین لنینی چه میخواهد؟ بنظر نگارنده او تملق لنین را می‌گوید، یعنی سود خود میجوید". ص ۵۳ (تاکید از ماست)

آیا باز هم توضیح بیشتری احتیاج دارد؟ تنها باید از نویسنده‌ٔ سلسله مقالات بنیانها تشکر کرد که در این زمینه نه تنها "حربه‌های" پیشین و سنتی "بت‌سازی" برای بالا کشیدن خود را بر شمارده، بلکه در طول مقالات خود، نمونه‌هائی زنده و امروزین از کاربست این حربه‌ها را نیز نشان داده است تا مسئله برای خواننده خوب شیرفهم شود.

www.iran-archive.com

حربه‌ای دیگر برای دستیابی به مقصودی دیگر . در صفحه‌ ٥٤ مقاله‌ بنیانهای (٤) آمده است :

" در بسا موارد و در بسا مقاطع ، ما کمونیستها بجای اینکه مارکس و انگلس و لنین را تکامل دهیم و ضرورت تکمیل و تکامل اندیشه‌های آنها را اثبات کنیم با آنها بمثابه‌ پیامبرانی صاحب آیه‌های دگم و تغییر ناپذیر برخورد کرده‌ایم و کوشیدیم به بهره‌گیری از اتوریته‌ آنها برای اثبات اندیشه‌های دگم خود ، توسل جوئیم " ص ٥٤ (تاکید از ماست)

به نحوه‌ طرح مسایل در مقالات بنیانها توجه کنیم . از بحث های نوسازی در بنیانهای (٢) هم بگذریم در خود مقالات اخیر نیز شاهد هستیم که از بهره‌ فون بشکل امروزی آن استفاده میشود . حزب کمونیست فرانسه و چین بالا و بالاتر برده میشوند و بالاخره میوه میرسد و چیده می‌شود ، نتیجه‌ای که از ابتدا هم قابل پیش بینی بود و پیش بینی هم شد .

"بنیانها" آنچه در توان دارد از حزب کمونیست رانسه تعریف و تمجید میکند (و البته که این حزب بمثابه‌ حزبی برادر درخور تحسین است) و او را به عرش میبرد تا نفی دیکتاتوری پرولتاریا را که این حزب از شرایط ویژه‌ کشور خود و نیز سایر کشورهای پیشرفته‌ اروپائی نتیجه گرفته است ، برای کشور ما هم بدون استدلال و بدون برخورد مشخص تعمیم دهد .

یا حزب کمونیست چین و شخص تند شیائوپینگ را بالا و بالاتر میبرد و به آسمان میرساند تا رشد اقتصادی به هر وسیله را که حزب کمونیست چین در شرایطی که در حاکمیت قرار دارد به آن معتقد است ، برای ما هم تعمیم دهد .

آری مطالب مربوط به ٣ کانون نوسازی را مجددا بخوانید و تاکید خواهید کرد که تمام آن نوشته مصداق کامل و تمام عیار و در عین حال ناشیانه‌ " بهره‌گیری از اتوریته‌ " دیگران " برای اثبات اندیشه‌های دگم خود " است . مصداقی تمام عیار است چرا که یک کلمه هم استدلال و صغری و کبری در کار نیست و " دگم‌های خود" تنها و تنها با تکیه به " اتوریته‌ " دیگران " اثبات میشود . در عین حال این "تکیه " و آن " اثبات " بسیار ناشیانه صورت می‌گیرد . مقاله با فراموش کردن آن به خود در تعریف از حزب کمونیست فرانسه و رعایت این حزب در برخورد ویژه‌اش با شرایط ویژه‌ کشور خود بمثابه‌ کشور پیشرفته‌ سرمایه‌داری تاکید کرده است برخورد ویژه‌ این حزب والاتبار را یکباره برای کشور ما که بقول خود مقاله کشوری " نیمه رشد یافته و اسیر سرمایه " است تعمیم میدهد و لذا اگر چه " سود خود میجوید" اما بیشتر زیان میبرد .

مضمون فرمول " گربه باید موش بگیرد ، چه سیاه ، چه سپید" هم اساسا صحیح است و لنین نیز از ابتدای پیروزی انقلاب اکتبر بر همین مضمون تاکید داشت و وجهی از پایه‌های سیاست نوین اقتصادی را نیز همین اعتقاد تشکیل میداد . اما در بالا بردن حزب کمونیست چین و بتساختن از تندگشیائوپینگ با فرمول گربه و موش برای اثبات صحت این فرمول در امروز جامعه‌ ما تنها یک نکته‌ بسیار "کوچک" مورد توجه مقاله قرار نگرفته است و آن هم این که متاسفانه در کشور ما هنوز طبقه‌ کارگر چه در شکل دیکتاتوری" و چه در شکل " دموکراتیک" آن بقدرت نرسیده است .

باری تکرار میکنم که اگر قرار است با کیش شخصیت به مخالفت برخیزیم و خود را از این انحراف مصون داریم نباید تنها به تکرار نقد آنچه که گذشته است دلخوش کنیم ، بلکه باید تجلی امروزین آنچه که به این انحراف بال و پر میدهد را باز شناسیم و در عمل از آن اجتناب کنیم و دیگران را نیز از آن برحذر داریم .

* * *

اما ببینیم چرا در حالی که همانگونه که نشان دادیم خود مقالات بنیانهای برنامه‌ ما نمونه‌ای تیپیک از کاربست حربه‌های شناخته شده‌ برورش کیش شخصیت است ، خود نیز به بحث روی

www.iranarchive.com

این حربه‌ها می‌پردازد و اساسا بخشی از مقاله را به این امر اختصاص میدهد.

راست این است که این سلسله مقالات گنجته از عناوینی که هریک برتارک خود دارند حول یک محور قابل بررسی هستند و آن هم ایجاد تردید نسبت به مارکسیسم ـ لنینیسم یعنی جهانبینی علمی و انقلابی ما.

چه آنجا که نوسازی و نواندیشی "انقلاب در انقلاب" خوانده میشود، چه آنجا که فلسفه علمی به سود علوم مثبته تحقیر میشود، چه آنجا که مارکسیسم ـ لنینیسم به بهانه مصالح از برنامه واساسنامه بیرون انداخته میشود و چه آنجا که تکیه بر آموزشهای مارکس، انگلس و لنین نشانه شخصیت پرستی و بی بها کردن این آموزشها و این آموزگاران سمبل "بت شکنی" جلوه گر میشود ـ آری در تمامی بحث‌های مقالات بنیانهای برنامه ما این جهانبینی علمی ماست که زیر ضرب قرار میگیرد.

مسئله این است که آیا آنچه که ما بنام مارکسیسم ـ لنینیسم میشناسیم و همه تجربه بیش از هفتاد سال احزاب کمونیست نیز صحت اصول آنرا تائید نموده است، صرفا از آن رو که باید باز هم تکامل بیشتر یابند میتوانند مورد بیمهری قرار گیرند؟ اگر بحث بر سر تقدیسی آیه‌وار احکام مارکسیسم ـ لنینیسم است، البته که نمیتوان تردید داشت که آنهائی که از هر نقل قول مارکس و لنین و از هر جمله‌ای در اسناد احزاب کمونیست و یا گردهمائی های این احزاب به عنوان سندی برای بایان دادن به بحثی ویژه و مشخص در رابطه با کشور ما و حتی جهان استفاده میکنند، هدفشان تنها این است که از بحث مشخص و اندیشه و تعمق شانه خالی کرده و به جای استدلال، از اتوریته دیگران برای اثبات ایده‌های خود استفاده کنند. از همین جا هم هست که کاربست این شیوه در بسیاری موارد به جای شکوفائی بحث‌ها، ابتذال به ارمغان میاورد و خود نظرات مطروحه در آن اسناد را نیز مبتذل میکند. (بخش قابل توجهی از مقالات همین بولتن خودمان از آغاز تا امروز شاهد این مدعاست). من در مقاله قبلی خود در بولتن شماره ۱۰ "بیا موزیم و بیشتر بیاندیشیم (۲)" بر اهمیت برخورد مشخص با شرایط مشخص تاکید کردم و نشان دادم که چگونه از قضا مقالات "بنیانها" که برچم مبارزه با دگماتیسم را در دست گرفته است، از تحلیلی مشخص گریزان است و همه جا با نقل قول و اتوریته دیگران حرکت میکند و به جای استدلال مشخص، کلی گوئی میکند.

حال اگر سمت مقاله اخیر رهامیر در باره کیش شخصیت متوجه برملا کردن همین انحراف باشد، جای خوشحالی است و باید امیدوار بود که طرح چنین مسایلی راه پرهیز و زنهار از چنین شیوه‌های نادرست و زیانباری را هموار میکند و لااقل هرکس را بفکر میاندازد که اعمالش تا چه اندازه با اعتقاداتش انطباق دارد و یا لااقل همسو است.

اما مقاله اخیر با همه به کیش شخصیت مبتنی بر مارکسیسم ـ لنینیسم و متکی بر شخصیت مارکس، انگلس و لنین بطور غیر مستقیم میکوشد اعتبار خود این آموزش و بنیانگذاران آن را مورد سوال قرار دهد.

مقاله میکوشد فضائی ایجاد کند که در آن اگرچه خودش از این یا آن اندیشه پرداز نوسازی و نواندیشی نقل قول میاورد و بیش از حد زیاد هم میاورد اما، کسی در برابر او از مارکس و انگلس و لنین نقل قول نیاورد. او تلاش میکند اندیشه پردازان نوسازی را به عرش ببرد و شخصیت آنان را از هر لحاظ بستاید، اما کسی در برابر او از شخصیت مارکس و انگلس و لنین به جز "فروتنی" آنان ستایش نکند. آری زمانی که نویسنده ما میخواهد ایده‌های نفی دیکتاتوری پرولتاریا و رشد اقتصادی بهر وسیله را از شرایطی دیگر و مختصاتی دیگر به جنبش ما تحمیل کند، تئوریسیانو بیفگ و حزب کمونیست فرانسه را به عرش میبرد. اما آنجا که احساس میکند کسی ممکن است استدلالات خود را در برابر نظرات او با گفته‌های کلاسیکها و یا شخصیت‌های معاصر جنبش کمونیستی تحکیم کند، با تک پرمیاورد که حقیقت در انحصار هیچکس

نیست. و ای کاش به همین بسنده میکرد.

مقالات بنیانها حکم صحیح فوق یعنی "حقیقت در انحصار هیچکس نیست" را شرمگینانه بسط میدهد:

صفحه ۴۸ ـ "دوران تصورات ساده‌لوحانه در باره‌ٔ اینکه چون ما مارکسیست هستیم پس انحصار شناخت واقعیات جامعه و جهان در دست ماست، به پایان رسیده است". ص ۴۸ (تاکید از ماست)

مقصود از "ما" کیست؟ اگر مقصود، این یا آن رفیق سازمانی، این یا آن کمونیست ـ امریکا یا لاتین و یا رهبر این یا آن حزب کمونیست است، آری صحیح است. انحصار شناخت واقعیات جامعه و جهان در دست هیچیک از آنها، جمع چند نفر از آنها و یا در دست این یا آن احزاب هم نیست. این نیز نکته‌ای نیست که امروز کشف شده باشد.

اما اگر مقصود "ما مارکسیست‌ها" است ـ و مقصود هم همین است ـ آنوقت این مسئله نه به ما، که به جهانبینی ما برمیگردد و مفهوم این عبارت آن خواهد بود که حقیقت در انحصار جهان بینی علمی و انقلابی نیست. یعنی آنکه جهانبینی های علمی و غیر علمی و ضدعلمی تنها به اشتراک میتوانند واقعیات جهان را مکشوف سازند!

"بنیانهای برنامه ما" درست میگوید که آموزگاران پرولتاریای جهان فروتن بوده‌اند. مارکس و انگلس هیچگاه ارزش آموزشهای پیشینیان و معاصران خود را با ثین نیاوردند تا ایده‌های خود را بر سند بنشانند. بلکه برعکس آموزشهای فیلسوفان کلاسیک آلمان، چه آموزشهای اقتصاددانان انگلیس و چه ایده‌های سوسیالیستهای تخیلی فرانسه را ارج نهادند و همیشه هم اعلام میکردند که آموزششان بر همین پایه‌ها و بر اساس نقد انقلابی این نظرات شکل گرفته است. آنها همیشه با معارضین خود با احترام برخورد میکردند و حق مطلب را در مورد همه‌ٔ آنها ادا مینمودند. لنین هیچوقت بخاطر مواضعی که بلخانوف یا کائوتسکی در دوره ارتداد خود اتخاذ کردند ارزش و اهمیت دانش و آثار پیشین آنان را نفی نکرد و خود نیز در همه جا هم از آنها نقل قول میاورد و هم مطالعه‌ٔ آثار فلسفی بلخانوف را برای آموزش واقعی مارکسیسم ضروری میدانست.

آری آنها فروتن بودند اما بهمین خاطر هم اگرچه رهبر و آموزگار پرولتاریا بودند، خود را خدمتگزار و رزمنده‌ٔ راه رهائی این طبقه میدانستند و درست از همین رو بود که به خود اجازه نمیدادند منافع و مصالح او را به بازی بگیرند و در برابر دشمن طبقاتی فروتنی نشان دهند.

یاری ما نیز اگر لااقل همین فروتنی بنیانگذاران م.ل را هم قبول داریم، باید این فروتنی را نه هنگام معرفی مارکس، انگلس، لنین و نه آنجا که صحبت از ایدئولوژی و حقانیت طبقه کارگر است، بلکه در رابطه با خود ابراز داریم.

اما متاسفانه "بنیانها" تنها و تنها همانجائی از خود فروتنی نشان میدهد که نباید! نقد سترگ جهانبینی و فلسفه‌ٔ علمی در تحول فکری بشریت و دستاوردهای "آن یعنی دگرگون شدن سیمای جهان در قرن بیستم را" فروتنانه "مسکوت میگذارد، هر کجا که صحبت از سوسیالیسم و جنبش کمونیستی جهانی است با "فروتنی" تنها بر جوانب کمبود و نارسائیهای آن تاکید میکند و بالاخره و مهمتر از همه به وکالت از جانب طبقه کارگر جهانی، در رابطه با مارکسیسم ـ لنینیسم و توانائی آن در کشف واقعیات جامعه و جهان "فروتنی" از خود نشان میدهد.

قدرت آموزش مارکسیسم در صحت آن است و صحت آن نیز در حقانیت تاریخی طبقه‌ٔ کارگر نهفته است. اما حقانیت تاریخی تنها در انحصار طبقه کارگر است.

درست از همین روست که نوسازی سوسیالیسم معنائی جز "سوسیالیسم بیشتر" نداشته و نمیتواند هم داشته باشد. درست از همین روست که نواندیشی جز بر پایه اندیشه و آموزشهای

مارکسیسم ـ لنینیسم بنا نشده و نمی تواند هم بنا شود. و بالاخره درست از همین روست که
" تنها مارکسیسم ـ لنینیسم خلاق میتواند و باید رسوخ در ناشناخته ها را تامین
کند و تنها دانشمندان علوم اجتماعی می‌توانند و باید به مسایل بغرنج زمان و
رشد و تکامل سوسیالیسم پاسخ دهند. ولاغیر ".

عبارت فوق حکمی است صحیح که آ. باکولف مقالهٔ خود در بارهٔ نوسازی علوم اجتماعی
(این مقاله در جزوهٔ "واقعیت‌های جدید، گام های نو و مارکسیسم ـ لنینیسم خلاق" به چاپ
رسیده است) را با آن تمام می‌کند.

جمشید ـ تیرماه ۶۷

www.iran-archive.com

نقش بولتن درتامین وحدت سازمان

ازمدتی پیش گفته می‌شدکه عده‌ای ازرهبران سازمان با مشارکت اعضا درتعیین سرنوشت آن مخالفندومی‌خواهندسرنوشت سازمان رادرپشت درهای بسته کمیته مرکزی رقم زنند. اخباری درمورد تحریم بولتن توسط عده‌ای ازرهبری سازمان منتشرمی گردید.

تاکنون ارزیابی های مختلفی ازنقش بولتن درتامین وحدت سازمان مطرح بوده است. مقالات چندی که دربولتن های اخیردرباره موازین زندگی درون حزبی درج شده معتقدندکه بولتن عامل اصلی حفظ وحدت سازمان درشرایط کنونی است. ازجمله مقاله "دمکراسی وبازسازی موازین حزبی" انتشاربولتن را "یک نقطه تحول کیفی درمسیرتکامل دمکراسی درون سازمانی" می‌داندونقش آنرا درتامین وحدت سازمان می ستاید.

برای پی بردن به ماهیت اختلافاتی که درپیرامون بولتن کنونی وجوددارد ضروری است که برخی جنبه های اصولی مبارزه درون حزبی درحزب طبقه کارگرموردبحث وگفتگوقرارگیرد. یکی ازوجوه دمکراسی درون حزبی تامین امکان مشارکت گسترده اعضاء درتدوین برنامه واساسنامه وخط مشی سیاسی آن است. تامین مطلوب این شرایط امری صرفاارادی نبوده وبه شرایط عینی مبارزه وامکانات مختلف حزبی نیزمربوط است.

ولی علیرغم عوامل محدودکننده، رهبری حزبی موظف است مکانیسم های ضروررا برای تامین مشارکت فعال اعضادرتعیین راستاهای اساسی سیاست حزب فراهم سازد شیوه ها واشکالی که برای تحقق این هدف بکارگرفته می شوند، ثابت وهمیشگی نیستند، تغییرشرایط وپیدایش نیازهای جدیدلاجرم به تغییر این اشکال منجرمی‌گردند.

درجریان مباحث مربوط به اشکال مختلف تامین مشارکت فعال اعضای سازمان اختلاف نه برسربودونبودمباحثات فکری درحزب بلکه مناسب ترین شیوه های حزبی تحقق امرفوق بود. اختلاف درمورداین شیوه ها اهمیت اصولی وجنبه بارزایدئولوژیک داشت. بحث بر سراین بوده وهست که کدام شیوه حزبی وراه گشاست؟ کدام شیوه وروش به شکل گیری اراده واحدو احیاءوتامین وحدت سازمان منجرمی‌شودوکدام شیوه درجهت عکس عمل می کند. همه رفقا هرکدام به شکلی ازاشکال ضرورت مباحثات گسترده باشرکت همه اعضارا می پذیرفتند. درآن هنگام تمرکز بخش مهمی ازانرژی ه.س برای پاسخ به سوال فوق مویداهمیت وجدیت بحث بود. برای اینکه درمورد ماهیت اختلافات دراین باره به قضاوت صحیح دست یابیم ابتدا ضروری است، معیارهای حاکم بر مبارزه درونی حزب طبقه کارگررا روشن سازیم.

معیارهای حزبیت یک نشریه ویژه مبارزه درون حزبی

درجهان امروزهیچ نشریه سیاسی، تبلیغی، تئوریک و... رانمیتوان یافت که ازضوابط ومعیارهای معینی پیروی نکند این امربه طریق اولی درموردنشریات وابسته به احزاب سیاسی بیشترصادق است. حقیقت اینست که کلیه معیارهای ناظربرانتشاراین نشریات همگی درتحلیل نهایی دارای مضمون وجهت گیری روشن طبقاتی هستند. نشریه "بی طرف" وجودندارد. این امری بدیهی است که برخوردطبقاتی وازموضع جهان بینی طبقه کارگربا هرمعیاری باید رهنمون اصلی ما دربررسی اختلافات موجودپیرامون دلایل موافقت یامخالفت با بولتن کنونی قرارگیرد.

ما درتعیین ضوابط ومعیارهای ناظربریک نشریه حزبی وبویژه نشریه مباحثات درونی، محق وموظفیم که جانبدارومتکی براصول اعتقادات خویش رفتارکنیم.

درمورد نشریه مباحثات درونی این معیارها بایدبه گونه‌ای باشند که درعین تامین مشارکت همه اعضا به تقویت وحدت ورزمندگی وشکل گیری اراده واحد منجرشوند.

حزب طبقه کارگرمهمترین سلاح این طبقه درتحقق اهداف دورونزدیک آن است. اگرهدف اصلی تامین مداوم رزمندگی وتحقق اراده واحد است، پس فقط آن مشارکتی مجازواصولی است

www.iran-archive.com

که به وحدت و استحکام صفوف حزب مدد رساند نه اینکه آنرا تضعیف و تخریب کند. بدین جهت ضروریست که مشارکت حزبی در مباحث درونی و نشریه ای که چنین مشارکتی را سازمان می‌دهد مشروط به معیارهای حزبی باشد. ببینیم این معیار را از دیدگاه مارکسیسم لنینیسم چگونه اند؟

- اولین معیار ممنوعیت پلورالیسم ایدئولوژیک در مباحثات درون حزبی است. آزادی ابراز عقیده در حزب به مفهوم پذیرش پلورالیسم ایدئولوژیک نیست. مرزهای بحث و گفتگو در حزب طبقه کارگر مثل هر حزب طبقاتی دیگری نامحدود نیست. همانگونه که یک حزب بورژوایی تبلیغ و ترویج اصول مارکسیسم - لنینیسم و سازمان دادن فعالیت حزب براساس جهان بینی علمی را مردود می‌شناسد، حزب طبقه کارگر نیز نمی‌تواند به بدست خود مروج اصول و جهان بینی بورژوایی و خرده بورژوایی باشد. تعدد جهان بینی ها در حزب طبقه کارگر مردود است و ما نمی توانیم آنرا به رسمیت بشناسیم. بدیهی است که تحت شرایط خاصی ممکن است عناصر خالص اپورتونیست با نفی اصول جهان بینی علمی مبارزه مرامی را به حزب تحمیل کنند.

ولی چنین احتمالی نمی‌تواند نافی ممنوعیت پلورالیسم ایدئولوژیک در حزب باشد. ما به دست خود مجازبه بازگذاشتن راه ترویج ایدئولوژی طبقات دیگر در حزب نیستیم. اگر بدون بحث و مبارزه ایده ها در درون حزب خصلت رزمندگی آن شدیدا آسیب می‌بیند، با پذیرش اصل تعدد جهان بینی ها، حزب طبقه کارگر در بهترین حالت به جبهه ای از نیروهای مختلف انقلابی تبدیل شده و اصالت طبقاتی خویش را از دست می‌دهد.

لنین آموزش می‌دهد که "ما آزادی عقیده را در داخل حزب مجازشمرده ولی به آن حدودی قایل هستیم" حدودی که لنین برای آزادی مطرح ساخت روشن بود و ی ضمن تاکید مکرر بر ضرورت آزادی مباحثه و انتقاد، هم حدود و هم کیفیت رهبری آن را روشن ساخت:

"... ما قصد آنرا داریم تا ارگان خود را به ذخیره گاه جهان بینی های مختلف بدل سازیم برعکس ما آنرا چنان رهبری می‌کنیم که در آن، جهت و سمت گیری جدا مشخص و معین حکم فرما باشد... این جهت گیری را به صورت خلاصه با یک کلمه یعنی مارکسیسم می‌توان بیان کرد، ضرورتی احساس نمی‌شود تا به آن چیزی اضافه نمائیم، زیرا ما طرفدار پی‌گیر تکامل اندیشه های مارکس و انگلس بوده و بصورت مسلم و قاطع آن اصلاحات مبهم اپورتونیستی را تکذیب می‌نمائیم که اکنون با تلاشهای برنشتین و استرووه... مدروز گردیده است (کلیات آثار جلد ۴ - صفحات ۸ - ۳۵۷).

"آزادی انتقاد به مفهوم آزادی مشی اپورتونیستی و تبدیل سوسیال دمکراسی به حزب دمکرات اصلاح طلب و آزادی اندیشه های بورژوایی و خرده بورژوایی در سوسیالیزم نیست". (کلیات آثار جلد ۶ ص ۹)

قبل از لنین انگلس نیز بر نکات فوق انگشت گذاشته و در عین تاکید بر اخلاق حزبی در مباحثات، محدوده انتقاد را مشخص ساخت. این محدوده از نظر وی همان "برنامه و تاکتیک حزبی" بود. نتیجه بگیریم، بحث آزاد و گسترده حول برنامه و تاکتیک حزبی و رهبری آن با جهت گیری مشخص طبقاتی مهمترین شکل در تنظیم مبارزه درون حزبی است. از این دیدگاه مباحثه و انتقاد خلاق و سازنده در جهت تکامل و غنای اصول بنیادی برنامه امری ضرور و بلامانع است. بدون چنین مباحثه ای تعمیم تجربیات جدید مبارزه انقلابی، نتایج نوین دست آوردهای علمی و واقعیات جدیدی که در چهارچوب شرایط تاریخی - جهانی معاصر همیشه در حال پیدایش و گسترش اند، تکامل پی‌گیر اصول بنیادین مارکسیسم - لنینیسم ناممکن خواهد بود.

حزب یک ارگانیسم زنده است و بنابراین همیشه در معرض تاثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار دارد. به همین خاطر هنگامی که مباحثه به عرصه اصول گسترش می‌یابد ممکن است عقاید و تمایلات اپورتونیستی تحت پوشش ضرورت تکامل اصول و دیدگاهای بنیادی، گام به گام به نفی جهت گیری طبقاتی و تجدید نظر در اصول جهان بینی مارکسیستی مبادرت کنند. ولی به قول لنین "انحراف هنوز یک جریان رسیده نیست، می توان بر آن غلبه کرد."

تجربه نشان می‌دهد که تنها در پروسه تکامل و تعمیق مباحث آغاز شده، علایم قطعی جهت گیری های اصولا متضاد یا واحد و اینکه کدام یک در چه جهتی سیر می‌کنند مشخص می‌گردد. البته علایم اولیه جهت گیریهای متفاوت در همان آغاز بحث نیز می‌توانند تا حد معینی قابل تشخیص باشند، ولی سیمای واقعی نظریات و عقاید

www.iran-archive.com

متضادتنها می‌تواندبا تعمیق بحثها رخ بنماید. دراین پروسه است که می‌توان به مبارزه آشکاروقطعی درجهت اثبات جهت گیریهای اپورتونیستی دست زدوبه طورهمه جانبه ماهیت اختلافات را درمعرض قضاوت مستقل اعضای حزب و جامعه قرارداد.

رهبری حزبی به هیچ وجه نمی‌تواندونبایدبه مبارزه‌ای که برسراصول درمی‌گیردبه صرف اینکه نیت چنین مبارزه‌ای تامین دمکراسی، مشارکت اعضا و... وتکامل خلاق اصول است بی‌تفاوت باشد.

پرنسیپ طبقاتی حکم می‌کند که جهت گیری مشخص وروشن، نظارت دائم ومراقبت گام به گام براین مبارزه اعمال می شود. ببینیم این امر چگونه تحقق می پذیرد؟ راهنمای عمل واسلوب آن چگونه است؟

اگرصحبت ازیک حزب مارکسیستی ـ لنینیستی است، راهنمای عمل، این اعمال جهت گیری طبقاتی روشن نظارت ومراقبت وهدایت مباحثه درون حزبی اساساً برنامهٔ حزب است، که ازیک سوکلی ترین دیدگاهها واصول موردپذیرش حزب وازسوی دیگرنتیجه انطباق آنها برشرایط مشخص یعنی استراتژی و تاکتیک حزبی را دربرمی‌گیرد.

ولی شرایطی درزندگی احزاب پیش می‌آیدکه چنین برنامه‌ای هنوزمدون نشده وپروسه بحث برای تدوین آن درجریان است (یا بایدجریان یابد). دراین شرایط نیزتعیین مبانی واحدبرای بحث وگفتگوی گسترده ضرورت حتمی واجتناب ناپذیرداردو. اگر حزب می‌خواهدواحدبماند وازجریان یافتن روند آزادمبارزه ایدئولوژیک به مفهوم غیرمارکسیستی آن پیشگیری کندبایدرهبری آن، مبانی واحدضروررا برای بحث ارائه دهد. در صورتی که این امربه دلیلی تحقق نپذیردمبارزه درون حزبی ناگزیرمسیرتشتت وتفرقه راطی خواهدکردوشاید بعداً هیچ "معجزه‌ای" نتواندمانع تفرق صفوف حزب گردد.

نمونه روش فوق را می‌توان درزندگی تمام احزاب جدی مشاهده نمود. ازجمله دراین موردمی‌توان به پروسه‌ای که قبل ازکنفرانس ۶۹ احزب کمونیست شوروی جریان یافت انگشت گذاشت. همگی ما می‌دانیم که درحزب کمونیست شوروی نظریات متفاوت وگوناگونی درموردچگونگی تسریع رشداقتصادی ـ اجتماعی کشور شوراها ابرازمی‌شود. برسراین امربحث های حادوداغی درمطبوعات حزبی وغیرحزبی ازمدتها پیش درجریان بوده. رهبری حزب مدتی قبل ازبرگزاری کنفرانس سندواحدی را به بحث عمومی درحزب وجامعه گذاشت و بعداً درکنفرانس براساس نتایج مباحث انجام شده آنرا تکمیل وتصویب نمود.

بنابراین بحث گسترده وامرمشارکت فعال اعضا بایدحول اسنادواحد حزبی متمرکز گردد.

رهبری حزب موظف است ضمن تکامل اسنادخویش درجریان بحث ازکلیت آن در مقابل نظرات وعقاید دیگرمدافعه نماید، مبانی آنرا توضیح وبه بحث خلاق دامن بزند، وباجهت گیری های مبهم یا متضاد با جهت مشخص مارکسیستی ـ لنینیستی به مبارزه‌ای آشکاروا صولی بپردازد.

روش فوق مفهوم عملی اعمال رهبری برمبارزه درون حزبی باسمت گیری روشن طبقاتی است. بدون تکاپی گیروبی خدشه به چنین اسلوبی سخن ازتکوین اراده عالیتردرحزب وتقویت وحدت صفوف آن بی‌معناست.

مبارزه درون حزبی هیچگاه درخلاء جریان نمی‌یابد. این مبارزه بخصوص برای احزاب غیرحاکم درشرایط محاصره همه جانبه دشمنان طبقاتی صورت می‌گیرد. مبارزه ایدئولوژیکی دشمنان طبقه کارگربرعلیه حزب آن ـ می‌تواندبرمبارزه درون حزبی تاثیرگذارد، اگرحزب بخواهدباکمترین آسیب ازهفت خوان گردنه‌های لغزش وانحرافاتی که مبارزه ناگزیرطبقاتی درجامعه برسرراه آن می‌گستراند، بگذردتنها ازطریق اتکا به اسلوب فوق به تندرستی ونیرومندی، وحدت اراده عالیتروا تحادعمل یکپارچه واستوارصفوف حزب دست خواهدیافت.

تجربه نشان داده که عدم اتکا به اسلوب فوق پیامدهای ناگواری به دنبال خواهدداشت. درچنین صورتی زمینه‌های تشتت وتفرق درصفوف حزب گسترش خواهدیافت، دسته بندی وفراکسیونیسم نطفه خواهدبست، روحیه اتکا به حاصل کاروخردجمع تضعیف شده وراه بروی پذیرش وغلبه روحیات انفرادمنشانه برصفوف حزب باز خواهدشد. چنین پدیده های مخربی برکارسیرونی حزب تاثیرمی‌گذارند. کارسیرونی حزب کاهش یافته وبه تدریج به حالت تعطیل درمی‌آیدوبرچنین زمینه‌ای نظریات سکتاریستی که هرگونه گسترش کارسیرونی را به حل مسایل درونی مربوط می‌سازندبه طورجدی حزب را تهدیدخواهدکرد. وبدین ترتیب مباحثه وگفتگوی گسترده که وسیله‌ای ضروربرای تحکیم وتقویت اراده واحد وزمینه سازگسترش اتحادعمل فشرده ویکپارچه حزب در

www.iran-archive.com

پیکار بیرونی، است از هدف اصلی دورشده وبه مانعی جدی برای کار بیرونی حزب بدل خواهدگشت .

- نشریه ویژه مبارزه درون حزبی نمی‌تواندوسیله تبلیغاتی طرفین بحث باشد :

این نشریه ویژه مباحثات نظری است ،حزب نمی‌تواندونبایدا جازه دهدچنین نشریه‌ای به وسیله‌ای برای تبلیغات ،افشاگری سیاسی طرفین بحث وارضای تمایلات خودپرستانه وشهرت طلبی فردیا گروه معینی ازحزب تبدیل شود .روحیات وتمایلات متأثرازایدئولوژی وفرهنگ بورژوایی وخرده بورژوایی درهمه حال کم بیش درحزب موجودهستند .این روحیات درشرایط بحران بسترمناسبی برای بروزپیدا می کنند .رهبری حزب نبایدا جازه دهدکه چنین روحیاتی با سوءاستفاده ازامکانات بحث آزادبه پایمال کردن اخلاق حزبی،روحیه رفاقت وکارجمعی،به ارضای تمایلات شخصی یا گروهی وپراکندن فسادو...درحزب بپردازند .ضرورتاً از قبیل مطلع‌ساختن اعضاء ازافکاروعقایدوسوابق وخدمات واشتباهات رهبران نبایدبه محملی برای تبلیغ شخصی برله یا علیه اعضای رهبری دراین نشریه تبدیل شود .برای ارائه شناخت به اعضاازسوابق واشتباهات وخدمات رهبران بایدمکانیسمهای دیگری بکارگرفته شود .نشریه درون حزبی نمی‌تواندچنین وظیفه‌ای را بر عهده بگیرد .

اگرهدف واقعاً اطلاع‌همه حزب ازعقایدونظریات گوناگون است ،واگرهدف سوءاستفاده ازنشریه برای ارضای تمایلات شخصی وگروهی وتقویت وتضعیف این یا آن شخص نیست ، دراین صورت دیگرچه‌نیازی به استفاده ازتوریته شخصی وموقعیتهای حزبی برای پیش راندن نظریات مختلف وجوددارد .هم‌چنین این نشریه نمی‌تواندبه وسیله‌ای تبلیغاتی برعلیه رهبری حزب تبدیل شودوتحت پوشش انتقادومباحثه آزادعده‌ای اجازه یابندبه مبارزه سیاسی با رهبری حزب بپردازند

رهبری حزب وظیفه داردبانظارت دقیق برنشریه آنرا صرفا درجهت مبارزه ومباحثه نظری سالم وخلاق عقاید گوناگون هدایت نماید .

اینها هستند مهمترین معیارهایی که بایدبر مبارزه درون حزبی ازجمله نشریه ویژه این بحثها نظارت کنند .این معیارها با یکدیگرپیوندارگانیک داشته ونقض یکی به نفی دیگری می‌انجامدودرنتیجه مباحثه درون حزبی ازمسیرهدفمند خویش منحرف می‌شود .تجربه کوتاه مدت انتشاربولتن کنونی مصداق این حقیقت است .

آیا بولتن کنگره برمعیارهای فوق منطبق است ؟

عده‌ای براین عقیده‌اندکه بولتن کنگره نقش بالنده درحیات سازمان داشته ومحصول مبارزه‌ای بوده‌ که بخشی ازرهبری وتشکیلات سازمان برعلیه نیروهای حافظ سانترالیزم- بوروکراتیک پیش برده‌اند . تاکنون به خاطراجتناب ازتشدیدمشاجرات غیرضروری وایجادفضای مساعدبرای بحث های سازنده درمقابل این تبلیغات بی اساس که به دنبال تمایلات گروهی روانندسکوت شده بود .

اکنون وضع‌سازمان به‌گونه‌ای است که دیگرسکوت جایزنیست ولازم‌است تمام‌حقایق برای قضاوت‌اعضای سازمان به‌طورآشکارگفته شود .ابتدا ضروریست به سابقه مباحثات موجوددرموردبولتن بازگردیم .

طرح اولیه بولتن کنونی درپاییز۱۳۶۵ توسط شعبه ترویج‌تهیه گردید .این طرح دربین اعضای کمیته . م به بحث گذاشته شدوجلسات مشورتی پیرامون خودطرح‌واصول ناظربرانتشار آن تشکیل گردید . دراین جلسات نظرات متفاوتی ابراز شدند .

بحث مرکزی این بودکه کدام اشکال وشیوه‌های بحث قادراست مبارزه‌ای خلاق ،سازنده وهدفمندرا با مشارکت اعضای سازمان درجهت شکل گیری اراده واحددرقالب برنامه واساسنامه واحدهدایت نماید .

منظوراز این روشها اشکال مختلف ومتفاوت مباحثات کتبی یا شفاهی نبوده بلکه آن ضوابطی بودندکه بایدناظروهدایت گرمباحث درونی باشند .اختلاف نظرها به هیچ‌وجه برسرپذیرش یا عدم‌پذیرش مشارکت اعضای سازمان درتعیین سرنوشت کنگره آتی نبود .مروری برصورت جلسات آن ایام به‌روشنی حقیقت فوق راثابت می‌کند .

درجریان جلسات مشورتی وبه هنگام بحث نهایی درجلسات هـ .س دوگرایش روشن‌درموردمعیارها و ضوابط ناظربربولتن مباحث به‌وضوح‌مشاهده می‌شد .گرایشی که خواهان اعمال رهبری حزبی برمباحثات کتبی

www.iran-archive.com

بودوگرایشی که چنین امری را قبول نداشت وآن را مخل آزادی ودمکراسی درون حزبی ومشارکت گسترده اعضا می‌دید.

عده‌ای معتقدبودندکه هیچ محدودیتی در انتشار نظریات رسیده مجازنبوده وبولتن محل دفاع رهبری سازمان ازمواضع پلنومهای ک.م نیست .نظریات به‌کلی مخالف این مصوبات می‌توانند دربولتن درج شوندولی رهبری نمی‌تواند درهمان نشریه به آنها پاسخ گفته وازمواضع‌خویش دفاع‌نماید،افرادمعتقدبه این مواضع بطورشخصی ازمواضع‌پلنومها دفاع کنند،اختصاص ارگان معین برای این امرضرورنیست و...اگر به‌صحت مواضع‌خویش اطمینان داریم بگذاریم حتی رویزیونیستها هم دربولتن مقاله بنویسند.آنان می‌کوشیدندتمایل باطنی خویش به‌جلوگیری ازهرنوع جهت گیری مشخص دررهبری مبارزه درون حزبی را به کرسی نشانده وک.م‌سازمان را به‌مثابه‌یک ارگان جمعی ازانجام وظایف خویش دراین مبارزه معاف کنند.بعضی ازرفقای متعلق به‌این گرایش درحرف وکلیات ازرهبری مبارزه درون حزبی سخن می‌گفتند ولی به‌طورمشخص ازپذیرش حق رهبری سازمان دراعمال جهت گیری روشن ومعین براین مبارزه طفره می‌رفتند.

این بوداصلی‌ترین حقیقت موردا‌ختلاف دررهبری سازمان پیرامون بولتن کنگره.

متاسفانه درهنگام تصویب طرح‌بولتن درهـ.س هیچکدام ازمعیارهای اصولی که رهبری سازمان را قادربه‌هدایت مباحثات درونی سازدبه‌تصویب نرسیدند.عدم‌تصویب این معیارها این واقعیت را آشکار ساخت که‌عده‌ای ازرفقا بولتن را به‌مثابه وسیله‌ای برای مبارزه برعلیه‌مواضع‌رهبری سازمان وجهت‌گیریهای کلی اسنادپلنومها تلقی می‌کنندواساسا منظورآنان ازشعارهای دمکراتیک درموردمشارکت اعضای سازمان درتعیین سرنوشت آن همین معنی است .بدین جهت ،پیشنهادات معینی که درزمینه تامین‌حق رهبری سازمان به‌مثابه‌یک ارگان برای دفاع ازجهت گیریهای اصولی اسنادپلنوم ۶۵،دربولتن‌مطرح شد تصویب نشدند.پیشنهادی که‌مسئولین کمیته‌ها وواحدهای مختلف سازمان را به‌دفاع ازمواضع‌پلنوم وسیع ۶۵ درارگانهای تحت مسئولیت خویش موظف می‌کردتصویب نگردید.

پیشنهادی که‌متوجه بستن راه‌سوءاستفاده ازبولتن برای تبلیغ‌پرله یا علیه‌اعضای رهبری وپیش‌راندن نظرات با استفاده ازتوریته شخصی ونام وعنوان وموقعیت حزبی بود،حذف گردید وبالاخره پیشنهادی که‌معتقدبودبه‌علت زیرسوال رفتن مواضع‌پلنوم ۶۵ضروریست که‌ابتدا یک‌بار دیگرجهت گیری کلی رهبری سازمان نسبت به‌مسایل اصولی مشخص شده ومبنای واحدجدیدی برای شروع بحث ها تهیه‌شود و سپس بحث ها درتشکیلات سازمان آغازگردد،موردتوجه قرارنگرفت .

دلایل مختلفی برای حذف ضوابط ومعیارهای پیشنهادشده درجلسات وخارج ازجلسات مطرح شدند که‌من مهمترین آنها را ذکرمی‌کنم .گفته شدکه اگررهبری سازمان می‌خواهدازمواضع‌پلنوم دفاع کنددرنشریه کاربه‌این امربپردازد.رفقا بخوبی واقف بودندکه چنین امری تعارفی بیش نیست .هـ.س سازمان به مثابه‌ارگان ک.م دیگرمدافع مواضع پلنوم ۶۵نبودچون بخشی ازرفقا آن مواضع رانفی کرده بودند.هر نوشته‌ای که‌برای درج درکارجهت مدافعه‌ازاسنادپلنوم ۶۵تهیه می‌شد،سرنوشتش ازپیش معلوم بودومورد تصویب هـ.س قرارنمی‌گرفت.گذشت زمان این حقیقت را اثبات کرد.هنگامی که درج تعدادی مقالات افشاگرانه که‌برای درج درنشریه بولتن ارسال شده بود (وباضوابط ناکافی موجودبولتن‌هم انطباق نداشت) درهـ.س سازمان موردبحث قرارگرفت وبرای درج آنها اصراربه‌عمل آمد،ازسوی‌برخی رفقا پیشنهادگردیدکه‌این مقالات به‌همراه‌نظرمختصرهـ.س درباره آنها انتشاریابند.این پیشنهادمورد مخالفت قرارگرفت وباردیگرروشن گردیدکه هـ.س سازمان ازهرگونه‌حقوقی برای دفاع ازمواضع پلنوم ۶۵ عملامحروم شده‌است .

دردفاع ازحذف ضابطه دوم‌گفته می‌شدکه‌این اصل دراساسنامه سازمان هم‌وجوددارد،علاوه‌براین کسی که‌دربولتن مقاله می‌نویسدچرا نبایدبتواندبه‌طرح نظریات شخصی درحوزه‌تحت مسئولیت بپردازد.معنی عملی استدلال فوق این بودکه‌اعضا ومسئولین حق دارندمواضع شخصی خودرانه‌فقط درارگان‌سازمانی‌خویش بلکه درسطح هریک‌ازاعضای‌دیگرسازمان تبلیغ‌وترویج کنندوبدین‌ترتیب سازمان به‌مثابه‌یک‌تشکیلات حزبی

www.iran-archive.com

که درو جود کمیته‌ها و حوزه های مختلف تجسم پیدا می‌کرد نفی شده و به جای آن جمعیتی بی شکل که هیچ در آن می‌توانستند به اشکال دلخواه خویش وارد هر گونه مناسبات تحت پوشش بحث و هم فکری شوند، ایجاد می‌گردید. حذف این ضابطه در واقع یکی از تجلیات تمایلی بود که حزبیت را مورد تردید قرار می‌داد و تحت پوشش مبارزه با بوروکراتیسم زمینه را برای تضعیف هرچه بیشتر وحدت صفوف سازمان و رسمیت بخشیدن به حیات و فعالیت گروهها و دستجات مختلف آماده می ساخت .

در نفی الزام عناصر رهبری به استفاده از نام مستعار، ضرورت کسب شناخت اعضا از رهبران برای فراهم کردن زمینه انتخاب "طبیعی" رهبری آینده در کنگره مطرح می‌شد. هدف روشن بود، عده‌ای از رفقا در تدارک مبارزه برای کسب "قدرت" و مسئولیت ها و مقامات رهبری در سازمان بودند. چنین مبارزه ای- وسایل خاص خود را می‌طلبید، بولتن مباحث درونی می‌توانست به عنوان تریبونی موثر در این جهت مورد استفاده قرار گیرد. سیر وقایع این واقعیت را اکنون دیگر به روشنی و با تمام چهره نشان داده است .

تا کنون توجیهات بسیاری تحت پوشش ضرورت شناخت رهبران توسط "اعضا" "مورد تکیه عده‌ای از رفقا قرار گرفته است . در اینکه اعضای سازمان باید رهبران خویش را بشناسند شکی نیست ولی اختلاف بر سر مضمون این شناخت و شیوه شناساندن است . پاسخ به چند سوال می‌تواند ماهیت اختلافات در این زمینه را روشن سازد :

۱ - آیا این آراء و عقاید هستند که باید در معرض قضاوت اعضاء قرار گیرند تا آنان با مقایسه آزادانه ایده های مختلف در تعیین راستاهای اساسی سیاست سازمان شرکت جویند ؟

۲ - آیا اعضای سازمان بدون اطلاع از اسم و رسم و موقعیت حزبی صاحبان نظرات مختلف می‌توانند رهبران صالح و مورد نظر خویش را در اجلاس های عالی سازمان انتخاب کنند ؟

۳ - برای اینکه اندیشه‌ای آراء و اذهان اعضای سازمان را فرا گیرد، استفاده از اتوریته شخصی صاحب اندیشه و موقعیت و مقام حزبی آنان مجاز است ؟

اگر صحت علمی و استحکام تئوریک اندیشه‌ای بتواند اعتماد اعضای سازمان را بخود جلب کند روشن است که اکثریت نمایندگان شرکت کننده در کنگره از پیروان این اندیشه خواهند بود. و این اکثریت در کنگره برنامه و سیاست و صاحبان اصلی این اندیشه را به کرسی خواهند نشاند. علاوه بر این در کنگره فرصت ضرور برای اطلاع از خطاها، خدمات و سجایای اخلاقی و شخصی و نقش هریک از رهبران در پروسه مبارزه درون حزبی و برون حزبی، می‌تواند فراهم شود.

اگر واقعا صاحب نظری به حقانیت ایده های خویش مطمئن است دیگر چه نیازی به استفاده از نام و عنوان حزبی در معرفی عقیده و نظر به اعضای تشکیلات خواهد داشت ؟

بدین ترتیب انگیزه واقعی اصرار بر "استفاده از نام و عنوان در مبارزه درون حزبی" روشن است . استفاده از اتوریته، سابقه و عنوان و موقعیت حزبی به جای اتوریته اندیشه برای جلب اعضای سازمان و در عین حال "چهره سازی" برای آینده‌ای که آبستن احتمالات گوناگون است .

اختلاف مهم دیگر این بود که آیا کدام یک از اشکال مختلف مباحث برای تامین هدفمندی و حزبیت مباحثات و مهمتر از آن تامین مشارکت گسترده اعضای سازمان مناسبند. در پاسخ به این موضوع سه گرایش کم و بیش روشن بروز کرد. :

۱ - گرایشی می‌کوشید حزبیت و هدفمندی مباحث را تحت الشعاع اصل مشارکت گسترده اعضاء قرار دهد. این گرایش جلوه دیگری از تمایل به حذف حقوق و وظایف رهبری سازمان در مباحث درون حزبی بود.

۲ - گرایش دوم ضمن تاکید بر اصل حزبیت و رهبری و هدفمندی مباحث درونی اشکال نامناسبی را پیشنهاد می‌کرد که یا کاربست آنها در داخل کشور نامقدور بود و یا حقوق بیشتری برای کادرهای سازمان در نسبت به اعضا پیش بینی می‌کرد. این گرایش وزن ضعیفی در هـ .س وک .م سازمان داشت .

www.iran-archive.com

۳ ـ گرایش سوم با تکیه بر امر رهبری و هدایت مبارزه درون حزبی بر اشکال مشارکت گسترده اعضا تاکید می‌ورزید. اختلافات دیگری هم مطرح بود که به خاطر جلوگیری از طولانی شدن بحث از آنها می‌گذریم.

بولتن کنونی از آرای کافی برای انتشار برخوردار نشد. دبیر اول سازمان با توجه به فضای نامناسب موجود آن زمان و با هدف باز کردن راه برای شرایطی که بتوان اختلاف نظرها را در فضای سالم‌تری مورد گفتگو قرار داد... به انتشار بولتن رای داد. متاسفانه رفقای ما حاضر نشدند حتی ضوابطی در حد روشن کردن مضامین هر شماره بولتن جهت تمرکز بحث‌ها حول مسایل اصلی و مرحله‌بندی بحثها را بپذیرند.

اکنون می‌توان بعد از گذشت یک سال و اندی از تصویب بولتن به قضاوت در مورد ثمرات آن نشست. دیگر نیازی به اثبات ندارد که بولتن فعلی در جهت تکوین اراده واحد و تامین وحدت عمل در صفوف سازمان تاثیر نکرده است. ستایش و تمجید از بولتن قادر نیست این حقیقت را در سایه قرار دهد. این بولتن فاقد معیارهای ضروری که باید مبارزه درون حزبی را تنظیم و هدایت کند و آن را به نتیجه برساند بوده است، و به همین جهت به وسیله‌ای برای دور کردن هرچه بیشتر گرایشات متفاوت فکری، تا زاندن اختلافات به تمام عرصه‌ها، حاکم کردن فضای غیرسازنده و مخرب در بحثها و تبلیغ تمایلات شخصی و گروهی و... بدل گشته است.

بولتن می‌توانست نقش عکس داشته باشد در صورتیکه عده‌ای از رفقا اهداف و تمایلات گروهی را با مصالح کل سازمان درنیامیخته و معیارهای اصولی مبارزه درون حزبی را می‌پذیرفتند. اگر معیارهای فوق تصویب می‌شد، این بولتن می‌توانست نقش مهمی در تکوین اراده واحد متکی بر اصولیت (و نه سازش) ایفا نماید.

متاسفانه، با نفی ضرورت اعمال رهبری بر بولتن عملاً زیان بزرگی متوجه وحدت و یکپارچگی سازمان گردید. گذشت زمان نشان داد که ترجیح تمایلات گروهی به حزبیت و مصالح سازمان راه غلبه بر بحران را باز نخواهد کرد و گشودن راه به چنین تمایلاتی تحت پوشش‌های "دمکراتیک" نمی‌تواند دردی از سازمان را شفا دهد. مقاله "دمکراسی..." با خرسندی انتشار بولتن را به مثابه نقطه عطفی در سیر تکامل دمکراسی درون سازمان می‌ستاید، با یادگفت که این نقطه عطف واقعیت دارد ولی در جهت معکوس نظر مقاله "دمکراسی..." این نقطه عطف قبل از هرچیز پیروزی تمایلات آنارکو ـ لیبرالی را در مقطعی از حساسترین مراحل بحران سازمان منعکس می‌سازد. چنین تمایلاتی موفق شدند برای گسترش خود در سازمان تریبون مطلوب و قانونی بدست آورند. عملکرد بولتن فعلی در درجه اول در خدمت گسترش همین تمایلات بوده و سازمان به مثابه یک کل ارگانیک و یکپارچه از این عملکرد متضرر می‌گردد. در سایه این "دستاورد" اکنون دیگر اصل کار جمعی به عنوان کلید حل معضلات تئوریک مورد نفی قرار گرفته است.

گفته می‌شود که بولتن مهمترین عامل وحدت سازمان در شرایط کنونی است. نظر مقاله "دمکراسی..." نیز همین است. باید واقعاً پرسید شود سخن از کدام وحدت در میان است؟ نویسنده مقاله "دمکراسی..." قطعاً از این واقعیت به طور کافی آگاهی دارد که مراکز ثانوی اتوریته و رهبری از صدر تا ذیل دستگاه ک.م و تشکیلات خارج از کشور طی چه پروسه‌ای به رشد و نمو خود ادامه داده و اکنون به چه ترتیبی در مقابل اتوریته رسمی و قانونی سازمان قد برافراشته‌اند؟ این مراکز مدتی پیش به مبارزه‌ای پی‌گیر با استفاده از تمام اشکال و روشهای غیرمجاز حزبی بر علیه قانونیت و مشروعیت رهبری و تصمیمات آن برخاسته‌اند. تحت تاثیر عملکرد آنها در تشکیلات، وحدت حزبی شدیداً لرزان شده و یکپارچگی سازمان دچار مخاطرات بسیار جدی گشته است. این مراکز تاثیر مدام و نیرومند خود را بر دستگاه رهبری سازمان اعمال کرده و برسمت گیری‌ها و آراء و نظریات عده‌ای از اعضای رهبری تاثیرات عمیق برجای می‌نهند.

در مقاله "دمکراسی..." "نشانی از واقعیات تلخ فوق به چشم نمی‌خورد؟ ادعای" نقش وحدت بخش بولتن" با چشم بستن بر این واقعیات در جهت اثبات خویش برآمده است. با پنهانکاری و ظاهرسازی حقایق تا آن حدی با زگو به شکلی توصیف شده‌اند که حقانیت نظر گروه خاص و معینی را اثبات کنند؟ با زروشهای کهنه و نادرست در پوشش‌های "نوین" به اعضای سازمان عرضه شده‌اند در این میان راه حل مقاله "دمکراسی..."

www.iran-archive.com

برای غلبه بربحران ازهمه بیشترجلب توجه می‌کند. نویسنده مقاله با منسوب کردن مخالفین فکری خویش به "بوروکراتیسم" ومدافعان سرسخت سانترالیزم- بوروکراتیک "تحقق تمایلات درونی خویش را راه حل بحران معرفی می‌کند. پیام مقاله دراین زمینه به اعضای سازمان را میتوان چنین خلاصه وبیان کردکه :

" ما طرفداران گرایش "نوین" مدافعان واقعی دمکراسی، پویایی وبالندگی سازمان هستیم ولی عده دیگری ازرهبران خواهان حفظ سازمان درسطح سالهای ۶۱ - ۶۰ هستند. آنها مسئولین اصلی بحران کنونی ،خواهان بستن زبانهای حقیقت گووتفتیش اندیشه حقیقت جو،مخالف دمکراسی وانتخاب طبیعی ودریک کلام مدافع سانترالیزم - بوروکراتیک هستند. اساسنامه اخیرمحصول دمسازی آنان با شرایط جدید است ،گول این ماننور را نخورید،پرچمهای نجات سازمان تنها دردست ما گرایش "نوین" است. برای تصفیه حساب قطعی با مخالفین ما آماده شوید. رهبران طرفدارسانترالیزم- بوروکراتیک با سدکردن پروسه انتخاب طبیعی و...به ناحق برمسئولیت های رهبری تکیه زده اند. برای حل بنیادین بحران کنونی باید ازشرآنان راحت شد. افشاء وطردآنان ازرهبری (والبته بعدا هم ازسازمان) تنها راه نجات سازمان است و..."

کسانی که درموردحقیقت پیام فوق تردیددارندکافی است یک بار دیگربه مقاله "دمکراسی و..." رجوع کنند. اگروا قعاً ازفاصله شعاروعمل سخن وبحثی دربین باشدباید تفاوت، ارائه آگاهی با تحریک احساسات، بحث خلاق ورفیقانه با افشاگری وتبلیغات ،وحدت طلبی با تفرقه جویی، آشکارکردن حقیقت با کتمان حقیقت و...روش نوباروش کهنه را بطورعیان درهمین پیام مشاهده کرد.

این پیام ودرحقیقت مطالبه ازاعضا نه منطبق برشعارهای دمکراتیک مقاله "دمکراسی..." است ،نه متکی برحقایق زمان گذشته وحال می‌باشد،نه رجحان منافع کل سازمان برمصالح شخصی وگروهی را دربر داردونه واقع‌گرایی وحذرازسکتاریسم ما جراجویانه را توصیه می‌کندو...وخلاصه کلام نه واقعا هیچ آموزش نوینی را عرضه می‌کند. دراین پیام تفاوت حقیقت وشبه حقیقت ،آشکارکردن حقایق با استنتاراتها ،وحدت طلبی وتفرقه جویی،حزبیت ودسته بندی و...به شکل ظریف استنتارشده است. فاصله برخی شعارهای مقاله با نیات واقعی استنتارشده درپوشش این شعارها حقیقت دارد. گذشت زمان بیش ازپیش این نیات را برملا خواهد ساخت.

مرتضی - مرداد ماه ۱۳۶۷

www.iran-archive.com

درباره دمکراسی درون حزبی

مقدمه

اکنون مدتی است که بحث جدی وسرنوشت سازی پیرامون دمکراسی درون حزبی درسازمان ما جریان دارد. عقایدگوناگونی که پیرامون این موضوع ابرازمی گردد، اغلب آمیخته با تبلیغات وافشاگری سیاسی است. مقاله "دمکراسی وبازسازی موازین درون حزبی به قلم رفیق مجید" نمونه کاملی از این دست مقالات است. درسراسر مقاله شعارهای دمکراتیک به محمل وپوششی برای تبلیغات زایدتبدیل شده است. این امربرخوردبا ایده های اصلی مقاله را با دشواری بسیار روبرومی سازدوراه بحث خلاق وسازنده را می بندد. نویسنده مقاله نمی تواند به چنین امری آگاه نباشد. اگرچنین نبودبی گمان خوانندگان بولتن امکان وفرصت می یافتند، به سهولت وبدون اینکه به کشف ماهیت اختلافات ازلابه لای گردوخاکهای تبلیغاتی نایل شوند، مستقیما به کنه واقعی آنها دست رسی پیدا کنند.

من ضمن کوشش برای تمرکزبحث پیرامون ماهیت اصلی اختلافات کنونی درموردد مکراسی درون حزبی ناچارم برخی حقایق گذشته وحال سازمان را درپاسخ به برخوردتبلیغاتی مقاله "دمکراسی..." درمعرض قضاوت خوانندگان قراردهم.

یکی ازتزهای اصلی مقاله "دمکراسی..." "حاکمیت سانترالیزم بوروکراتیک برگذشته وحال سازمان ما است ببینیم این ادعا برچه پایه هایی استوار است. برای نیل به این هدف ابتدا ضروری است نگاهی به مفهوم سانترالیزم دمکراتیک بیافکنیم.

الف ـ مفهوم سانترالیزم ـ دمکراتیک

سانترالیزم دمکراتیک بنیانی ترین اصل سازمانی حزب طبقه کارگراست. انتخابی بودن تمام مقامات حزبی، گزارش دهی توسط ارگان های مافوق به ارگان های پایین وبالعکس، رهبری جمعی، تبعیت اقلیت ازاکثریت ولازم الاجرا بودن تصمیمات ارگان های مافوق، یکسان بودن انضباط حزبی برای همه اعضای حزب مجموعه معیارهای اصل سانترالیزم دمکراتیک را تشکیل می دهند.

طبق معیارهای فوق سانترالیزم ودمکراسی درپیوندارگانیک وفشرده با یکدیگرقرارا رند. تضعیف دمکراسی به نقض سانترالیزم ونقض سانترالیزم به تضعیف دمکراسی می انجامد.

لنین درراس بلشویکهای روسیه درپروسه یک مبارزه پیگیربانظرات آنارشیستی ولیبرالی، اصول سازمانی طبقه کارگررا تکامل بخشیدواصل سانترالیزم دمکراتیک را حدودا با معیارهای فوق فرموله کرد. وی مرزهای سانترالیزم ـ دمکراتیک با بوروکراتیسم وآنارشیسم را به روشنی ترسیم نمود. ضروریست که به آموزش های او در این رابطه بازگردیم:

" بوروکراتیسم یعنی تابع قراردادن هدف نسبت به مقام، یعنی توجه بیش ازحد به پست ومقام و نادیده گرفتن نقش کاریعنی تجمع برای بازی های انتخاباتی ونه مبارزه درراه افکار، چنین بوروکراتیسم درواقع برای حزب کاملا نامطبوع وزیانبار است."

" به تمسخرگرفتن انضباط ـ خودمختاری ـ آنارشیسم، چنین است نردبانی که اپورتونیسم درمسایل تشکیلاتی ازآن بالاوپایین می رود... وما هرانه ازفرمول بندی دقیق اصول خودشانه خالی می کند..."

لنین دفاع ازخودمختاری دربرابرمرکزیت را شدیدا تقبیح کردونوشت "دفاع ازخودمختاری دربرابر مرکزیت یکی ازویژگیهای اصلی اپورتونیسم است."

می توان برتعابیرفوق مظاهردیگربوروکراتیسم وآنارشیسم را نیزافزود.

آموزش های فوق حاوی یک نکته دیگرنیزهست. سانترالیزم ـ دمکراتیک، آنارشیزم و بوروکراتیزم درمحدوده عامل ذهن قراردارندوبه همین جهت تابع تغییرات شرایط عینی هستند این تاکید ازآن جهت ضروری است که امروزکوشش های بسیاری زیرشعارمبارزه با دگماتیزم، به برخوردد گماتیک با

www.iran-archive.com

مقوله سانترالیزم- دمکراتیک درمی غلطند. یکی از علل جدی این انحراف ذهنی گرایی ونادیده گرفتن اوضاع عینی است. مقاله "دمکراسی..." "برای مدلل ساختن احکام خودچندین بار به مقاله ای از نشریه کمونیست شماره ۲ رجوع می‌کندولی برخی ازمهمترین آموزش های انگلس ازدیداوپنهان می‌ماند، درهمین مقاله می‌خوانیم:

"انگلس بین فعالیت حزب درشرایط مخفی - دردوره مبارزه نظامی باحکومت - وشرایط علنی بشدت تفاوت قایل بود. درشرایط اول دمکراسی حزبی ضرورتا بایدمحدودباشد". بعدا نیزدررسالهای مبارزه برای ایجادوتحکیم حزب بلشویکها لنین بردمکراسی محدودبرای حزبی که درشرایط شدیدا مخفی فعالیت می‌کند مکرراً تاکیدکرد. وی با اتکا به تجربه کارمخفی بلشویک ها اثبات کردکه درشرایط فعالیت مخفی، دمکراسی گسترده "جزیک بازی پوچ وزیانمندنبوده" وفقط کار" ژاندارمهای تزاری را درقلع وقمع انقلابیون" آسان می‌سازد.

مقوله سانترالیزم- دمکراتیک، درزندگی احزاب کمونیستی حاکم وغیرحاکم فرازونشیب های فراوانی طی کرده است. این مقوله چون هرپدیده دیگری تحت تاثیرتغییرات شرایط عینی قرارداشته وبا مختصات ومقتضیات گوناگون زمانها ومکانهای مختلف مشروط بوده است. علاوه برعوامل عینی نگرشها وانحرافات ذهنی گوناگونی که بی تاثیرازشرایط عینی نبوده اندبرانطباق صحیح آن درپراتیک تاثیرگذاشته اند. و درست همین جنبه به طورعمده (ونه محدودیت های ناشی ازشرایط عینی) منشاء پدیده های بحرانی در حزب بوده اند.

تجربه احزاب مختلف کمونیستی - کارگری وازجمله تجربه کوتاه مدت خودما اثبات کرده است که مطلق کردن هریک ازجوانب سانترالیزم ودمکراسی، برزرمندگی، وحدت واستحکام صفوف حزب طبقه کارگرتاثیرات شکننده برجای می‌گذارد، وهنگامیکه حزب درجهت غلبه برپیامدهای مخرب آن برمی‌خیزد، معمولادیگر دیرشده است، بحران های مختلف فرامی‌رسندوحزب رابرای مدتی نسبتا طولانی ازایفای نقش پیشرو انقلابی درپراتیک مبارزه طبقاتی بازمی‌دارند.

هرتغییری درشرایط عینی مبارزه بلاواسطه وبه طورمستقیم تاثیرخودرا برتناسب میان وجه سانترالیزم ووجه دمکراسی دردرون حزب باقی می‌گذارد. باوجوداین مطلق کردن هریک ازجنبه های فوق به بهانه شرایط عینی مهمترین خطری است که حزب راتهدیدمی کند.

هنگامی‌که محدودیت های ناشی ازشرایط عینی ازسوی دشمنان طبقاتی برحزب تحمیل می شوند، خواهی نخواهی نقش سانترالیزم افزایش می‌یابدوزمینه برای مطلق کردن آن مساعدمی گردد. عکس این قضیه نیزدرموردشرایط دمکراتیک فعالیت صدق می‌کند. دراین شرایط خطراصلی گرایش به مطلق کردن دمکراسی درون حزبی است.

هنگامی که محدودیت های ناشی ازشرایط عینی برنقش سانترالیزم می‌افزایند، تامین دمکراسی حداقل حزبی وامرمشارکت همه اعضای حزب در سرنوشت آن باشیوه ها ومکانیسم های پیشین ناسازگاراست. حزب مجبوراست راه های جدیدراجستجو، کشف وبکاربندد. خصلت این راهها ناظربرحفظ امکانات ادامه مبارزه درعین تامین دمکراسی ممکن درون حزبی است. حزبی که درشرایط مخفی فعالیت می‌کند نمی تواندازطریق تشکیل اجلاس وسیع، بحثهای مختلف راسازمان دهد، دمکراسی را برقرارسازدوانتخابات رهبران ومسئولین را برگزارکند. درچنین شرایطی تشکیل کنگره های حزبی نیازمندتدارکات پیچیده، زمان وفرصت مناسب است. کنگره هایی که درچنین شرایطی تشکیل می‌گردندا غلب برمفهوم حقیقی آن انطباق ندارند. بخش مهمی ازنمایندگان شرکت کننده درکنگره بالاجبارازطریق انتصاب ارگان های مافوق در کنگره شرکت می‌ورزند. بنابراین همیشه ودرهمه حال تقویت وبسط دمکراسی درون حزبی ازهمان هنگامیکه نقش سانترالیزم به خاطرتغییرشرایط افزایش می‌یابدممکن نیست، درشرایطی‌هم که محدودیت ها از پیش پای حزب برداشته می‌شوندوامکانات تامین وسیعترین دمکراسی درون حزبی پدیدمی‌آید، مدت زمان معینی طول می‌کشدتا سانترالیزم حزبی، انسجام، کارآیی‌وهماهنگی ضرورا مطابق پروسه های عینی بسط دمکراسی درون حزبی پیدا کند.

www.iran-archive.com

حقایق روشن وبدیهی فوق ازما می‌طلبندکه دربرخوردبا مقوله "سانترالیزم- دمکراتیک" هم برخورد ی — تاریخی وهم درانطباق آن برشرایط معین لحظه موجودبرخوردی کاملا زنده ومشخص صورت گیرد.

قوانین وموازین زندگی درون حزبی ازتحولات جامعه وشرایط عینی تاثیرمی‌پذیرند. مکانیسمها واشکال مختلف این قواعدبا تغییرشرایط تغییرمی‌پذیرند. این واقعیت درتاریخ تمام احزاب مشاهده می‌شود. علاوه براین همانگونه که گفته شدانحرافات مختلف درتنظیم صحیح تناسب بین دمکراسی وسانترالیزم تاثیرمی‌گذارند.

تجربه سازمان خودما تمام حقایق احکام پیش گفته را تاییدمی‌کند.

برخی عقایدی که امروزدرسازمان ابراز می‌شود، ازاساس بادرک صحیح ازسانترالیزم- دمکراتیک متفاوت است. کوشش می‌شودکه هم بارها کردن برخوردتاریخی باگذشته سازمان وهم نادیده گرفتن شرایط مشخص امروزتناسب ناصحیحی بین سانترالیزم ودمکراسی برقرارگردد.

این عقیده مطرح است که دمکراسی اصل وسانترالیزم فرع است. وازآنجائیکه سازمان ما ازهمان سالها - ی ۶۰ - ۵۹، دمکراسی رافرع وسانترالیزم راا صل گرفته واکنون نیزچنین است. به دام انحراف "سانترالیزم- بوروکراتیک" درغلطیده است.

قواعدجدیدی برای توضیح وجه تضادووحدت دیالکتیکی سانترالیزم- دمکراتیک پیشنهادمی‌شود. طبق این قاعده بین سانترالیزم ودمکراسی وبین رهبران واعضایک کشاکش ومبارزه دایمی برسرمسئله دمکراسی جریان دارد. "طبقه" رهبران درتلاش دایم برای حفظ موقعیت خویش ازطریق افزایش نقش سانترالیزم و"طبقه" توده های حزبی درکارهمیشگی برقراری وگسترش دمکراسی هستند. وازآنجائیکه برقراری دمکراسی هدف غایی ونهایی گرفته می‌شود پس این رهبران هستندکه مانع اصلی تحقق آنند. این تصویروتفسیرمکانیکی ازتضادووجه سانترالیزم ودمکراسی، آشکارا جنبه وحدت این دووجه راتحت الشعاع مبارزه این دووجه قرارمی‌دهدوتنها هنگامی وحدت این دووجه راتامین شده می‌بینندکه سانترالیزم فرع قرارگرفته ورهبران مطالبات دمکراتیک توده های حزبی راا جابت کنند. دراین نگرش هیچ رشتهٔ پیوندوعامل وحدتی مهمتر ازتسلیم "رهبران" به "درخواست توده های حزبی" وجودندارد. وبدین ترتیب خطایی که جنبه بین المللی هم داردرسازمان ما تکرارمی‌شود. سیر "تاریخی" مقوله سانترالیزم دمکراتیک وتناسب دیالکتیکی آنها براساس حرکت ازسانترالیزم به دمکراسی تصویرمی‌شود. دیالکتیک تکامل پدیده ها فراموش می‌شود و سانترالیزم ودمکراسی درتضادی مکانیکی وبدون تاثیروتاثرمتقابل روبروی یکدیگرصف می‌کنند. نتیجه روشن است، هنگامیکه حقیقت تغییرتاریخاً موازی این دووجه درحرکت تاریخی نادیده گرفته می‌شوداین تصویر کاذب ارائه می‌گرددکه گویا سانترالیزم همیشه به صورت مانعی برای دمکراسی درون حزبی است، پس باید معادله نابرابرفوق عکس شود. دمکراسی اصل وسانترالیزم فرع شمرده شودتاموانع رشدوپویندگی ازسرراه سازمان برداشته شود.

چنین است که واقعی نظریه ای که تمایل به تجدیدنظردرمفهوم لنینی سانترالیزم- دمکراتیک رابازتاب می‌دهد.

ازدیدگاه جهان بینی ما سانترالیزم مانعی درراه دمکراسی درون‌حزبی محسوب نمی‌شود. سانترالیزم برای ما به مفهوم دمکراتیک آن معنا دارد. این سانترالیزم "برمبنای بحث وگفتگوی گسترده ووسیع" در "مرحله تصمیم‌گیری"، انتخابی بودن مقامات حزبی، و... استواراست وبه همین سبب نیزدر "مرحله عمل" اتحاد استوار، انضباط یکپارچه صفوف حزب دراجرای تصمیمات ارگان های مافوق، تبعیت اقلیت ازاکثریت وگزارش دهی ارگان های پایین به ارگانهای بالا، نتیجه ناگزیر، طبیعی ومنطقی چنین سیستم وساختاری است.

دراین ساختارهدف ازبحث وگفتگوی گسترده در "مرحله تصمیم‌گیری"، رسیدن به اتحادعمل فشرده ویکپارچه درتمام صفوف حزب است. هدف غایی ونهایی چنین اتحادفشرده ای کوشش برای تحقق تصمیماتی اتخاذشده توسط حزب درپهنه پیکارسیاسی ومبارزه طبقاتی است. بدین ترتیب بحث گسترده هدف اصلی نبوده بلکه خوددرخدمت اهداف عالیتر حزب است. ازیک سوبدون چنین مباحثه ای اتحادعمل استوارناممکن ودرنتیجه تضمین تحقق اهداف برنامه وخط مشی حزب درعرصه مبارزه نامقوراست وازسوی دیگرمباحثه و

گفتگوهدف اصلی نیست بلکه وسیله‌ای ضروردرجهت عمل فشرده آتی است .بدون چنین پیوندی هیچ سخنی ازحزبی که وظیفه اصلی آن رهبری پیکارتوده هاست ، نمی تواندرمیان باشد.چنین است رابطه دمکراسی وسانترالیزم درجهان بینی ما .

ب - برخی جهات " گرایش نوین "درعرصه موازین سازمانی

حقیقت این است که ازمدتی پیش نظریه‌ای دررهبری سازمان، پای بندی به اصل سانترالیزم — دمکراتیک ،اصول ومعیارهای حزبی را درمبارزه درون حزبی،برای پیشبرد ایده های "اصولی"خود،تنگ و مقیدکننده می‌دیدوبدین جهت ابتدا با تعبیرهای خاص ازمقوله سانترالیزم دمکراتیک وسایرموازین حیات حزبی وسپس با تردیددرصحت واصولیت آنها ، به دنبال تئوریزه کردن اصولی بودکه به آن امکان دهدبا استفاده ازتمام وسایل وشیوه های غیرحزبی به تسخیرسازمان همت گمارد .دراین میان مشکلات واقعی موجودناشی ازشکست خط مشی سازمان،تاخیردربرخاستن رهبری درپاسخگویی به ضروریات مبرم نگرشها و روشهای کهنه وبوروکراتیک درموازین حاکم برحیات رهبری وکل تشکیلات سازمان و...زمینه وبستربسیار مناسبی برای طرح نظریات " نوین" درعرصه موازین حزبی فراهم می‌ساختند..

همزمانی پدیده فوق با مباحث جدیددرجنبش جهانی کمونیستی، محمل های جدیدی برای حقانیت بخشیدن به تردیدهای تجدیدنظرطلبانه ونه خلاقانه درتمام مسایل اصولی ازجمله سانترالیزم-دمکراتیک و موازین حیات حزبی فراهم ساختند.ولی این بحثها نیزدرجهتی که موردنظررفقای ما بودسیرنکرد.بعضی خشمگین ازاوضاع و" کندی"حرکت مراکزفعال مباحث جدیدندادردادندکه "بایدجنبش کمونیستی رااززیر فشاربرخی موازین کهنه ومنجمدحاکم برآن واززیرچنبره سانترالیزم بوروکراتیک عملاموجودبدرآورد" (مقاله رفیق مجید).

ببینیم مطالبه شعارگونه فوق درچه اشکالی درسازمان ما مطرح بوده است .به سراغ برخی حقایقی که پیرامون این موضوع درجریان مباحثات مربوط به موازین حزبی مطرح بوده برویم .

۱- اشکال تعابیر"نوین" ازموازین سازمانی

اولین بیان تمایلات "نوین" درنظری تجلی یافت که مطرح می‌کرد اصل یا اصول دیگری باید براصل سانترالیزم- دمکراتیک افزوده شود .بعضی تمایل داشتندنام چنین اصلی را دمکراسی بنامندولی هنگامی که فرمولبندی فوق زیرسوال قرارگرفت ،ازاصل علنیت سخن به میان آمد.ماهیت موضوع روشن بود،نظریه‌ای می‌کوشد اصل سانترالیزم- دمکراتیک را فاقدبرخی ظرفیت ها درزندگی درون حزبی تفسیرکند.

درآستانه مباحث مربوط به اساسنامه برخی نظریات که البته اغلب باحمایت چندانی ازجانب دیگران روبرونمی‌شدبروزنمود.بعضی ازاین ایده ها هم چنان درسطح بحث های شفاهی باقی ماندوبه شکل فرمول مشخص ازعرضه خویش امتناع ورزیدوبرخی دیگربه شکل فرمول های معین ارائه گردیدند.من می‌کوشم مختصرا مهمترین این ایده ها را ذکرکنم :

گفته می‌شد،پذیرش برنامه حزب برای عضویت الزامی نیست ولی عضوحزب ملزم به اجرای آن است؟! اگرعضوحزب مخالف برنامه وخط مشی حزب شد،محق است ازآن دفاع نکندولی باید دستورات ارگانهای بالارا اجراکند؟!! ایده فوق درتناقض خودساخته اسیربودوبه همین جهت ازدفاع موثربازماندوعقب نشست تمایل به تجدیدنظردراساسی ترین اصل حزبی که اختلاف برسرآن حزب سوسیال دمکرات روسیه سرآغاز بلشویزم ومنشویزم شد،به طریق فوق دررهبری سازمان ما بازتاب یافت .هنگامیکه ایده فوق نتوانست به کرسی حقیقت بنشیندبه شکل دیگری واردمیدان شد.

گفته شدکه عضوی که مخالف برنامه وخط مشی حزب است فقط موظف به دفاع ازآن درخارج از حزب است .درداخل حزب هیچ الزامی اورا مقیدبه دفاع نمی‌سازد.

انگیزه اصلی ایده فوق بازکردن راه برای تبلیغ دلخواه نظریات شخصی درحزب بود.این ایده معتقد بودکه حزب یعنی کلیه اعضای آن ،درون حزب یعنی درون کلیه اعضای آن وبدین ترتیب تعریف جدیدی از مفهوم مشخص حزب ارائه می‌گردید.سازمان وارگان حزبی مفهوم خودرا ازدست می‌دادوهرکل حزب به مثابه یک

www.iran-archive.com

سازمان بی‌شکل مستحیل ومحومی‌شد.

مقیدبودن مسئولین واحدهای حزبی به‌طرح نظریات شخصی خویش درارگان‌های حزبی (ونه در ارگانهای مادون)ومقیدبودن اعضای ساده به‌طرح نظریات درارگانهای خویش دربهترین‌حالت کم‌رنگ می‌شد. استدلال می‌شدکه‌این قیدبوروکراتیک است .کسی که‌درنشریه بولتن مقاله می نویسدچرانباید بتواندهمان نظریات راشفاها باهمهٔ اعضای حزب مطرح سازد.مضاف براین‌هم اعضاوکادرهاکه‌قادربه‌ارائه کتبی نظریات خویش دربولتن نیستند،به‌چه‌دلیل باید آنها رامقیدساخت که‌شفاها با سایراعضانظریات خویش رادرمیان نگذارند.

چنین نظری به‌سطح پیشنهادمشخص نیزفراروئیدوخواهان حذف "الزام اعضا به‌دفاع ازمواضع‌سازمان درارگانهای تحت مسئولیت خویش" ازپیش نویس اساسنامه سازمان شد.

نشریه علنی ودایمی برای طرح مباحثات درون حزبی بدون اصول وسیاست معین طبقاتی پیشنهاد می‌گردیدومطالبه می‌شدکه‌تضمین حقوقی لازم درموردانتشاراین نشریه ،دراساسنامه سازمان قیدشود.درجریان مباحث بولتن که‌من‌مشروحا به‌آن پرداخته‌ام معیارهای اعمال رهبری باسمت گیری روشن طبقاتی وجلوگیری ازتبدیل نشریه به‌عرصه رقابت های شخصی وتمایلات گروهی موردپذیرش عده‌ای ازرفقا قرارنگرفته و ردشده بودکه‌حاصل آن انتشاربولتن‌کنونی بود.

نظریات فوق بعدها گام به‌گام ومنزل به‌منزل پیش آمدند.وعلیرغم کوششی که برای ارائه آنها درفرمول‌بندی های کلی بکاررفت ،روشنی نسبی یافتند.بعدازمدتی این ایده طرح شدکه‌دمکراسی درون حزبی اصل وسانترالیزم فرع است .چنین ایده‌ای کتبا دربولتن های اخیرنیزبازتاب یافت که‌نمونه‌های آن را در احکام زیرمشاهده می‌کنیم .

"رهبری کنندگان ورهبری شوندگان هردوبه‌یک میزان پاسدار دمکراسی یا سانترالیزم نیستند.این دو تنها درکمال آگاهی درپای بندی به‌سانترالیزم دمکراتیک وحدت می‌یابند. اما آگاهی همواره درنقطه کمال وجودندارد.نقصان آگاهی به‌ضرورت پای بندی به‌سانترالیزم دمکراتیک ،دربدنه‌ورهبری درجهات متفاوت تاثیرمی‌گذارد.این پدیده دررهبری علی‌القاعده درجهت تحکیم سانترالیزم ودربدنه درجهت عکس اثرمی بخشد.ازاین رومی‌توان گفت که‌به‌استثنای حالت کمال مطلوب که‌درزندگی واقعی کمتراتفاق می‌افتدودرآن بدنه‌ورهبری باپای بندی مطلق به‌سانترالیزم- دمکراتیک به‌یگانگی کامل دست می‌یابند،به طورعادی رهبری به‌تحکیم سانترالیزم وبدنه به‌گسترش دمکراسی گرایش دارند.

با این مقدمه می‌توان گفت که‌دریک حزب عملا موجود،درمقایسه رهبری وبدنه ،توده‌های حزبی پیگیرترین مدافعان کنگره هستند." (ازمقاله "پوست اندازی ایدئولوژیک ....")

این حکم قبلامورد نقدقرارگرفته ومااز آن درمی‌گذریم وبه‌سراغ جنبه دیگری ازمضمون شعار" حاکمیت سانترالیزم بوروکراتیک برحیات احزاب کمونیست دنیا "می‌رویم .

"....هرسانترالیزمی اگردرعمل ونظردربرابراین دواصل(یعنی علنیت وانتخاب طبیعی) قرار گیرد ،متکی برآن نباشد،اگرخودرا هبروبرآمده‌ازآن نباشدسانترالیزمی بوروکراتیک و...است ."ازمقاله "دمکراسی..."،باکمی دقت کنه‌اصل شعارفوق نمایان می‌شود،رابطه‌متقابل ودیالکتیکی دووجه سانترالیزم ودمکراسی به‌نفع دمکراسی تغییرجهت داده‌است .دمکراسی اصل وسانترالیزم فرع است .مسیرحرکت از سانترالیزم به‌دمکراسی است .سانترالیزم فقط وصرفا به‌این دلیل موجودیت وقانونیت داردکه‌خادم وراهبر دمکراسی باشدوتداوم آنرا تحقق بخشد.هدف نهایی ازسانترالیزم تامین دمکراسی درون حزبی است ولاغیر. این سانترالیزمی که‌تابع مطلق دمکراسی است ،اگرهرآینه شرایط عینی علنیت وانتخاب طبیعی راتغییر شکل دهدودمکراسی درون حزبی رامحدودسازد،سانترالیزمی بورکراتیک ،انحصارطلب و...ازکارردرخواهد آمد.شرایط عینی رابایدبافرمان رانده‌ازدستبردبه حریم‌دمکراسی بازداشت هیچ احدالناسی ازعلنیت را نبایدحق ورودبه‌حریم آن باشد.این دگم "دمکراتیک"نه‌پدیده‌ای زمینی بلکه‌موجودی آسمانی است ،زمان ومکان وشرایط عینی قادربه‌تغییرآن نیستندو....اصل "دمکراسی محدود"درشرایط کارپنهانی ، بهانه‌وترفندی بوروکراتیک برای حفظ حاکمیت بوروکراتها براحزاب مخفی‌است ، این اصل بایدکناررود و

جای خودرا به دمکراسی گسترده دهدتا هدف غایی تحقق پذیرد.

به سراغ آخرین پیشنهاد موجودبرویم:

"نمودار دیگری از بوروکراتیسم اساسنامه ای را موردتوجه قرار دهیم. امروزدرسازمانهای مارکسیست ایران می‌توان انواع همفکری های مخفیانه وحتی نشست وبرخاست های غیرحزبی را مشاهده کرد. بسیاری ازرهبران وبهترین کادرها واعضای سازمان، میتوانندپیش وجدان خودتا بیدکنندکه برای پیشبرداندیشه شان روابط یا همفکری هایی داشته اندودارندکه مطابق اساسنامه ممنوع وضدحزبی است .... اگرمطابق حکم اساسنامه های کلیشه ای قضاوت کنیم درمجموع اکثراعضاوکادرها غیرکمونیست ولازم الاخراج هستند... چنین وضعی بایدما را بیدارکند. ما بایدازخودبپرسیم که این کمونیست ها هستندکه به گناه آلوده می‌شوندویا این اساسنامه ها هستندکه ظرفیت کافی برای شکوفاسازی اندیشه های گوناگون و... وتطابق با شرایط عینی را ندارند... .

اساسنامه استبدادی بایدبه اساسنامه دمکراتیک تبدیل گردد. بهترین ملاک این دمکراسی نیزهمانا حقوق اعضای حزب برای طرح مسایل نو، نبرد در راه پیش بردا ندیشه ها ونیزهمفکری با رفقای خودپیرامون تکوین اندیشه هاست."

جوهرکلام گرچه برخلاف شعارعلنیت وصراحت درظرایف گوناگون پیچیده شده ولی روشن است "همفکری های مخفیانه ونشست وبرخاست های غیرحزبی" "پیرامون تکوین اندیشه ها" بایدقانونی وحزبی شمرده شود. باهمه مجازباشندبا هرکسی که خواستنددرتکوین نظریات خویش همکاری وهمفکری کنند، محدوده ارگان های حزبی تنگ وبوروکراتیک است. حتی نشریه ای مثل به پیش هم دیگرکفایت نمی‌کند. ودریک کلام بایدتشکیل گروه بندیهای فکری برای طرح وتدوین نظریات وپلاتفرم های مختلف دروراى ارگانهای موجودحزبی آزادا علام شود. تا استبدادجای خودرا به دمکراسی دهد. چنین است آخرین مطالبه "اندیشه نوین" درعرصه موازین حزبی.

بدین ترتیب روشن می شودآنچه که زیرشعارمبارزه با بوروکراتیسم وسانترالیزم- بوروکراتیک، موردمطالبه ودرخواست برخی رفقای ماست چه ماهیتی دارد. عدم پای بندی "مدعیان علنیت" به طرح صریح وآشکار نظریات خویش گرچه ازروشن شدن ماهیت اختلافات جلوگیری کرده است ولی درزیرفرمول بندی های غیر صریح ومبهم نیزکنه برخی حقایق کم یا بیش آشکاراست.

پذیرش فراکسیونیسم ورسمیت بخشیدن به آن دراساسنامه احزاب کمونیستی یکی ازجهات اساسی شعارمبارزه با "سانترالیزم- بوروکراتیک دراحزاب کمونیستی" است. برای اینکه جنبش کمونیستی "از زیرفشاربرخی موازین کهنه ومنجمدحاکم برآن واززیرچنبره سانترالیزم بوروکراتیک عملاموجودحاکم برآن، بدر آید" (ازمقاله "دمکراسی وبازسازی موازین حزبی"). بایدرسمیت فراکسیونیسم پذیرفته شود. روشن است که چنین مطالبه ای "نوین" نیست اکنون دهها سال است که احزاب کمونیست مختلف ازاین زاویه مورد انتقادا حزاب بورژوایی هستند. احزاب مختلف بورژوایی ازجمله سوسیال دمکراتها احزاب کمونیست را به خاطرممنوعیت تشکیل فراکسیونهای فکری وعملی محکوم می‌کنندواز آنها مطالبه می‌نمایندکه اساسنامه خودرا با پذیرش اصل فراکسیونیسم درحزب اصلاح کنند. این مطالبه زیرپوشش های دمکراتیک شعارروزلاکسامبورگ مدام تکرارمی‌شود.

ممنوعیت اصل فراکسیونیسم (که یکی ازاصول سازمانی حزب طبقه کارگراست) به هیچ عنوان پس گرفته نخواهدشد. تجدیدنظردراین اصل یا کم رنگ کردن آن تحت هرعنوانی ضددمکراتیک وخلاف تمام معیارهای آزموده شده اصل سانترالیزم - دمکراتیک است. اعتقادبه "پلورالیسم ایدئولوژیک" بدین ترتیب راه خودرادرعرصه اصول زندگی حزبی نیزبازمی کند.

۲ - سیمای ایده های "نوین" درزندگی درون سازمان ما

من می کوشم به طورفشرده وگذرانگاهی به تجلیات عینی "ایده های نوین" درزندگی درون سازمان بیافکنم.

- تبعیت اقلیت ازاکثریت وپای بندی به تصمیمات جمعی ارگانها یکی ازاصول ابتدایی دمکراسی

www.iran-archive.com

درون حزبی است .به فاصله کوتاهی از پلنوم فروردین ماه ۱۳۶۵ اسناد مربوط به بررسی خط مشی گذشته ، طرح استراتژی تاکتیک سازمان وقطعنامه وحدت ابتدا مورد تردید وسپس نفی عده‌ای از رفقا قرار گرفت . این رفقا خود از طراحان ومدافعان این اسناد بوده وبه آنها رای داده بودند .سرعت این تجدیدنظر حیرت - انگیز بود، این نفی سریع خبر از تردیدهای جدی در اصول عقاید عده‌ای از رفقای ما می‌داد .

بدین ترتیب مدافعه هـ .س سازمان از اسناد فوق وهدایت سازمان براساس آنها دیگر ممکن نبود . (چون آرای کافی در هـ . س سازمان نداشت) هرقدمی برای پای بندی ومدافعه از این اسناد وهدایت روزمره - سازمان براساس آنها با مشکلات وممانعت های جدی روبرو گردید .جالب تر آنکه همه بی عملی ها به حساب طرف مقابل گذاشته شد (ومی‌شود) . رفقایی‌که در پلنوم ۶۵ به تمامی مصوبات رای داده وتغییرات مورد نظر خود را در ارگانهای رهبری تامین نموده بودند خود را فاقد قدرت حرکت و سرِ متغیر یافتند .

- قطعنامه " اتحاد ومبارزه " که در زمستان سال ۱۳۶۵ تصویب شد وگمان می‌رفت که نظر مخالفین "قطع- نامه وحدت" را تامین خواهد کرد، به فاصله کوتاهی مجددا زیر سوال قرار گرفت ومعلوم شد که از این قطعنامه فقط مبارزه‌اش مورد پذیرش است .

- قبل از پلنوم وسیع ۶۵ ودر خود پلنوم در مورد نقض حقوق ک .م توسط هـ .س حرفهای صحیح بسیاری زده شد ودر خواست گردید که ارگانها سر جای خود نشانده شوند .در آنجام برای اتخاذ هر تصمیم کم اهمیتی اعضای کمیته مرکزی فرا خوانده می‌شوند .از وقتی این احساس بوجود آمد که ک .م در سمت تمایلات بخشی از رفقا رای نخواهد داد ، اوضاع به کلی عوض شد ومعادله عکس گردید .اکثریت کمیته مرکزی نماینده اقلیت سازمان معرفی شدند ودور زدن ونقض حقوق آن مورد تاکید ومدافعه قرار گرفت .

- در آستانه پلنوم ۶۶ اقدامات معینی در تشکیلات خارج از کشور برای تحت فشار گذاشتن پلنوم صورت گرفت .بخشهایی از تشکیلات برای عکس العمل در مقابل تصمیماتی که ممکن بود مغایر نظر برخی باشد آماده شدند .

- در پلنوم ۶۶ اکثریت ک .م سازمان در برابر این مسئله قرار گرفت که تغییر ارگانهای رهبری با عدم پذیرش وواکنش اقلیت ک .م مواجه خواهد شد .زیرا اختلافات نظری در سازمان ما مانع از آن گردیده که اکثریت ک .م بتواند اراده خود را اعمال کند .علت اساسی این امر عدم پذیرش اصل تبعیت اقلیت از اکثریت توسط برخی از رفقا بود .

معلوم نیست که چرا در پلنوم ۶۵ همین بحث نمی‌توانست مطرح باشد وتغییر تمامی ارگانهای رهبری در این پلنوم نشانه‌ای از عزم انقلابی اکثریت این پلنوم محسوب می‌شد (اگر اسی وقتی خوب است که به نفع من باشد) ولی در پلنوم ۶۶ وقبل وبعد از آن بکارگیری نرمهای پذیرفته شده حزبی توسط ک .م غیر قابل تحمل اعلام شد .وجالب تر اینکه سلب اختیار از ک .م جهت رهبری سازمان با انتقاد از کمیته مرکزی وهـ .س در عدم رهبری سازمان همراه گردید .

- داستان پلنوم ۶۵ مجددا از اواخر زمستان گذشته در مورد مصوبات پلنوم ۶۶ دوباره تکرار شد .اساسنامه سازمان که همه به آن رای داده بودند بوروکراتیک وغیر قابل دفاع واجرا اعلام شد ودر عرض مدت چند ماه ورق برگشت . تلاش برای کنار گذاشتن برنامه از دستور کار کنگره آغاز گردید .هم پلنوم وسیع ۶۵ وهم پلنوم ۶۶ تصمیم به تصویب برنامه در کنگره آتی گرفته بودند .میزان تعهد برخی از رفقا به تصمیمات جمعی ک . م با زهم روشن‌تر خ نمود وبقیه مصوبات پلنوم نیز همین سرنوشت را پیدا کردند .تغییر سریع نظرات را در مورد مصوبات ۶۵ در کنار همین پدیده ها بعد از پلنوم ۶۶ قرار دهید .تا عمق نو سانات وتعویض نظرات روشن شود .البته همه این تغییرات در پوششهای " نوین " استتار و توجیه شدند .

حال سوال این است که چگونه می‌توان به نظرات " نوین " امروز اعتماد کرد ؟ از کجا معلوم که فردا - داستان دیروز تکرار نشود ؟ بزرگترین اشتباه وفاجعه رهبری سازمان ما در سال های اخیر آن بود که برنامه وخط مشی غلطی را برای رشد وتکامل انقلاب ایران طراحی کرد .وبه خاطر همین خطا لطمات وآسیب ها ی

www.iran-archive.com

جبران ناپذیر را متوجه سازمان ساخت. از آستانه پلنوم ۶۵ تاکنون برنامه و خط مشی عده‌ای از رفقای ما حداقل دوبار عوض شده است. آیا این است آن آموزش بزرگی که از شکست فاجعه بار خط مشی گذشته باید گرفته می‌شد؟ چگونه می‌توان پذیرفت که اعضای سازمان در مقابل این تغییرات سریع بی‌تفاوت بمانند؟ آیا آنها حق ندارند در مورد "صحت نظریات نوین" که این همه سریع و آسان پذیرفته شده و به فاصله کوتاهی نفی می‌شود تردید کنند؟ آیا با یدا ین تردیدها با اتهامات سنگین ناروا مورد تخطئه قرار گیرند؟ این است مفهوم توجه به نظرات اعضا و کادرهای سازمان؟ این است معنای عملی دمکراسی وعده داده شده؟

با کمال تاسف باید اذعان کرد که مضمون واقعی دمکراسی وعده داده شده در نزد بعضی از رفقای ما چنین است.

- کوشش به عمل می‌آید که ک.م وهـ.س سازمان از اتخاذ هر تصمیم ساده و اولیه در مقابله با پدیده‌های دسته بندی موجود در تشکیلات خارج از کشور باز داشته شود. گفته می‌شد که کوچکترین برخورد با این پدیده‌ها تحمل نخواهد شد و کوشش می‌گردد مسئولیت اقدامات غیرحزبی برگردن ک.م سازمان گذاشته شود. این حقیقت کتمان می‌شود که مسئولیت اصلی با کسانی است که منبع و منشا الهام چنین اقداماتی هستند. از نمونه‌های بارز این حقیقت تلخ ما جرای نشریه اکثریت و آخرین نمونه آن قطعنامه تعدادی از اعضای سازمان در شهر کلن است. و تاسف بارتر از همه آنکه مهمترین اسرار درونی این سازمان به طرق مختلف افشا می‌گردد و لو می‌رود. تحت لوای علنیت، تعامی مسایل حساس و سری سازمان به بیرون از ارگانهای ذیربط و سازمان روان می‌شود. آیا برای یک سازمان مخفی که درمبارزه‌ای دشوار و خونین با دشمنی غدار و خون آشام درگیر است چه چیزی مهمتر از حفظ اسرار خویش وجود دارد؟ فاش کردن هر سری و دادن هر خبری نه تنها مجازشمرده شده بلکه به وسیلهٔ تبلیغات گروهی، برقراری و گسترش روابط غیر حزبی و جلب اعتماد دیگران تبدیل گردیده است. آیا چنین هرج و مرجی که در مواردی با یدبا توصیف سنگینی از آن یاد کرد می‌تواند قرابتی با نواندیشی و دمکراسی داشته باشد.

چنین است بخش کوچکی از تجلیات عینی نظریات نوین در عرصه "موازین حزبی"، در این زمینه بسیار می‌توان گفت و نوشت، حقایقی به مراتب بیشتر و تاسف انگیزتر از موارد فوق موجود ند ولی فعلا می‌توان به موارد فوق بسنده نمود.

ب- <u>نفی مکانیکی گذشته سازمان در عرصه موازین حیات حزبی:</u>

برای اثبات حاکمیت سانترالیزم بوروکراتیک برگذشته بعد از سال ۵۹ سازمان بسیاری از حقایق کتمان می‌شوند و "رازها" تا آن حد فاش می‌گردند که برای اثبات ایده‌های "نوین" ضروری به نظر می‌رسند هم‌زمان با این کوشش تلاش می‌گردد دوران چریکی سازمان تبرئه شده و منشاء خیرات و برکات بسیار معرفی گردد.

در یکی از مقالات بولتن های اخیر از امکانات بحث در درون سازمان در قبل از سال ۵۷ سخن به میان آمده است. و در ادامه گفته شده که "درک غیرحزبی سازمان علیرغم عقب ماندگی و غیر دمکراتیک بودن وقتی که با مسایل تازه روبرو می‌شد چون کمتر قالبی فکر می‌کرد در بسیاری موارد به راه حل‌های واقعی میرسید."؟! بدین ترتیب گویا سازمان ما در سالهای پس از انقلاب در این عرصه سیر معکوس طی کرده است. چنین ادعاهایی به کلی خلاف واقعیت است. تاریخ سازمان ما تاریخ مبارزات مشترک ماست و طبیعتا همه ما نسبت به گذشته خود احساسات و عواطف معینی داریم ولی برای نقد گذشته نزدیک نباید نقد گذشته دور تر به فراموشی سپرده شود و جای خود را به تعریف و تمجید از ضعفهای بزرگی که برای غلبه بر آنها سالهای پررنج و خونینی را پشت سر گذاشته‌ایم بدهد. در سالهای قبل از انقلاب به هیچ وجه نظری متفاوت با نظر رسمی سازمان تحمل نمی‌شد. در این زمینه ما واقعا پیشینه منفی داریم که بدون نقد واقع‌بینانه آن نمی‌توان از دمکراسی سخن گفت، در سازمان هرکسی نسبت به مبارزه مسلحانه تردید می‌کرد کمترین تنبیه او اخراج از سازمان و گرفتن تمام امکانات و رها کردن وی بود. در زندانها رفقای ما در مواردی حتی تا تحریم فرد "مرد در رمشی" پیش می‌رفتند. سازمان اجازه چون و چرا در مورد خط مشی خود را به هیچ کس نمی‌داد. در قاموس سازمان معنی بحث راجع مبارزه مسلحانه دست شستن از مبارزه —

www.iran-archive.com

انقلابی وبه زبان ساده "بریدن" بود. اگر اختلافاتی چون موضع نسبت به جنبش جهانی کمونیستی مجاز- بودنه به دلیل تفکردمکراتیک ما بلکه به دلیل فرعی تلقی کردن این امروندا شتن موضع بود. بی‌تفاوتی د راین امروخشونت دررابطه با تاکتیک مسلحانه نه امتیازماکه ضعف سازمان بود. تاسف آوراست که آن دوره به عنوان ایامی که تاحدی دمکراسی جاری بودستوده می‌شود. آن ایام دشوارترین دوران سازمان وشایدکل جنبش ما درزمینه موازین دموکراتیک درون حزبی بود.

نشریه درونی آن زمان هیچ چیزی جزیک بولتن خبری، انتقال تجربیات عملیات ودرگیریها واخبار مبارزات مردم نبود. بیهوده کوشش می‌شودکه برای توجیه ضرورت نشریه درون حزبی برسنن آن ایام که گویا سازمان ما دارای ارگان درونی مبارزه ایدئولوژیک بوداستناد شود. این تحریف حقیقت است.

بدین ترتیب برخی رفقای ما بدون توجه به حقایق فوق ناگهان به نتیجه می‌رسندکه تاهمین امروز سانترالیزم بوروکراتیک برسازمان ما حاکمیت دارد. وجالب آنکه حاملین این بوروکراسی کسان وتفکرات دیگری بجزآنان بوده‌اند. گذشته دورستوده وتمجیدمی‌شودتاتکامل سازمان ما دردوران اخیرازسال‌های بعدازه۵۹ تاکنون نفی شود.

حقایق بعدازسالهای ۵۹تا ۶۲به بوته فراموشی سپرده می‌شودوبتدریج غلط می‌گردد.

درآستانه پلنوم سال ۱۳۵۸ واقعا هیچ درک حداقلی ازموازین حیات حزبی درئزدرهبران واعضای سازمان ما وجودنداشت. خیلی ازرفقای رهبری حتی معنی واقعی پلنوم رانمی‌دانستندوبه همین جهت نام کنفرانس وسیع سازمان، پلنوم نام‌گذاری گردید. تاسال ۵۹هیچ سیاست واصول روشنی برسازماندهی نیروهای سازمان فرمان نمی‌راند.

تصویب اساسنامه موقت سازمان درخردادسال ۶۰گام بلندی دررا ستای تجهیزسازمان به موازین زندگی حزبی بود. برای اولین بار درسازمان ما، اصل سانترالیزم دمکراتیک به مثابه اصل راهنما درسازماندهی تشکیلات موردپذیرش قرارگرفت.

برخلاف ادعاهای رایج این اساسنامه نه روسپیی ساده ازروی آثاردیگران بلکه محصول کاروزحمت مجموعا خلاق چندنفرازاعضای شعبه تشکیلات آن زمان بود. برای تهیه آن رفقای مسئول کلمه به کلمه و ذره به ذره آثارموجودآن زمان راکاویده وبحث های متمادی پیرامون کم‌وکیف انطباق یافته های خویش برشرایط سازمان وویژگیهای معین آن انجام داده بودند. برای اینکه به بی پایه بودن حکمی که آن را محصول رونویس ساده می‌داندپی ببریم کافی است فقط به طورساده آنرا با اساسنامه حزب توده ایران در آن زمان مقایسه کنیم.

تصمیم کمیته مرکزی سازمان ما درسال ۶۰به عضوگیری وسیع، شکل گیری تدریجی کمیته ها وحوزه های حزبی براساس موازین نسبتا دمکراتیک، تشکیل کمیته های ایالتی وولایتی، تزریم وگسترش ک.م سازمان براساس رای ونظرکمیته های ایالتی درسال ۱۳۶۱، مشارکت کادرهای سازمان درتهیه پیش نویس نهایی قطعنامه اتحادعمل گسترده با حزب توده ایران ونظرخواهی ازهمه اعضای سازمان درمورد پیش نویس برنامه سازمان و... حقایق غیرقابل کتمانی هستندکه رشدروندهای دمکراتیک دردرون سازمان را منعکس می‌سافتند. درعین حال عوامل وافکارمعینی پیشرفت پروسه های فوق راکندمی‌ساختند مهمترین عامل ذهنی که بررشدروندهای دمکراتیک تاثیرگذاشت این عقیده مخرب بودکه گویا مسائل مربوط به سرنوشت سازمان ابتدامی‌تواندتوسط ک.م حل شده وسپس با اعضا درمیان گذاشته شود. تحت تاثیراین عقیده فکرکنگره سازمانی که درپلنوم ۵۹واساسنامه موقت سال ۶۰ تصریح شده بودبه تدریج به عقب رانده شد. این فکرجوانه‌های ایده تشکیل کنگره سازمانی را ازخوشه چیدوبر ضرورت وهم‌چنین امکانات واقعی، تراکم اولین کنگره سازمانی چشم فروبست.

بعدازسال ۶۲دشمن خلق شرایط جدیدی رابرما تحمیل کردوسالهای فعالیت دشواروپرسیا رسخت کارمخفی دوباره فرارسید. شرایط جدیدرشدپروسه های دمکراتیک درون حزبی را درسازمان ما با شیوه‌ها واسلوبهای پیشین ناممکن می‌ساختند. دوره "دمکراسی محدود" برسازمان ما تحمیل‌گردید. مدت نزدیک‌به سه سال طول کشیدتاگامهای آغازین برای تامین مشارکت اعضای سازمان درسرنوشت آن برداشته شود.

www.iran-archive.com

دراین سه سال عامل عینی درجلوگیری ازاین امرنقش جدی ایفانمودولی عقایدعقب مانده ازضروریات زمان وروشهای کهنه که بعضی ازآنها حقیقتاً مصداق کامل بوروکراتیسم بودند،نیزازموانع مهم محسوب می‌شدند. درپلنوم ۶۳کمیته مرکزی هیئت سیاسی سازمان راماموركرد که امکانات تشکیل کنگره سازمانی را بررسی وبه پلنوم بعدی گزارش دهد*.درپلنوم سال۶۵تشکیل اولین کنگره سازمانی درآینده به تصویب رسیدوبرخی تمهیدات برای تدارک آن درنظرگرفته شدو... .این تصمیم به اتفاق آراء وبدون مخالفت حتی یک نفربه تصویب رسید.

چنین اندبرخی ازحقایقی که بدون توجه به آنها ازبرخوردديالکتیکی باگذشته نمی‌توانددهیچ سخنی درمیان باشد

حقیقت این است که عقایدبه مرورزمان ودرجریان پراتیک وکسب تجربه تعمیق وتکامل می‌یابند. کسی نمی‌تواندمدعی شودکه ازهمان سالهای ۵۹ یا ۶۲ و...به سانترالیزم ودمکراسی به همان ترتیبی می‌نگریست که امروزمی‌اندیشد.

چنین ادعاهایی خلاف حقیقت است .افکاروایده های همگی ما دارای کاستیهای زیادی‌بوده واکنون نیزهست .ولی مهم این است که این کاستی‌ها درجهتی اصلاح وتکامل یابند وبراصولی منطبق شوند که جهان بینی وتجربه بین المللی ما آنرا آزموده باشد.

ما امروزباید برضعف های دیروزوحال خویش انگشت بگذاریم وباچشمانی بازاین حقیقت را بپذیریم که هنوزدرنیمه راهیم .ما هنوزنه کنگره خودرا برگزارکرده ایم ونه فرهنگی راکه تحمل نظرات مختلف را میسرسازدشکل داده ایم .کسانی مبارزواقعی راه ارتقای سازمان خواهندبودکه مسیرپیموده شده راواقع بینانه ونه درجهت تمایلات خود،آنگونه که مقالهٔ"دمکراسی وبازسازی..." درموردی برتاریخ گذشته بیان کرده ،تفسیرکند.

مرتضی مرداد ۱۳۶۷

*متاسفانه درسازمان مابرخی ها دمکراسی درون حزبی را بحث وگفتگوی بی پایان می‌دانند.

** ابتکارفوق موردپذیرش همه بودوطراح آن نیزتعلقی به آنچه که امروزبینش نوین نامیده می‌شد نداشت .

www.iran-archive.com

مقاله "دموکراسی و..." بی توجه به حقایق تاریخ گذشته سازمان وشرایط عینی فعالیت آن نتیجه گرفته که پروسه انتخاب طبیعی رهبران درسازمان متوقف بوده است. ازنظرمقاله علت اساسی این کمبودحاکمیت سانترالیزم بوروکراتیک وبوروکراتها برسازمان بوده است. سانترالزم بوروکراتیک هرنوع فضای دمکراتیک رادرسازمان محو واجازه نداده اعضای سازمان ازرهبران واندیشه های آنان شناخت لازم راکسب ودرجهت به کرسی نشاندن اندیشه های صحیح ورهبران صالح بکوشند.

نویسنده مقاله رسالت خاتمه بخشیدن به وضع موجودرا وظیفه "گرایش نو" می داند. طبق منطق نویسنده مقاله، رهبران گرایش نوازآنجاکه خواهان غلبه برنیروی ماندوسانترالیزم بوروکراتیک هستند وجودشان دررهبری سازمان طبیعی است دیگران یعنی هرکسی درمورد "گرایش نو" چون وچرا داشته باشدجزومدافعین سانترالیزم بوروکراتیک بوده ومحصول زایدپروسه انتخاب غیرطبیعی است. بایداین زایده جراحی ودفع شودتا جسم سازمان ازبیماری نجات یابد.

مقاله "دمکراسی..." اساسا با انگیزه دفاع این نیروووجهت گیری آشکاربرعلیه آن به تحریردرآمده است. نویسنده مقاله مجبورشده برای اثبات حقانیت نظریه انتخاب "غیرطبیعی" برواقعیات متعددی چشم فروبندد وبه همان لغزشی درغلطدکه مدعی مبارزه با آن است.

شرایط انتخاب طبیعی چیست ؟

درموردفقدان دمکراسی درسازمان ما تاکنون مطالب بسیاری گفته ونوشته شده است. صرفنظراز غلووافراق فراوانی که دراین زمینه صورت گرفته، هیچکدام ازمدعیان زحمت یک بررسی عینی ازعلل این فقدان را به خودنداده است. عده ای هم اکنون درسازمان خواهان برقراری دمکراسی کامل وگسترده هستند. درمقالات بولتن ونوشته های درون ک.م فرمول دمکراسی گسترده وکامل مرتب تکرارمی شود. مهمترین راه حلی که مطالبه کنندگان این خواست ارائه می دهندعبارتست ازبه رسمیت شناختن انتشار نشریه علنی دایمی وحق تشکل اعضا برای تشکیل کنگره و... دراساسنامه سازمان (اخیرا بطورکلی حق تشکیل فراکسیون نیزبه این خواست ها اضافه شده است.) ازنظربرخی ها کافیست درخواست آنان دراساسنامه سازمان به رسمیت شناخته شود. درآن صورت سانترالیزم دمکراتیک به طورکامل برقرارشده وانتخاب طبیعی رهبران و... به جریان می افتدومخالفین "گرایش نو" که نماینده سانترالیزم بوروکراتیک در رهبری سازمان هستند، طردشده وموانع پویندگی وبالندگی سازمان ازمیان برداشته می شود.

برخی علل ذهنی عده ای رامجبورکرده که چشمان خودرا برشرایط عینی ضروری که برای استقرار دمکراسی وانتخاب طبیعی به مفهوم حقیقی کلمه لازم است ببندند. درک این حقیقت دشوارنیست که آزادی کامل فعالیت سیاسی شرط اولیه تحقق روندهای دمکراتیک درحزب طبقه کارگراست. بقول لنین "هیچ کس سازمانی راکه برای اشخاص غیرعضودرپس پرده سریت نهان باشد، سازمان دمکراتیک نمی نامد". تنها درچنین شرایطی "عرصه سیاسی بروی همگان، به سان پرده تئاتردربرابرتماشاگران گشوده است" واعضای حزب می توانندبا اطلاع کافی ازوضع رهبران، انتخابات موردنظرخویش را تحقق بخشند ودرنتیجه "پروسه انتخاب طبیعی" که هرعضوحزب را سرانجام درجای واقعی خویش قراردهدتحقق پذیرد.

بدون آزادی کامل فعالیت سیاسی، انتخاب طبیعی رهبران، درمفهوم حقیقی کلمه سخنی بی معنی است نظارت همگانی، وگام به گام اعضای حزب براعمال ورفتاریکدیگرورهبران خویش تنها درشرایط آزادی کامل فعالیت حزبی ممکن وعملی است. حزبی که برای حفظ امکانات ادامه مبارزه مجبوراست درواحدهای کوچک ومخفی سازمان یابد، اعضا وکادرهای بسیاری را ازیکدیگرپنهان سازد، چگونه می تواند به انتخابات آزادبرای انتخاب رهبران تن دهد. تجربه طولانی مبارزه مخفی ثابت می کندکه درچنین شرایطی "یگانه اصل جدی سازمانی برای رزمندگان جنبش ما بایدحداعلای پنهان کاری، نهایت دقت در گزینش اعضا وانقلابیون حرفه ای باشد... وقتی چنین شرایطی فراهم باشدچیزی بیش از "دمکراتیسم"

www.iran-archive.com

یعنی :اعتماد رفیقانه کامل میان انقلابیون نیز تامین خواهد شد... .اشتباه بزرگی است اگر تصور شود که عدم امکان نظارت "واقعا دمکراتیک" اعضای سازمان انقلابی را بدون نظارت خواهد گذاشت آنها فرصت پرداختن به اشکال بازیچه ای دمکراتیسم را ندارند... .ولی مسئولیت خود را بسیار خوب احساس می‌کنند...". (چه باید کرد .لنین)

شرایط فعالیت مخفی قانونمندی های خاص خود را در انتخاب طبیعی رهبران در اشکالی کاملا متفاوت از شرایط فعالیت علنی اعمال می‌کند .درچنین شرایطی نیز "انتخاب طبیعی" بدون اینکه نیازی به اشکال بازیچه ای دمکراتیسم که فقط کار دشمنان ما را در قلع وقمع سازمان های مخفی آسان می‌سازد ، داشته باشد ،راه خود را باز می‌کند .شرایط دشوار این مبارزه بطور خود کار فقط راه کسانی را به مسئولیتهای حزبی باز می‌کند که ظرفیتی بیش از بقیه برای تصمیمات دشوار ،سیاسی،سازمانی و عملی داشته ،بیش از بقیه توانایی ابراز مسئولیت پذیری،شجاعت ،فداکاری،لحظه شناسی و پنهان کاری و... دارا باشند.

اعضای محدود شبکه های مخفی در پراتیک دشوار خود تن به رهبری کسانی می‌دهند که در تجربه روزمره لیاقت وشایستگی آنان را در پاسخ به نیازهای گوناگون مبارزه آزموده باشند.

آیا رفقای ما دمکراسی گسترده و انتخاب طبیعی در سازمانهای خارج کشور را در نظر دارند؟ اگر چنین باشد می‌توان در این مورد هم به بحث نشست .کسی منکر استفاده از شرایط دمکراتیک خارج از کشور برای گسترش امکانات دمکراسی در سازمان نیست .وبحث ما با نویسنده مقاله "دمکراسی..." هم این نیست. تصور نمی‌رود که نویسنده مقاله جبهه اصلی مبارزه ما را اشتباه تشخیص داده باشد.

غیبت فاکتور شرایط عینی فعالیت سازمان در گذشته وحال در بررسی وضع دمکراسی و پروسه انتخاب طبیعی رهبران در سازمان امری تصادفی نیست .انگیزه ها و تمایلات نیرومندی که در لحظه کنونی عده ای از رفقای ما را گام به گام خود می‌کشد ،علت این بی‌توجهی وفراموشی است .آیا حقیقتا دستگاه رهبری سازمان محصول "انتخاب غیرطبیعی" است .حقایق تاریخ سازمان پاسخ روشن کننده به این سوال می‌دهند.

نگاهی به تاریخ تکوین وتکمیل رهبری سازمان در بعد از انقلاب ۱۳۵۷

شرایط سخت فعالیت مخفی سیاسی - نظامی در دوره شاه ،قانون خاص "انتخاب طبیعی" را در سازمان ما اعمال کرده بود .همه محدود رهبران و اغلب مسئولین واحدهای سیاسی - نظامی از تعمید یک پروسه سنگین آتش وخون گذشته وپای به آستانه انقلاب بهمن گذاشته بودند .شرایط دشوار آن ایام آمیخته با خون ورنج ،حرافان بی عمل وپهلوان پنبه های شرایط دمکراتیک فعالیت را حتی از دسترسی به شبکه سمپاتیزانهای پیرامون واحدهای سازمان باز داشته بود .در سالهای ۵۶ و ۵۷ (و اوایل ۵۸) عده ای از رفقای زندان وارد سازمان شدند .اغلب رفقا یک دوره سخت مبارزه در زندان را سپری کرده و برخی از آنها قبل از اسارت در واحدهای مخفی سازمان فعالیت کرده بودند .در اوایل سال ۵۸ بعد از تعیین تکلیف عضویت این رفقا ،اولین گروه رهبری سازمان به طور آزادو دمکراتیک انتخاب شدند .این دست - آورد محصول فضای آزادی بود که انقلاب به ارمغان آورد .نحوه انتخاب با توجه به تجربه اندک آن زمان مجموعا طبیعی ودمکراتیک بود .برای انتخاب هریک از رفقای رهبری از همه اعضای آن روز که تعدادآنها به طور نسبی افزایش یافته بود ،رای گیری به عمل آمد .بدین ترتیب اولین گروه رهبری سازمان بعد از انقلاب از طریق انتخابات مشخص گردید .اطلاعاتی که در مورد سوابق این رفقا و افکارو عقاید آنها در دسترس اعضا بود ،جنبه آگاهانه انتخاب را افزایش می‌داد .چندی بعد از این انتخاب تعداد محدودی با رای حداقل ۲/۳ اولین گروه رهبری به ترکیب آن اضافه شدند .رفقای انتخاب شده دارای سوابق طولانی مبارزاتی وصلاحیت لازم برای ورود به ک .م سازمان بودند.

کنفرانس وسیع سال ۵۸ که به غلط و به خاطر نازل بودن اطلاعات وفرهنگ حزبی رهبری ،پلنوم نام - گذاری شد وفاصله چندانی با یک کنگره واقعی نداشت ،بطور تلویحی انتخابات قبلی را مورد تایید قرار داد .در اجلاس کنفرانس بحثی در مورد تجدید انتخابات انجام شده طرح نشد.

www.iran-archive.com

این کنفرانس درشرایط فضای نسبتا دمکراتیک سال ۵۸ برگزار شد. انقلاب بهمن شرایط لازم را برای یک تجمع وسیع دراختیار سازمان ما قرار داده بود. بدون فضای آزاد آن ایام برگزاری این کنفرانس هم خودکشی وهم ناممکن بود.

تا اواخر سال ۵۹ چندنفر دیگر به عنوان مشاور با رای حداقل ۲/۳ آراء به ترکیب ک. م سازمان افزوده شدند. یکی از آنان علی کشتگر بود. وی سابقه اندکی در مبارزه حزبی خصوصا در شرایط دشوار داشت. هیچ آزمایش جدی از سرنگذرانده وفقط به اعتبار تیزی سیاسی وتوانایی قلمی نظرها را جلب کرده بود. اگر انتخابی غیرطبیعی مورد بحث در این دوره باشد بی شک وی یکی از مصادیق آن است. ومسئولیت آن نیز با کسانی است که به انتخاب وی رای دادند.

درپلنوم خرداد ماه ۶۱ عده ای از رفقا با حداقل ۲/۳ آراء به ترکیب کمیته مرکزی سازمان اضافه شدند. تا این زمان سازمان همچنان به فعالیت نیمه مخفی و نیمه علنی مشغول بود و امکاناتی که از چنین شرایطی برمی خواست، شرایطی نسبتا دمکراتیک را در انتخابات این زمان فراهم ساخته بود. تقریبا تمام انتخاب شوندگان از سوی کمیته های ایالتی وشعب مرکزی معرفی شده بودند. کمیته های ایالتی که خود به شکلی نسبتا دمکراتیک شکل گرفته بودند و اغلب بهترین کادرهای سازمان در ایالات را درخود متشکل می ساختند، طبق تصمیم قبلی رهبری موظف شده بودند نمایندگان خویش را برای انتخاب درک. م سازمان مشخص کنند. این کمیته ها در اجلاس رسمی خود با رای مخفی کاندیداهای خود را انتخاب کرده بودند.

کمیت افرادی که وارد کمیته مرکزی شدند از مجموع ۱۵ نفر، حدود ۱۰ نفر که قبلا صورت گرفته بود بیشتر بود.

بعضی کمیته ها به دلایلی که بیشتر به مسایل درونی خود آنها برمی گشت نماینده ای معرفی نکرده بودند علاوه بر این آنچه که بعدها مشخص شد فقط تعداد کاملا محدودی که دارای شرایط حداقل کاندیداتوری بودند از دایره انتخابات پلنوم دور مانده بودند.

ضربات سال ۶۲ وشرایط دشوار بعد از آن فرصتی فراهم ساخت تا صحت انتخابها وانتصابهای پیشین مورد آزمایش قرار گیرد. متاسفانه این فرصت برای برخی از اعضای رهبری کوتاه مدت بود ولی تقریبا همه کسانی که کم یا بیش مزه شرایط جدید را چشیدند، به آزمان ادامه راه وایفای مسئولیت خویش وفادار ماندند.

در انتخابات پلنوم ۶۳ تعدادی از رفقایی که در ایران مسئولیت هدایت واحدهای مخفی حزبی را عهده دار بودند وارد دستگاه کمیته مرکزی شدند. همگی آنها با فداکاری وبردباری در حال انجام مسئولیتهای خطیر ناشی از دوره جدید فعالیت بودند ودر عمل قانون انتخاب طبیعی خاص شرایط مخفی حکم خود را در مورد آنان صادر کرده بود. رهبری سازمان فقط به این حکم صحه گذاشت.

درپلنوم وسیع فروردین ۶۵ نیز تعدادی از مسئولین واحدهای سازمان که طی سه سال کار مخفی گروه های تحت مسئولیت خود را از فراز و نشیب های معینی عبور داده بودند وارد دستگاه ک. م سازمان شدند.

افتخار واقعی وارزشمندی که نصیب منتخبین پلنوم ۶۳ وبرخی رفقای منتخب پلنوم ۶۵ شد آن بود که آنها در یکی از دشوارترین مراحل مبارزه سازمان ما وارد دستگاه ک. م شدند. آنها در میدان عمل قبلا انتخاب شده ورسمیت بخشیدن به این انتخاب توسط ک. م آخرین اقدام ضروری بود.

اکنون بخش قابل توجهی از اعضای رهبری سازمان که در مراحل مختلف بعد از انقلاب وارد دستگاه ک. م سازمان شده بودند در میان ما نیستند.

منصور، احمد، رضی، جواد، و آخرین آنها انوش به خیل انبوه شهیدان سازمان پیوستند. آنان عزیزترین گوهر خود، جان خویش را نثار راه مقدس ما ساختند. برخی ها هم هنوز در اسارت، در شرایطی کاملا متفاوت از دشواری زندانهای رژیم شاه. سرنوشت نامعلومی را انتظار می کشند. اغلب آنها شکنجه های بی نظیر جلادان خمینی را با موفقیت پشت سر گذاشته اند.

چنین است تاریخچه مختصر انتخابات ک. م در سازمان ما. این تاریخچه افتخار آفرین است. تاسف وتبری از چنین تاریخی، تحت هر عنوان وشعاری به دنبال انگیزه های خودپرستانه، شخصی وگروهی روان خواهد شد. از این عاقبت تنها می توان با چشم گشودن بر واقعیتها وحقایق گذشته، خلاص شد. هیچ راه دیگری وجود ندارد. زیر سوال بردن مشروعیت، قانونیت وصلاحیت ک. م سازمان، مهمترین انگیزه مقاله

www.iran-archive.com

"دمکراسی و..." در انتخاب شعار "انتخاب غیرطبیعی" رهبران است. چنین است ماهیت شعار "انتخاب طبیعی" "بینش نوین" برای تمرین کسب قدرت در "جامعه سازمان ما".

کنگره سازمان در پیش است و شرایط حداقل برای انتخاب آزاد اندیشه ها و انتخاب طبیعی رهبران "البته" در پرتو مبارزات طولانی "گرایش نوین" در سازمان ما فراهم شده است. ولی هنوز در نیمه راه کنگره قرار داریم. فرصت کافی برای "تبلیغات گسترده انتخاباتی" هنوز وجود دارد. اجازه بدهید همه اعضای سازمان در یک فضای خالی از تبلیغات و فشار به مقایسه آزاد اندیشه ها بپردازند. قبل از وقت توجه آنها را از اندیشیدن به کنه واقعی ماهیت اختلافات کنونی و انتخاب آزادانه اندیشه ها منحرف نکنید. این امر به ضرر آگاهی و در خدمت جهل و نادانی است. کسی که حقیقتا به مقایسه آزاد اندیشه ها و انتخاب طبیعی رهبران وفادار است، چنین عمل نمی کند. شرایط را برای یک کنگره آگاه به کنه واقعی تمام اختلافات آماده کنید. در آن صورت مطمئن باشید که هرکسی در جای خود خواهد نشست و شعار "انتخاب طبیعی رهبران" بدون اینکه نیازی به "تبلیغات انتخاباتی" داشته باشد خود به خود متحقق خواهد گشت.

مرتضی - دوراد ماه ۱۳۶۷

www.iran-archive.com

علیه انحلال طلبی

مقدمه

درمقاله‌ای که با عنوان "پوست اندازی ایدئولوژیک یا شکاف دیرهنگام درعارتی کهنه ؟" در بولتن ۱۰ انتشار یافت یادآوری شدکه مبارزه‌ای که اکنون دردرون سازمان ما جاری است ، نه مبارزه وحدت طلبان وانشعاب طلبان برای حفظ یا شکستن سازمان ، بلکه درگیری دوگرایش متمایزبرای تسخیرایدئولوژیک ـ سیاسی سازمان است . گرچه درسازمان ظرفیت های بزرگی برای تامین وحدت رزمنده واصولی وجودداشته ودارد ، اما انتشارمقاله رفیق رحیم هشداری بودتا سازمان خطرگرایشات انحلال طلبانه راست راجدی تربگیرد . ظاهرا انتشارفصولی ازاسنادبرنامه‌ای ونیزفاصله‌گیری بازهم بیشترشماری ازرفقا ، ازبرخی ازاحکام اساسی تفکرکهنه ، نیروی مانند را به اعلام شتابزده وعصبی مواضع عمیقا انحلال طلبانه خود وسازماندهی تعرضی تازه وادارنمود وگرچه تعرض تازه به‌جایی نرسید . اما مقاله رفیق رحیم وتعرض ناکام نیروی ماندنشان دادکه خطر "انحلال طلبی راست" همچنان خطری بسیارجدی درمسیرتکامل وتعالی سازمان بشمارمی‌رودو هرگونه کم بهادادن به‌آن می‌تواندزیان‌های جبران ناپذیردرپی داشته باشد .

درعین حال وقوع برخی اقدامات درماههای اخیر روشن ساخت که نیروی تحول طلب سازمان را نیزگرایشات هرچندضعیف انحلال طلبی "چپ" تهدید می‌کند . جریان تحول طلب که اکنون دیگریک نهضت است‌برای آنکه بطورکامل به‌سیمای سازمان بدل شودوبه سطح یک نهضت فراگیردرجنبش کمونیستی ایران وجامعه ارتقا یابد ، می‌بایدخودرا ازهرگونه آلودگی بدین گرایش مهلک رها سازد .

مطلب حاضربه‌منظور مقابله با انحلال طلبی پس ازمکثی کوتاه برگرایشات انحلال طلبانه "چپ" ، به نقدنظرات رفیق رحیم می‌پردازد .

* * *

تلاشهایی که درماههای اخیردربرخی ازسازمان های خارج ازکشوردرجهت کاربست شیوه‌های دمکراتیک حل وفصل مسایل درون سازمانی ، ازسوی کادرها واعضای سازمان صورت می‌گیردودراین یا آن اجلاس به‌این یا آن شکل تبارز می‌یابد ، تلاشهای مجموعا مثبتی است که بایدبه‌مثابه "تمرین دمکراسی" وکوشش برای استقرار مناسبات نوین درون سازمانی مورداوری وارزیابی قرارگیرد . فضاسازی ها وجذاب آفرینی هایی که با هدف مقابله با دمکراتیزه‌کردن زندگی حزبی صورت گرفته ومی‌گیرد ، نبایددراین ارزیابی خلل واردسازد .

درعین حال رفقایی که دررا ستای بازسازی مناسبات درون حزبی تلاش می‌کنندوتوفیق می‌یابندکه نظرات خودرا به‌طورمشخص تدوین ودراجلاسهای رسمی ارائه نمایند ، بایدبه‌مثابه جزئی ازکوشندگان راه تحول ، نسبت به آلودگیهای انحلال طلبانه هوشیارباشند . عدم‌پذیرش قانونیت ارگانها وردصلاحیت آنها وردراس همه ردصلاحیت کمیته مرکزی انحراف خطرناکی است که متاسفانه برخی ازرفقابدان آلوده شده‌اندواین آلودگی سبب شده‌است که جنبه‌های مثبت وسازنده اقدامات ونظراتشان بی بها گردد .

درمقدمه "درخلاصی ازعادات کهنه" دربولتن ۸ یادآوری شدبرای آنکه سازمان بماند و رسالت تاریخی خودرا متحقق سازدباید شعار "قانونیت ، علنیت وگسترش پراتیک با مضمون تدارک" برحیات آن درمرحله‌کنونی تکامل جنبش ناظرباشد . درآنجا همچنین تاکیدشدکه کمیته مرکزی مادام‌که درجهت برگزاری کنگره ومرتفع شدن به‌طرازی قانونی‌ترومتعالی‌ترونیزتامین حداکثر دموکراسی ممکن گام برمی‌دارد ، قانونی است . پذیرش قانونیت مطلق کمیته مرکزی بدون درنظر-

www.iran-archive.com

گرفتن سمت گیری‌های اساسی آن به‌همان میزان خطاست که‌ردقانونیت آن به‌دلیل خودبرگزار-بودنش .چراکه‌این دومی به‌معنی نادیده‌گرفتن پروسه‌واقعی شکل گیری سازمان وبالطبع‌کمیته مرکزی آن‌ودرغلطیدن به‌ایده‌آلیزم‌از آن سوی بام است .

اکنون ضروری است که‌مسئله‌به‌گونه‌ای مشخص‌تر مورد‌بررسی قرارگیرد .واقعیت آنست که‌ــه قرارفراخوان کنگره‌که‌درپلنوم‌وسیع‌فروردین ۶۵ به‌اتفاق آرا به‌تصویب رسیده‌بود‌بعدازپلنوم مهرماه ۶۶ بطورکم‌وبیش جدی دردستورکار رهبری قرارگرفت . درپلنوم‌مهرماه ۶۶ ضوابط دعوت نمایندگان کنگره‌نیزبه‌اتفاق آرا به‌تصویب رسید .بعدازپلنوم‌مهرکارتدارک برنامه‌با آهنگ نامطلوبی ادامه‌یافت .اکنون روندتهیه‌اسناد‌وتدوین معیارهای دعوت نمایندگان تا حدمشخصی پیش رفته‌است وهیچ دلیل یا نشانه‌ای دال برآنکه‌کمیته‌مرکزی بمثابه‌یک کل ومستقـــــل از گرایشات وفعل وانفعالات درونی‌آن،درجهت ایجاد‌وقفه‌درروندتدارک کنگره‌اقدام‌کرده‌باشد ،وجود ندارد .جستجوبرای یافتن چنین نشانه‌ودلیلی نیزبیهوده‌است‌چراکه‌بخش بزرگی ازاعضای کمیته مرکزی بطورواقعی مصروف تدارک کنگره‌می‌شود .البته‌درفاصله‌پلنوم‌وسیع تا اوایل سال ۶۷،روند تدارک کنگره‌بهیچ‌وجه‌شتاب مطلوب راندا شت‌ودربخش قابل ملاحظه‌ای ازاین دوره‌دوساله ،هیـــــچ اقدام‌موثری درجهت‌کنگره‌صورت نگرفت‌وروندتدارک عملابه‌کارکمیسیون برنامه‌که‌بدان نیـــــز انتقادات جدی واردا ست‌محدودشد .ازدست دادن این زمان "دوساله "بی‌دلیل نبوده‌است .

ناباوری برخی ازرفقا به‌کنگره‌ودفع‌الوقت بودن‌تغییرشرایط وبه‌فراموشی سپردن کنگره مانع‌ازآن بودکه‌اراده‌لازم‌برای تدارک واقعی کنگره‌فراهم‌آید .اما پیگیری نیروی تحـــــول وپدیدآمدن ثقل روانی سنگین درجهت برگزاری کنگره‌درکل تشکیلات سرانجام‌ناباوری وماننـــد راعقب راندواکنون روندتدارک وبرگزاری کنگره‌را با یدروندی بازگشت ناپذیردانست ونیروی خودرا مصروف تضمین پیروزی کنگره‌ودفع‌خطر "مسخ"آن نمود .ازاین پس اگرخطری کنگره‌را تهدیـــد کنـــد که‌می‌کنـــد خطرمسخ آن است .برخـــی از رفقـــا نتوانستنداین تغییرا وضـــاع‌را درک کنند . آنها اززمان عقب ماندندواین تاخیرسبب گردیدکه‌درعمل درخدمت نیروی مسخ قرار گیرندوبرای آن "فاکت"فراهم‌سازند .

تردیدی نیست که‌هرعضوسازمان حق داردنسبت به‌آهنگ وا شکال تدارک کنگره‌ودستورکـــار آن نظرخودرابیان نمایدوخواستاراصلاح این یا آن "نارسایی"شود .این کارهم‌اکنون کم‌وبیـــش صورت می‌گیرد‌وبسیارخوب خواهدبود‌اگربه‌گونه‌ای گسترده‌تر انجام‌گیرد‌وصفحاتی ازبولتن رانیز به‌خود‌اختصاص دهد .اما این بسیارمتفاوت است با ردصلاحیت کمیته مرکزی که‌دریک محاسبه‌ساده‌ولی واقع بینانه‌تنها ارگانی است که‌می‌تواندکنگره‌سازمان را درشرایط کنونی برگزارکند .

رفقایی که‌بخشی ازکمیته مرکزی را ماهیتا فاقدصلاحیت وبخش دیگررا به‌جرم‌ناپیگیری‌نا صالح اعلام می‌کنند ،یک لحظه‌به‌شعیم‌نظرخود‌بیندیشندوصادانه‌درهنگام‌شعیم ،ایران رافرامـــوش نکنندوسپس به‌این سوال پاسخ گویندکه‌ازسازمان چه‌می‌ماندهنگامی که‌نظرآنها عمومیت یافتـــه باشد؟

آنچه‌درچندسال اخیردرسازمان ما جوانه‌زدورشدکرد ،دیگربه‌سطح یک نهضت فراروییده‌است و ما اکنون بازتاب‌صدای خودرا ازمیان همه‌گروهها ،سازمانها ومحافلی که‌قلبشان با توده‌هـــای میلیونی زحمتکشان میهنمان می‌تپدمی‌شنویم .بایدازسازمان فدائیان خلق ایران(اکثریـــت) بمثابه سنگراستوارترین سنگراین نهضت ،مثل مردمک چشم پاسداری شود .درلحظه کنونی هرفکری جزاین به‌زیان جنبش استوبایدقاطعانه‌به‌دورافکنده‌شود .همه‌اعضای سازمان حق دارندآنگاه‌که‌آهنگ این یا آن حرکت راکندمی‌بینند ،برای تسریع روندها بکوشندوبایدبکوشند . اماباید‌قطعیت دانست که‌درایام سرنوشت سازکنونی،مابیش ازهرزمان دیگربه تعقل واتخاذ تصمیمات متین وآینده‌نگرانه‌نیازمندیم‌وباگرم‌کردن زیربپای این یا آن ،تنهابرای اتخـــاذ تصامیم‌شتابزده‌زمینه‌چینی خواهیم‌کرد .تردیدی نیست که‌شما دلیل واراده‌کافی برای اطلاع‌رسانی جامع‌ومنظم‌به‌تشکیلات ،درپدیدآمدن سوء برداشتها نقش جدی بازی کرده‌ومی‌کندوبررسی عکس‌العمل

www.iran-archive.com

ـهای شتابزده ونسنجیده ،بدون درنظرگرفتن این حقیقت ناد رست خواهدبود .

انتقاد وانتقاد از خودشجاعانه ،اگرهزار بار دیگرهم از جانب رفیق رحیم وهمفکرانش مورد تمسخرقرارگیرد،همچنان یکی ازعناصراصلی اندیشه تحول طلب سازمان است ورفقایی که مجموعا درراستای تحول می‌کوشند،به بررسی مجدداقدامات خودخواهندنشست وبامرزبندی روشن نسبت به پدیده مهلک انحلال طلبی "چپ" ودفاع ازقانونیت درصفوف سازمان، به پیکاربرای تشکیل کنگره‌ای دمکراتیک‌وپیروزمند ادامه خواهندداد .

* * *

مقاله رفیق رحیم‌کلکسیونی است ازاتهام ،دشنام ،تحریف ونیزاحکام‌صریحی که‌دیدگاههای نیروی ما ندرا به‌روشنی بیان می‌کند .مقاله‌را ابتدا باید تکاند ،خس وخاشاک آن را ازاحکام تئوریک جدا نمود ،دشنامها را بدون پاسخ به‌کناری نهاد وسپس به‌بررسی مهمترین دیدگاههای‌رفیق درموردا صول،وحدت ،علنیت ودموکراسی،اخلاق حزبی وراه‌برون رفت ازبحران پرداخت .به‌این موارد می‌پردازیم .اما پیش ازآن لازم‌است ازرفیق رحیم بخاطرصراحتی که‌درارائه‌نظرات خویش بکاربرده‌اند ،عمیقا سپاسگزاری کرد .چراکه‌ایشان‌با بیان صریح نقطه‌نظرات خودوپرهیزازبکار بردن زرورقها ورنگ ولعابهایی که‌این روزها به‌منظور"گردآوری قوا" فراوان موردا ستفاده قرارمی‌گیرد ،به‌خوانندگان بولتن امکان داده‌اندتا با سهولت بیشترقضاوت کنندودرنتیجه ، امکان "انتخاب ایدئولوژیک"افزایش یابد .

۱ ـ اصول

کلماتی نظیر"اصول" ،"ایدئولوژی"و"سیستم‌های‌بنیادین تئوریک"چه‌مفاهیمی را حمل می‌کنند وما چه‌درکی ازآنها داریم؟ازلابلای مقاله "بحران شکست" می‌توان درک نویسنده‌ازاین مفاهیم را به‌گونه‌زیراستخراج‌نمود

"سیستم‌های بنیادین تئوریک،همان ایدئولوژی سازمان است که‌مستقل ازسیمای ملی ، تعیین کننده ماهیت تاریخی ـ طبقاتی سازمان می‌باشد .

ایدئولوژی سازمان ما ،مارکسیسم ـ لنینیسم ،ایدئولوژی علمی وانقلابی دوران ماست ، همان ایدئولوژی است که‌هرحزب مارکسیست ـ لنینیستی درجهان با تجهیزبدان خودرا ازوحدت درسیستم‌های بنیادین تئوریک برخوردارمی‌سازد .

این ایدئولوژی خصلت عینی دارد ،یعنی مستقل ازذهن ما بمثابه‌شعورعلمی وخودآگاهی طبقه‌کارگرکه‌مجموعه‌جنبش بین المللی کمونیستی بازتاب دهنده‌آنست ،وجودعینی وخارجی دارد‌ومادلبته‌با تجربه‌تعمیم‌یافته‌جنبش کارگری وکمونیستی غنا ،بسط وتکامل می‌یابد .ازاینرو باید‌ومی‌توان آنرا کسب کردوبمثابه‌یک علم‌آموخت .

...ازشاخص‌ترین معیارهای عینی‌اصالت یک سازمان مارکسیست ـ لنینیست چگونگی پیوند وبرخوردا وبا سوسیالیزم‌عملاموجودومجموعه‌جنبش کارگری وکمونیستی بین‌المللی‌است .

حزب توده‌ایران سیمای ایدئولوژیک ـ سیاسی خودرا بمثابه‌حزب طبقه‌کارگرایران که حیات آن بربنیاد مارکسیسم ـ لنینیسم‌وانترناسیونالیزم‌استوارا ست‌ازتعرض مصون نگاهداشت "

(مقاله‌بحران شکست ص ۶۲و ۷۴شماره‌اتاکیدازنگارنده)

تا اینجای مطلب ،بخشی ازباورهای سازمان درسالهای ۶۰ و۶۱ تکرارشده‌است .اما باورهای ایدئولوژیک سازمان درآن سالها ،یک مدل تئوریک کامل را تشکیل می‌داد .که‌تزهای فوق ـ الذکربخشی ازآن بود .آن مدل با افزودن این تزاساسی برتزهای مذکورکه‌مارکسیسم ـ لنینیسم وانترناسیونالیزم‌پرولتری دربنیانیه‌های جلسات مشاوره (۵۷، ۶۰، ۶۹) متجلی است وباکاربست عملی این اندیشه‌که‌وظیفه‌تعمیم‌تجربه‌جنبش جهانی کارگری وکمونیستی وبسط وتکامل مداوم اساسا برعهده‌حزب کمونیست اتحادشوروی است ،ساخته‌شده‌بود .اکنون رفیق رحیم‌درحالیکه‌مجموعه

www.iranarchive.com

جنبش جهانی کمونیستی وکارگری"را بازتاب دهنده م- ل که به زعم او هم علم است و هم خصلت عینی دارد، میداند، پیرامون بیانیه ها سکوت میکند و به این ترتیب مدل تئوریک "بسته" سابق را در یکی از مهمترین عرصه ها "باز" میگذارد.

رفیق رحیم به این سوال پاسخ نمیدهد که "پروسه بازتاب" م- ل بوسیله "مجموعه جنبش جهانی کمونیستی وکارگری" چگونه صورت میگیرد. آیا این "مجموعه" موجودی هزار سر و هزار زبان است و یا این بازتاب از سر و زبان واحدی عملی میشود؟ اگر فلان حزب برادر مارکسیسم- لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری را اینطور و آن دیگری آنطور بازتاب داد، تکلیف فدائی اکثریت که میخواهد آنرا بمثابه علم و دارای خصلت عینی کسب کند و بیاموزد چیست؟ آیا رفیق رحیم برای ترمیم مدل تئوریک خود، فدائیان را مجددا به بیانیه ها رجوع نخواهند داد؟

بگذارید برای لحظه ای تصور کنیم نیرویی که رفیق رحیم ناپایداری و فروریختگی ایدئولوژیک آن را دلیل عمده ناکامی سازمان در زمینه پاسخگویی به ضرورت های تئوریک میداند وجود نداشته و سازمان ما هم همانند اصحاب کهف در سال ۶۲ به خواب رفته و یا در دنیایی به غیر از کره خاکی ما میزیسته و حالا به ناگهان از خواب برخاسته، یا به کره زمین بازگشته و خود را با این نظر حزب کمونیست اتحاد شوروی مواجه دیده که "دوران جلسات مشاوره بین المللی مقیدکننده سپری شده است" و "تمامی احزاب بطور کامل و بازگشت ناپذیر مستقلند." در چنین حالتی اعضای سازمان که میبینند که ستون فقرات مدل تئوریکشان با تبر تدوین کننده اصلی آن، درهم شکسته شده، چه میباید بکنند تا از چماق تکفیر رفیق رحیم در امان بمانند و بی باور به سوسیالیزم و مروج سرمایه داری و بی اعتقاد به مردم نامیده نشوند؟

واقعیت آنست که "دنیا عوض شده است" دوران مارکسیسم رسمی و قالبی و فرمولهای کلیشه ای دیرگاهی است که به سر آمده و به گفته کاملا درست رفیق صادق "هیچکس حق ندارد خود را یگانه شارح صاحب صلاحیت ایدئولوژی بشناسد و این حق را از دیگران سلب و یا آن را به یک "مجمع عمومی صلاحیت دار واگذار کند."

سپری شدن دوران کمینترن و کمینترم و جلسات بین المللی مقیدکننده، اصلا بدین معنا نیست که نقش فلان "مجمع عمومی صلاحیت دار" که رسما نفی شده، عملا به این یا آن حزب و "مجمع خصوصی صلاحیت دار" واگذار و فقط شارح مارکسیسم عوض شود، بلکه دقیقا بدین معنا است که تنوع شرایط در کشورها و مناطق مختلف جهان در آستانه قرن ۲۱، و شماری از عوامل دیگر تنوع برخورد را اجتناب ناپذیر کرده و هر حزب در برخورد مشخص نه تنها استراتژی و تاکتیک، بلکه درک خود را از مبانی و اصول را تدوین مینماید و سپس بر مبنای آن در مورد احزاب برادر و میزان برادری خود با این یا آن حزب تصمیم میگیرد.

رفیق رحیم میگوید که مارکسیسم- لنینیسم علم است و "باید و میتوان آنرا کسب و بمثابه علم آموخت" و رفیق صادق گویا در پاسخ به رفیق رحیم مینویسد "ایدئولوژی علمی، علم نیست ... تکامل مارکسیسم با تکامل علوم دقیقه کاملا متفاوت است..." و "کسی که فکر میکند مارکسیسم- لنینیسم پاسخ همه مسائل زندگی و جامعه را از قبل آماده دارد و این پاسخ هم لزوما یکی است، از مارکسیسم- لنینیسم برداشتی "بنیادگرایانه" و حتی بدتر "وهابی منشانه" دارد. چنین فکری اولا نمیتواند معتقد به تکامل خلاقانه مارکسیسم باشد. ثانیا- خود را مفسر و متولی مارکسیسم خواهد شناخت و در آخرین تحلیل همه کمونیستهای دنیا را یا منحرف به چپ و یا منحرف به راست خواهد شناخت."

(مقاله اول رفیق صادق بولتن ۸ ص ۱۸)

رفیق رحیم برای آنکه "صلبیت ایدئولوژیک" خود را کاملتر نشان دهد و "مارکسیسم- لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" قالبی خود را ازلی و ابدی جلوه دهد مینویسد که "این ایدئولوژی خصلت عینی دارد، یعنی مستقل از ذهن ما بمثابه شعور علمی و خودآگاهی طبقه کارگر... وجود عینی و خارجی دارد." این توصیف از م- ل که توصیفی شیفته وار و فاقد دقت علمی است، راه برخورد

www.iran-archive.com

درعرصه ایدئولوژی را می‌بندد و درخدمت جمود فکری قرار می‌گیرد. مارکسیسمی که بوسیله مارکس ارائه شد و بوسیله لنین درحدزمان خود متکامل گردید، یک مدل نظری است که در دوران مکانیک نیوتنی و هندسه اقلیدسی طراحی شد. این یک حقیقت تاریخی است که مارکسیسم به‌گونه‌ای کیفیتا متفاوت با سایر مدلها و نظریه‌ها، توانست واقعیت‌های هستی را در ذهن بشر بازسازی کند و انسان را به ابزار درک و شناخت قانونمندیهای هستی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اش تجهیز نماید و این نیز نتیجه مبنای عینی احکام و لیه مارکسیسم و تکیه مستمر آن بر واقعیت‌های عینی است. در این حقیقت نباید مبالغه شود. چرا که این مبالغه، با لابودن درجه نسبیت در علوم اجتماعی را که با رها بوسیله بنیانگذاران مورد تاکید قرار گرفت، به‌فراموشی می‌سپارد و راه را برای "بنیادگرایی" و دگماتیسم باز می‌گذارد. واقعیت آنست که علوم اجتماعی هنوز از تبیین کیفی پدیده‌ها فراتر نرفته‌اند و برخورد دگماتیستی که چند دهه بخش بزرگی از جنبش کمونیستی جهانی سلطه داشت، مانع از آن گردید که مارکسیسم که می‌بایست نیروی محرکه و پیش برنده علوم اجتماعی باشد پا به پای علوم تکامل یابد و در نتیجه، ما در حالی وارد سالهای ۸۰ شدیم که نه تنها نارسایی‌ها و خطاهای عملی جدی به همراه داشتیم ـ خطاهایی که امروز بخوبی شناخته شده‌اند ـ بلکه آگاهی تئوریک مان هم عمدتا در سطح سالهای ۳۰ که جامعه ما در مرحله نسبتا ابتدایی شکل گیری بود، قرار داشت. این وضعیت بطور عینی به رونق دگماتیسم، اسکولاستیک و علم کتابی کمک می‌کرد و برعکس مطالعه خلاق مسایل سوسیالیزم معاصر را دشوار می‌ساخت. همانگونه که محدوده‌های ممنوعه برای انتقاد تشکل می‌گرفت، شعارها و استراتژی‌های ممنوعه برای پژوهش علمی نیز افزایش می‌یافت. این دیدچیره می‌شد که تصمیماتی جزیی و تکاملی مجازاستو آن هم بیشتر در پراتیک تا در تئوری. اما برای هرکمونیست باید روشن باشد که هرگونه جمود تئوری و انقلابی ـ این عظیم‌ترین سرمایه ذهنی بشریت ـ عواقب سنگینی به‌دنبال دارد و نه‌تنها در تئوری که در پراتیک ساختمان جامعه نوین هم، رکود به‌بار می‌آورد. ... نه از اصول پیش ساخته دلخواه و تسلی بخش بسوی حقایق زندگی، بلکه از واقعیتهای هستی و از روندهای واقعی زندگی بسوی استنتاج و فرمولبندی اصول و اهداف، راه علوم اجتماعی راستین همین است ... ک. مارکس، ف. انگلس و و. ای. لنین مسایل عصر خود را پاسخ می‌گفتند. آنها گنجینه عظیم دستاوردها و اکتشافات خود، متدلوژی ماتریالیسم دیالکتیک و روح خلاق کاوش حقیقت در علم را برای ما به میراث نهادند. اما از هر میراثی استادانه باید استفاده کرد. آن هم از چنین میراث نبوغ آمیزی چون مارکسیسم ـ لنینیسم، میراثی که در سرشت خود دگم ستیز است. خود زاینده زندگی و طالب رسوخ دائم در اسرار هستی اجتماعی است. جان مطلب در آنست که بنیه موجود تئوریک و متدلوژیک و خود تفکر دیالکتیکی متوجه طرح و انگیزش احکام و برخوردهای جدید گردد." (ا. یاکولیف عضو دفتر سیاسی ح. ک. ا. ش، آکادمیسین، تاکید از نگارنده)

آری، "تئوری انقلابی عظیم‌ترین سرمایه ذهنی بشریت" است. خصلت عینی قائل شدن برای آن سبب خواهد شد که بجای حرکت "از واقعیتهای هستی و روندهای واقعی زندگی بسوی استنتاج و فرمولبندی اصول و اهداف" کماکان "از اصول پیش ساخته دلخواه و تسلی بخش بسوی حقایق زندگی" گام برداریم و درک نکنیم که مارکس و لنین "مسایل عصر خود را پاسخ می‌گفتند" و میراث واقعی آنها "متدلوژی ماتریالیسم دیالکتیک و روح خلاق کاوش حقیقت در علم است."

نه‌فقط تئوری انقلابی، بلکه بطور کلی "تئوری" چه در علوم دقیقه و چه بطریق اولی در علوم اجتماعی، مستقل از ذهن ما (بشریت) وجود عینی و خارجی ندارد. مستقل از ذهن ما فدائیان خلق نیز، هیچ کانون و عقل منفصلی جهت تولید تئوری انقلابی، موجودیت ندارد تا بعا عتبار وجود آن تئوری را واجد خصلت عینی قلمداد نماییم و رسالت خود را تا سطح اخذ و فراگیری آن تنزل دهیم.

از زمان پیدایی مارکسیسم تاکنون، بسیاری از علوم دقیقه تحولات کیفی را پشت سرگذاشته‌اند مکانیک نیوتنی بی‌آنکه اعتبار خود را در محدوده معین عملکردش از دست داده باشد به دسته‌ای از نیشتین و هابزنبرگ تکامل یافته و ریاضیات اقلیدسی به‌ریاضیات نوین متحول شده است. برخی

از علوم دقیقه تا کنون درچارچوب همان مدل های ارائه شده در دوران انقلاب صنعتی به تکامل خود ادامه داده اند و برخی دیگر مدل اولیه را مانع تکامل خود دیده ،مدلهای تازه ای خلق کرده اند . مارکسیسم همچنان درچارچوب مدل مارکس و با افزوده شدن تبصره ها و متمم های ناشی از بسط و تعمیم تجارب تازه تکامل یافته است .اصلا بعید نیست که روزی تراکم انبوه تبصره ها و متمم ها ساختمان اصلی مدل خود را گم کند و ضرورت های تازه تحولات کیفی در تئوریها را اجتناب ناپذیر کند .هم اکنون تغییرات ژرفی که در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری در نتیجه جذب دستاوردهای علم و فن و خودکار شدن ماشینها و بازار تولید در بافت جامعه پدید آمده و می آید .کمونیستهای این کشورها را با پدیده ها و سوالات به کلی تازه ای مواجه ساخته است و اگر احزاب برادر ما در این کشورها بخواهند با درک ما وراء دگماتیستی رفیق رحیم از مارکسیسم- لنینیسم ،که به زعم او درک همه کمونیستهای عالم است ،به سراغ مسایل جدید بروند ،هرگز با سخی برای آنها نخواهند یافت .

در سال های گذشته که درک امروز رفیق رحیم از م- ل درک مسلط و همگانی سازمان بود ،این سوال بدرستی در مقابل همه قرار داشت که تکلیف ما با احزابی که به درغلب تنگ "مارکسیسم- لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری متجلی در بیانیه ها "نمی گنجد چیست ؟ جای حزب کمونیست چین که انترناسیونالیزم را متفاوتا با ما می فهمد و نیز شماری از احزاب کمونیست اروپایی که نظریه دیکتاتوری پرولتاریا و "لنینیسم "را رد می کنند در "خانواده احزاب برادر" کجاست ؟ یا آنها عضو "خانواده "به حساب می آیند ؟ ما هرگز به اینگونه سوالات پاسخ روشنی ندادیم و با بی مسئولیتی مدهشی ،چین یک میلیاردی و حزب کمونیست نزدیک به ۵۰ میلیونی آنرا همراه با گهنسالترین احزاب کمونیست اروپا "مسکوت" گذاشتیم .ما قادر نبودیم آن احزاب را در شمار اعضای خانواده به حساب آوریم ،چرا که این کار فرمول ما را می شکست و صدالبته فرمول نمی بایست بشکند .در عین حال ما را این اندازه خیره سری نبود که همه این خیل عظیم را به جوب تکفیر برانیم .پس مسئله را مسکوت گذاشتیم و تناقض را تا همین جندی پیش با خود حمل کردیم .اکنون ما فرمولهای متحجر را در پیش پای واقعیتها می شکنیم .چرا که ندیدن واقعیتها بدترین نوع اپورتونیسم است .بگذار رفیق رحیم فریاد "واشریعتا" برآورد ،دوران "بنیادگرایی "به سر آمده است .

سازمان ما امروز ذره ای از رهنمود هنوز تروتازه مانیفست عدول نکرده و نخواهد کرد که :

"وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب پرولتری تنها در آن است که از یک سو در مبارزات پرولترهای ملتهای گوناگون منافع مشترک مجموعه پرولتاریا را که به ملت بستگی ندارد برتر و معتبرتر می شمارند و از سوی دیگر در مراحل گوناگون گسترش مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی بیانگر منافع جنبش در مجموع آن هستند ." درعین حال سازمان ما باید اولا- هر دو وجه این رهنمود را به یک اندازه مهم شمارد و ثانیا- برای تشخیص "منافع مشترک مجموعه پرولتاریا "ضمن بهره جویی از خرد مجموعه جنبش جهانی و دستاوردهای همه احزاب برادر ،به اندیشه ،خرد و تصمیم خود متکی باشد .

درک دگماتیستی و کهنه از م- ل که در مقاله "بحران شکست" به تمامه انعکاس یافته ،از سویی دامنه شمول اصل "برادری" را تنگ می کند و از سوی دیگر رابطه "برادری" را به رابطه ای مرده و منفعل و جبرا ناپرابر بدل می سازد .برای اثبات این مدعا کافیست که به قضاوت های مقاله پیرامون سازمان ،حزب توده ایران و سایر سازمان های م- ل رجوع شود .مقاله سازمان ما را تا قبل از پذیرش سیستم ایدئولوژی سیاسی حزب توده ایران از شمول برادری خارج دانسته ،می نویسد: "این جنبش (جنبش فدائیان خلق) نه به مثابه یک جنبش پرولتاریایی بلکه بمثابه یک جنبش را دیکال خرده- بورژوایی قابل تحلیل است ."مقاله نه تنها سازمان آن زمان بلکه سازمانهایی نظیر راه کارگر و فدائیان خلق ایران امروز را نیز خارج از جنبش پرولتاریایی می داند و می نویسد: "با تحولاتی که سازمان ما پس از انقلاب پشت سر گذاشت با قاطعیت می توان گفت که مارکسیست- لنینیست های انترناسیونالیست دیگر نه فقط در حزب توده ایران ،بلکه در سازمان ما نیز متشکلند ."در اینجا رفیق رحیم تصور می کند که در دست راست او هم گویا کسانی ایستاده اند و می کوشد تا آنها را قانع کند

که فقط حزب توده ایران "برادر" نیست. سازمان ما نیز بعد از "تحولات" از شرایط "برادری" برخوردار شده است. و صد البته واضح است که دیگران برای احراز این شرایط باید "تحولاتی" را پشت سر بگذارند. در رابطه با حزب توده ایران اما، همه چیز برعکس می‌شود در اینجا چون "حزب توده ایران... بمثابه حزب طبقه کارگر بر بنیاد م.ل و انترناسیونالیزم پرولتری جنبش اصیل کمونیستی ایران را نمایندگی می‌کرد" (ص ۷۵) و جویبار به کجراهه رفته فدائیان به شط خروشان حزب پیوسته، رابطه برادری که البته بعد از "تحولات" شرایطش پدید آمده، رابطه‌ای است مبتنی بر سکوت مطلق ما در برابر تحولات درون حزب در جامعه، به بهانه "بی‌نسیب" عدم مداخله احزاب برادر در امور داخلی یکدیگر. در اینجا هرنوع برخورد با امور "حزب برادر" تنها در صورتی مجاز است که قبلا به تایید "رهبری حزب" رسیده باشد.

برخی از "عاقل" ترین نمایندگان تفکر کهنه که ارائه اندیشه کپک زده گذشته را بدون "نوسازی" ناممکن یافته‌اند، "لنینیسم" را از شروط "برادری" حذف نموده، می‌نویسند:

"برخی از مهمترین احزاب برادر در کشورهای سرمایه‌داری هم‌شمولیت تاریخی جهانی لنینیسم را مردود دانسته یا آن را در عمل مسکوت می‌گذارند."

(رفیق صادق، دیالکتیک اصول عام و شرایط خاص بولتن ۱۰ ص ۴ پاورقی)

روشن است که در بیان بالا، احزاب می‌توانند "برادر" باشند و لنینیست نباشند. این بیان اما، فرمول بایه‌ای رفیق رحیم را، ایدئولوژی اورا، م-ل و انترناسیونالیسم پرولتری اورا "ویران" می‌کند. "بحران شکست و ویرانگری ایدئولوژیک" تاکنارگوش رفیق رحیم پیش رفته است!

رفیق صادق پا را در "ویرانگری ایدئولوژیک" از این هم فراتر گذاشته، با بیان این مطلب که "اساسی‌ترین مبانی وحدت کمونیستها در یک سازمان واحد، در یک کشور و احد همان ایده‌آلها و نظریاتی است که همه کمونیستها در همه کشورها به خاطر تحقق آن متحد می‌شوند." (مقاله اول بولتن ۸ ص ۱۵)، منطقا لنینیسم را از اساسی‌ترین مبانی وحدت کمونیستها در یک سازمان واحد نیز حذف می‌کند. در عین حال رفیق صادق برای آنکه نشان بدهد که بحران شکست اورا به خیل "ویرانگران ایدئولوژیک" پرتاب نکرده و هنوز در شمار آن بخش رهبری است که "پروسه مراحت بخشیدن به حدود ایدئولوژیک - سیاسی بر بنیاد مارکسیسم- لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری و با طور نسبی با عمق لازم طی کرده‌اند" (ص ۷۵ بحران شکست) می‌نویسد:

"پذیرش مارکسیسم- لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری اساسی‌ترین مبنای وحدت و بنیانی‌ترین وجه تمایز کمونیستها از نیروهای وابسته به سایر طبقات اجتماعی است." (بولتن ۸ ص ۱۷)

این بیان اگرچه می‌تواند تسلایی برای رفیق رحیم بشمار آید، اما خواننده را که باید از مقالات رهبران "خوراک فکری" اتباع کند، انگشت به دهان و حیران خواهد نمود. آخر چگونه ممکن است در یک لحظه هم اعتقاد به لنینیسم شرط برادری نباشد و هم عدم پذیرش آن نشانه وابستگی به "سایر طبقات اجتماعی" تلقی گردد؟

به این آشفته‌گویی‌ها باید پایان داد. نه دگماتیسم رفیق رحیم و نه "هم این و هم آن" رفیق صادق، هیچکدام چاره دردهای ما نیستند. واقعیت آنست که زندگی و نه بحران شکست، بخشی از باورهای گذشته ما را ویران کرده است و ما به گونه مبرمی به نوسازی، نه فقط در برنامه و خط مشی که در بنیانها، نیازمندیم. مادام که این حقیقت فهمیده نشود و یا به شیوه‌های میانه با زاینه و "سیاسی" مورد بهره‌جویی قرار گیرد، یافتن زبان مشترک در سازمان ناممکن خواهد بود، چماق تکفیر باید فرود آید تا فقط برای اندیشه و جستجو باز شود، دگماتیسم دشمن اندیشه و لذا دشمن انسان اندیشه‌ورز است. هیچ نسخه آماده‌ای وجود ندارد و نیروی تحول طلب سازمان هرگز مدعی نبوده است که پاسخ همه چیز را در جیب دارد. در مرحله "پوست اندازی ایدئولوژیک" قرار داریم. جنبش جهانی کمونیستی تحولات عمیق و عظیمی را پشت سر می‌گذارد. دوران بازسازی و بازنگری است و بویژه در چنین لحظه‌ای دگماتیسم و دستگل در سبد خود گذاشتن، همچون غشایی کدر، آینه اندیشه را در برابر تاب واقعیت‌ها

www.iran-archive.com

نا توان می‌سازد.

آنچه امروز برما معلوم است اینست که دیگر نمی‌توان پایبندی جهانی به این یا آن سند برنامه‌ای را بیانگر اعتقاد به سوسیالیسم علمی دانست. همچنین نمی‌توان اساسی‌ترین مبانی وحدت کمونیستهای جهان را بصورت سابق فرموله کرد. عام‌ترین مبانی وحدت هرچه بیشتر کلی‌شده وتنوع آراء و عقاید در میان کمونیستهای جهان افزایش یافته است. شاید در دوره دیگری اوضاع عوض شود. اما امروز با ورکلی به سوسیالیزم علمی وحقانیت عمومی مارکسیسم، اعتقاد به ضرورت برانداری مالکیت خصوصی واستقرار مالکیت اجتماعی ومحو استثمار فرد از فرد، اعتقاد به رسالت تاریخی ـ جهانی طبقه کارگر وضرورت همبستگی جنبش جهانی کمونیستی وکارگری ویک رشته احکام کلی از این نوع، کمونیستهای جهان را به یکدیگر پیوند می‌دهد. کلی‌ترشدن مبانی عام وحدت، همچنین بدین معنی است که نقش برخورد مشخص احزاب افزایش یافته است و هر حزبی ضمن تدوین مستقلانه مبانی فکری وبرنامه ومشی خود وضمن احترام به آراء و عقاید احزاب دیگر، برای تحکیم وگسترش همبستگی جهانی کوشش می‌کند. در عین حال هیچ حزبی ملزم به دفاع از همه عملکردهای این یا آن حزب برادر نیست و همه احزاب ضمن دفاع پیگیر از یکدیگر در مقابل سرمایه‌داری، ارتجاع و امپریالیسم، عملکرد برادران خود را براساس درک و برداشتی که خود از سوسیالیزم علمی دارند محک می‌زنند و بر همین اساس تنظیم رابطه در سطوح متفاوت در میان احزاب امری اجتناب ناپذیر است.

کلی‌ترشدن مبانی عام وحدت کمونیستهای جهان، در عین حال نقش وحدت مشخص کمونیستهای یک کشور و یک حزب واحد حول برنامه و اساسنامه واحد را افزایش می‌دهد و هر حزب براساس درک مشخص خویش از اصول، حدود ایدئولوژیک خود را مشخص نموده، در صفوف خود علیه آنچه که انحراف می‌داند مبارزه می‌کند.

مطالب پیش گفته را می‌توان تنها خطوط کلی وسمتگیریهای یک تفکر دانست و این ادعا وجود ندارد که تبیین جامع و مانع از اصول ارائه شده است. ما با واقعیتهای نوبنی روبروهستیم و برای بازتبیین نگرشهای خود به برخورد خلاق وجمعی نیازمندیم. توفیق در این راه مقدمتا در گرو تسویه حساب با دگماتیسم فلج کننده است و این کاری است که رفیق رحیم از انجام آن تبری می‌جوید. رفیق رحیم باید بداند که با "حلوا، حلوا گفتن دهن شیرین نمی‌شود" و با اصول، اصول گفتن نمی‌توان سازمان را به اصول تجهیز کرد. گفتن اینکه "اصول" همان "بنیان ها" است، "بنیان ها" همان "ایدئولوژی" است، "ایدئولوژی" همان "مارکسیسم ـ لنینیسم" است، "مارکسیسم ـ لنینیسم" همان چیزی است که احزاب برادر بدان مجهزند و... تنها دور تسلسل باطل آدمی را نشان می‌دهد که در اطراف مسئله می‌چرخد و از درگیر شدن با آن هراس دارد.

در عرصه بنیانها سوالات مشخص‌اند. بخش مهمی از این سوالات در "برنامه ما" مندرج در بولتن ۱۰ طرح شده است. اگر نمی‌خواهیم خلق الله را سردرگم سازیم، باید به سوالات مشخص پاسخهای مشخص بدهیم.

۲ ـ وحدت

اگر در تبیین اصول در اردوگاه ما ند، گرایشات و برداشتهای متفاوت، از "ویرانگری ایدئولوژیک" تا دگماتیسم ناب به چشم می‌خورد، در برخورد با امر وحدت جنبش کمونیستی ایران، وحدت نظر حکمفرما ست و این وحدت نظر بر سر چیزی که "نقد" است، حبل المتینی است که اختلاف درک از اصول را که "نسیه" می‌نماید، تحت الشعاع قرار می‌دهد، به گونه‌ای که رفقا همواره با جان و دل آماده‌اند تا از محل سرمایه سازمان برای تحکیم موقعیت رهبران "با درایت" حزب توده ایران خرج کنند و هر جا که پای حزب در میان باشد یکپارچگی کامل در مقابل نیروهای تحول طلب سازمان بایستند. پرا تیک چند سال اخیر سازمان در این رابطه آنقدر گویا است که نیازی به هیچگونه بحث و استدلال باقی نگذارد.

www.iran-archive.com

تئوری وحدت رفقا، برای اعضای سازمان تئوری ناآشنایی نیست. همه ما زمانی به این تئوری باور داشتیم و مروج آن بودیم. این تئوری از یک "صغری"، یک "کبری" و یک "نتیجه" تشکیل می‌شود بدین گونه.

— حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران، نماینده جنبش اصیل کمونیستی و کارگری میهن ماست. (کبری)

— سازمان ما از سطح یک جنبش خرده بورژوایی رادیکال، به پذیرش مواضع طبقه کارگر ارتقا یافت. (صغری)

— مضمون حرکت سازمان پیوستن به حزب توده ایران بوده است، این "پیوستن" باید در شکل نیز با انحلال سازمان در حزب توده ایران، تکمیل گردد. (نتیجه)

این تئوری که بعدها بصورت فرمول ساده "جویبار و شط" خلاصه گردید، چند سالی راهنمای عمل ما بود. بر پایه همین تئوری هیئت سیاسی وقت سازمان تا مرز انحلال رسمی پیش رفت و در عمل خود را منحل نمود و عالیترین ارگان رهبری روزمره سازمان را به سطح یک حوزه حزبی به مسئولیت کیانوری "ارتقا" داد. تعدادی از سازمانهای جنبی سازمان ما نیز بر پایه همین تئوری در سازمانهای متناظر حزب توده ایران ذوب شدند. این تئوری تبصره‌ای هم داشت که به موجب آن "سایر سازمانهای مارکسیست لنینیست ایران" اولا — بخاطر آنکه "همگی در یک اتوبوس جا می‌گرفتند"، به حساب نمی‌آمدند و ثانیا — آنجا که جبراً میبایست به حساب آیند "جریانات خرده بورژوایی" که "خصلت دوگانه" دارند ارزیابی می‌شدند و اظهار امیدواری می‌شد که آنها هم روزی خود را به سطح مواضع طبقه کارگر "ارتقا" دهند. امروز هم رفیق رحیم از همان تئوری با قطعیت دفاع می‌کند و می‌نویسد.

— حزب توده ایران ... بمثابه حزب طبقه کارگر بر بنیاد م — ل و انترناسیونالیسم پرولتری جنبش اصیل کمونیستی ایران را نمایندگی می‌کرد (ص ۷۵) حزب توده ایران سیمای ایدئولوژیک — سیاسی خود را به مثابه حزب طبقه کارگر ایران که حیات آن بر بنیاد م — ل و انترناسیونالیسم پرولتری استوار است از تعرض مصون نگاه داشت. (ص ۷۴ بولتن ۱۰) (کبری)

— این جنبش (جنبش فدائیان) نه بمثابه یک جنبش پرولتاریایی، بلکه بمثابه یک جنبش رادیکال خرده بورژوایی قابل تحلیل است (ص ۷۷) سازمان مرحله‌ای از گذار پر رنج در تکامل خود را طی می‌کرد که اساسیترین خصوصیت آن ترک مواضع روشنفکران انقلابی، ماجراجویی و انقلابیگری خرده بورژوایی و ایدئولوژی اساسا التقاطی آنان بسود طبقه کارگر و خلوص ایدئولوژیک آن یعنی م — ل و انترناسیونالیسم پرولتری بود (ص ۷۹) (صغری)

— مبارزه در راه غلبه بر بحران را باید بر شالوده‌های مطمئن بنا نهاد. این شالوده‌های مطمئن عبارتند از

۱ — مبارزه در کردار و نه فقط در گفتار در راه حفظ و تحکیم وحدت کمیته مرکزی سازمان.

۲ — مبارزه استوار در راه وحدت همه جانبه سازمان ما و حزب توده ایران.

... دومی قطعا، در اشکال جدید و یا اسالیب و روشهای تازه که بر تغییر شرایط و موقعیتها و نیز آموخته‌ها از گذر زمان استوارند باید پیموده گردد. (ص ۸۷) (نتیجه)

تبصره تئوری وحدت نیز همانگونه که در صفحات قبل نقل گردید، بی‌کم و کاست برجای مانده است البته در "نتیجه" تغییر کوچکی داده شده است. این تغییر که ناشی از "تغییر شرایط و موقعیتها و نیز آموخته‌ها از گذر زمان" است، نتیجه‌گیری کنونی را نسبت به نتیجه‌گیری سال ۶۰ اندکی "غیرمنطقی" کرده است. رفقای ما در گذر زمان گویا آموخته‌اند که "شرایط و موقعیت‌ها" عوض شده است و در نتیجه این مسئله که چه کسی باید دست بالا را داشته باشد، در ابهام قرار گرفته است. برخی از رفقا همچنان بر این باورند که "سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست" و برخی دیگر که عشقشان زمینی تر است، مایلند که تغییر "شرایط و موقعیت‌ها" در محاسبات منظور شود.

واقعیت آنست که اگر صغری و کبری تئوری وحدت رفقا درست باشد، نتیجه‌گیری منطقی و درست همان است که در سال ۶۰ کردیم و اصلاحیه پیشنهادی رفیق رحیم ناوارد است. اما مسئله اینست که آن

www.iran-archive.com

مقدمات که از درک دگماتیستی نسبت به ایدئولوژی، حزب و وحدت ناشی شده از بیخ و بن نادرست است. نه جنبش فدائیان که اساسا با اندیشه‌های رفیق جزنی هویت می‌یابد، جریان غیرمارکسیستی بوده است و نه حزب توده ایران نماینده انحصاری و حزب طبقه کارگر ایران. جنبش فدائیان برغم همه انحرافات و اشتباهات در اساس ثمره انطباق خلاقانه مـ ل با شرایط مشخص جهان و ایران بود و حزب یک جریان مجموعا مارکسیستی کم اثر، که نتوانسته بود خود را از عوارض سنگین شکست استراتژیک رها سازد و در نتیجه در شرایطی به استقبال

انقلاب بهمن رفت که در میان طبقه کارگر و عموم مردم ایران هیچگونه نفوذ و پایگاه قابل اتکایی نداشت. علت وجودی جنبش فدائیان این حکم پایه‌ای بود که "عمر تاریخی حزب توده ایران بمثابه حزب طبقه کارگر ایران بسر آمده است." عبارت "جنبش نوین کمونیستی ایران" که در ادبیات آن روز سازمان وسیعا رواج داشت، به همین حکم اساسی اشاره داشت. این حکمی بود که بنیانگذاران جنبش فدائی، بیش از بیست سال قبل در نتیجه بررسی تاریخ معاصر ایران، تدوین نمودند و ما اکنون با قطعیت بیشتر بر صحت آن پای می‌فشاریم. پذیرش این حکم یعنی پذیرش اصالت کارگری جنبش فدائیان است و رد آن، رد این اصالت را بدنبال دارد و این یکی از مهمترین موارد اختلاف در سازمان است که در هنگام تدوین مقدمه طرح برنامه بار دیگر خود را نشان داد و سرانجام نیز به ارائه دو پیش‌نویس متفاوت منجر شد.

اثبات این حکم در گرو یک بررسی دقیق و علمی از تاریخ حزب توده ایران و سازمان ماست. این بررسی امروز بویژه ضرورت دارد و باید امیدوار بود که بررسی‌ها و نتیجه‌گیریهای متفاوت برای قضاوت عمومی در شماره‌های آینده بولتن انعکاس یابند.

در رابطه با امر "وحدت"، احکام اساسی نیروی تحول در مقاله "برنامه ما"، مندرج در بولتن دهم به قلم رفیق امیر، مدون گردیده است، خواننده می‌تواند با مقایسه "برنامه ما" و مقاله رفیق رحیم، کار قضاوت پیرامون دو نظری را که به تدوین دو سند منجر شد برخود آسانتر سازد. از این رو در اینجا به مکثی گذرا بر مهمترین مسئله بسنده می‌گردد:

حزب توده ایران مدعی است که حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران است و رفقای ما نیز بر این ادعا صحه می‌گذارند. صرف نظر از معیارهای تئوریک حزب طبقه کارگر، که حزب توده ایران فاقد بسیاری از آنهاست، آنچه در تحلیل نهایی ماهیت و مقام و موقعیت یک حزب را تعیین می‌کند پراتیک آن است. لنین در این رابطه می‌نویسد:

"برای اینکه بتوان به ماهیت مبارزه حزبی پی برد، نباید به گفتار باور داشت. بلکه باید تاریخ واقعی احزاب را بررسی نمود، این بررسی نباید آنقدر ها در پیرامون آن چیزی باشد که خود احزاب درباره خود می‌گویند، بلکه باید در اطراف آن چیزی باشد که این احزاب بدان عمل می‌نمایند." (کلیات یکجلدی فارسی صفحه ۳۳۷)

"بررسی تاریخ واقعی" حزب توده ایران بیانگر آن است که حزب در طول حیات خود چند بار متحمل شکست استراتژیک شده است. حزب توانست شکست سال ۲۵ را پشت سر بگذارد و با بسیج بخش قابل ملاحظه‌ای از طبقه کارگر، روشنفکران انقلابی و توده‌های زحمتکش، در جنبش ملی و دموکراتیک سالهای ۳۰ ـ ۳۲، بمثابه یکی از سه نیروی اصلی، مشارکت نماید. اما حزب نتوانست آثار شکست در این جنبش را خنثی کند و بعد از ۳۲، روند نزولی در زندگی حزب روند غالب بوده است. در جریان انقلاب بهمن این حقیقت که حزب از قافله زندگی سیاسی کشور جا مانده است، بخوبی آشکار گردید: حزبی که در سال ۳۲ رقیب شانه به شانه جریانات بورژوایی، خرده بورژوایی و مذهبی بود، در فاصله ۳۲ تا ۵۷ علیرغم آنکه عوامل عینی بسود تحکیم موقعیت طبقه کارگر سیر کرده بود، آنچنان ضعیف و ناتوان شد که نفوذش در مقایسه با رقبای طبقاتی چیزی در حدود صفر بود. تلاش حزب بعد از انقلاب که به گسترش محدود نفوذ حزب انجامید، نتوانست در این معادله تغییری ایجاد کند و حزب توده ایران، همچنان "حزبی سابقا قدرتمند" باقی ماند. شکست برنامه و استراتژی حزب در انقلاب بهمن نه مانده اعتبار آنرا نیز به تاراج داد و از آن پس روند فروپاشی حزب با شتاب، جریان یافت، بگونه‌ای که تاریخ چند سال اخیر حزب را باید عمدتا تاریخ بی‌پرنسیبی‌ها، انفصالها، اخراجها، دشنامها و خونریزیها دانست. امروز کار به آنجا کشیده است که بخش

www.iran-archive.com

قابل ملاحظه‌ای از رهبران و کادرها و اعضای چهل ساله حزب، که با تمام زندگی سیاسی خود به آن بسته بودند، هرگونه امیدی به احیای آن را از دست داده، صفوف حزب را ترک می‌کنند.

خطای محض خواهد بود اگر اوضاع اسف بار کنونی حزب را نتیجه خطاها و جاه طلبی های این یا آن رهبر بدانیم. این یک سیر محتوم تاریخی است. عمر تاریخی حزب توده ایران بمثابه حزب طبقه کارگر ایران، بسر آمده است و این حزب در نتیجه شکست های پی در پی که در وجه تئوریک نتیجه درک دکماتیستی حزب از مسئل بود، بدست خود از خود سلب صلاحیت کرده است و در این نه یک استثنا و مربوط به حزب توده ایران که یک قاعده در مبارزه طبقاتی است. برخورد لنین در این رابطه بویژه عبرت آموز است. در آن هنگام که تعیین لحظه قیام به موضوع حاد مباحثات بلشویکها بدل شده بود، لنین نوشت:

"چه باید کرد؟ باید آنچه را که هست گفت. به حقیقت اذعان نمود که در کمیته مرکزی و در بالا بالاهای حزب ما جریان یا عقیده‌ای به نفع انتظار کنگره شوراها، علیه تصرف فوری حکومت، علیه قیام فوری وجود دارد، باید این عقیده را برطرف کرد. در غیر این صورت بلشویکها برای قرنها خود را رسوا خواهند کرد و بعنوان حزب از بین خواهند رفت." (جلد ٦ فارسی ص ١٦٤. تاکیدها از لنین)

چنین است قانون بحد کافی خشن و بیرحم مبارزه طبقاتی: حزب بلشویکها اگر قیام را به تاخیر اندازد برای قرنها خود را رسوا خواهد کرد و بعنوان حزب از بین خواهد رفت و آنوقت رفقای ما بر این پندارد لخوشند که حزب توده ایران بعد از آنهمه شکست حزب صرا زنوین طبقه کارگر بود، هست و خواهد بود. البته تردیدی نیست که در اوضاع و احوال کنونی دنیا، حزب توده ایران باقی خواهد ماند. اما نه بعنوان حزب طبقه کارگر ایران بلکه بعنوان یک جریان مارکسیستی با انحرافات فراوان و پایه اجتماعی دائما محدود شونده که هرگز در موقعیت رهبری انقلاب مردم ایران قرار نخواهد گرفت. این البته بدیده شادمان کننده‌ای نیست و هیچ انسان شرافتمندی از سرنوشت غم انگیز حزبی که زمانی نماینده تمام آرمانهای شریف، ترقیخواهانه و انسانی مردم ما بود، خوشحال نخواهد شد. ما بر گور خود پایکوبی نمی‌کنیم اما ناچاریم جام زهر را سر بکشیم. همانگونه که بنیانگذاران جنبش فدائی در راس همه رفیق جزنی سر کشیدند. باور این حقیقت بویژه برای "عاشقان" البته دشوار است. اما رفیق برای آنکه همچنان همراه قافله زندگان باشد. چاره‌ای جز پذیرش آن ندارد.

۳ ـ علنیت

بحث علنیت گرچه با تاخیر به صفحات بولتن راه گشود. اما در همین چند شماره اخیر وسیعا مطرح گردید و افکار مختلف به قضاوت گذاشته شد. از اینرو در اینجا تنها دو نکته از نظرات رفیق رحیم به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

رفیق رحیم پس از طرح منظره‌ای از شرایط استبداد حاکم بر میهن ما و تاکید بر اینکه ٩٪ اعضا ناگزیر از آنند که خود را از رفقای همرزم خویش نیز پنهان کنند، و نسبت دادن دفاع از "دموکراسی وسیع" (به مفهوم منشویکی اش) به مدافعان علنیت می‌نویسد:

آری، تجربه ما هم نشان داد که "دموکراتیسم وسیع سازمان حزبی در ظلمت استبداد در شرایطی که دست چین کردن اشخاص از طرف ژاندارمها رایج است، فقط یک بازیچه پوچ و زیانبخشی است" (چه باید کرد؟ منتخب یکجلدی ص ١٢٦)

رفیق رحیم مفهوم "علنیت"* یا انتخاب مسئولین توسط توده اعضای سازمانی که ١٠٪ آن مجبورند بدلیل سلطه استبداد خونریز مذهبی خود را از یکدیگر پنهان بسازند." (ص ز بحران شکست)

چه می‌توان گفت؟ هدف رفیق رحیم از درهم آمیزی مسائل و نسبت دادن نظراتی به نیروی تحول که ربطی به آن ندارد چیست؟ چه کسی در کدام سند، در کدام نوشته، در کدام جلسه از "دموکراتیسم وسیع" در سازمانهای حزبی داخل دفاع کرده است؟ نه، رفیق رحیم! شما مجازید که شلاق بر دریا بکوبید. اما اینگونه وصله‌ها بر ما بیش از اندازه ناچسب است. ما همواره تاکید کرده‌ایم که جانبدار علنیت در ایدئولوژی و سیاست هستیم و مخالف آنیم که ضوابط مخفی کاری در داخل کشور، عیناً در خارج از کشور نیز بکار گرفته شود. ما نه فقط از علنیت ایدئولوژیک ـ سیاسی در سطح کل سازمان اعم از داخل و خارج دفاع

* ـ جاافتادگی ... را به انتخابات محدود می‌کند.

می کنیم ، بلکه خواستار آنیم که در خارج مکانیسم کاملا دموکراتیک در عرصه تشکیلات بکار بسته شود . رفیق رحیم باید بخوبی بداند که موضوع مورد اختلاف ما هیچ ارتباطی با موضوع مورد مناقشه لنین با مدافعان "دموکراتیسم وسیع" در آن سالها ندارد و لنین هم در تئوری و هم در عمل ، علنیت ایدئولوژیک ـ سیاسی را بهترین وسیله برای جبران نقصان جبری دموکراسی در عرصه مسائل سازمانی در شرایط استبداد می‌دانست. خواندازه موضوع مورد بحث "در چه باید کرد؟" با مسائل مورد اختلاف ما نامربوط است ، بهمان اندازه مباحثات لنین با انحلال طلبان و اتز ویستها در سالهای ۱۲ ـ ۱۹۰۷ که رفیق رحیم نیز در موارد متعدد به آنها استناد کرده است . به بحث ما مربوط است . لنین در همین سالها نوشت:

" طبقه کارگر که اوضاع جدید در میان دشمنان متحد تر و آگاهتر عمل می‌کند ، باید حزب خود ، حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را نیز تجدید بنا کند . بجای رهبرانی از میان روشنفکران ، باید رهبرانی از صفوف کارگران بیرون کشید . عضو طراز نوین کارگری حزب سوسیال دموکرات که کلیه فعالیتهای حزب را مستقلا انجام می‌دهد ، در حال بوجود آمدن است که در مقایسه با نوع قبلی ، توانایی بازسازی ، متحد کردن و سازمان دادن توده‌های پرولتاریا ـ ده بار و صد بار بیشتر از پیش را دارد ... این کارگر مرحله‌ای را که می‌خواست با او به زبان بچه‌ها صحبت کرد ، یا فرنی به خورد شان دهند ، پشت سر گذارده است. او نیاز دارد همه چیز را درباره اهداف سیاسی حزب بداند . اینکه حزب چگونه ساخته می‌شود و مبارزه درون حزبی چگونه انجام میگیرد . او از حقیقت ساده و عریان درباره حزبی که تقویت ، احیا و تجدید سازمان آن برعهده اوست باکی ندارد . " (در رد انحلال طلبی . ترجمه و انتشار سازمان . ص ۱۱۶ . تاکید از نگارنده)

این سخنان لنین را در شرایط سلطه ارتجاع سیاه استولیپینی برزبان آورد . آیا رفقای ما حاضرند امکاناتی فراهم کنند تا کارگر عضو سازمان "همه چیز را درباره اهداف سیاسی سازمان بداند " و بفهمد که "سازمان چگونه ساخته می‌شود و مبارزه درون سازمانی چگونه انجام میگیرد ؟ " آیا رفقا حاضرند مثلا بخشی از وقت را در یوبین کار اختصاص دهند ؟ ممکن است برخی از رفقا به این پیشنهاد پاسخ مثبت بدهند . اما رفیق رحیم قطعاً در شمار آنها نیستند . چرا که ایشان مدافع "سریت" ایدئولوژیک ـ سیاسی " هستند و این نکته دومی است که باید مورد تامل قرار گیرد . رفیق می‌نویسد :

"بولتنهای ما روی میز کارشناسان ساواما ، این دست و آن دست می‌کرد تا معلوم کند کدام گروهبندی را باید تقویت کند ، کجا باید گوه بکوبند ، و با کدام شعارانشقاق در صفوف ما را عمیقتر کنند و یا ما را در این یا آن سمت ایدئولوژیک که بصلاح حاکمیت ارتجاع است سوق دهند . " (ص هـ مدخل)

آنچه را اینجا مطرح شده ، در حقیقت مهمترین استدلال کهنه پرستان اتحاد شوروی در مخالفت با علنیت است که اینبار از خامه رفیق رحیم تراویده است. آنها می‌گفتند که بیرون ریختن مسائل سبب بهره برداری امپریالیسم خواهد شد و اتفاقا رست هم می‌گفتند و هم اینک امپریالیستها بادقت و وسواس همه مسائل را از جمله اختلافات درون حزبی را و مباحثاتی نظیر مباحثه "یلتسین" و "لیگاچف" را دنبال می‌کنند و صد البته به "گوه" و "تقویت و تضعیف" هم می‌اندیشند . اما لولوی امپریالیسم پیشتازان نوسازی در اتحاد شوروی را نترساند . آنها به تلاش عبث کهنه پرستان که بمنظور حفظ موقعیت خود ـ موقعیتی که علنیت پایه‌های آنرا متزلزل می‌کرد (و کرد) ـ به آخرین سنگر یعنی سنگر علم کردن خطر امپریالیسم پناه برده بودند ، تنها پوزخند زدند . چرا که در وجود آنها مانند هر رکسیست دیگری ، اعتماد به خود و توده‌های مردم بسا نیرومندتر از تریبر و نگرانی از سوء استفاده دشمن بود . از رفیق رحیم باردیگر باید بخاطر طرح یک پرده مسئله سپاسگزاری کرد . مد نبود که رفقا دفاع از "سریت ایدئولوژیک ـ سیاسی" را یک "اتهام بی اساس" می‌شمردند . رفیق رحیم اکنون با صراحت روشن ساختند که این اتهام چندان هم بی‌اساس نیست و ایشان نه فقط به احزاب کمونیست انگلستان و امریکا و اسرائیل توصیه می‌کنند که مسائل را در درون دستگاه رهبری خود حبر کنند تا مورد بهره‌برداری اینتلیجنت سرویس و سیا و موساد واقع نشوند ، بلکه برای احزاب حاکم نیز توصیه مشابهی دارند . از نظرگاه رفیق "سریت" تنها یک اصل مربوط به پنهانکاری در شرایط ترور و اختناق نیست. بلکه به امر سیاستگذاری مربوط است و یک مسئله سیاسی است. راستی فاصله این نظرگاه

www.iran-archive.com

با "توطئه‌گری" چقدر راست؟ وسوال دیگر: آیا این همان فکر نیست که به بهانه پرهیز از آویختن پیراهن چرکین در منظر دشمن، انتقاد از خود را "کهنه" و فرار از انتقاد را "نو" میدانست؟

٤ــ اخلاق حزبی و بولتن

گفته‌ای از انگلس اکنون به کانون مباحثه در برخورد با بولتن بدل شده است و خوب خواهد بود که بحث در همین کانون متمرکز شود. انگلس نوشت:

"صفحه‌کارگر باید دارای مصوباتی باشد (که به رهبری و حتی کنگره بطور مستقیم وابسته نباشد)* که امکان داشته باشد در چهارچوب برنامه و تاکتیک حزبی آزادانه علیه این یا آن قدم که توسط حزب پذیرفته شده است، موضع بگیرد و همچنین بدون تخلف از حدود موازین اخلاق حزبی (در چارچوب مقررات حزب)* برنامه و تاکتیک* را مورد انتقاد آزاد انه قرار دهد." (تاکتیک در گذشته به مفهوم استراتژی استعمال می‌شد.)

شما بعنوان هیئت مدیره باید چنین مصوباتی را تشویق کنید و حتی بوجود بیاورید. آنوقت شما دارای بیشترین تاثیر معنوی خواهید بود."

سخنان انگلس روشن است. و برای آنکه جای هیچگونه سوءبرداشت باقی نگذارد در حالت را از یکدیگر تفکیک کرده است:

الف ــ آزادی انتقاد علنی از این یا آن قدم که حزب در چهارچوب برنامه و تاکتیک حزبی برمی‌دارد.

ب ــ آزادی انتقاد علنی به برنامه و تاکتیک حزب در چهارچوب مقررات حزب (بدون تخلف از موازین اخلاق حزبی)

انگلس برای آنکه راه را بر هرگونه محدودیتی ببندد تاکید نمود که نشریه نباید به رهبری و حتی کنگره، بطور مستقیم وابسته باشد. السبته ما بعدها از انگلس "هرج ومرج طلب" نبودیم و تاکید نمودیم که "بولتن کنگره زیر نظر هیئت سیاسی و تحت مسئولیت مستقیم ارگان هیئت سیاسی منتشر می‌شود" (ضوابط مصوب دی ماه ٦٥، ماده اول)

در تفسیر سخن انگلس و کاربست آن بحث اصلی پیرامون مفهوم "موازین اخلاقی حزبی" یا "چهارچوب مقررات حزب" متمرکز است. رفیق رحیم اخلاق حزبی را بدینگونه معنی می‌کند:

"اخلاق حزبی مشوق آنست که فرد اصالت خود را در یگانگی در جمع جستجو کند و خرد جمع را برخرد فرد ارجح بشناسد." (صورمدخلی...)

عبارت فوق گرچه نمادرست است، اما بعنوان تعریف اخلاق حزبی تنها پنجاه درصد حقیقت را یعنی فقط مسئولیت فرد در مقابل جمع را توضیح می‌دهد و در نتیجه یک تعریف یکجانبه و طبق معمول سانترالیستی است. برمبنای این تعریف اعضا باید در حزب خود ذوب شوند تا عضو خوش اخلاق حزب بشمار آیند. با این تعریف میتوان برههای خوبی تربیت کرد، اما مردان سیاسی در مکتب مدافعان اینگونه اخلاق حزبی تربیت نخواهند شد.

اخلاق حزبی از نگاه کمونیستها با شعار "یکی برای همه، همه برای یکی" شناخته می‌شود. این اخلاق، اعضای حزب را قبل از هر چیز انسانهای آزاد و صاحب اراده و رای می‌شناسد که نباید فقط با مغز رهبران حزب بیندیشند. این اخلاق وقتی بخواهد بصورت "مقررات" فرمولبندی و برحیات حزب بطور مسخر ناظر شود به ینصورت درخواهد آمد که:

ــ عضو حزب حق دارد از طریق نشریه‌ای که انگلس مقرر کرده، نظرات شخصی خود را پیرامون اقدامات حزب و نیز برنامه و استراتژی و تاکتیک تبلیغ و ترویج نماید.

ــ رهبری حزب وظیفه دارد که چنین نشریه‌ای را بدون کمترین مداخله در مطالب با هزینه حزب چاپ و توزیع نماید.

ــ عضو حزب وظیفه دارد دستورات رهبری را اجرا کند و هرکجا که به نام حزب سخن میگوید، نظر حزب را بگوید.

ممکن است این مقررات متناقض جلوه کند. اما بولتن را نشریه مذکور فرض نماییم، ماده طول یکسال و نیم اخیر این مقررات را با پایبندی کامل پیاده کرده‌ایم. در این مدت نزدیک به ٢٠ شماره نشریه کار، ٨٠ شماره نشریه اکثریست، قریب به ٦٠٠ ساعت برنامه رادیویی، بیش از ١٠ شماره نشریه انقلاب و سوسیالیزم، کتب

* ــ در مطلب داخل پرانتز مربوط به ترجمه منتشرشده پرتوک ٧ است. به مقاله بحران شکستی ها مراجعه شود.

www.iranarchive.com

و رسالات مختلف و نشریه‌های جنبی دیگر بوسیله سازمان و یا با مشارکت فعال سازمان انتشار یافته است. بسیاری از مسئولین و دست اندرکاران این تولیدات از مدافعان ثابت قدم بولتن هستند و نسبت به نظرات مصوب سازمان نیز کمتر یا بیشتر انتقاد دارند. آیا رفیق رحیم می‌تواند یک مورد نشان بدهد که مطلبی در این نشریات مغایر با مصوبات ارگانهای رهبری منتشر شده باشد؟ امیدوارم رفیق رحیم به عدم انتشار اعلامیه مشترک با حزب توده ایران در نشریه اکثریت که قطعا مغایر مقررات یاد شده می‌باشد، استناد نکنند.

رفیق رحیم مدعی شده است که حرفی مغایر با توصیه انگلس نمی‌زده و نمی‌زند. لازم نیست برای رد این ادعا به اظهارات متعدد رفیق و همفکرانش مبنی بر اینکه بولتن به دلیل تبلیغ و ترویج نظرات شخصی مغایر تحزب و لذا مردود است، استناد کنیم. لازم هم نیست که دفاع رفیق از "سریت ایدئولوژیک ـ سیاسی" را که در صفحات قبل مورد بررسی قرار گرفت، یادآور شویم. کافی است به طرحی که ایشان در پایان مقاله خود برای بولتن ارائه کرده‌اند، رجوع نماییم تا بطلان ادعای ایشان کاملا آشکار شود. در طرح پیشنهادی رفیق اعضای سازمان نه تنها از نوشتن "مقاله" در بولتن محرومند، بلکه "پیشنهاد" و "نظر" آنها نیز تنها در صورتی درج خواهد شد که در جهت "تدقیق طرحها" باشد. در طرح رفیق تنها نقد این پیشنهادات مجاز شناخته شده است.

در رابطه با بولتن نکته قابل مکث دیگری هم وجود دارد و آن اینکه در طرح مصوب هـ ـ س پیرامون بولتن و طرح تدارک کنگره که طرح بولتن بخشی از آن بود، دو روند پیش بینی شده بود: ۱ ـ روند تدوین و انتشار اسناد، بحث پیرامون آنها و دفاع ارگانهای تدوین کننده اسناد از آنها در بولتن، ۲ ـ روند بحث پیرامون طرح استراتژی و تاکتیک، قطعنامه وحدت و سند نقد مشی گذشته. جوهر اندیشه رفقا آن بود که روند دوم اساسا ضرورت ندارد و تنها روند نخست "حزبی" است. آنها در عمل نیز بر اساس همین اندیشه، انرژی خود را مصروف تدوین اسناد نمودند و همانگونه که رفیق رحیم می‌گوید، علیرغم آنکه "تا این زمان بیش از ۴۰۰ صفحه پیرامون خطوط استراتژی و تاکتیک سازمان رفقای گوناگون در بولتن قلم زده‌اند" ایشان حتی یک سطر آن را مورد استناد، غور یا بررسی قرار نداده‌اند*. (به این می‌گویند اعتقاد به خرد جمعی). رفقا امیدوار بودند که با تدوین و انتشار اسناد خود، مبارزه درون سازمانی را در جهت مورد نظر هدایت خواهند نمود و با اصطلاح بازی را به زمین خود خواهند کشاند. اما روندها بدینگونه پیش نرفت و انتشار طرح برنامه پیشنهادی رفقا که پیش بینی میشد با هلهله و کف زدنهای حضار مواجه شود، با بی تفاوتی تشکیلات مواجه گردید. بدین ترتیب نه تنها حقانیت اندیشه و روش رفقا ثابت نشد، بلکه مشی مورد مدافعه دیگران پیش رفت و رفقا برای آنکه بیش از این از قافله عقب نمانند به بازی در زمین مقابل تن دادند و به مباحثات بولتن پیوستند. ولی متاسفانه بجای نقد عملکرد نادرست خود و بستن کمر همت برای رفع کمبودهای بولتن، آنرا مورد حمله و دشنام قرار دادند.

اما رفقا! باور کنید در شکست شما بولتن هیچ تقصیری مرتکب نشده است. بولتن از همان آغاز صفحاتش را در اختیار شما گذاشت تا هر نوع سند، گزارش و دفاعیه‌ای دارید منتشر کنید. اگر در آغاز سندی وجود نداشت و تشکیلات با "یک سینه سخن" و آن همه تاخیر نمی‌توانست باز هم صبر کند تا شما سند را از هفت خوان بگذرانید و از اینرو به بحث پیرامون همان اسناد موجود پرداخت، کسی مقصر نیست! این یک نیاز عینی بود که میبایست پاسخ داده میشد. اگر در مرحله بعد سند پیشنهادی شما با بی توجهی روبرو شد و "صدها پیشنهاد" واصل نگردید، باز هم کسی مقصر نیست. آخر همه ما که همانند رفیق رحیم از سیستمهای تئوریک بنیادین، استوار و تغییرناپذیر برخوردار نیستیم. ما بعد از شکست سنگین می‌خواهیم حسابمان را با خودمان سر راست کنیم و بدین منظور احتیاج داریم که اندکی هم پیرامون پایه‌ها و اصول اندیشه‌های

---

* ـ البته رفیق رحیم نوشته‌اند که "اما یک سطر آن آری یک سطر آن، نه در کمیسیون برنامه و نه در هیئت سیاسی و نه توسط هیچیک از اعضای این دو ارگان، حتی برای یکبار هم که شده مورد استناد، غور یا بررسی قرار نگرفته است." اگر این عبارت حقیقت داشت، در آن صورت میشد آنرا بعنوان یک اعتراف تاریخی که بیانگر بی توجهی و بی اعتقادی رفیق رحیم به خرد جمعی است ثبت نمود. اما خوشبختانه این سخنان حقیقت ندارد. رفیق رحیم مقاله بنیانهای (۱) نوشته رفیق امیر را که مستقیما به امر استراتژی و تاکتیک مربوط است مورد غور، استناد و بررسی و نقد قرار داده‌اند. برای "تهییج توده‌ها" گاهی انسان دچار مبالغه می‌شود. نباید زیاد سخت گرفت!

گذشته خود بیندیشیم. ما به شما هم پیشنهاد کرده بودیم که بیایید بجای سند نویسی ابتدا اندکی پیرامون بنیانها به اتفاق هم تفحص کنیم. شما پیشنهاد ما را رد کردید و حاضر نشدید دست ما را بگیرید. شما حتی از بکار بردن عبارت "مبارزه ایدئولوژیک" پرهیز کردید، چرا که به زعم شما ایدئولوژی سازمان روشن و مشخص و خدشه ناپذیر بوده و هست و ایدئولوژی بحث برنمی داشت و برنمی دارد. حتی اگر همه چیز برای شما روشن بود، شما به لحاظ اخلاقی ملزم بودید که به تقاضای انبوهی از رفقای خود توجه کنید و بگذارید که به اتفاق هم برویم. آری رفقا! اگر طرح برنامه شما با سکوت روبرو شد، بدین معنی نیست که اعضای سازمان دوست ندارند که سازمان صاحب برنامه باشد و آنها نیز در تدوین آن مشارکت داشته باشند. نه! چنین نیست. علت آن بوده است که اعضای سازمان هنوز آمادگی اظهار نظر پیرامون فرمولهای برنامه ای را نداشته و ندارد. آنها در مرحله "پوست اندازی ایدئولوژیک" - برنامه ای" و در شرایطی که "جنبش کمونیستی و کارگری بین المللی در یک نقطه عطف تاریخی قرار گرفته" و در شرایط بعد از شکست، احتیاج دارند پیرامون مسائل عدیده ای که زندگی پیش رویشان نهاده، بیندیشند و پس آنگاه پیرامون سند برنامه ای اظهار نظر کنند. بولتن اگر موفق بوده، فقط بدین خاطر بود که علیرغم همه نارسایی ها، در راستای پاسخگویی به این نیاز تشکیلات گام گذاشت. شما هم که اکنون به بولتن پیوسته اید، بجای تبدیل آن به مرکز اتهام و افشاگری بیایید به رفع نارسایی های آن یاری رسانید.

۵ - بحران

رفیق رحیم در "مدخلی ..." مدعی شده اند که ایشان تنها و نخستین رفیقی بوده اند که به بحران سازمان پرداخته اند. این ادعای ایشان را فعلا بی پاسخ می گذاریم تا اگر لازم شد تمام پرونده برخورد با بحران یکجا به قضاوت تشکیلات گذاشته شود. ایشان سپس تحلیل خود را از بحران سازمان منتشر نمودند که بدان نیز نمی پردازیم، چرا که آن خود می تواند موضوع مطلب مستقلی باشد. در اینجا تنها بر دو نکته مکث خواهیم کرد: نخست تصویری که رفیق رحیم از اوضاع سازمان ارائه می دهد و سپس راه حلی که برای برون رفت از بحران عرضه می کند.

تصویری که رفیق از سازمان ارائه می دهد، تصویر یک سازمان رو به زوال و فروپاشیده است:

"آری، چنین سازمانی اولا وحدت اراده و عمل در آن رو به زوال گراییده است و ثانیا در دفاع از موجودیت خود، به معنی وسیع کلمه آن خلع سلاح شده است."

"اکنون تحت پرچمهای دروغ "علنیت" و "کار آشکار" فروپاشی تشکیلاتی بعنوان مکمل فروپاشی ایدئولوژیک سازمان برائت می یابد." (ص د)

این تصویر با واقعیت انطباق ندارد. "بدبینانه" و با قاطعیت باید گفت "مغرضانه" است. البته سازمان ما امروز مثل دسته گل نیست و همانند ساعت اتوماتیک کار نمی کند و این در شرایط عینی که ما را احاطه کرده است و در شرایطی که ما در دوران بعد از شکست فاجعه بار برنامه و خط مشی شکوفایی جمهوری اسلامی قرار داریم تا حدودی طبیعی است. اما اکنون ارگانهای تبلیغی و ترویجی سازمان منظما انتشار می یابند کار سازمانگرانه در داخل کشور با همه کمبودها و کاستیها ادامه دارد، فعالان فدایی در داخل با فداکاری و جانبازی مبارزه می کنند، سلاح ایدئولوژیک بویژه در خارج در پروسه سنگینترین مباحثات صیقل می یابد. انضباط تشکیلاتی در خارج از کشور اگرچه تضعیف شده، اما همچنان در حد نه چندان غیرقابل قبولی وجود دارد و مهمتر از همه سازمان ما، بدون انشعاب و خونریزی و انفصال سرپا ایستاده است و کمیته مرکزی سازمان و شبکه بزرگ کادرهای آن همچنان نیرومندترین اتوریته در جنبش چپ ایران بشمار می رود. اینها در شرایط فشارهای سهمگینی که بر سازمان اعمال می شود، کم چیزهایی نیستند. بویژه اگر بخاطر آوریم که حزب توده ایران بعد از شکست سال ۳۲ در فاصله ۹ سال فقط توانست دو شماره از روزنامه ارگان خود را منتشر کند. آری! در شرایط کنونی، سرپا ماندن و انفصال، انشعاب و خونریزی ندادن کم چیزی نیست، بویژه اگر در نظر آوریم که تحریکات از داخل و خارج سازمان کم نبوده است و نه تنها فشار گروههایی نظیر راه کارگر از خارج از سازمان، بلکه اقدامات رفقایی که بارها از ضرورت خونریزی وسیع "سخن بمیان آوردند و همانگونه که در مقاله "بحران شکست" دیدیم، بخش بسیار بزرگی از کادرها و اعضای سازمان را با بدترین ناسزاها مخاطب قرار دادند، نیز وجود داشته است. سازمان در پنج سال زندگی بحرانی

همه این فشارها و تحریکات را خنثی کرد و در جریان یک مبارزه ایدئولوژیک حاد و همه جانبه، در جهت تجهیز به باورهای نوین راه گشود و اکنون می رود تا با برگزاری کنگره ای دموکراتیک، به الگویی از حل و فصل دموکراتیک مسائل درون حزبی در شرایط بحران بدل شود.

رفیق رحیم برای آنکه منظره واقعی فروپاشی و زوال را ببینند خوب است نگاهی به حزب توده ایران که با آن "یگانگی ماهوی" دارند، بیفکنند. بویژه آنکه حزب برای رهایی از بحران راه حل مورد نظر ایشان را بکار بسته و حاصل آن نیز اکنون آشکار گشته است.

ارائه تصویر تا بدین حد منفی از سازمان تصادفی نبوده، اهداف معینی را تعقیب میکند و این اهداف در ارائه راه حل بحران خود را بخوبی نشان داده اند. در مقاله راه حل بحران چنین جمعبندی شده است:

"مبارزه در راه غلبه بر بحران را باید بر شالوده های مطمئن بنا نهاد. این شالوده های مطمئن عبارتند از:

۱ ـ مبارزه در کردار و نه فقط در گفتار در راه حفظ و تحکیم وحدت کمیته مرکزی سازمان.

۲ ـ مبارزه استوار در راه وحدت همه جانبه سازمان ما و حزب توده ایران.

اولی قطعا فقط بر بنیاد م ـ ل و انترناسیونالیزم پرولتری می تواند تامین گردد و دومی قطعا در اشکال جدید و با اسالیب و روشهای تازه که بر تغییر شرایط و موقعیتها و نیز آموخته ها از گذر زمان استوار اند باید پیموده گردد." (ص ۸۷)

معنی پیشنهاد دو ماده ای رفیق کاملا روشن است. این پیشنهاد یک ماده بیشتر نیست و اگر بصورت دو ماده عرضه شده، برای آنست که از زهر مطلب اندکی کاسته شود. آن یک ماده نیز وقتی از رنگ و لعاب متداول عاری شود و به کلمات، حمل همان مفاهیمی محول شود که وظیفه طبیعی آنهاست، بدین صورت بازنویسی خواهد شد:

"کمیته مرکزی سازمان باید از مخالفین وحدت همه جانبه سازمان ما و حزب توده ایران پاکسازی شود. چنین است راه برون رفت از بحران از دیدگاه رفیق رحیم! اما در مختصات کنونی، این کار یک معنی بیشتر ندارد و آنهم انشعاب است و هم اینجا دلیل ارائه آن تصویر سراسر منفی از سازمان آشکار می گردد؛ برای بسیج نیرو، "تهییج توده ها" ضروری است و برای تهییج باید تا حد امکان تصاویر را غلو آمیز ارائه کرد تا هیچ نوع امیدی برای نجات سازمان باقی نماند و رفیق رحیم بتواند جام زهری را که مدتهاست بر بالین سازمان نهاده، در کام آن بریزد.

در این قضاوت مبالغه ای وجود ندارد که مقاله "بحران شکست" و مدخل آن، ادعانامه ایست که انشعابیون پس از انشعاب منتشر می کنند و امروز در سازمان ما در سایه دموکراسی درون سازمانی، پیش از انشعاب منتشر شده است.

خوشبختانه، سازمان تا امروز دست رد بر سینه این تفکر زده است و باید امیدوار بود که در آینده نیز این برخورد تداوم یابد.

رفیق رحیم ضمن تئوریزه کردن انشعاب، نیروی تحول را به توسل به "حربه تهدید به انشعاب" متهم کرده است. در این مورد خوب است با قطعیت گفته شود که سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اینک دیگر قبل از هر چیز سازمان فدائیان است. فدائیان از سازمان خود انشعاب نخواهند کرد و از اینکه سایر پیروان سوسیالیزم علمی نیز در صفوف سازمان برزمند، استقبال می کنند. رفقایی که خود را با جنبش فدائی بیگانه و با دیگران "ماهیتا یگانه" می دانند. خطای بزرگ گذشته را تداوم می بخشند. آنها باید همانند بقیه همرزمان خود، این خطا را تصحیح کنند تا همه بتوانیم با پاسداری از میراث ارزنده بنیانگذاران و تکامل بخشیدن بدانها، رزم مشترک را تداوم بخشیم. راه دیگری وجود ندارد و خیمه زدن بر گور رفتگان، کار مردان سیاسی نیست.

* * *

پایان سخن

همانگونه که در مقدمه یادآوری شد، "دشنام" بخش قابل ملاحظه ای از مقاله بحران شکست و مدخل آنرا تشکیل می دهد. اغواگری، افترازنی، تحریف، ارعاب، توسل به لطایف الحیل، ویرانگری، بیگانگی از سازمان، بیگانگی از خود، انفراد منشی، میدان دادن به روحیه جعل و افترا، توهم پراکنی، تلقین بی ـ

ـ اعتمادی و عدم رفاقت به‌اعضا و کادرها و سرانجام بی باوری به‌قدرت توده‌های خلق در برپاساختن انقلاب، ازجمله شنامه‌هایی است که‌رفیق رحیم به‌بخشی ازهمرزمان خود در کمیته‌مرکزی و سراسرسازمان نسبت‌داده و آنرا با رهانکرارکرده‌است.

روشن است که‌به‌این دشنامه‌ها نیاید پاسخ گفت. اما لازم‌است این "پدیده" را باطرح چند سوال علت‌یابی کرد:

چرا رفیق رحیم دشنام می‌گوید؟ رابطه‌این دشنامها با آن سیستمهای بنیادین نظری چیست؟ چه رابطه‌ای بین این پدیده‌ها "تروتسکیست"، "سیاساخنه"، "چاه‌کارگر"... وجود دارد؟ در حزب توده ایران رسم براینست، رهبرانی که‌تاد یروز رضوف حزب صاحب عنوان و احترام بودند، بمحض خروج از حزب با عناوین "خائن"، "وازد مسیاسی"، "مشکوک" و در بهترین حالت "بیمارروانی" توصیف شوند. چه‌رابطه‌ای بین اینها وجود دارد؟ بعد از انشعاب ۱۶ آذر، می‌بایست انشعابیون نامگذاری شوند. رفیق معینی تنها عضو منشعب کمیته‌مرکزی بود و رفیق کشتگرنیزمشاورکمیته‌مرکزی بود. رفیق معینی که‌اکنون در چنگال فقهاسیراست، شخصیت پرسابقه وخوشنامی‌بود، نام او از انشعاب حذف شد. نام رفیق فقید هلیل رود ی بالاکشیده‌شد. برسابقه‌عضویت رفیق در کنفدراسیون تاکید شد. نفوذ سیاد رکنفدراسیون برجسته‌شد. و برای احترام بخواننده نتیجه‌گیری بد و واگذارگردید. بین این "پدیده" و پدیده دشنامگویی کنونی چه‌رابطه‌ای است؟ و سرانجام اندیشه‌ای که‌به‌همرزم خود که‌هنوز با او در یک سازمان عضویت دارد اینگونه‌می‌تازد، چگونه‌می‌خواهد اعتماد مردم را جلب کند و زبانم لال، اگرروزی چنین اندیشه‌ای در مقام حکومت قرارگیرد با مخالفان فکری خود چه‌ها نخواهد کرد؟

دمی در رنگ پیرامون این پرسش‌ها، شاید ما را بخود آورد.

مرداد ماه ۱۳۶۷

ا. مومنی

www.iran-archive.com

مبارزه ایدئولوژیک ما (۳)
تفسیرسیاسی روز و مساله مرزبندی
" تقدیم به انوش "

مقدمه

انتشار " بولتن کنگره " درمتن مبارزه ایدئولوژیک سازمان ما نقطه عطفی بود . اما خود بولتن نیز در جریان انتشارخود باجریان بولتن شماره ۸ ازنقطه عطفی گذر کرد . آیا این بولتن به مثابه نقطه عطف دیگری درجریان مبارزه ایدئولوژیک ما نیزبه ثبت خواهد رسید ؟ من فکرمی‌کنم که سرنوشت وچشم انداز مبارزه ایدئولوژیک ما به وجهی با این سوال گره خورده است .

بولتن ۸ از یک طرف نقطه عطفی بود در دایره خاصی ازمقالات و صفحات بولتن . پرده هشتم جنگ و گریزی که میان جمع خاصی ازرفقا درچهارچوب دهها نقل قول ازلنین وبرسرمسائل برنامه‌ای جریان دائر بامعالم . مراد به نقطه عطفی رسید : او نوشت که " طرح فوق برتفاوت و تمایز بین دولت موقت انقلابی و نظام حکومتی جانشین (جمهوری دموکراتیک خلق) تاکید دارد وازنقشه استراتژیک بلشویکها درانقلاب ۱۹۰۵ روسیه گرفته شده است . " و برای اثبات حرف خود نقل قولی هم ازلنین آورد که این شعار درلحظه فعلی فقط دوتاست ۱ـ دولت موقت انقلابی و ۲ـ جمهوری . " (بولتن ۸ ، ص ۲ـ ۱۲۱)

واین همه درحالی بود که رفیق محمد ـ هیلا دربولتن ۶ نوشته بود : " رفقا دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان و دولت موقت انقلابی بیان فرمول واحدی هستند . دوچیز متفاوت نیستند . " ر . محمدهم مبلا به نقل ازلنین نوشته بود به عنوان مثال تاآخر ایسکرا را درنظربگیرید که درصدد برآمده است بین دولت موقت انقلابی و دیکتاتوری انقلابی ـ دمکراتیک کارگران و دهقانان تمایزی علم کند . (بولتن ۶ ص ۴۹)

ولی من خواننده که این همه پرده را به دقت دنبال کرده‌ام، بدون اینکه بدانم با لاخره اختلاف مشخص رفقا درعرصه مقولات سیاسی عیان نده و موجود کشورمان چیست ، تنها یک چیزرا می‌توانم بدون مشکل دریابم و آن تلاش بی‌اندازه این رفقا درپیداکردن نقل وقول های متضاد ازلنین و علایی اعتبار کردن ناخودآگاه لنینسم است .

اما یک متناقض‌اندیش سبکسر نمی‌توانست رهبرانقلاب اکتبر باشد . مشکل کجاست ؟ حقیقت این است که پارسال پیش بحثی در بولتن‌های اول و دوم میان رفقا مجید و خسروحول این مسایا درگرفت . از آن پس گروهی ازرفقا مصمم بستند که به طریق ممکن باجمع آوری نقل وقول و جنگ قلمی ثابت کنند که این یا آن رفیق درست می‌گفته است . این شاهکار اخیررفقا محمد ومراد در واقع تتمه هشت پرده جنگ وگریز برسر آن دو مقاله است . امروز بدون شک نه ر . مجید مطابق مقاله بولتن اول خود اندیشد و نه ر . خسرو مثل مقاله بولتن دوم خویش ، اما آنچه حاصل آن بحثها وآن شیوه‌های بحث ـ که ر . مجید آغازکرد و ر . خسرو دنبال گرفت ـ بود تلاش ناخودآگاه در بی اعتبارکردن لنین است و بس .

۲ ـ رفیق صادق ، ورودی تعیین کننده

ولی اگر از آن " موزه ایدئولوژیک " بدرآییم ، دربولتن با عرصه دیگری روبرو می‌شویم که میتوان این عرصه را به عنوان بستر اصلی وجدی برخورد عقاید درسازمان دنبال کرد . در این عرصه میتوان با نیاوری ، تغییرات تند تظرات و تاثیرپذیری از جهان و زندگی امروزین روبرو شد . در این عرصه ، که روشن‌ترازهمه با مقاله ر . امیرآغازشد، مقاله اخیر . صادق دربولتن ۸ نقطه عطفی بود . با این مقاله خود بولتن به عنوان نه تنها پدیده‌ای مجاز ، بلکه مفید و ضروری تثبیت شد . من قصد اشاره به همه نکات مثبت این مقاله راندارم اما برخی نکات مهم و قابل تاکید آن به قرار زیراند : امروز نباید در سازمان ما مبارزه کرد تا دست کم این حقیقت را به کرسی نشاند که تحولات ایده‌ای و برنامه‌ای " در سطح جهان دارای ما به ازای داخلی مشخص در سازمان ما نیز هست ، حال آن که مثلا در حزب توده ایران و سازمان کارگران انقلابی ایران ، خود همین حقیقت واضح با دیوارهای سخت حقیقت-

www.iran-archive.com

گریزی بر خورد میکند . این دیگرروشن شده که سازمان‌مابدون " پاسخ گویی به یك رشته‌مسایل‌گرهی ایدئولوژیك و برنامه‌ای ... ویازنگری دراندیشه‌های موجود " نمی‌تواندبه پیش رود وبه زبان ساده‌تر نمی توان مسایل‌راحل‌برنارسایی‌های تاکتیکی " وحداکثر " استراتژیك " نمود و پرونده را بست. امروز پذیرفته شده‌که " بدون ارتقای کیفی سطح شناخت ازروندهایی که دردهه اخیر در سطح‌بین‌المللی و نیزکشورهاگسترش‌یافته استماما نخواهیم توانست وبنابه حل‌وفصل واقعی اختلافنظرهای موجودامید ببندیم . " مفهوم واضحتر این حکم یعنی اینکه اصول راهنمای برنامه‌ای ماهم اکنون حاضروآماده نیست بلکه پس‌ازارتقا ی کیفی سطح شناخت ماازتحولات نظری چنددهه اخیرجزك و نقد و بررسی اصول موجود درذهن‌ماتبیین خواهند شد . "ارتقای کیفی سطح شناخت ازروندهای‌دهه‌های‌اخیردرکشورما هم به معنی این است که بلاخره به این حقیقت مسلم تن‌بدهیم که بدون‌ارایه یك تحلیل روشن اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی اززندگی دستکم ۳۰سال اخیرکشورما نمی‌توان امیدبستکه برنامه‌ای (چه یکی و چه‌بیش‌ازیکی) رابتوان‌آنطورکه شایسته است درسازمان ارایه داد . " نهراسیدن‌ازانتقادکردن و افشای نقایص‌واشتباهات " به منظور " رفع‌سهل انگاری‌ها ،ظاهرسازی‌ها ، بی‌مسئولیتیها " دیگر نه تنهایك صفت‌مجاز ،بلکه صفت" یك کمونیست خوب " درسازمان ماست. بامقاله رفیق‌صادق این‌مساله درسازمان مارسمیت‌یافت‌که عده‌ای " متولی " خوداانتصاب حق نداشته باشندمسایل ایدئولوژیك‌حزبی رابا تاکتیك‌های شعبه تشکیلات حل و فصل کنند . آنطورکه دربرخی احزاب و سازمان های سیاسی‌کشور مامرسوم است،دیگربرخوردهای نظامی‌که جای خود دارد.این در کناراعتقادصحیح و اصولی ما به‌لزوم سانترالیسم و انضباط‌حزبی واتوریته رهبری پایه‌های دیدگاهی درست و علمی از تئوری تشکیلات و سازمان‌حزبی راترسیم میکندکه باید به عنوان عرصه جدیدی ازمبارزه ایدئولوژیك سازمان بادیگرجریانات سیاسی جنبش‌مارکسیستی کشورمان که به این اصول اعتقاد ندارند ،مورد توجه قرارگیرد . بامقاله رفیق صادق این مساله مورد توجه تمامی سازمان قرارگرفت‌که اساسنامه فعلی بیان‌کننده کامل و جامع نیازهای حزبی به دمکراتیسم کمونیستی نیستوجای‌تصریح اصولی چون انعکاس‌افکارمتفاوت درارگان ـ های حزبی (استفاده ازجلسات حزبی (که به حق درمورد شرایط فعالیت مخفی نمی‌تواندمورد تاکید قرارگیرد) وحق انتشارتالیفات ،تحقیقات و ارزیابی های فردی در مورد مسایل سیاسی و اجتماعی هنوزخالی است. رفیق صادق همراه بابسیاری ازرفقای سازمانی دراین مقاله با تلخی از عملکرد " یك محافظه کاری ناشناخته یا عوامل دیگری " که سدراه جاری شدن خلاقیت و تلاش‌فکری اعضای سازمان می شود ،واز پنهان شدن چهره‌ها درپس‌ارگانها " که زمینه سازبی مسئولیتی در قبال سازمان ومردم است ،یادمیکند . رفیق صادق در این مقاله برخلاف همه آن زمزمه‌هایی کـــه بـــر " خطرناك بودن " و " فراکسیون ساز بودن " بولتن کنگره توسط جریان " محافظه کاری ناشناخته یا عوامل دیگر " وجود داشته است ،با صراحت اعلام میکند که باید به بولتن به مثابه اهرم یا مکانیسمی نگاه کردکه می تواندعرصه تجلی ابتکارو خلاقیت کادرها ،عرصه ای‌برای راهگشایی و نوآوری افـــکار واندیشه ها ،افشای انحرافات و نقطه ضعف‌های سازمان برای جبران آنها تلقی شود . " رفیـــق صادق هزاربارحق دارد که می نویسد : " وایکاش‌تصمیم براین میشد که این افکار (مقالات بولتن) نه در سطح سازمان ،بلکه در سطح ایران و اگرارزش‌داشت در سطح جهان منتشر میشد . " البتـــه به مصداق این ضرب المثل که " تامردسخن نگفته باشد' عیب وهنرش‌نهفته باشد ،بهتر است در مورد انتشارآن در سطح جهان کمی تامل کرد.امانتشارعلنی بولتن معلوم نیست با مخالفت‌کدام جریانی درسازمان مارویروست. آری ،اینهاهمه فرازهایی ارزشمند وبسیار قابل تاکید در مقالـــه رفیق صادق اندوبرهمین مبناکه بولتن می‌تواند و باید " اهرم افشای نقطه ضعفهای سازمان " قرار گیرد ،این مقاله را از طریق بولتن تقدیم رفقامی‌کنم .

۳ــ نواندیشی آری ، درهم اندیشی نه !

ولی مقاله رفیق صادق تنها حاوی نکات مثبت و فرازهای یاد شده نیست. میتوان انتظار داشت که بازهم رفقایی چه در دفاع همه جانبه و چه در تخطئه کامل آن صفحات بولین را مملو از نوشته‌های خود کنند. این هدف من نیست. به همین دلیل، همانطور که بر برخی فرازها تکیه کردم و بقیه را به "هواداران مشتاق" واگذاشتم، در حوزه نکات منفی این مقاله نیز تنها یکی را که از همه برجسته تر و تعیین کننده تر است برگزینم و "کالبد شکافی" مقاله را ــ آنطور که باید انتظار داشت ــ به رفقایی که از پیش برای این کار خیز برداشته اند می‌سپارم.

تاریخ چند سال اخیر سازمان ما شاهد بوده است که مقالاتی از میان هزاران نوشته برجسته شده و جاودانی می‌شوند ــ صرف نظر از خوبی یا بدی آنها ــ در عین حال، همین تاریخ چند سال اخیر حاکی از آن است که این مقالات، گذشته از درستی یا نادرستی و سودمندی یا زیان باری آماج‌های سیاسی آنها، دارای یک هسته تئوریک بدآموز بوده‌اند. مقالات "مرزبندی" و "در راه وحدت"، اگرچه نقش مثبتی در تقویت مواضع انترناسیونالیستی در سازمان ما داشته اند و این نقش بسیار ارجمند بوده است، اما هریک دارای چنان اثرات مخرب متد ولوژیک نیز در سازمان بوده اند که مبارزه با این اثرات آنها بسیار طولانی تر از پدیدش یا رد آثار و آماج های مستقیم سیاسی آنها بوده است. اغتشاش فکری ناشی از مقاله مرزبندی در عرصه های مخدوش شدن مرزهای ملی و بین المللی یک نمونه است که هنوزهم آثار مخرب آن در سازمان باقی است. البته ما پیش از آن مقاله درک درستی از این مقوله نداشتیم که به انحراف برود، ولی آن مقاله درکی غلط را آموزش داد. مقاله "در راه وحدت" از زاویه متداول کردن درکی متافیزیکی از حزب طبقه کارگر اثری به مراتب مخرب‌تر برجا گذاشت. توضیح این دو مقوله را به جای دیگری واگذار می کنیم. اما مقاله "در راه تدارک کنگره" نیز می‌رود در هرد و وجه مثبت و منفی خود جایی فراخور حال خویش در این زمینه پیدا کند. این مقاله نیز متاسفانه دارای هسته متد ولوژیک غلطی است که اگر همین امروز توضیح داده نشود باید بعداً مدتها با آن مبارزه کرد.

در هسته این متد ولوژی، این حکم قرار دارد که "ایدئولوژی علمی" نیست. این حقیقتا باید آویزه گوش کرد. تکامل مارکسیسم با تکامل علوم دقیقه کاملا متفاوت است. تکامل مارکسیسم به علت تنوع شرایط اجتماعی، به علت تفاوت در خصلت مسایل اجتماعی و مسایل علوم نظری، دقیقا همراه با تنوع نقطه نظرهاست". شاید بتوان این عبارت را این طور تفسیر کرد که مارکسیسم به عنوان علم اجتماعی با مقاومتی بسیار بیشتر از علوم طبیعی روبرو می‌گردد و لذا تکامل آن بالاجبار در همان مسیر مستقیم علوم طبیعی سیر نمی‌کند. این حکم درستی است اما نمی‌توان این تفسیر را در مورد عبارات بالا پذیرفت و سرسری از آن گذشت. مفهوم دیگر این عبارت این است که مارکسیسم به مثابه علوم اجتماعی تکامل "کاملا متفاوتی" با علوم دقیقه ــ علوم طبیعی؟ ــ دارد. به همین دلیل نیز تفاوت نقطه نظرها به عنوان تجلی این تکامل "کاملا متفاوت" تاکید می گردد. تعامی بخش دوم فصل دوم (وحدت ناب وایستا وجود ندارد ...) بر پایه تفسیر دوم از این عبارت بنا شده است. اگر اساس بر تفسیر دوم باشد، باید گفت که این حکم یعنی تفاوت اپیستمولوژیک (شناخت شناسانه) علوم اجتماعی و علوم طبیعی حکمی ضد علمی و ضد مارکسیستی است. استدلال مفصل در این مورد را نمی توان در این مختصر گنجاند. من تنها برای اینکه روشن کنم مارکسیست های شناخته شده هیچگاه دم از این حکم نمی زنند نقل قولی را از آکادمیسین فدوسیف که بدون شک رفیق صادق نیز او را آموزگار خویش میداند ارایه می‌کنم.

فدوسیف در مقاله "اندیشه‌های لنین و متد ولوژی دانش معاصر" می‌نویسد: "مساله امروز طبعا عبارت از ترکیبی عام‌تر از دانش است که تنها علوم طبیعی، بلکه علوم اجتماعی را نیز شامل می‌گردد. کاربرد متدهای دقیقه در رشته های اجتماعی به‌ویژه برای کشورهای سوسیالیستی که اقتصاد خود را بر پایه علمی بنا می نهند اهمیت دارد ... دانش و واکنش علوم مختلف عاملی حیاتی در تکامل شان میشود. علوم طبیعی نوین تحرکی نیرومند به علوم اجتماعی می بخشد ... سرتاسر تجربه تکامل شناخت ثابت میکند که تنها فلسفه پیگیر ماتریالیستی مارکسیسم ــ لنینیسم است که میتواند بنیاد علمی اصیل ترکیب

دانش طبیعی و اجتماعی گردد . ما به حقیقت این حکم ، نه تنها زمانی که ماتریالیسم دیالکتیک را در برابر نئوپوزیتیویسم ، تومیسم و دیگر جریانات ایدآلیسم نوین قرار میدهیم بلکه همچنین هنگام مقایسه سطح فلسفی تعمیم دانش با دیگر صور و سطوح ترکیب دانسته های علمی نیز پی می بریم ... اشتباه است اگر نقش عظیم دستگاه منطق ، ابزار ریاضی ، سیبرنتیک و مدل سازی را در تکامل امروزین علوم مورد توجه قرار ندهیم ... توجه فزاینده ای باید به گرایش به ترکیب علوم طبیعی و اجتماعی مبذول گردد . مطالعه و بررسی علم به مثابه نظامی مرکب و گسترده ، بیانگر نیازبه تعدادی رشته های علمی ویژه است که تاکید اصلی در این رشته ها برمسایل مربوط به ساختار علم ، ابزار و وسایل تهیه و پردازش داده ها و تحلیل ویژگی های مشخص انسان به مثابه فاعل شناخت علمی باشد ... نقش ترکیب کننده علمی توسط فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک در انباشت عناصر ترکیب کننده در رشته های علمی گوناگون ایفا میگردد زیرا فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک ، متدولوژی جهانشمول فراگرد شناخت به مثابه یک کل است ... " به عبارت دیگر ، رفیق صادق نیز تایید میکند که بنابه این نقل قول ، اولا " عبارت " علوم دقیقه " دیگر تنها شامل علوم طبیعی نمی شود ، بلکه علوم اجتماعی نیز مدتها است عرصه حضور خود در میان علوم دقیقه را گسترش میدهد . من در مقاله ای در پولتن هفتم کوشیدم کاربرد مدل ها و سیبرنتیک را در محدوده خاص سیمولاسیون در علوم اجتماعی توضیح دهم . ثانیا ماتریالیسم دیالکتیک در عرصه شناخت شناسی (اپیستمولوژی) ابعاد وسیعتر علوم طبیعی و علوم اجتماعی تقسیم نمی شود و یک متدولوژی همه جانبه برای کل فراگرد شناخت است . ثالثا علوم اجتماعی و علوم طبیعی به طور دم افزون در هم تنیده می شوند و یک واحد کل واحد را تشکیل می دهند . لنین نیز چه هنگام دفاع از کاپیتال مارکس در مقاله " دوستان مردم کیانند ... " و چه هنگام نوشتن اثر جاودانی خود " ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم " هیچ تمایزی در شناخت شناسی و تکامل علوم میان علوم اجتماعی و طبیعی قایل نشد . به ویژه دفاع او از کاپیتال در " دوستان خلق ... " هنگام مقایسه های متعدد فراگرد تکامل و زایش اقتصاد سیاسی و جامعه شناسی مارکس با علوم طبیعی و استدلال از طریق انطباق مراحل تکاملی هر دو این علوم جای تاکید دارد . انطباق مراحل تکاملی علوم اجتماعی طبیعی و اجتماعی حتی نزد لنین نیز نبود . مارکس ۱۴۴ سال پیش گفت : " علوم طبیعی به موقع خود دانش مربوط به انسان را در خود جذب خواهد کرد ، همان طور که دانش مربوط به انسان نیز علوم طبیعی را در خود هضم خواهد کرد و یک دانش واحد به جا خواهد ماند . " (دست نوشته های فلسفی و اقتصادی ــ ۱۸۴۴)

ولی آیا این ها صرفا نوعی لجبازی روشنفکرانه با رفیق صادق است؟ نه ! عبارت مورد بحث مادر حقیقت پایه استدلالی عبارت دیگری است به شرح زیر : " در سالهای گذشته این فکر نادرست و غیرواقعی در ما عمل کرده که گویا وجود نقطه نظرهای گوناگون در چارچوب مارکسیسم ــ لنینیسم و اختلاف نظرات پیرامون مسایل ایدئولوژیک در یک حزب معین طبقه کارگر ، اولا ــ پدیده ای منفی است که لزوما اراده حزب را خدشه دار می سازد . ثانیا ــ این اختلافات نظرها از طریق بحث و اقناع و یا کمک تجربه به زمان اصولا قابل حل است . " حکم اول ، یعنی غیرمنفی بودن وجود اختلاف در حزب ، حکمی کاملا درست است و در این مورد رفیق صادق صد در صد حق دارد که به مخالفین این حکم که حزب را با تنگ نظری خود مرکزبینانه و سکتاریستی خویش به انشعاب نابجا می کشانند بتازد و اتفاقا تنها همین حکم اول برای استدلال رفیق صادق در این عرصه کافی بود . اما چرا به دنبال آن حکم دوم نیز استنتاج می گردد و ارزش حکم دوم چیست . متاسفانه حکم دوم باز هم حکمی ضدعلمی و من درآوردی است . این که بگوییم اختلاف نظرهای حزبی از طریق بحث و اقناع ممکن است اصولا حل نشوند هیچ مفهومی جز پذیرش عدم تعین علمی ، تسلیم شدن به اکلکتیسم (التقاط گرایی) و رد اصل مشخص بودن حقیقت در فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک ندارد . اما این عدم تعین علمی در واقع نتیجه همان حکم است که میگفت تکامل مارکسیسم (علوم اجتماعی) برخلاف علوم نظری (طبیعی ؟) همراه با تنوع نقطه نظرات است . در علوم اجتماعی نیز مثل علوم طبیعی تعین کامل علمی وجود دارد و اصلا هرج و مرج برقرار نیست که افراد دارای نقطه نظرات مختلف بتوانند در عین حفظ نامحدود اختلاف نظرات شان ادعای علم نیز داشته باشند . تنها با محدود کردن " مجرد و مشخص " در عرصه اختلافات نظری درون حزبی میتوان

ا حکم درست اول به حکم غلط دوم رسید . مثال می‌زنم : زندگی به مفهوم مجرد آن جاودانی است. اما زندگی‌های مشخص‌به مثابه عمر من و شما به پایان می‌رسند و نمی‌توانند جاودانی باشند . اختلاف نظرحزبی هم همینطوراست. اختلاف‌نظریه مفهوم مجرد خود همیشه درحزب وجود دارد ولذا پایه معیارها و روابطحزبی را براساس‌طبیعی بودن اختلاف‌نظر (به مفهوم مجلاد خود) تنظیم شود .. اما هیچ و مطلقا هیچ اختلاف‌نظرمشخصی نمی‌تواند و نباید درعین وجود بحث و اقناع و تجربه زمان حل نشده باقی بماند واینجا و دیفا اینجاست‌که باید سربرآوردن اپورتونیسمی مشخص‌را درزندگی حزب پی گرفت حکم دوم عبارت نقل شده ،مفهو می جز تئوریزه کردن حق حیات اپورتونیسم در حزب ندارد .

البته یك گرایش قابل تبیین علمی در سطح ج .ج ك وجود دارد وآن عبارت است از گذار احکام معین از عرصه ایدئولوژی به سیاست. بنیاد این گرایش‌هم در این واقعیت نهفته است‌که ایدئولوژی هر گاه برکل جهان انطباق داده شود ،سیاستی‌می‌زاید‌که درکل جهان درست‌است . این گینه سیاست‌هد را می‌توان به راحتی به احکام ایدئولوژیك تئوریك جهان شمول اشتباه کرد . سپس‌شرایط جهانی عوض میشود و عناصر نوین ظاهرمی‌شوند . آن سیاست دیگرخصلت‌جهانشمول خود را از دست‌می‌دهد و لذابه صورت‌عریان بیع‌عنوان سیاست مشخص ظاهر می‌گردد . انطباق پذیری احکام ایدئولوژیك ـ تئوریك به آن عناصر نوظهور می تواند به سیاستی کاملا متضاد با سیاست قبلی منجر گردد . مقوله گذار مسالمت‌آمیزوغیرمسالمت‌آمیز می تواند مثالی دراین مبرد باشد . حال اگرکسی اختلاف‌سیاست‌ها در انطباق باشرایط متفاوت را حمل برعدم تعین علمی در عرصه ایدئولوژیك ـ تئوریك کند وآن راحتی به سیاست‌در داخل یك حزب واحد‌که دیگر عرصه فعالیت‌ملی معین هم دارد ،گسترش‌دهد ،بدون‌شك برداشتی من درآوردی از یك قانون مندی واقعی وعلمی کرده است . این اکلکتیسم (التقاط‌گرایی) که بر اساس‌مخدوش‌کردن " مجرد ومشخص " در عرصه اختلافات‌حزبی فرموله شده است، نتیجه‌ای جزتئوریزه کردن حق حیات‌اپورتونیسم و مشروع‌دانستن برخورد واقعالی به آن نیست.

ولی‌اگر مسئله به همینجا ختم میشد نیازهم من غرق همان لجبازی روشنفکرانه شده بود م چون همه این حرفها هنوز هیچ مایه ازای مشخص‌سیاسی پیدا نکرده است. عدم تعین در علوم اجتماعی که به اکلکتیسم در عرصه ایدئولوژیك ـ تئوریك فعالیت‌حزبی رشد یافت در همان جا متوقف‌نمی‌ماند و در ترتیب با یك استدلال دیگرکه درزیرنقل می‌کنم به حکمی به‌ترمی‌رویم .آن استدلال به این شرح است: ۱ـ " من در آن زمان تاکید کردم فکری که مرزهای جنبش‌کمونیستی را یك چیز و مرزهای حزب طبقه کارگر را چیز دیگری تصور می‌کند ، فکری تفرقه جویانه است. " ۲ـ " اما اکنون اضافه میکنم که بطور کلی ،چارچوبی که من برای مرزهای نظری حزب و طبعا جنبش‌کمونیستی داشتم ،مرزهای تنگ‌تر از واقعیت ونیازهای واقعی حزب بود . " بیایید احکام مختلف‌این عبارت را از هم مجزا کنیم حکم اول این است‌که چارچوب قبلی که مابرای مرزهای نظری حزب و طبقه جنبش‌کمونیستی داشتم تنگ بوده‌اند . این حکمی درست است تا آنجا که مرزها درعرصه نظری (تئوریك) قابل بحثاند . لذا نمی‌توان این حکم را به عرصه مرزهای سیاسی حزب گسترش‌داد . حکم دوم این است‌که مرزهای حزب طبقه کارگر و جنبش‌کمونیستی یکی هستند . این حکم تنها به لحاظ تاریخی و نه مشخص ،وآن هم مشروط به این که منظور از " جنبش‌کمونیستی " نه جنبش‌جهانی ،بلکه جنبش‌یك کشور باشد درست‌است . حال در اینجا یك منطق غلط هم به مصداق " دیوار موش‌دارد و موش‌گوش‌دارد ،پس‌دیوار گوش‌دارد " استفاده می‌شود واز همه اینها نتیجه گرفته میشود که پس‌چارچوب مرزهای حزب دریك کشور راباید خود سرانه گشادکرد . پایه توضیحی این استدلال درخقیقت‌همان حکم دوم نقل قول قبلی است‌که اختلافات لاینحل درون حزبی راتئوریزه میکند . دراین جا همه عوامل جمع‌می‌شوند تا گام سوم خطابرداشته شود .

گام سوم برای تئوریزه کردن مرزهای جدید برای هرحزب چنین تبیین شده است : " زمانی که یك سازمان سیاسی دریك پروسه تاریخی تکوین یافته و مرزهای هویت خود را از طریق تبدیل شدن به یك ارگانیسم زنده اجتماعی درواقعیت زندگی هر جامعه معین تعین می‌بخشد ،پیش‌کشیدن این بحثها که معیارهای‌نظری وحدت به طور کلی‌به صورت مجرد چیست سؤالی نابجا است... برای مثال به فرانسه نگاه کنیم. تاریخ خود به این سوال که کدام‌اصول باید مبنای وحدت کمونیستهای فرانسه قرار

دیرد پاسخ گفته است... درجامعه ای، که احزاب سیاسی وابسته به طبقات مختلف اجتماعی تاریخا شکل گرفته‌اند، برای تشخیص سمتگیری ایدئولوژیک — طبقاتی هرفرد، چه ملاک عینی تر، قطعی تر و روشن‌تر از وابستگی او به احزاب سیاسی می تواند وجود داشته باشد؟" در اینجا دیگر آن اکلکتیسم به نوعی فنومنالیسم (پدیدارگرایی) پوزیتیویستی (یک فلسفه ایدآلیستی ارتجاعی با ظاهری علمی و واقعبینانه) تکامل بیابد. من جدا از رفیق صادق میخواهم به منابع معتبرد رمورد فنومنالیدسم و پوزیتیویسم رجوع نماید و مشخصا قضاوت کند که آیا من اتهام بی‌اساسی می‌زنم یا چنین شباهتی آن هم به روشنی وجود دارد.

پوزیتیویسم اصولا نقش‌خنثی کننده مبارزه برای نفی و دگرگونی را باز میکند. حقیقت همیشه حاوی یک وجه "ضرورت"، ولذا حاوی دینامیسم، تحول و دگرگونی است. ازاین رو حقیقت انقلابی است. حقیقت هم توضیح دهنده پدیده، آن طور که هست، و هم توضیح دهنده آن طور که باید باشد است اما وجه دوم نه‌در نفوذ پدیده، بلکه در ماهیت آن شناخته میشود و پوزیتیویسم دقیقا همین را نفی میکند. ولی مارکسیستها با توضیح جهان راضی نشده و سالت نمی‌نشینند، بلکه خواهان تغییر آنند. تصویر رفیق صادق از آرایش سیاسی و مرزبندی حزبی در جنبش کمونیستی تصویری توجیه گرانه، استاتیک و منفعل است و این دقیقا تصویری پوزیتیویستی است. متد رفیق صادق هم "ظاهربینی" (فنومنالیسم) وعدم "تحول" در ماهیت و میرندگی و بالندگی وجوه ماهیت و به عبارت دیگر، برحق و ناحق بودن واقعیت این آرایش سیاسی است. با "همین است که هست" نمی توان مارکسیست بود.، اصلا نمی‌توان انقلابی بود، چه رسد به مارکسیست بودن! برای مشخص شدن مطلب مثالی می زنم:

در مقاله رفیق صادق از یک طرف وحدت موجود سازمان با منطق "همین است که هست" تئوریزه میشود و معادل وضعیت حزب کمونیست فرانسه قلمداد می گردد. از سوی دیگر اگر همین منطق "همین است که هست" را مورد حزب توده ایران در دهه چهل به کاربریم، آنگاه گروه بیژن جزنی نه "همین است که هست" آن موقع را زیرپا گذاشته بود، در حقیقت با قطع عضویت خود در حزب توده ایران، با جنبش کمونیستی و کارگری کشورهم قطع رابطه کرده بود. (مقاله در راه وحدت) امابیژن و گروهش بنیانگذار همین سازمانی است که امروز بازهم با منطق "همین است که هست" مشروع جلوه داد. می شود! درنتیجه، "همین است که هست" امروز با "همان است که بود" دهه چهل متضاد است و لذا حداقل یکی از آنها حقانیت نداشته است. تضادمندی پوزیتیویسم توجیه گرایانه در این است که اصولا حرکت و دینامیسم واقعیت، ضرورت‌مندی حقیقت، و انقلابی بودن آن، با این پوزیتیویسم توجیه گرایانه در تضاد می افتد

حیرت انگیز آن است که این درهم اندیشی‌ها به نواندیشی نسبت داده میشود! این دهن کجی به‌پرسترویکاست.

اصولا پرسترویکا یعنی بازسازی، نوسازی، و دگرگون سازی. پرسترویکا یعنی دیدن و افشای واقعیت ها برای عوض‌کردن آن ها به دگرگون جلوه دادن و بزک واقعیت برای حفظ مضمون آن. پرسترویکا یعنی پایان دادن به ظاهرسازی، فریب وخود فریبی و انباشتن بی توجهانه و خوشبانه مسایل. پرسترویکا یعنی پایان دادن به انفعال. پرسترویکا یعنی انقلاب.

همانطورکه رفیق صادق خود نیز بر ضرورت وجود اراده واحد درحزب تاکید دارد نمی‌توان دربرابر اختلافنظرهاطولانی منفعل ماند. بهتر است با هم نگاهی به کارنامه سیاسی خودجریان پرسترویکا در اتحاد شوروی بیاندازیم. اصولا پرسترویکا در اثر با حمله علنی و مداوم سیاسی میخائیل گارباچف و دیگر رهبران آن به مخالفین سیاسی راه خود را باز کرده به پیش‌رفته است. میخائیل گارباچف حتی یک‌لحظه هم دچار این درهم اندیشی های موهوم نبوده است که گویا اختلاف‌نظر موافقین و مخالفین پرسترویکا از جمله مسایل لاینحل در حیطه اختلاف‌نظری درون حزبی است که با بحث و اقناع حل نمی‌شود و باید با آن ساختا! میخائیل گارباچف در کتاب خود به نام پرسترویکا می‌نویسد "پرسترویکا به کسانی که عادت کرده‌اند به شیوه گذشته کارکنند سخت‌ترین ضربه را (این عبارت در ترجمه‌سازمان فدائیان — ۱۶ آذر — از کتاب به غلط به صورت "ضربه سخت‌تری" ترجمه شده است)

خواهد زد . ما اپوزیسیون سیاسی نداریم ، اما این بدان معنی نیست که با آن عده که دلایل گوناگون پرسترویکا را نمی پذیرند برخوردی رخ نخواهد داد ... سیاست بی‌تردید مهم‌ترین جنبه هر روند انقلابی است ، و این امر در مورد پرسترویکا نیز صدق میکند . از این رو ما برای تدبیرهای سیاسی ، دموکراتیزه کردن گسترده و راستین ، مبارزه قاطع با پرونده بازی اداری و قانون شکنی (در ترجمه مورد بحث به غلط به صورت " مبارزه بیّ رحمانه با آزارسانی اداری و سرپیچی از قانون " آمده است) و شرکت فعالانه توده‌ها در اداره امور کشور تقدم قائل می شویم . این ها همه ، با مساله اساسی هر انقلاب ، یعنی مساله قدرت (در ترجمه مورد بحث به غلط " حاکمیت " آمده است) ، ارتباط مستقیم دارد . " (صفحات ۳۷ تا ۳۹ کتاب پرسترویکا ترجمه فارسی منتشره از جانب سازمان فدائیان خلق — ۱۶ آذر)

مطابق آمار پراکنده ای که هم اکنون در دسترس من است و شاید نادقیق باشد اما به هر حال تصویر کلی را روشن می سازد ، تحولی در سطح بالاترین رده‌های پرسنل سیاسی در اتحاد شوروی اتفاق افتاده است . شاید تنها یک یا دو مورد مشابه در تاریخ داشته باشد : تنها طی یک پلنوم ک.م. (ژوئن ۱۹۸۷) چهار نفر عضو از بیست نفر هیات سیاسی ، یعنی ۲۰٪ عوض شدند (سه نفر عضو اصلی آلکساندر یاکولف ، نیکولای سلیونکوف و ویکتور نیکونوف و یک تن عضو مشاور دیمیتری پازوف) در آستانه پلنوم ژوئن ۱۹۸۷ ، از دوازده نفر دبیران کمیته مرکزی تنها دو نفر سابقه عضویت در هیات دبیران قبل از نوامبر ۱۹۸۲ (در گذشت لئونید برژنف) را داشتند که یکی از آنها خود گارباچف بود!

به عبارت دیگر ۸۳٪ دبیران کمیته مرکزی تا قبل از این پلنوم عوض شده بودند . از ۱۶ نفر مسئولین شعب کمیته مرکزی ، تنها یک تن قبل از نوامبر ۱۹۸۲ دارای چنین پستی بوده است . نیکولای دروچینا ، استپان چرووننکو ، ویتامین آفونین و ایوان پاستربوف در فاصله سالهای ۸۴ — ۱۹۸۲ اولگ بلیاکوف ، آرکادی وولسکی ، نیکولای استاشنکوف در سال ۱۹۸۵ ، الکساندر ملنیکوف ، ویکتور — پاسترناک لئونید بویی‌کین ، یوری ورونوف در سال ۱۹۸۶ و یوری اسکلیاروف ، ایوان اسکیبا ، والنتین گر یگوریف ، والری بولدین در سال ۱۹۸۷ به این مقام منصوب شده بودند . به عبارت دیگر ، ۹۴٪ مسئولین شعب جدید بودند . در فاصله انتخاب میخائیل گارباچف به دبیرکلی ک.م. تا کنگره ۲۷ ح.ک.ا.ش ، ۳۰ نفر از ۱۰۶ نفر وزرا و روسای دوایر دولتی عوض شدند . سپس در فاصله بین کنگره ۲۷ تا پلنوم ژوئن ۱۹۸۷ ، ۲۶ نفر دیگر وزیر و رئیس دوایر دولتی عوض شدند . با توجه به تغییراتی که در هیات اجرائیه شورای وزیران نیز رخ داده است تنها در فاصله ژوئن ۱۹۸۵ تا ژوئن ۱۹۸۷ ، یعنی طی دو سال اخیر ۶۸ تن از ۱۰۶ عضو (۶۴٪) شورای وزیران اتحاد شوروی تغییر یافته اند . از ۳۰۷ نفر اعضای ک.م. ، ۱۱۲ نفر عضویت رسمی خود را در این ارگان را در سال ۱۹۸۶ کسب کرده‌اند . منتخب کنگره ۲۷ ح.ک.ا.ش ، ۴۵٪ منتخبین کنگره ۲۶ حضور ندارند که از این میان ۱۱٪ درگذشته بودند اما ۳۴٪ انتخاب نشدند . البته در این آمارها از یک طرف تغییراتی که به دنبال ارتقای موقعیت برخی پرسنل رخ داده است هم به حساب آمده ، و لذا مقدار مطلق آمار نسبتا بالاتر از واقعیت کنار رفتن پرسنل معینی است . از طرف دیگر پرسنل برخی پست ها بیش از یک بار عوض شده‌اند و از این جهت پرسنل است . اما به هر حال چه کم تر و چه بیشتر ، تا حد زیادی با این واقعیت آشنا شدیم که میخائیل گارباچف به عنوان اندیشه پرداز و رهبر پرسترویکا نه هیچ تعارفی با کسی ندارد ، بلکه حتی لحظه‌ای مطابق آنچه به نوادیشی نسبت داده شد ، نیاندیشیده است . در این راستا ، پلنوم ژانویه ۱۹۸۷ در مورد کادرها این تحولات پرسنلی را جهت‌دهی و تئوریزه کرده و برای آینده رهنمود تنظیم کرده تنها پس از این تحولات بود که پلنوم ژوئن ۱۹۸۷ با تصویب برنامه اقتصادی پرسترویکا به پایان رسید . میخائیل گارباچف در مصاحبه اخیر خود با واشنگتن پست (ماه مه ۱۹۸۸) در پاسخ سوالی در مورد اختلافات احتمالی در سطح رهبری جزب با روشنی تمام گفت : " رهبری فعلی اتحاد شوروی — از جمله هیات سیاسی و حکومت —

www.iran-archive.com

اساساً بعد از اوریل ۱۹۸۵ و زمانی که ماگام در راه پروسترویکا گذاشتیم شکل گرفته است. " فکر میکنم دیگر دیگرتردیدی در منظور میخائیل گارباچف زمانی که گفت پروسترویکا یک انقلاب است و مساله اصلی هر انقلابی هم مساله قدرت است، باقی نمانده باشد! ولی آیا این تغییر و تبدیلات عظیم و بنیادی از طرق غیردموکراتیک، پشت درهای بسته و با اشاره ابرو و انگشت انجام گرفته است؟ به هیچ وجه با تمام این تغییر و تحولات میخائیل گارباچف سمبل آزاد منشی، دمکراتیسم و فرهنگ سیاسیست. این تحولات همگی از کانال‌های اصولی و قانونی، در تنگره ها و پلنوم های حزبی و از طریق بردن سیاست به میان وسیع‌ترین توده ها و بسیج سیاسی، ترویج اندیشه های پروسترویکا دمکراسی و علنیت صورت گرفته است.

متاسفانه در سازمان ما نه فقط در سازمان ما، بلکه در کل جنبش چپ مارکسیستی ایران آن چه همیشه رسم بوده است، رزیندی سکتاریستی انشعاب دسته بندی و عدم تحمل دیگران بود" است اما از دمکرات منشی به دور بوده‌ایم.

دهتر از یک سال پیش بود که یکی از مجلات آلمانی (اشپیگل یا اشترن) از محبوبیت ۶ رهبر سیاسی در در آلمان فدرال آمار گرفت. این شش نفر عبارت بودند از گارباچف، ریگان، میتران، تاچر، یاروزلسکی و هونکر. نتیجه آن بود که گارباچف مقام اول و به دنبال او میتران مقام دوم راکسب کردند. ریگان فاصله زیاد از این دو نفر سوم شد. نمره تاچر در این همه پرسی در حدود صفر بود! در نتیجه می بینیم که میتوان قاطع بود اما در عین حال سمبل دمکراتیک منشی و فرهنگ سیاسی هم بود (البته هر کسی نمیتواند این دو را با هم ترکیب کند.) نارنامه نواندیشی در اتحاد شوروی حائی از ترکیب این دو عنصر است. پس رفقا، نواندیشی آری، اما در هم اندیشی نه!

۴ـ مشی اتحاد چپ با شرکت سهامی بدون سهام؟

نظر آلترناتیوی که از سوی رهبری در برابر نظر رفیق صادق پیرامون مساله وحدت و مرزبندی ارایه شده است. مقاله دو قسمتی رفیق عبدالله است. نقطه آغاز رفیق عبدالله با رفیق صادق تفاوتی ندارد ندارد. نظر آلترناتیو هم از این اصل آغاز میکند که کلیه سازمانهای چپ مارکسیست به لحاظ اصولی می توانند با یکدیگر وحدت کنند و مشکل ایدئولوژیک جدی در این میان وجود ندارد. تفاوت نظر رفیق عبدالله با رفیق صادق ظاهرا از اینجا شروع میشود که امکان عملی وحدت را دورتر و راه رسیدن به آن راطولانی تر و پس از طی یک مرحله طولانی مشخص اتحاد چپ می بیند. از این رو " مشی اتحاد چپ " طی این دو مقاله تبیین شده و حول دو محور ایدئولوژی (مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری) و عام ترین شعار سیاسی این مرحله از انقلاب (سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی) توضیح داده میشود.

این نظرگته ظاهری واقعبینانه و مسئولانه دارد، متاسفانه با هیچ معیار مارکسیستی که سهل است حتی حتی با معیار عادی سیاسی نمی تواند قضاوتی امید وارکننده در پی داشته باشد. حیرت انگیز است اگر رفقای ما در سطح هیات سیاسی این اصل ساده را ندانند که اگر دو حزب چپ بتوانند بر سر ایدئولوژی و عام ترین شعار سیاسی این مرحله انقلاب به توافق برسند، خواه ناخواه در پرو سه بررسی وحدت قرار میگیرند زیراکه در اصول باهم توافق دارند. اختلاف آنها در عرصه تاکتیک و استراتژی سرنگونی منطقا اگر حتی حل نشود، اما با تکیه بر آن ایدئولوژی و آماج سیاسی مشترک میتواند مورد بحث مشخص و جدی قرار گیرد. در مورد این گونه احزاب، اتفاقاً نظر رفیق صادق درست است که مساله همکاری‌های ذآنان نمی تواند بدون مد نظر داشتن مساله وحدت حل و فصل شود. در حالت روم رو حزب نمی توانند بر سر ایدئولوژی و هدفهای عام تر به توافق برسند ولذا به دلیل مبارزه عینی مشترک و دشمن مشترک می توانند حول اهداف و مشی مبارزاتی مشخص و معین بدون چشم داشتن به وحدت به توافق برای اتحاد برسند. به زبان ساده تر این که در دنیا همیشه رسم بوده است و این رسم هم منطقی و علمی بوده است که ابتدا یک هدف، نقشه، شیوه و مشی مبارزاتی معین و مشخص مطرح میشود و بعد حول این هدف، نقشه، شیوه و مشی مبارزاتی معین و مشخص است که اتحاد چپ تشکیل میشود.

تا بحال اتفاق نیافتاده است که چند نیروی چپ ابتدا به دور هم جمع شوند و بعد برسر این که چه کار مشترکی میتوانند انجام دهند به بحث بنشینند! این در مورد وحدت ممکن است مثلا به روند وحدت حزب کارگر و کمونیست ترکیه توجه کنید ـ اما در مورد اتحاد چپ، این به معنی تشکیل تجمعی است که هنوز محور تجمع خود را تعریف نکرده است! این عین پیشنهاد رفیق عبدالله است که نام مشی اتحاد چپ بر آن گذاشته است. ضرورت و نیروهای اتحاد چپ ابتدا با دو اصل ایدئولوژی و سرنگونی تعریف و تعیین می‌شوند. سپس در صفحه آخر مقاله پیشنهاد میشود که نمایندگان ما و دیگران بنشینند و تصمیم بگیرند چه کار بکنند! اما اصولا مشی مبارزاتی و نقشه انقلابی رفیق عبدالله چیست؟ تفاوت آن با دیگر نظرات موجود و ارایه شده در بولتن یا دیگر جریانات چپ مارکسیستی چیست؟ نقاط مشترک آن در کجاست؟ اینها دیگر مسایلی است که نگرانی رفیق عبدالله را به اندازه خود اتحاد تشکیل اتحاد چپ برنیانگیخته است! من اطمینان دارم که رفیق عبدالله همه این حقایق را خیلی بهتر از من می فهمد. با این حال برای اینکه جای هیچ شبهه‌ای نماند که گویا من احکامی من‌درآوردی و سکتاریستی صادر کرده‌ام بد نیست همراه با رفیق عبدالله نظری به دنیای واقعی سیاست بیاندازیم:

یکی از معروفترین و پیرومندترین اتحادهای چپ، جبهه رهائی بخش فارابوند و مارتی است. همه می دانیم که اعضای این جبهه ابتدا دور هم جمع نشدند تا بعد از مشی مسلحانه را تبیین کنند. شفیق خورخه هندال پیش از تشکیل این جبهه در ۱۹۴۸ طی مقاله مفصلی در صلح و سوسیالیسم به تحلیل اوضاع السالوادور پرداخت و از جمله نوشت:

"... از این ها نتیجه میشود که جبهه دموکراتیک ضد فاشیستی مطروحه از سوی نیروهای انقلابی می‌تواند و باید بسیار گسترده باشد. به نظر برخی محافل بورژوازی بزرگ نیز میتوانند به درجاتی در آن شرکت جویند، مشروط بر آن که هر چند موقتی، اما موضعی لیبرال اتخاذ نمایند."

و" حالا به اصل مطلب می‌رسیم: قدرت دموکراتیکی که با مبارزه این ائتلاف گسترده نیروها برسر کار خواهد آمد هیچ چیز جز یک قدرت دموکراتیک گذار نمی‌تواند باشد. ما معتقدیم که خصلت اصلی قدرت دموکراتیکی که به این صورت پدید می‌آید، گذرندگی و دوتاهی عمر آن است ولی این حکم نمی تواند به هیچ زمان بندی معینی محدود گردد زیرا نقطه ای که در آن این قدرت متحول می گردد، به شرایط عینی و ذهنی از میان رفتن آن کسب کیفیتی نوین از جانب این قدرت بستگی دارد."

" زندگی ثابت کرده است که مبارزه طبقاتی شدت تکیرنده طی دوره‌های گذار فراگرد انقلابی به برخوردهای تند میان نیروهای انقلاب و ضد انقلاب می انجامد. از این رو ما معتقدیم که قدرت دموکراتیک گذار فرصت تحکیم خود را نخواهد یافت و ثبات آن وابسته به جهت تکاملی آن خواهد بود: این که راه خروج از این موقعیت به طور کلی و در نهایت بورژوائی و در نتیجه در وابستگی به امپریالیسم خواهد بود یا اینکه راه حل سکتاریستی راهی ضد امپریالیستی بوده و به همان تناسب به طور کلی و در نهایت نتیجتا به سوسیالیسم منتهی می‌شود."

" به همین دلیل شکل گیری قدرت دموکراتیک نمی تواند به عنوان هدف نهایی تلقی گردد تلقی آن به عنوان یک مرحله کامل انقلاب که جای خود دارد، اما می تواند و باید عنوان سرآغاز مرحله بعدی فراگرد انقلابی که اهداف ضد دموکراتیک، ضد امپریالیستی و سوسیالیستی را پیش‌روی خود دارد تلقی گردد."

"... شعار مرکزی در مورد مساله قدرت تحت شرایط رژیم های دیکتاتوری، فاشیستی، و فاشیست مآب هیچ چیز دیگری جز سرنگونی رژیم و استقرار حکومت دموکراتیک نمی تواند باشد."

سپس نگره هفتم حزب در سرا بط مخفی در ۱۹۷۹ برگذار میشود و ضمن جمعبندی از فعالیت حزب بعد از کنگره ششم که در ۱۹۷۰ منعقده شده بود سندی به نام " بنیادها و تزهای مشی کلی حزب کمونیست السالوادر " را به تصویب می رساند که شامل تحلیل دقیقی از وضعیت اجتماعی ـ اقتصادی کشور از ابتدای قرن نوزدهم تا زمان حاضر و تحلیل قدرت سیاسی در السالوادر در طی ۴۸ سال گذشته بود. در این سند آمده است:

" به عبارت دیگر، انقلاب در السالوادر وارد مرحله‌ای تاریخی شده است و اگر ما بتوانیم موقعیت پیشاهنگی را به دست آوریم که مشی درستی را به عمل گذارد و با اعتماد به نفس بتواند نیروهای اجتماعی ترقی خواه و در وجه اول، زحمتکشان را به سوی پیروزی رهبری نماید انقلاب السالوادر نیز پیروز خواهد شد."

در دسامبر همان سال (۱۹۷۹) یک مرکز هماهنگی میان نیروهای رهایی‌بخش خلق فارابوند و مارتی، نیروهای نظامی مقاومت ملی و حزب کمونیست السالوادر ایجاد شد. در ۱۹۸۷۰ نیروی چهارم به نام حزب انقلابی السالوادور ـ ارتش انقلابی خلق به این مرکز هماهنگی پیوست. به رودی بحثهای مختلف در مورد خصلت انقلاب آینده طی چند ماه به سرانجام رسید و انقلاب آینده را دمو دموکراتیک و ضد امپریالیستی تعیین گردید و پلاتفرم برنامه‌ای آن به تصویب رسید. هنوز سال ۱۹۸۰ به پایان نرسیده بود که جبهه فاریوند مارتی رسمیت یافت و جبهه توده‌ای آن به نام جبهه دموکراتیک انقلابی هم تشکیل شد.

اتحاد رفیق عبدالله بیشتر به تجربه مکزیک توجه داشته است. اما این تجربه هم خلاف مشی اتحاد چپ چپ" رفیق عبدالله بود:

کنگره ۱۶ حزب کمونیست مکزیک در سال ۱۹۷۱ برنامه جدید حزب را تصویب کرد و لذا برنامه حزب معین بود. سپس کنگره ۱۷ حزب کمونیست مکزیک در ۱۹۷۵ بر اساس برنامه جدید تاکتیک ها و نقشه مبارزاتی را و سندی به نام "پلاتفرم انتخاباتی چپ" را تصویب کرد. کنگره ۱۸ حزب در ۱۹۷۷ پس از مدت درازی برای اولین بار به صورت علنی برگزار شد. این کنگره، فعالیت مشترک انتخاباتی با حزب سوسیالیست انقلابی مکزیک و حزب انقلابی زحمتکشان مکزیک را جمع‌بندی کرد. در فوریه ۱۹۷۷ نیز چهارین سازمان چپ توانستند مشترکاً یک تحلیل مشترکاً یک تحلیل از وضعیت سیاسی ـ اجتماعی و اقتصادی کشور ارایه دهند. این تحولات در کنگره نوزدهم حزب کمونیست مکزیک در ۱۹۷۹ جمع‌بندی شد. سپس کنگره ۲۰ حزب در ۱۹۸۱ وحدت با چهار حزب دیگر را در چارچوب حزب سوسیالیست متحد مکزیک با یک پیش مرحله حفظ استقلال این احزاب در قالب اتحاد چپ به تصویب رساند در نتیجه کنگره موسس (اول) حزب سوسیالیست متحد مکزیک در نوامبر ۱۹۸۱ با وحدت حزب کمونیست حزب کمونیست، حزب خلق مکزیک، جنبش اتحاد و عمل سوسیالیستی، حزب سوسیالیست انقلابی و جنبش اقدام خلقی برگزار گردید. بلافاصله پس از این وحدت، حزب سوسیالیست متحد مکزیک با آوردن بیش از یک میلیون رای در انتخابات سال ۱۹۸۲ مکزیک به سومین نیروی سیاسی مکزیک تبدیل شد. این حزب در انتخابات ۱۹۸۶ توانست ۲۰۰ کرسی در مجالس ایالتی مکزیک بدست آورد.

مثال دیگری بزنیم: حزب کمونیست ونزئلا در ۱۹۷۸ به منظور شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری پیشنهاد معرفی کاندیدای مشترک برای جناح دمکراتیک چپ ارایه داد. این پیشنهاد با استقبال جنبش انقلابی چپ (میر) مواجه شد. سپس ۶ حزب دیگر به اساس جنبش در راه سوسیالیسم، جنبش در راه سوسیالیسم، جنبش انتخاباتی خلق، اتحادیه سوسیالیستها، پیشاهنگ متحد، مارش خلق و گروه اقدام انقلابی به آن‌ها پیوستند. نتیجه این اتحاد آنها بود که در انتخابات محلی تعداد کرسی های حزب کمونیست از ۳ به ۳۰ عدد و کل کرسی های چپ از ۳۰ به ۱۵۰ عدد رسید. سپس همین ائتلاف باعث نزدیکی بیشتر شد. یکی از ابزار این نزدیکی، برگزاری کنفرانسهای میان ۱۵۰ نفر وکیل جبهه ها حول مایل مسایل جاری کشور بود که در حقیقت، به کنفرانس سیاسی نیروهای چپ تبدیل میشد. سپس براین اساس کنگره ششم حزب کمونیست ونزئلا در ۱۹۸۰ مشی اتحاد وسیع دمکراتیک را به تصویب رساند. کمیته هماهنگی ملی چپ که از این نیروها تشکیل شد ۱۹٪ آرای انتخاباتی در ۱۹۸۰ برای نیروهای چپ به ارمغان آورد. بعدا به دلیل اختلافات برنامه‌ای، جنبش در راه سوسیالیسم از این اتحاد خارج شد ولی بقیه نیروها توانستند روی کاندید مشترک برای انتخابات ریاست جمهوری توافق کنند.

بازهم مثالی دیگر: جبهه وسیع در فوریه ۱۹۷۱ در اروگوئه تشکیل شد. این جبهه با شرکت حزب کمونیست، حزب سوسیالیست، حزب دمکرات مسیحی، جبهه رهایی‌بخش چپ و برخی جریانات دیگر به رهبری ژنرال لیبرسرگنی به منظور فعالیت انتخاباتی تشکیل شد. این جبهه در انتخابات نتیجه قابل توجهی بدست آورد و در نتیجه ارتش در ۱۹۷۳ به کودتای نظامی جبهه وسیع را غیر قانونی کرده و بیش از یک دهه دیکتاتوری خونینی را در اروگوئه برقرار ساخت. این شرایط عینی چنان استحکامی به آن جبهه داد که مبنای اقدامات مسلحانه چریکی نیز قرار گرفت. سپس به کودتا بحران شکننده سال ۱۹۸۴، حکومت نظامی مجبور به پذیرش انتخابات قانونی شد. تمامی احزاب عضو جبهه وسیع در این انتخابات قانونی شدند جبهه تنها جناح سیاسی اروگوئه بود که توانست آرایی بیش از انتخابات ۱۹۷۱ بدست آورد. این جبهه آرای خود را ۳۶٪ نسبت به انتخابات ۱۹۷۱ افزایش داد.

مثالی از یک تجربه جالب: در اکوادور جنبش چپ به سه بلوک ایدئولوژیک تقسیم شده بود. ۱۰٪ ـ جبهه وسیع چپ گرایش انترناسیونالیستی) متشکل از حزب کمونیست اکوادور، چپ مستقل و چند سازمان کوچک چپ. ۲ـ جبهه سوسیالیستی (گرایش تروتسکیست) متشکل از حزب سوسیالیست حزب سوسیالیست انقلابی و برخی عناصر سندیکایی ۳ ـ جنبش دمکراتیک خلق (گرایش اندیشه مائو) متشکل از حزب کمونیست مارکسیست ـ لنینیست اکوادور و برخی جریانات کوچک دیگر. در ۱۹۸۶ این سه جبهه به همراهی سوسیال رفرمیستها و ناسیونال رفرمیستها جبهه وسیعی را تحت عنوان ائتلاف ترقی خواه پارلمانی تشکیل دادند.

مثالی از گواتمالا: سازمان وحدت انقلابی ملی گواتمالا حول مشی مبارزه مسلحانه با شرکت چهار نیرو به نامهای ارتش چریکی فقرا، نیروهای نظامی قیام، سازمان خلق مسلح و حزب کار گواتمالا (حزب برادر) در فوریه ۱۹۸۲ تشکیل شد که حزب کار گواتمالا در مارس ۱۹۸۲ به آن پیوست. این جبهه زمینه ای برای گسترش بعدی پروسه وحدت میان این احزاب فراهم کرد.

باز هم یک مثال دیگر: هفتمین کنگره حزب کمونیست پرو در ۱۹۷۹ زیر شعار "در راه یک حکومت ضد امپریالیستی و خلقی، در راه پیشروی و سوسیالیسم" پیشنهاد اتحاد چپ برای انتخابات ریاست جمهوری را ارایه داد. در ژانویه ۱۹۸۰ جبهه احزاب چپ با شرکت حزب کمونیست، حزب سوسیالیست انقلابی هرچند حزب دیگر تشکیل شد. این جبهه توانست به رودی پشتیبانی تنفدراسیون کارگران پرو، فدراسیون کارمندان شهری‌سازی، تنفدراسیون ملی زراعت، تنفدراسیون اهالی سهرک‌های جدید و برخی دیگر سازمانهای توده‌ای پرو را به دست آورد.

این جهانگردی را می‌شود خیلی بیش از این ها ادامه داد اما فکر میکنم همین هم کافی باشد تا دریابیم که همیشه ابتدا برنامه‌ای پلاتفرمی و آن هم برای کار معینی، از انتخابات تا مبارزه مسلحانه پدید آمده است و سپس حول آن یک اتحاد چپ شکل گرفته است. به فرض که این اتحاد چپ افلاطونی رفیق عبدالله محقق شد. اما در فردای این اتحاد، هریک از نیروهای درون آن اگر اهل عمل باشد میخواهد نقشه خود را دنبال کند. یکی میخواهد در کوهستان مبارزه نظامی میکند. دیگری میخواهد در تبریز جبهه واحد کارگری تشکیل دهد. سومی میخواهد شعرا و نویسندگان را در تهران گرد هم جمع کند. چهارمی هنوز در حال استخاره است که بالاخره بر سر شعار سرنگونی بماند یا خیر. پنجمی هم که خودما باشیم، فقط بر سر یک چیز توافق داریم، و آن هم عدم توافقمان بر سر همه چیز است! با این وضع، تکلیف اتحاد عمل چه میشود؟

۵ـ سلاح نوسازی یا نوسازی سلاح؟

حقیقت این است که نه رفیق عبدالله آنقدر ساده دل است که به دنبال این اتحادهای افلاطونی باشد و نه رفیق صادق آنقدر بی‌خیال است که بخواهد چنان آتش شله قلمکاری از جنبش کمونیستی درست کند. من معتقدم رفیق صادق حتی لحظه‌ای هم "پوزیتیویست" و "فنومنالیست" نشده است! اصل قضیه چیز دیگری است. مقدم بر هرچیز، این روزها باید به مقالات رفقای رهبری به مثابه نطق های انتخاباتی نگریست. این هم خوب است و هم بد. خوب به این دلیل که دست کم فرهنگ

دیدی در سازمان ما در حال شکل گیری است و آن ، فرهنگ جلب نظر توده اعضا ، به حساب آوردن نمرات آنان ، بیرون آمدن رفقای رهبری از پشت پرده ارگانها و کمیته ها ، انسانی ترشدن و واقعی شدن نام هایی که مدتها فقط برای جمع محدودی از کادرها مفهومی ملموس و انسانی داشتند اما برای بقیه بسیار دور و در هاله‌ای از تجرید باقی مانده بودند ، و بالاخره در یک کلام پیاده شدن برخی رفقا و رهسپردن همراه اعضای ساده است. اما چرا بد است؟ بد است زیرا این پیوند خوردن با توده‌ها به جای اینکه در مجرای علمی ـ تئوریک و ترویجی قرار گیرد ـ آن طور که رابطه لنین با توده اعضا بود ـ متاسفانه در مجرایی پارلمانتاریستی و تبلیغاتی با همه جوانب منفی آن قرار گرفته است. این روزها اگر رفقای مختلف رهبری در تکرار مکرر واژه‌هایی مثل دمکراسی ، وحدت ، اتحاد ، کنگره و ... بریکدیگر تاسی جویند و یا سعی کنند مقالات یکی از دیگری " واضح بینانه تر " ، " پخته‌تر و " متین تر " و " دارای " روح گذشت " ، " برخورد وحدت طلبی " و " برخوردار بالا " باشد تا آن جا که حتی نامی از یکدیگر نبرند حال آن که برهمه عیان باشد که روی سخن رفقا صادق و عبدالله با یکدیگر است! ـ نباید تعجب زده شد . ولی من رای دهنده حق دارم اگر از خود مرا اگر بپرسم که چگونه است که در عین وفور نظراتی که همه دم از وحدت و اتحاد می زنند و همه به سکتاریسم و خشک اندیشی لعن و نفرت می‌فرستند ، پنج سال است مساله شعار آلترناتیو مدرت در سازمان من میان رفقای رهبری حل نشده است؟ چگونه است که مساله برنامه در حزب کمونیست اتحاد شوروی با آن تاثیرات زیر و رونده جهانی و تاریخی خود طی سه سال (۸۵ـ۱۹۸۲) حل میشود اما در سازمان من پس از ۵ سال تازه هنوز بحث برسر تعداد برنامه ها شت بدون اینکه هیچ برنامه عملی و واقعی و مشتی به تحلیل جدی سیاسی و اقتصادی جامعه روی میز نماینده من رای دهنده در کنگره قرار داشته باشد ؟ چگونه است که نوع و خصلت و مرحله انقلاب در میان نیروهای چپ السالوادر در مدتی کوتاه تر از یک سال حل و فصل میشود و انقلابیون به دنبال وظایف عملی خود می‌روند اما در سازمان من گروهی مشت چپ و گروهی مشت راست لنین را چسبیده‌اند و آن را بر چانه طرف مقابل می کوبند و در نهایت آبروی لنین را می‌برند اما هنوز برسر فلان و بهمان پسوند و پیشوند مرحله انقلاب به توافق نرسیده‌اند . رفقا! آیا من حق دارم این سوالات را در گرماگرم این مقالات انتخاباتی از خود بپرسم یا نه ؟ و آیا من حق دارم به دنبال این سوالات یک سوال دیگر هم از خود بکنم : چرا ؟ من پاسخ خودم به این " چرا " را در بخش دیگری تحت عنوان " صورت مساله را عنی ننید " نوشته ام .

اما در تمام اصل قضیه ، همان جنبه انتخاباتی این مقالات نیست. جنبه مهمتر آن در پاسخ به این سوال عیان میشود که رفیق صادق چه نیازی به آن فرمول‌بندی های فرمالیستی و رفیق عبدالله چه احتیاجی به آن مشی افلاطون داشته است؟ برای پاسخ به این سوال ابتدا سوال دیگری را به عنوان مقدمه مطرح میکنیم : اختلاف رفقا برسر چیست ؟ شاید سوال عجیبی را طرح کرده باشیم زیرا میتوان فورا لیست بلند و بالای از هزار و یک خرده اختلاف ایدئولوژیک ، سیاسی ، تشکیلاتی و ... تنظیم کرد . اما رفقا واقعا اختلاف برسر چیست ؟ زمانی مقاله رفیق مجید در بولتن اول بیان گر نظر اپوزیسیون سازمانی و مقاله رفیق خسرو در بولتن دوم بیان گر نظر پوزیسیون سازمانی بود . واقعیت هم این است که این دو مقاله دارای اختلاف جدی و اساسی بودند . اما با تغییر نظر رفیق مجید (اگر چه تغلیدی ناپیگیرانه از نظرات رفیق امیربود) و ارایه تصویری دو فازی (دولت موقت ـ جمهوری دمکراتیک خلق) از قدرت آلترناتیو ، طرح شعار دولت موقت و مبارزه در راه جمهوری دمکراتیک خلق که در حقیقت قدرتی دمکراتیک با هژمونی تامین شده طبق تاکر تصویر شده است فرمول بندی متفاوتی با نظر طرح استراتژی تاکتیک که حاکمیت انقلابی خلق همراه با مبارزه در راه تامین هژمونی پرولتاریا را طرح میکند نیست. این فرمول خیلی ساده است:

دولت موقت ـ جمهوری دمکراتیک خلق = حاکمیت انقلابی خلق + هژمونی پرولتاریا . والسلام!

حال از درستی یا نادرستی این فرمول بگذریم. لذا با تغییر نظر رفیق مجید ، اختلاف بیشتر حول فاز گذار از قدرت دمکراتیک با هژمونی پرولتاریا " به دیکتاتوری پرولتاریا " متمرکز شد که می بینیم به

www.iran-archive.com

درستی هم در مقاله آخر رفیق مجید برجسته شد . نکته دیگر، اختلافات برداشت از نقش بورژوازی در جبهه بود . پس ابتدای دو فرمول برهم منطبق شد و اختلاف تنها بر سر انتهای دو فرمول بندی باقی ماند . در این دوره فرمول، در اپوزیسیون یک تحول بزرگ رخ داد، بود و اپوزیسیون به دنبال باقی ماندن بخش کوچکی از آن در موضع سنتی، به اپوزیسیون نوینی تحول یافته بود . پوزیسیون با استفاده از این موقعیت تبلیغ میکرد که چپها " " راست" شده‌اند و قطب بندی " چپ ـ راست" عوض شده است . عناصر درستی هم در این تبلیغات وجود داشت . مدتی مقالات و تبلیغات حول این محور جهت گرفتند . اما مقاله رفیق رحیم حاکی از تحول دیگری این بار در قطب پوزیسیون بود . آری پوزیسیون هم اگرچه چندی بعد، اما گام در راه تجزیه به پوزیسیون سنتی و پوزیسیون سنتی نوین نهاد .

مقاله رفیق صادق به معنی طرح رسمی پوزیسیون نوین بود، اما تولد پوزیسیون نوین حاوی معنی دیگری هم هست: قسمت انتهای دو فرمول بالا نیز خواه ناخواه برهم منطبق شده است. رفیق صادق با این چهارچوب نظری جدید دیگر نمی تواند با فرمول‌بندی " جمهوری دمکراتیک خلق طولانی مدت " یا به عبارت دیگر، هژمونی پرولتاریا اما پلورالیسم پارلمانی طولانی برای حفظ جبهه میهنی ـ آنطور که در برخی کشورهای اروپای شرقی رخ داد . " مخالفت اصولی داشته باشد . پس اگر بخواهیم جدی بیاندیشیم، ابتدا و میان و انتهای فرمولهای پوزیسیون و اپوزیسیون نوین سازمانی دست کم در چند ماه گذشته برهم منطبق شده است. به عبارت دیگر، در محافل مرکزی نظریه پردازی، محور اصلی اختلاف نمی توانست در چند ماه گذشته روی قدرت آلترناتیو متمرکز شود . البته پوزیسیون و اپوزیسیون سنتی سازمان که هنوز هم نمایندگان محدودی از آن باقی مانده است، کماکان دارای اختلافات جدی هستند اما گروهی از رفقا که در حقیقت متعلق به محافل غیر مرکزی نظریه پردازان هستند و من در مقدمه این مقاله به بررسی برخورد نظرات آنان پرداختم به این دلیل هنوز تا بولتن ۸ کماکان تتمه جنگ و گریز بر سر مقالات رفیق مجید و رفیق خسرو را ارائه داده‌اند که به موقع قضیه تحولات در محافل مرکزی را درک نکرده‌اند و لذا از زمان و تحولات عقب افتاده‌اند . عقب افتادگی این رفقا به دلیل تعلق واقعی و جدی آنان به پوزیسیون و اپوزیسیون سنتی نیست .

حال به سوال خود باز گردیم: واقعا اختلاف بر سر چیست؟ پاسخ دیگر باید روشن باشد :

مقوله وحدت و حزب توده ایران است که هنوز لاینحل باقی مانده است! حال به سوال پیش از آن باز گردیم : نتیجه عملی و مادی این فرمول‌بندی های فنومنالیستی و افلاطونی در چیست ؟ پاسخ : حفر سنگرهای جدید در میدان جدیدی که پوزیسیون و اپوزیسیون نواندیش وارد آن شده‌اند ـ میدان میدان نواندیشی ! سنگرهای قدیم به پوزیسیون و اپوزیسیون سنتی واگذاشته شده‌اند .

برای پوزیسیون نواندیش اما هوادار وحدت طراز بالاتر عیان است که دوران مقالات مرزبندی و در راه وحدت سپری شده است . در آن دوران، میان حزب و سازمان یگانگی ایدئولوژیک و سیاسی وجود داشت و نزدیکی عینی و اتحاد عمل هم موجود بود و به همین دلیل، مساله وحدت به مساله ادغام تشکیلاتی محدود بود . در آن دوران مقاله مرزبندی در عرصه ایدئولوژی و مقاله در راه وحدت در عرصه برنامه و سیاست، موقعیت حزب توده ایران به عنوان حزب طبقه کارگر ایران را تئوریزه کرده و توضیح دادند و در این رابطه موقعیت سازمان در وحدت با آن را تبیین نمودند سپس وارد فاز بعدی میشویم، یعنی از دوران ضربان و مهاجرت تا پائیز سال گذشته (پلنوم مهر ماه) در این دوران مساله یگانگی و برنامه ای و سیاسی میان حزب و سازمان از میان رفت آن چه باقی ماند، از یک سو یگانگی ایدئولوژیک و از سوی دیگر اتحاد عمل نزدیکی و عینی و اتحاد عمل بود . در این دوران بود که فرمول بندی قطع نامه وحدت مطرح شد . مضمون واقعی این فرمول‌بندی و تفاوت آن با فاز قبلی در این بود که ادغام تشکیلاتی جای خود را به بحث بر سر برنامه و سیاست داد . و لذا مبرم بودن وحدت نفی شد . ثانیا دیگر جریانات چپ مارکسیستی هم وارد قضیه شدند، اما هنوز به دلیل باقی ماندن پایه های مشترک ایدئولوژیک بود که فرمول بندی

" طراز بالاتر " در قطعنامه گنجانده شد . در این دوران دقیقا به دلیل ویژگی وجود یگانگی ایدئولوژیک و عدم وجود یگانگی برنامه ای ـ استراتژیک بود که انواع تئوری های " اساسی ترین مبانی " ، " نقش متفاوت انترناسیونالیسم " ، " تساوی مطلق اپورتونیسم با رویزیونیسم " و ... برای توضیح و توجیه قطعنامه وحدت و فرمول بندی طراز بالاتر " ارایه گشت. من وارد بحث تفصیلی در این مورد نمی شوم زیرا در مقاله قبلی در بولتن ۸ ـ اگرچه بخش تئوریک آن در واقع بخش اصلی مقاله بود درچاپ نشد ـ بمجموعه فرمول بندی های این دوره میانی برخورد کرده ام .

دوران سوم که از اواسط پائیز و به ویژه از مقطع نشست بزرگ اکتبر و طرح جهانی اندیشه های نوسازی آغاز میشود در واقع آن دورانی است که به صورت مقاله اخیر رفیق صادق فرمول بندی شده است . تفاوت فاز سوم با فاز دوم در این است که دیگری آن یگانگی ایدئولوژیک نیز رسما از میان رفت بعد به عبارت دیگر ، حالا با طرح اندیشه های نوسازی و تفکر نوین نمی توان هیچ چارچوب و سند مدون و معینی را و لذا هیچ " اساسی ترین مبانی " مدون و معینی را پایه اثبات یگانگی ایدئولوژیک یک حزب و سازمان قرار داد . از آن مهم تر این که حزب توده ایران عملا از پذیرش این اصل بدیهی که این تحولات ایدئولوژیک جهانی ، اگر مورد تایید ماست ، دارای مابه ازای مشخصی سازمانی و تشکیلاتی ـ سیاسی میشود سرباز میزند ، اما اپوزیسیون هنوز سازمان ما که در عین ادامه دفاع از وحدت ویژه حزب و سازمان ، اولا این جریان ایدئولوژیک جهانی را تایید کرده است و از سوی دیگر در صدد بود برای آن مابه ازای مشخص ملی و سازمانی قایل شود ، دیگر نمی توانست با راهی که جناح غالب فعلی رهبری حزب توده ایران گام در آن گذاشته است توافق کامل و مطلق داشته باشد . رفیق صادق که به روشنی میگوید اگر در سازمان ما انشعاب هم بشود ، نیمه دیگر آن را نیروی مارکسیست ـ لنینیست و در درون جنبش کمونیستی و طبقه کارگر کشور ارزیابی میکند ، با جناح غالب فعلی رهبری حزب که صاف و ساده منفصلین از حزب را کنار عباس شهریاری و یزدی میگذارد نمی توانند با یک عینک دنیا دنیا را ببینند . این از مشکل اول در اثبات طرز بالاتر . اما مشکل دوم هم این است که اگر به تنها چیزی که باقی مانده است یعنی نزدیکی و همکاری عینی میان حزب و سازمان و نظر بیافکنم این و واقعیت اگرهم به لحاظ ایستا و استاتیک وجود دارد اما به لحاظ ماهیت و سمت حرکتی ، رو به افول و نزول است نه گسترش و رشد . با توجه به این واقعیت ما نتیجه عملی مقاله " در راه کنگره " رفیق صادق را می توان به صورت زیر فرمول بندی کرد :

به لحاظ ایدئولوژیک و در نتیجه طبقاتی ، همه جریانات خوب و قابل قبولند . مرزها را آنقدر گشاد میکنیم که طبقی از جناح نیمه تروتسکیستی راه کارگر تا جناح پلورالیستی حزب دمکراتیک و جناح دگماتیسم حزب توده ایران در آن گنجانده بگنجند . در عین حال اصل بر وحدت است و اتحاد عمل مقدمه آن است . حال با منطق همان است که هست " ، " واقعیت " این است که مساله اتحاد عمل ما با حزب حل شده است اما با بقیه حل نشده است . لذا ما با حزب در مرحله وحدت مشخص قرار داریم اما با دیگران در مرحله آغاز اتحاد عمل . این هم از اثبات " طراز بالاتر " به زبان و با منطق جدید!

اما برای این کار نتیجه نباید به حقانیت و عدم حقانیت باورهای ایدئولوژیک این جریانات کاری داشت زیرا در غیر این صورت یکی از " عینک های دیدن دنیا " که زیر ضرب خواهد رفت اتفاقا همان عینک جناح غالب فعلی رهبری حزب است . تاثیر عملی آن تز پوزیتیویستی در مورد شکل گیری تاریخی احزاب و آوردن مثال حزب کمونیست فرانسه چیزی جز تئوریزه کردن موضع انفعالی در این عرصه نیست . نتیجه عملی آن متد فنومنالیستی هم بی توجهی به جهت رو به افول همان عرض باقی مانده یعنی اتحاد عمل و همکاری عینا موجود است .

حال پرسیدنی است که نتیجه عملی مقاله " مشی اتحاد چپ " چیست ؟ برای کسی که نتوانسته باشد خود را از پوزیتیویسم و فنومنالیسم مقاله " در راه کنگره " برهاند و موضعی آگاهانه اختیار کند نتیجه این است: قضیه وحدت را نمی شود مستقیما رد کرد . قضیه مرزهای گشاد هم چون ته آن به نواندیشی متصل میشود (؟!) را نمیتوان رد کرد . یک چاره بیشتر باقی نمی ماند . اگر بتوان قضیه را مقداری عق

انداخت آنگاه " همین است که هست " مقاله " در راه لنگره " بر علیه خود آن عمل خواهد کرد زیرا اگر بتوان تا زمانی که اتحاد عمل ما با دیگر نیروهای چپ مارکسیستی برقرارشود ، قضیه وحدت را به عقب انداخت ،آنگاه جریان با یکوت حزب و از طرف دیگر نیروها به این صورت عمل خواهند کرد که مادر جریان اتحادعمل با دیگران ،سطح اتحاد عمل با حزب را تضعیف خواهیم کرد . هرچه اتحاد عمل ما با دیگران تقویت شود ،اتحاد عمل ما با حزب تضعیف خواهد شد . آنگاه روزی خواهد رسید که به رفقای مدافع سرسخت بالاتریکوییم خوب رفیق جان ،حالا دیگر " همین است که هست " ! این است برداشت علمی و نتیجه علمی که صرف نظر از خواست یا عدم خواست خود رفقای نویسنده این مقالات از این دو نظر خواهد شد . آن گاه طبیعی خواهد بود که رفقای مدافع مشی " مشی چپ" به دیگر نیروهای چپ حمله کنند که چرا با حمایت تمام سیاست بایکوت اکثریت را نیز همراه حزب توده ایران دنبال میکنند . البته به آنان حق خواهند داد که حزب را به دلیل سرپیچی آن از انتقاد از خود تنها در بایکوت نگه دارند اما بهتر است در مورد اکثریت از خرشیطان پائین بیایند و انتظار توبه و استغفار نداشته باشند .

جای تاسف در این است که بدون این که توضیحی داده شود که چرا تفکر گذشته هر یک از دو قطب پوزیسیون و اپوزیسیون دگماتیک بوده است ،چرا باید اندیشه نوین داشت ،و بالاخره چه اصولی را هر یک از دو قطب پوزیسیون و اپوزیسیون مدرن عنوان اصول فکری نواندیشی میشناسند ، به ناگهان هر دو جریان نواندیش شدند " نواندیشی اپوزیسیون را بیشتر میتوان حمل براین حقیقت کرد که می توانست خود را به سلاح ایدئولوژیک محکمی در برابر راهی که جناح غالب فعلی رهبری حزب اتخاذ کرده است مسلح کند و در عین حال سپر انترناسیونالیسم را از دست جناح پوزیسیون و طرفدار وحدت با حزب در سازمان ما به در آورد . نواندیش شدن پوزیسیون هم تحت تاثیر این امور اپوزیسیون و در ترکیب با واقعیات شکست های اکتبر و اثرات عظیم و جهانی آن قابل درک است .

نوسازی سلاحی برنده و در حقیقت ،تنها سلاح برنده و نجات بخش ما برای درآوردن از بحران کنونی است . ما باید این سلاح را مطابق و منطبق بر شرایط خاص خودمان بلند کنیم و به سوی افق پیروزی به حرکت در آییم . در برابر این بحران ،نوسازی برای ما یک سلاح نجات بخش است . اما رفقای قدیمی تر باید به خاطر داشته باشند که زمانی برای ما یک سوال حیاتی و تعیین کننده مطرح بود : سلاح انتقاد و یا انتقاد سلاح ! مادی را انتخاب کردیم . امروز پس از ۲۰ سال دوباره سوال مشابهی پیش پای ماست : سلاح نوسازی یا نوسازی سلاح! ؟ متاسفانه به فرا نظر می رسد مقوله نواندیشی بیش از آن که سلاحی در دست رهبری سازمان برای غلبه بر بحران باشد ،عملا نشانه از نوسازی همان سلاح های قدیمی برای پیروزی در همان جنگ قدیمی را دارد . " باحزب یا بدون حزب " ، مساله کماکان همین است!

۶ ـ این هم
۶ ـ اساسنامه ،نوزادی که هفت ماهه بدنیا آمد

ولی این هم واقعیتی است که حتی نوسازی سلاح هم نیاز به حداقل آموزش پرسنل دارد . نمی توان جای سپر و شمشیر را با رادار و دستگاههای هدایت شونده عوض کرد اما همان افراد قدیم را با همان طرز فکر قدیم روی آن ها به کار واداشت . این جاست که باید پذیرفت اختلافات پوزیسیون سنتی با پوزیسیون نوین و اختلافات اپوزیسیون سنتی با پوزیسیون نوین واقعی است نه نمایشی . از دیگر ،سنگر بندی برسر " با حزب یا بدون حزب " باعث میشود که پوزیسیون سنتی و مدرن با هم و اپوزیسیون سنتی مدرن هم با یکدیگر جبهه تشکیل دهند . این واقعیت صف بندی نیروهاست . لذا یک امکان واقعی در این صف بندی برای تغییر آن از " با حزب یا بدون حزب " به " نواندیشی یا بدون نواندیشی " وجود دارد . این امکان در حال حاضر فعلیت ندارد اما اثرات خود را می گذارد . اثرات آن در درجه اول و عیان تر از هرچیز دیگر ،همین واقعیت تداوم وحدت سازمان پس از پلنوم مهرماه است . این واقعیت را اتفاقا اپوزیسیون سنتی به صورت غریزی دریافته و از همین رو

ناامیدند از " سازش در بالا " شکایت دارد . برخورد جریانات مثل سازمان کارگران انقلابی به جریان مبارزه ایدئولوژیک سازمان ما نیز از همین متد نشت میگیرد . اما میان امکان این تحول در صف بندی و فعلیت یافتن آن شکاف عمیقی وجود دارد که ممکن است هیچگاه پر نشود . این شکاف تنها زمانی پر میشود که رفقای رهبری دست از نوسازی سلاح برداشته و سلاح نوسازی را بردارند . یک نوسازی اصیل واقعی و منبعث از مسایل سازمان ما می تواند این بحران را به پایان برساند .

ولی در همین شرایط فعلی نیز ، همانطور که گفته شد ، اختلاف میان قطب های سنتی با قطبهای مدرن واقعی است . به همین دلیل است که رفیق صادق در نمایندگی از طرف پوزیسیون سازمانی تاکید میکند که اساسنامه در بیان دمکراسی درون حزبی سازمان ما جامع و مانع نیست . اگر توجه کنیم که انتقاد و اپوزیسیون به اساسنامه از زاویه محدود بودن دمکراسی تعریف شده در آن بوده است در می یابیم که در حقیقت اساسنامه به دلیل دفاع اپوزیسیون بود که به تصویب رسید — این حقیقت واضحی است . اما حقیقت غیر واضح این است که موضع پوزیسیون در قبال دمکراسی تعریف شد ، در اساسنامه از پلنوم مهرماه تا انتشار بولتن هشتم دچار تحول شده است . نقطه عطف در این چند ماه ، همان نشست های اکتبر بوده است . نشست های اکتبر در سطح جهانی معنای واضحی داشت : نواندیشی تولد جهانی خود را رسمیت بخشید و روشن ساخت که بازگشت ناپذیر است . پوزیسیون سازمان ما برخلاف جناح فعلا غایب رهبری حزب ، به این واقعیت گردن گذاشت و آن را پذیرفت . اما در مورد اساسنامه کار از کار گذشته بود : اساسنامه حدود دو ماه قبل از آن در پلنوم مهرماه بتصویب رسیده بود . به زبان ساده تر ، اساسنامه نوزادی بود که در سازمان ما هفت ماهه به دنیا آمد و حال باید بقیه رشد طبیعی خود را پس از تولد و تحت مراقبت نیروهای سازمان طی کند . بی دلیل نیست که رفیق صادق با نظری منفی به تصویب عجولانه و سرسیع و تنگی وقت در مورد اساسنامه اشاره دارد . نتیجه دیگری این که تاریخ نواندیش شدن پوزیسیون به بعد از پلنوم مهرماه و همان حدود اکتبر ۱۹۸۸ باز میگردد و پیش از آن رفقا در برابر ما به ازای نواندیشی در اساسنامه مقاومت میکردند . و بالاخره یک نتیجه دیگر : نگاهی به انتقادات اپوزیسیون از اساسنامه که همراه طرح آن به دست رفقا رسید بیاندازید . آیا این انتقادات بیشتر با نواندیشی قرابت داشتند یا ایده های آنارشیستی و زورچپان کردن فلان شعار برنامه ای در برابر بهمان شعار برنامه‌ای جناح مقابل ؟ حقایق حاکی از آن است که نواندیشی اپوزیسیون هم در آن روزها آنقدرها اصالت و ژرفانه نداشت ؟!

۷ — پرسترویکا ، تئاتری فرنگی یا سناریویی واقعی ؟

ما کمونیستهای ایران بالاخره باید یاد بگیریم که با نواختن شیپور از سرگشاد آن نه چیزی عاید خود خواهیم کرد و نه عاید جنبش جهانی کمونیستی . در جامعه شوروی بحرانی در حال شکل گیری بود . جناحی از حزب این مساله را تشخیص داده و مقدم بر هرچیز وجود آنرا پذیرفت . سپس در جهت حل آن اقدام کرد . در این راه تصمیم گرفته شد . از اقدامات نیمه کاره و مقطعی پرهیز شود و اساس حل مسله مورد توجه قرار گرفتگیرد . طی پروسه بود که بسیاری استنتاجات تئوریک وحتی ایدئولوژیک نوین رخ داده و از طرف دیگر بسیاری اصول فراموش شده یا حتی آگاهانه بایگانی شده سوسیالیسم علمی نیز دوباره به متن زندگی و مبارزه بازگشتند . البته وظیفه ماست که نسبت به این دستاوردهای تئوریک و ایدئولوژیک واکنش مناسب نشان دهیم . اما از طرف دیگر نباید دچار آن اشتباهی شد که قبلا تحت عنوان گذار برخی اصول از حیطه ایدئولوژی به سیاست مورد بحث قرار گرفت . امروز نیز برخی از این اصول دارای ماهیت سیاسی است و لذا مستقیما قابل پیاده کردن در شرایط ایران نیست ، بلکه باید برشرایط ویژه ایران انطباق داده شود . اما آنچه این روزها در سازمان ما — و نه تنها در سازمان ما — رسم شده است کپی برداری کلیشه ای از این احکام است . دلیل آن هم همانطور که گفتم آن است که بیشتر به عنوان وسیله ای برای حل و فصل مبارزات درونی مورد استفاده قرار میگیرد .

برای اینکه توافق کنیم ما هم نیاز به پروسترویکا داریم ، مقدم بر هر چیز باید بپذیریم و توافق کنیم

که بحران و مشکلی داریم . درغیر اینصورت و بدون تعریف روشن و واضح یک بحران و علل آن ، اصولا شعار دگرگون سازی یک شعار خرابکارانه و آنارشیستی است! اگر وضعیت خوب است ، ماکه بیمار نیستیم آن را عوض کنیم! این اولین اصل برای انطباق پرسترویکا بر جامعه ما . لذا بیاید شعارهای پرسر وصدای نواندیشی را کناربگذاریم و نواندیشیهائی جدی شویم . از همین جا راه ما با آنان که معتقدند در گذشته فقط دچارخطای تاکتیکی یا در مواردی اشتباهات استراتژیک شدند جدا میشود زیرا ما بحران را طور دیگری می بینیم . در عین حال ، راه ما با آنان که با دنبال کردن مشی سکتاریستی ماورای چپ و منزه طلبانه هیچ دستاوردی جز عفت نظری " نداشته اند و امروز هم معتقدند ادامه همان راه درست جدا ست .

ولی مشکل به این جا ختم نمی شود . آنانکه امروز در جنبش چپ ما خود را پرچم دار نواندیشی نشان میدهند اما شعارها و راه حل های مشخص ومعین را عینا کپی برداری میکنند یا از آن بدتر آنطور که مثلا در سازمان فدائیان ــ ۱۶ آذر ــ رسم شده است ، آن را با نوعی دوری جستن از اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم هم ترکیب میکنند نواندیشان جدی نیستند . دسته دوم از یک سو عینا شعارها و احکام را به عاریت میگیرند و از سوی دیگر نشسته اند تا مارک های خارجی روی آن را پاک کنند و پز مستقل و ملی بگیرند . این نواختن کامل شیپور از طرف مقابل است! راه درست آن است که شعارها و احکام را کورکورانه تقلید نکرد بلکه با استفاده از متد ولوژی درست ، احکام و شعارهایی که اصالت داشته باشد از درون جنبش خودمان استخراج نمود و از سوی دیگر هیچ ابایی در نزدیکی به اردوگاه سوسیالیسم و جنبش بین المللی کمونیستی نداشت . بگذار آنانکه با رونالد ــ ریگان قرآن رد و بدل میکنند ، آنانکه سبد گل برای سفارت خانه جیمی کارترمی فرستند آنانکه باصدام حسین عکس یادگاری میگیرند فکری به حال بزک چهره متدین خود بکنند . باید به رفقای فدایی پیرو بیانیه ۱۶ آذر گفت: نه رفقا ، از توپ و تشر صاحبان قرآن و سبد گل و عکس یادگاری از جا در نروید و از خود خجالت نکشید! این باعث افتخار و منبع اعتبار ماست که با حزب و کشوری احساس برادری میکنیم که کارگران در کارخانه هایش مدیران را انتخاب میکنند . جای تاسف است که خیلی ها در جنبش چپ مارکسیستی کشورما همه مسایل دیگررا وانهاده اند و بر سر این مساله با حزب توده ایران در تضاد افتاده اند . وضع حزب دمکراتیک از این هم غم انگیز تر است . اگر جناحی از رفقای پیروبیانیه ۱۶ آذر کارشان شبیه کسانی است که تولید داخلی را ول کرده اند و قطعات ژاپنی را وارد میکنند و در داخل منتاژ می نمایند ، حزب دمکراتیک مردم ایران شبیه دلالانی شده است که کالای کره جنوبی را قاچاق میکنند و تازه به جای جنس ژاپنی می فروشند!

نه وارد کردن جنس خارجی درست است و نه حالا که وارد کردیم پاک کردن مارک آن صحیح است . بیاید از سر باریک در شیپور بدمیم . مطمئن باشیم آهنگی گوش نواز و آشنا به مذاق و گوش زحمتکشان کشورخواهیم نواخت . آنگاه دیگر بحرانی نخواهیم داشت .

۸ــ صورت مسالح را علنی کنید!

نزدیک به بیست و چهارقرن پیش روزی افلاطون سوال ساده اما جالبی را طرح کرد : وقتی میگوئیم مثلث ، درباره چه چیزی صحبت می کنیم ؟ پاسخ به این سوال یک جنگ تمام عیارفلسفی در میگیرد . اگر مثلث شکلی است مشتمل بر سه ضلع که از خط مستقیم تشکیل یافته اند و مجموعه سه زاویه داخلی آن هم برابر دو قائمه است ، آنگاه هیچ و مطلقا هیچ پدیده مادی در جهان ما یافت نخواهد شد که کاملا و واقعا برای تعریف منطبق باشد . به عبارت دیگر ، این مثلث تنها ایده مجردی در ذهن ما باقی خواهد ماند . هیچ مثلثی در دنیای ما وجود ندارد . اما اگربگوییم این تعریف و این حرفها همه حرف مفت است و چیزی که واقعیت مادی نیابد بود و نبودش به حال ما فرقی نمی کند و مثلث واقعی و مفید عبارت از همه مثلث های موجود دنیا هستند که وجود مادی هم دارند ، آنگاه در این حالت چه کسی حق دارد قضاوت کند که اصولا کدام جسم سه گوش در این دنیا باید مثلث به حساب آید و کدام نیاید ؟ و اصولا معیار سنجش این قضاوت ها کدام است ؟

بنیاد نظری و متد و لوژیک مسئل سازمان ما در برخورد به حزب توده ایران در همین سوال ساده و قدیمی که مثلث افلاطون نهفته است . تا از یک طرف گروهی از ما با دنبال هم چیدن بیست و چند شرط کمینترن (که اکثر اعضاء احزاب عضو کمینترن هم دارای همگی آنها نبودند) چنان سوراخ تنگی ایجاد میکنیم که حزب توده ایران که سهل است ، خیلی احزاب دیگر هم از روز اول تا امروز از آن نمی گذرند و در مورد بخی احزاب پیروزمند هم باید در روزندگی گذشته شان دوره های چند ماهه‌ای را یافت که موقتا حزب طبقه کارگر میشوند و دوباره از آن مقام پائین می افتادند . از طرف دیگر با منطق مقاله در راه وحدت رویرو می شویم که می کوشد ثابت کند حزب توده ایران در عین نداشتن بال و دم و اشکم نماد ان شیرشرزه است و و جنگل هم یک پادشاه بیشترنمی تواند داشته باشد ! . حال اگر این سلطان حتمی نتواند خودش را روی تخت سرپا نگهدارد ، پلنگان موطفند کماکان در لانه چرت بزنند . منتها مساله این است که چرا پس از بیست و سه سال از مرگ افلاطون میگذرد و در سازمان ما که ظاهرا با نفی این تصاویر غیر علمی فلسفی به ماتریالیسم دیالکتیک و فلسفه علمی مارکسیستی مجهز است هنوز مساله مثلث افلاطون پس از بیش از ۵ سال که از ضربات و آغاز مهاجرت میگذرد لاینحل باقی مانده است و نماکان حول " با حزب یا بدون حزب " مبارزه ایدئولوژیک میکنیم ولی دیگر احزاب . پیروزمند جهان این گونه مسایل را در عرض چند ماه و حداکثر دو سال حل و فصل می کنند ؟ برای این کار بیایید ابزار آن تحلیل‌ها و نقدهای مانوس و کلیشه‌ای از حزب توده ایران را کنار بگذاریم و از زاویه‌ای نامانوس که قبلا به وفور مطرح میشد اما اخیرا چند سالی است تبدیل به تابو شده است به حزب نظری بیافکنیم .

زمانی بود که آوردن نام کمیته مرکزی حزب توده ایران در محافل مخالف حزب با شلیک رگبار صفاتی مثل " فراری " ، " خارجی‌نشین " ، " بی عمل " ، " بیگانه با شرایط داخل " و ... همراه می‌شد . امروز سوال من این نیست که کدام از این صفات نادرست بود کدام بحق و تا چه اندازه . من امروز سوال دیگری دارم : این همه هواخواه و معلم سرخانه و تئوریسین و ... که در میان گروههای دیگر برای من اکثریتی معترض و منتقد و " مخالف رهبری راست " پیدا شده‌اند و هر قدم با میکروسکوپ تمام اسناد گذشته حزب و تاریخ آن را وارسی می کنند و هر نقل قول و سند رسوا کننده‌ای را چون مغناطیس‌های قوی جمع میکنند ، چرا چند سال است در این مورد بخصوص ، یعنی همان رگبار صفات بالا ، دچار بیماری نسیان مزمن شده‌اند ؟ آخر کسی که حدوش خرما خورده است ــ حتی چپ ترین قدیمی ترین و کارگری‌ترینشان ــ نمی تواند در هجو خرما بسراید!

ولی بیایید پرده های تابو را کنار بزنیم . منصره‌ای عجیب آشنا پیش‌چشمان ما رنگ می گیرد . نگاهی به " اسناد و دیدگاه ها " بیاندازید . پلنوم در پی پلنوم بار مستور از " بررسی اختلافات درون رهبری " اما بدون نتیجه عملی . سپس گروه دیگری که بیرون ایستاده اند و برسر " ایجاد " و " احیای " حزب با هم میجنگند . سال ها سپری میشود . دهه ها سپری میشود . قلب جنبش در جای دیگری ، در اتاق‌های خانه های تیمی داخل کشور می تپد ، در چاره یابی های نیمه شبانه محافل خودرو می تپد . در خارج سالها از پس سالها سپری میشود و حداکثر نشریه ای و مقاله ای به همراه برنامه رادیویی به داخل ارایه میگردد . بیست و پنج سال تجربه حزب توده ایران در فاصله ۳۲ تا ۵۷ ثابت کرد که سلطان های مهاجر اگرچه مهر و موم خود را حفظ می کردند اما حکومت جنگل در دست کسان دیگری بود . آیا ما امروز میتوانیم فرمول‌بندی روشنی از آن بیست و پنج سال " اختلاف درون رهبری ارایه دهیم ؟ فکر نمی کنم با وجود خروارها اسناد و برنامه ها و شکایت های درون حزبی نسی بتواند فرمول دقیقی ارایه دهد . یک سوال جالب تر : اصلا امروز چقدر علاقه مندانند که از جزئیات آن بیست و پنج سال کشمکش‌ها خبرشوند و اینها نجداوی چه کسی را برمی انگیزد ؟ از آن رهبران که ریخ قرن بر سر اختلافاتشان دفع الوقت کردند . اکنون اکثریت غلیمشان یا در گور خوابید و یا پشت میله های زندان جمهوری اسلامی آخرین سالها و ماههای عمرشان را با سرافکندگی سپری می کنند . حال به باقی مانده آنان بنگرید : آنان که توانستند این چند سال باقی مانده را ــ

سلامت یا بیمار ــ از چنگ عزرائیل و روح الله خمینی نجات دهند . آنان بازگشتند تا همان تکه پاره های باقی مانده و مهاجرت کرده حزبشان را هم از میان به دو شقه کنند یکدیگر را همطراز ساواکی ها و خائنین بخوانند ، با موهای سپید برعلیه یکدیگر برنامه بچینند تا مبادا فرصتی و نفسی برای همان تکه پاره های باقی مانده بجا ماند . امروز رهبری حزب در یک دایره جنون با هر چرخش خود تئیه هایی از آن را به اصراف پرتاب میکند . آنها تصفیه می کنند تا سروصدا بخوابد . اما همین تصفیه های غیر اصولی کسانی را که تا امروز دم برنیاورده بودند به اعتراض وامیدارد و دوباره این دایره تکرار میگردد . حاصل آن چون قالب یخی است که مدام در آفتاب دیپ میشود . آن رهبری که " انفصال " حاصل کردند ، جز تاسیس یک آژانس " مهاجری " و شرکا در پاریس چه افتخاری نصیب حزبشان کردند ؟ آنان جز این که پرمسر ماآبانه بد بادی در غبغب بیاندازند و به دیگران بگویند " شما جوانید و نمی فهمید ولی ما می فهمیم " چه دارند که بگویند؟ ولی سوگند به همه خونهای پاکی که ریخته شد ، اگر بیژن در آن لحظاتی که مگسک یوری تهرانی به قلبش دوخته بود . نمی فهمید و بهترازهمه نمی فهمید که قضیه واقعا از چه قرار است ، پس چه کسی می فهمید ؟ آیا انوش در آن لحظاتی که میان نشستن دهها سرب داغ در رده سل گرفته اش تا جان دادن در پای دیوار اوین گذشت ، بهتر از همه نمی فهمید که قضیه واقعا از چه قرار است آیا افلاطون رهبر " مهاجرین " و شرکاء نیمی از عمرش را ، از پاریس تان نخورده است میفهمید ؟ همین چندی پیش بود که یکی از بزرگترین و تندان دهنده ترین جنایات تاریخ در حلبچه رخ داد . درست در همان زمان تصویر واقعی در خارج از کشور چگونه بود ؟ رله نازر در عمل فدائیان شانزده آذر را بایکوت کرده بود . فدائیان شانزده آذر در حرف و عمل ما را بایکوت کرده بودند . ما شدیدا با هم درگیر بودیم بلکه بتوانیم رابطه مان با حزب توده را به سطح بایکوت برسانیم . حزب توده حزب دمکراتیک را بایکوت کرده بود . واگر حزب دمکراتیک در آن زمان هیچس را بایکوت نکرده بود نه به دلیل وسعت نظر و اصولیت ، بلکه به آن دلیل بود که هنوز هیچ کدیگر را آنطرفتراز خود پیدا نمی کرد هنوز ادعای مارکسیسم داشته باشد تا بایکوت کند . این است حقیقت عریان . از هر کدام هم که بپرسید چرا بایکوت ، فوراچند نقل قول در میاورند و میگوید به خاطر تامین هژمونی ! آیا واژه ها این روزها تبدیل به تازیخچه های مضحکی نشده اند ؟ بگذارید این قضیه هژمونی را از زاویه دیگری بنگریم : هر جناح از سازمان ما امروز متصراست ببیند بالاخره نتیجه چه میشود . از آن جالب تر اینکه بقیه است . بقیه گروه ها هم دست روی دست گذاشته اند تا ببینند نتیجه کار در داخل سازمان اکثریت چه میشود!

آیا نوجهی از این بهتر می توان برای دفع الوقت تراشید ؟ ولی چرا مساله داخلی ما حل نمی شود ؟ زیرا که دیگران گفته اند تعیین کنید " با حزب یا بدون حزب " وگرنه بایکوت ادامه خواهد یافت . خلاصه کلام آن است که آنان منتظر ما هستند تا ما منتظر آنان باشیم تا آنها منتظر ما باشند تا .... این واقعیتی است که رهبری سازمان ما با رهبران حزب توده ایران در سال ۳۲ کیفیتا متفاوتند . همین انوش و رضی و ... نشان دادند که این رهبری همچون پولاد است . اما رفقا پولاد که سپر رزمندگان هنگام فرود آمدن ضربات گرز و شمشیر است ، در برابر تسیمی مرطوب اما مداوم و طولانی تاب مقاومت ندارد و زنگ می زند . تمام جان کلام همینجا است!

نگاه کنید به برخی سازمان هایی که مجبور به مهاجرت اساسی شدند . آنها مهاجرند اما به دو بخش تقسیم میشوند : اعضای سازمان مهاجرت و آنانکه عضو سازمان مهاجرت نیستند (؟!) در عین حال اعضای سازمان مهاجرت با هواداران قبلی این سازمان ها که بیش از آن در خارج از کشور بسر بودند " فرق " دارند . تازه این ها بدنبال جمع آوری هوادار در خارج از کشور هم هستند . این سازمان دهی بیش از آن که یک تئوری و اصول خاصی استوار باشد انسان را به یاد آن ضرب المثل می اندازد که " خواجه ما نوکری داشت نوکر او چاکری داشت ... " واقع تاسف بار مساله در این است که ارباب و خواجه و نوکر و چاکر همگی در همان کوچه پاریس کنار هم آپارتمان اجاره کرده اند و روزگاری میگذرانند . در عین حال ، هر کس از موقعیت خود راضی است چون زیردستی و دم و دستگاهی

www.iran-archive.com

دارد و برای همین هم رضایت بالایی راجلب میکند • این همان فضای بیماری است که پولاد را هم به زنگ زدن می‌کشاند • این دفع‌الوقت‌ها هیچ عاقبتی ندارد • مساله مهاجرت پایه بحران ما نیست • پایه پایه بحران ما در برخورد به گذشته پس از انقلاب بهمن قرار دارد • اما علت مزمن شدن و لاعلاجی این بحران چیزی جز فضای مهاجرت و دفع‌الوقت نیست• اگر نواندیش هستیم و خواهان نوسازی و دگرگون سازی هستیم ،این بحران و این هم علت حل نشدن آن (البته نه تنها علت آن!!) بیایید این را از حالت تابو به‌درآوریم و لخت و عریان پیش‌چشم خودمان عیان کنیم• برای حل یك مشکل ،ابتدا باید وجود مشکل را پذیرفت•

۹ ـ سیاست هنر ممکن هاست

شاید برخی رفقا دوباره با توسل به حدیث و روایت بگویند که لنین هم سال‌ها مهاجرت کرد ، رهبری حزب بلشویك هم مدتها در هجرت به سر برد • اما رفقا ،بیایید تعارف را کنار بگذاریم• فکرمیکنم حالا دیگر برای همگی ما روشن شده است که لنین چه تفاوتهایی با ما داشت• بیایید دوباره بـــه مقایسه‌ای واقعی و زمینی بازگردیم: دوباره به حزب بازگردیم •

یکی از درسهای بزرگ گذشته حزب تفاوت میان حزب مهاجرین با مهاجرین حزبی است• هر حزب مبارزی که با رژیم دیکتاتوری و خفقان روبروست ،مهاجرینی هم دارد • این فی نفسه عیب نیست• عیب آنست که خود حزب مهاجر شود • تفاوت است میان حزبی که مهاجرینی به خارج می فرستد با حزب مهاجری که میکوشد کادرهایی به داخل بفرستد • این تفاوت کیفی است•تفاوت میان حزبی که دفتر خارج از کشور تاسیس میکند و حزبی که سازمان داخل کشور تاسیس میکند • این تفاوت به اندازه تفاوت میان گروه حزبی ـ ظریفی با تشکیلات تهران حزب توده ایران است• اصلا جزئی را کنار بگذاریم• تشکیلات زدن و سازماندهی را دمنش با تیزابی را مقایسه کنید • تفاوت است میان رهبری کـــه همسر و فرزندانش را در داخل ترك میکند و ماموریت به خارج می رود تا چند ماه یا یك سال برای حل و فصل فلان یا بهمان مساله یا شرکت در یك سلسله بحث ها و جلسات در خارج بماند و رهبری که همسر و فرزندان و زندگیش را در خارج ترك می کند تا مدتی به ماموریت داخل کشور بروند • اینها نه به معنی نفی مهاجرت است ،نه به معنی نفی سازمان خارج کشور داشتن و سازماندهی در خارج از کشور است ،نه به معنی انتقال برخی وظایف غیرضروری از داخل ،انتقال برخی اسناد و بایگانیهای حساس به خارج ،و انتقال برخی دبیرخانه ها و حتی ارگانهای رهبری به خارج است مساله برسر این است که یك حزب مهاجر با مهاجرین حزبی ،حاملین ماموریت حزبی در خارج و مسئولین معین و مشخص تفاوت دارد • این یکی از درسهای بزرگ تاریخ حزب توده ایران است • یك حزب غیرمهاجر نمی تواند و قادر نیست که برسر این یا آن اختلاف و شعار سالها و حتی دهه‌ها دفع‌الوقت کند • رفقا اگر نواندیش شده‌ایم و طرفدار علنیت هستیم ،علنیت برای ما نه به معنی هزار و یك پچ پچ در درگوشی و شکایت و بدگویی و پرونده سازی محفلی است (که اتفاقا در نیمی از موارد بیش از آنکه برای گوینده سودمند باشد برای دشمن و پلیس سودمند است و در نیمی دیگر از مورد فقط برای پلیس و دشمن سودمند است) و نه به معنی چند مصاحبه با عکس و تفصیلات با رفقای سرشناس رهبری در ارگان های مرکزی دوباره این یا آن مساله حاد • البته این گونه مصاحبه ها خوب‌اند اما اگر علنیت به همین ختم شود بیشتر فرنگی ـ مآبی و ظاهرسازی است• علنیت امروزه به معنی برخورد علنی و آشکار و بدون پرده ـ پوشی با مساله مهاجرت و آثار و عواقب آن است •

تابوها را علنی کنید! این است نواندیشی • در این مورد ،در سازمان ما نه اپوزیسیون نواندیش پیشگام شده است و نه پوزیسیون نواندیش!

رفقا! ما که شعار می دهیم " زمین مال کسانی است که روی آن کار میکنند " آیا نباید بپذیریم که " سازمان مال کسانی است که برای آن جانفشانی میکنند " ؟ آیا تا بحال شعار داده‌ایم " " زمین مال کسانی است که مبلا روی آن کار کرده‌اند ؟ " آیا به یك اصلاحات سازمانی " به شیوه همان اصلاحات ارضی و با تاکید برفعل مضارع ـ نه ماضی ـ نیاز نداریم؟این هم از " پرسترویکا " ی ما

ما . آری رفقا سازمان از آن دسته است که برای آن جانفشانی میکنند . این است نواندیشی .

بازهم نگاهی به تاریخ حزب توده ایران : بیایید جریان دگراندیشی " کمیته خارج از کشور " حزب به " کمیته مرکزی " حزب را پس از ضربات به خاطر آوریم . حضور واتوریته بقایای متشکل کادرهای مسئول و رهبری حزب در داخل یا به عبارت دیگر ،کمیته یا کمیته های مسئولی که در داخل وجود داشت چگونه زیرگرفته شد ؟ در حزبی که کمیته مرکزی آن به عنوان یك ارگان مهاجر باشد ، به فرض که یکی دو نفر هم در داخل باشند ،آیا رهبری طراز اول بوسیله اعضای داخلی وجـــود نیازهای داخلی کنترل میشود ؟ ممکن است چنین باشد اما تضمینی وجود ندارد .

در شرایط مخفی و پیگرد پلیس ، نقش کمیته مرکزی بسیار حساس و حیاتی است . در شرایطی مثل فرانسه یا انگلستان که دمکراسی بورژوایی پایدار وجود دارد ،نقش کمیته مرکزی چنان حساس نیست . پیوند رهبری با اعضا بسیار مستقیم تر و فاصله کنگره ها بسیار کوتاه است ،امکان کنگره فوق العاده نیز بسیار سهل تر است . اگر جو مهاجرت و خوش خیالی پر شعار دمکراسی خواهی حاکم نباشد ، واضح است که در تشکیلاتی تحت پیگرد و با سازماندهی نا متعارف ،کمیته مرکزی در میان دو کنگره که با خون دل و وجود قربانی اجتناب ناپذیر در برابر پلیس امکان پذیر است ،معادل تمامی وجدان شخصیت و ماهیت حزب است . حضور کمیته مرکزی یك حزب به طور کلی و به صورت ارگانی در خارج ، به معنی حاکم بودن وجدانی مهاجر ،شخصیتی مهاجر" وماهیتی مهاجر بر حزب است . مساله بر سر این نیست که بالا ترین ، رده یا رهبری سراز اول یك حزب باید حتما در شرایط مخدود کننده داخل کشور فعالیت کند . این مساله ای فنی است که کمیته مرکزی در مورد آن تصمیم میگیرد . مساله برسر این است که آن کمیته مرکزی تصمیم گیرنده در این مورد و همه موارد حیاتی زندگی یك حزب خود از چه ماهیتی برخوردار است . اگر جو مهاجرت و خوش خیالی برشعار دمکراسی طلبی حاکم باشد ، اگر دمکراسی طلبی مافرنگی مآبانه نباشد ،نباید چنان فرمول بندی هایی از کنگره ،کنفرانس ،حوزه نماینده و انتخابات در اساسنامه یك حزب تحت پیگرد و دارای تشکیلات نامتمرکز ارایه گردد که تساوی حقوقی دور غیرقابل ابراز اساس آن باشد . توجه نکنید که در دمکراسی بورژوازی هم یك کارگر و یك سرمایه دار به لحاظ حقوقی در انتخابات برابرهستند . اما آن جا که مساله تبلیغات ،مطبوعات سازماندهی ... پیش می آید ،دست و پا و دهان کارگر بسته است ولی سرمایه دار خوب می رقصد . به فرض که حتی شعار " سازمان از آن کسی است که برای آن جانفشانی میکند " را به دور اندازیم . دست کم عدالت و وجدان حکم میکند که اعضای داخل و اعضای مهاجر از امکانات دمکراتیك برابر و نه حقوق دمکراتیك برابر برخوردار باشند . اینجاست که اهمیت این حکم که " آن کمیته مرکزی تصمیم گیرند ،در همه موارد حیاتی زندگی یك حزب ،خود از چه ماهیتی برخوردار است . "

ولی امروز در شرایطی که به هر ترتیب پدید آمده است ،کسی که شعار انتقال بی محاسبه رهبران سازمانهای مارکسیستی به داخل را بدهد ،اگر عامل پلیس نباشد ،یك احمق به تمام معنی است . به قول میخائیل کاریاچف ، " سیاست غیر معدن هاست . " شعار ها فشرده سیاست ها سیاست ها باید عملی و دقیق باشند . امروز نه شعار " انتقال رهبری " بلکه سپردن سرنوشت تشکیلات و نصارت برکار رهبری و گزینش آن در سازمان های مارکسیست به دست صاحبان اصلی این سازمان ها ،

شعار انقلابی و عملی ،شعار نواندیشی ماست . برای آن نیز نیاز به هیچ نقل و انتقالی و بـه خصر انداختن کسی نیست . صاحبان اصلی این سازمان ها هم اکنون در داخل کشور هستند .

بیایید بازهم نگاهی به تجارب تلخ و شیرین حزب توده ایران بیاندازیم : تا به حال از بسیاری روایا و از جمله از اقدامات احتمالی نظامی ناخدا افضلی به او نگریسته شده است . ولی در اینجا سوالی پراهمیت نیز می تواند مطرح باشد : ارتش ناخدا افضلی در ایجاد یك جبهه چپ انقلابی متحد تا چه اندازه ای بود ؟ مسعود رجوی آن متر سك ناقص العقل را ذی ناغذ پیچید و همراه خود به پاریس برد و به عهده هم او رئیس افتخاری شورای مقاومت کرد تا بتواند حول او جبهه تشکیل دهد . نگاهی دوباره به تجارب غنی آمریکای لاتین پیرامون نقش محوری فرماندهان انقلابی ارتش در تشکیل جبهه های

www.iran-archive.com

چپ بیاندازید . آن امکان از میان رفت . رهبری حزب امروز نمی تواند محور اتحاد چپ یا وحدت کمونیستها قرار گیرد ! اما اگر آنروز به جای آنکه رهبران دستگیر شده حزب در تلویزیون برای افضلی جرم تراشی و پرونده سازی میکنند او را به موقع و در آستانه یورش‌های بعدی نجات داده بودند شاید امروز نه تنها به بولتن احتیاج نمی‌داشتیم بلکه حتی جبهه نیز تشکیل شده بود . نواندیشی یعنی کلیشه‌ای فکر نکردن .

امروز نیز مسئله وحدت جنبش کمونیستی و اتحاد چپ را اگر بخواهیم به همان شیوه کلیشه‌ای حل کنیم ، کماکان شعار اتحاد و وحدت با مساله " با حزب یا بدون حزب " گره میخورد و هیچ یک از جریانات موجود از خط دفع الوقت خارج نخواهد شد . راه‌حل در جای دیگری است . لحظه‌ای چشم از کوچه پس‌کوچه‌های پاریس و رهبران مهاجر ساکن آن برکنیم . به کوچه پس‌کوچه های کشور بنگریم .

دهها هزار کمونیست امیدوار و ناامید ارتباط قطع شده ، منفعل یا در حال سازماندهی محافل مستقل و چاره یابی . دهها هزار جوان متنفر از رژیم و آماده به خدمت یا سرگردان در دالان و دهلیز دیپلم و کنکور که جانشان از این سرنوشت نامعلوم به لب رسیده است ، در سنین ۱۰ـ۸ سالگی در انقلاب شرکت جستند و آن روزها کمابیش می فهمیدند انقلاب چیست ؟ صمد کیست و چریکها چه میخواهند وحدت جنبش کمونیستی و اتحاد چپ یعنی سازماندهی این نیروی عظیم ـ حداقل در درجه اول یعنی همین . این یعنی یعنی نواندیشی ! اگر " با حزب یا بدون حزب " را فعلا بایگانی کنیم ، اگر به دور نواندیشی اصیل و جدی حلقه زنیم ، اگر در این راه مقدس موفق شویم ، آنگاه برای فراخواندن دیگران نیز به این وحدت و اتحاد مقدس فکری خواهیم کرد . حداقل آنکه همان پاسخ فدائیان سال ۵۴ به حزب توده ایران در جزوه عباس شهریاری را تکرار خواهیم کرد که میگفت : شما آمادگی خود را اعلام کنید و بیایید ، ما حتی تدارکات مورد نیازتان را هم تامین میکنیم . شاید آن روز هم برخی ها ما را " بایکوت " کنند . بگذارید آنقدر ما را بایکوت کنند تا کلیه های همگیشان از خوردن آب پاریس گچ بگیرد . حداقل ما آب پاکی می خوریم . شاید بعضی ها بخواهند " داخل کشوری‌های نادان و بی سواد " را رهبری تئوریک ـ سیاسی بکنند . به آنان هم همان پاسخی را خواهیم داد که به اجداد سازمان وحدت کمونیستی و پروسه تجانسشان دادیم . مساله حزب هم خارج از اراده ما و خود به خود و بدون صرف سرسوزنی انرژی حل خواهد شد : یا آنان به این شط مقدس خواهند پیوست ـ که دیگران در آن زمان کسی در موقعیت شرط و شروط نخواهد بود تا مخالفت کند ـ یا نخواهند پیوست . اما به هر حال یک چیز حتما رخ خواهد داد : آنان مساله " با حزب یا بدون حزب " را از ما تحویل گرفته و خودشان حل خواهند کرد .

۱۰ـ دمکراسی واقعی است ، آن را نهادی کنید !

اگر شعار کنگره ما سپردن سازمان به دست صاحبان اصلی آن باشد ، اگر مساله مهاجرت در سر لوحه دستور کار کنگره ما قرار گیرد ، اگر همه مسایل در پرتو این نواندیشی چاره جویی شوند ، آنگاه شعار دمکراسی حزبی نیز یکی از پایه های مورد نیاز و حیاتی این نوسازی خواهد بود . بدون دمکراسی نمی توان اندیشه ها را به یاری طلبید . بدون دمکراسی نمی توان آن پرده هایی را که باید کنار روند به کنار زد . بدون علنیت ـ " مسایل مهاجرت را علنی کنید " دمکراسی موضوع و محوری نخواهد داشت که به آن بپردازد . بدون دگرگون سازی ـ سپردن سازمان به دست صاحبان اصلی آن " ـ دمکراسی جهت و هدفی نخواهد داشت که آفرینش گر باشد . بدون دمکراسی ، علنیت چیزی جز افشاگری مخرب و بی مایه نخواهد بود . بدون دگرگون سازی ، دموکراسی چیزی جز وراجی لیبرالی و دفع الوقت نخواهد بود . بدون علنیت ـ طرح و پذیرش مساله ـ دگرگون سازی فقط خرابکاری است . پس می بینیم که ما هم به پرسترویکا ، هم به گلاسنوست و هم به دمکراسی نیازمندیم . در حقیقت بدون این ها از بحران نجات نخواهیم یافت . و می بینیم که اگر تقلید بی مایه و ظاهرسازی را کنار بگذاریم و نواندیشی اصیل را پیشه کنیم ، چگونه این سه عنصر همانطور که در اتحاد شوروی به یکدیگر پیوند خورده‌اند در اینجا نیز در وحدت دیالتیکی جدایی ناپذیر مطرح می شوند .

باگذارد وقطب پوزیسیون واپوزیسیون به نواندیشی ،آن " آزادی " پدیدآمده درسازمان دربنیاد از" هرج ومرج " به " دمکراسی " گذرکرد . انتشارمقاله رفیق صادق به معنی تبیین کتبی اصول این دمکراسی بود . این دمکراسی میتواند مورد بسیارانتقادها واقع شود اما این دراصل مطلب تغییری ایجاد نمی کند : این آزادی ازجنس دمکراسی است . ولی تازمانی که این دمکراسی درادر اساسنامه منعکس نشود ،تثبیت نشده است . تازمانی که این دموکراسی بااساسنامه تثبیت نشود ، هر زمان می تواند "فراموش" شود ودرهمین نوشته دیدیم که چه چیزهای مهمی ممکن است به چه سادگی درجنبش مابه فرامرش سپرده شوند . البته اساسنامه درعرصه توضیح حقوق مشخصی وعملی صاحبان اصلی سازمان ،به ویژه ـ درعرصه انتخابات وکنگره ومیزان مجازدرمهاجرت به سربردن کمیته مرکزی بسیارکمبودهای جدی تردارد ،اماتثبیت دمکراسی درآن هم نمی تواند درسایه قراربگیرد . چنانکه دیدیم ،دمکراسی پایه سومی بودکه ازدوپایه علنیت ودگرگون سازی نمی توانست جدا شود .

عرصه دیگر ،تهادی شدن این دمکراسی است. تازمانی که دمکراسی است. تازمانی که دمکراسی تهاد نهادهای جاری شدن خویش رانیزدرکنارتثبیت شدن قانونی دراساسنامه ،درخود سازمان تثبیت نکند ،فرهنگ وتربیت خود وانسان های مجری وسود برنده ازآن رانیزخلق نخواهدکرد . برای این کار ، مقدم برهرچیزباید وبولتن ازحالت موقتی وپیش کنگره ای خودبه درآمده وتعریف شود مسئولین آن تعیین یاابقاشوند وبه صورت یک ارگان ثابت سازمانی بامسئولیت معین ومشخصی درآیند . درمورد انتشار یا عدم انتشارعلنی آن نیز باید رهبری تصمیم نهایی خودرا ـ حداقل دراین مقطع پیش کنگره ـ بگیرد ودر صورت لزوم اقدامات لازم رابه عمل درآورد .

۱۱ ـ منطق نوسازی وکلام آخر

اگرگام درراه دگرگون سازی بگذاریم واین شیوه برخورد به مساله بخران رافراروی خود قراردهیم ، یک مسله قدیمی که تنهاباقی می ماند ،بلکه اهمیت دوچندان می یابد : نقد گذشته را نه برای ارضای فلان یا بهمان رهبری مستقردرپاریس ـ که خودش هم آن راطوری سرهم بندی کرده است که از طرفی حزب توده ایران رابلاگردان کند وسوی دیگرهمسایه چپترخود راخاموش سازد ـ بلکه برای پاسخ گویی به آن دهها هزارنیروی کمونیست وچپی که به سرپشان می شتابیم نیازمندیم . ما نقد گذشته را برای آن میخواهیم که بتوانیم برنامه ای جدی وعملی را برای کار مشخصی درجامعه تنظیم کنیم نه آنطور که دست کم بخشی از اپوزیسیون سازمانی می خواهد ـ اضافه کردن بیست صفحه‌ای احکام کلیشه‌ای به قبل وبیست صفحه احکام کلیشه‌ای به بعد از یک شعار عاریتی از آنانکه کارنامه‌ای جز " عفت نظری " ندارند . ما در این راه چه بسا چیزهایی رابه نقد خواهیم کشید وبرنکته‌هایی انگشت خواهیم گذاشت که به خواب " گروه کر انتقاد از خود " در پاریس نرسیده باشد . شاید هم ما روزی ترجیع بند جدیدی برای اعضای این گروه کر بخوانیم . آخر " طیف توده‌ای " (منظورم همه آن قیم ها ومعلم سرخانه‌هایی است که همزمان در مورد مساله مهاجرت کمیته مرکزی حزب توده ایران دچار نسیان مزمن شده‌اند وزبانشان در هجو خرما خوردن بند آمده است!) هم باید روزی انتقاد از خود کند . دنیا را چه دیدید ؟ شاید هم روزی " هیچ بودگان هر چیز گردند!

واما کلام آخر : میخائیل گارباچف تکیه کلامی دارد که همیشه آن را تکرارمیکند . او میگوید که پرسترویکا منطق خودش را دارد ، وقتی که آن را آغاز کردید دیگر نمی توانید به عقب بازگردید وباید تا آخر راه را بروید . امروز در سازمان ما هنوز دیرنشده است. می توان از همین نقطه بازگشت وهیچگاه آن را آغاز نکرد ـ البته من نمی توانم پیش بینی کنم که در آن صورت سرنوشت این سازمان به کجا منتهی شود ـ ولی اگر تصمیم گرفتیم وآن را آغاز کردیم ، باید تا آخر راه برویم . هر کس در نیمه راه متوقف شد ،چرخ های تاریخ از رویش خواهد گذشت. این سرنوشتی نیست که بتوان آرزو داشت :

فریـــد ـ خردادماه

دموکراسی و اصلاحات

(پاسخی به مقاله "راه طی شده: نگاهی دیگر")

انتشار دو بخش از مقاله "راه طی شده: نگاهی دیگر" بخشی از بنیانهای تفکر مدافع انحراف گذشته را پس از مدتها انتظار، به داوری تشکیلات نهاد. بخشی، و نه همه بنیانها را. زیرا که این مقاله با مسکوت گذاردن مسایل اصولی مورد اختلاف، با سکوتی تایید کننده درباره تئوریهای ناظر بر این انحراف، کوشیده است دامنه مباحث را به موضوعاتی نظیر اختلاف تاکتیکی نسبت به خمینی و طیف هواداران او در "دوره اول انقلاب" (؟) و حداکثر اختلاف حول سیاست اتحادهای طبقاتی محدود کند. چنین تلاشی نمی تواند باور کسی را به خود جلب کند. تنها نگاهی به بولتن های منتشره نشان میدهد که تلاش رفیق رحیم کوبیدن آب در هاون است. اختلاف تنها مربوط به ارزیابی های متفاوت تاکتیکی از خمینی در دوره اول انقلاب (؟!) نیست و به یک رشته مسایل بسیار اصولی در عرصه استراتژی و تاکتیک و برنامه پرولتاریا، و اکنون با صراحت بیشتری میتوان گفت، به حوزه مسایل تئوریک و ایدئولوژیک باز می گردد.

"نگاهی دیگر" "مکتب" و دعوت مجددی است برای بازگشت به مرداب، مردابی که هنوز سازمان ما از آن رهایی نیافته و از آلودگیهایش مبرا نشده است. این مقاله را باید از زوایای مختلفی مورد تامل و بررسی قرار داد. هدف نوشته حاضر نشان دادن برخورد "نگاهی دیگر" به مسئله دموکراسی و طرح نکاتی در این رابطه است.

فصل اول: دموکراسی و اصلاحات، از دو دیدگاه

۱ شتاب تغییر و تحولات انقلابی و دوران سازد رجنبش جهانی کمونیستی بگونه ای سریع و شدید است که بسیاری از تحلیل ها، ارزیابی ها و نظراتی را که دیروز سنگر تسخیرناپذیر دگماتیسم بنظر میرسید، بسرعت بنظراتی کهنه و خود آن سنگرها را به سنگرهایی متروک و غیرقابل استفاده بدل سازد. چنین است از جمله مسئله نقش و جایگاه دموکراسی در مجموعه تحولات و نوسازی جنبش جهانی کمونیستی، هم در اتحاد شوروی، هم در سایر کشورهای سوسیالیستی و هم در کشورهای سرمایه داری پیشرفته و عقب مانده.

هنوز مدت زمانی طولانی از آن روزهایی نمی گذرد که هرگونه تاکید بر دموکراسی و اهمیت آن در جنبش انقلابی نوسازی با مارک "سوسیال ـ دموکراسی" و طرفداری از "پلورالیسم سیاسی" بباد تمسخر گرفته میشد. در صفوف ما رفقایی بودند (و هستند) که اهمیت دموکراسی را بمثابه مقوله کلیدی نوسازی نفی می کردند و نوسازی را تنها مجموعه ای از تحولات اقتصادی ـ اجتماعی، آنهم بگونه ای بسیار محدود و با خصلت رفرمیستی، تلقی می کردند. این برخورد بی باورانه و هراسناک نسبت به دموکراسی هنوز هم ادامه دارد. اتهام "سوسیال دموکراسی" را نیز همین تفکر هراسان از دموکراسی بخاطر تاکید بینش نو سازمان بر مسئله دموکراسی باب کرد تا "ثابت" کند دموکراسی مایملک سوسیال ـ دموکراتهاست و کمونیستها نباید به آن نزدیک شوند و باید که به همان اصلاحات بچسبند. خواستند یکبار دیگر داستان آزادی و لیبرالها و نفی دموکراسی را به بهانه مبارزه لیبرالی، این بار در سطح جهان تکرار کنند. اما این برج و بار و این بار بسیار زودتر از آنکه تصور می رفت فروریخت. دموکراسی بعنوان ماهیت نوسازی روز بروز بیشتر مورد تاکید قرار گرفت. سرنوشت نوسازی و سوسیالیسم به چگونگی برخورد با این مقوله کلیدی مربوط گردید و جایی برای اما و اگر باقی نماند. هرچه نوسازی شتاب و عمق بیشتری میگیرد بهمان نسبت اهمیت دموکراسی برای پیروزی آن آشکارتر می شود. آنهایی مورد انتقاد قرار می گیرند که این مسئله را نمی فهمند و نمی خواهند بفهمند. میخائیل گارباچف در پلنوم، ژانویه کمیته مرکزی ح.ک.ا.ش اهمیت دموکراسی را به مثابه ماهیت نوسازی با چنین جملاتی مورد تاکید قرار داد:

"آنطور که پیداست، درک این مسئله که دموکراتیسم تنها یک شعار نبوده، بلکه ماهیت نوسازی است، برای برخی از رفقا دشوار است. باید نگرش ها و عادتها را عوض کرد تا از مسیر زندگی برکنار نماند. این توصیه موکد ما به کسانی است که مردد هستند و تحلیل می کنند"

نوسازی یک جنبش گسترده و سراسری است و دموکراتیسم نیز بمثابه ماهیت آن تنها به یک عرصه محدود نمی شود. در کشورهای سوسیالیستی، دموکراتیزاسیون جامعه، دولت و حزب و تمام سیستم

سیاسی را نیز در برمی گیرد ومناسبات وروابط کهنه و "کپک گرفته" را درهم می شکند . دیگر سخن از "پلورالیسم سوسیالیستی" نه تنها جرم محسوب نمی شود ، بلکه به واقعیت زندگی بدل می شود : "برای اولین بار در طول چند دهه ، ما بطور واقعی پلورالیسم عقاید سیاسی را احساس می کنیم" (گارباچف پلنوم فوریه ۱۹۷۷) خود سیر اعتلای نوسازی ، گسترش دموکراسی را بمثابه شرط ضروری برای درهم شکستن مقاومت بورکراتیسم وکهنه پرستی پیش کشیده است . اگر قرار است که نوسازی بازگشت ناپذیر شود ، بر نیروی مانند محافظه کاری ومخالفین غلبه کند ، باید بتواند طبقه کارگر وتوده مردم را به شرکت فعال در امور جامعه جلب کند . این حقیقت بیشتر وبیشتر آشکاری شود که مبارزه با بورکراتیسم را نمی توان از طریق اهرمهای بورکراتیک وبورکراتها پیش برد . باید بر توده ها متکی شد واز همینجاست که ماهیت انقلابی نوسازی نتیجه می شود . هنوز در اتحاد شوروی وچین که پیشروترین کشورهای سوسیالیستی در اجرای نوسازی هستند تا احیای کامل دموکراسی سوسیالیستی ، بویژه در ارتباط با نقش شوراها بمثابه ارگانهای قدرت واصول انتخابی وهر لحظه قابل عزل بودن مامورین دولتی وبعبارت دیگر انجام اقداماتی که دستگاه دولتی را از "فراز سر مردم" به دستگاه خدمت گزار مردم تبدیل سازد ، راه درازی در پیش است . راهی که هنوز معلوم نیست به چه صورت وتا کجا پیموده خواهد شد . اما گامهایی که برداشته شده ، نقش واهمیت دموکراسی را بویژه در ارتباط با سیستم سیاسی نشان می دهد . کنفرانس نوزدهم حزب کمونیست اتحاد شوروی ، دفاع از ایده کلی دموکراسی را بیش از پیش با اقدامات وطرحهای مشخص تکمیل نمود . مسئله رابطه بین حزب ودولت ، جدایی حزب از شوراها ، تحکیم نقش شوراها هم چون ارگانهای تام الاختیار حکومتی وبازگرداندن نقش رهبری کننده به جای نقش اجرایی به حزب ، گامهای عملی است در جهت گسترش دموکراتیسم در سیستم سیاسی شوروی .

آیا اهمیت دموکراسی در تحولات انقلابی اخیر تنها به جامعه شوروی ویا کشورهای سوسیالیستی محدود می شود ؟ شاید کسانی تلاش داشته باشند که چنین وانمود سازند . اکنون که نمی شود مستقیما با دموکراسی بمستیز برخواست ، برای "برکنار نماندن از مسیر زندگی" راههای دیگری جستجو می شود تا دموکراسی بعنوان ماهیت نوسازی کم اهمیت شود وهمین نقش کم اهمیت شده نیز به جامعه شوروی محدود گردد . اینگونه تلاشها امروز حتی در میان عقب مانده ترین نیروها نیز دیگر جاذبه ای ندارد وشاید تنها با یک لبخند استقبال شود .

جنبش نوسازی یک جنبش جهانی است زیرا که جنبش کمونیستی یک جنبش جهانی است . نوسازی نه تنها مربوط به شوروی وکشورهای سوسیالیستی ، بلکه از آن همه جنبش بین المللی پرولتاریاست وکل ایدئولوژی برنامه وتاکتیکهای آنرا در برمی گیرد . به همین اعتبار ، مفاهیم اساسی این جنبش واز جمله مسئله دموکراسی نیز کاربرد جهانی دارد وبه این یا آن کشور تنها محدود نمی شود ودر مبارزه طبقه کارگر همه کشورها اهمیتی حیاتی یافته است . اگر در کشور شوراها در مهد سوسیالیسم و ۷۱ سال حاکمیت سوسیالیستی ، در کشوری که دهه هاست سرمایه داری ریشه کن شده وعمیق ترین اصلاحات جاری گردیده ، فقدان دموکراسی سیمای نظام سوسیالیستی را مخدوش ساخت آنرا به آستانه بحران کشید ، روابط ومناسبات تولیدی را از درون پوساند وبه پیدایش بورکراتیسم غول پیکری انجامید که درهم شکستن آن به یک انقلاب عظیم نیاز پیدا کرده ، دیگر نیازی به گفتن ندارد که در کشورهایی که مناسبات سرمایه داری حاکم است ، سرمایه داران وطبقات ارتجاعی بر اقتصاد وسیاست وایدئولوژی حکمفرمایی می کنند ، طبقه کارگر فاقد ارگانهای حکومتی ودر بسیاری جاها فاقد تشکلهای طبقاتی خویش است ودر یک کلام جوامعی که هنوز از سوسیالیسم دورند ، هرگونه پیشرفت وهرگونه اصلاحات واقعا انقلابی ، بدون وجود دموکراسی وبدون فعالیت مستقل توده ای ، حرفی بی معنا ونهایتا ارتجاعی خواهد بود .

اهمیت دموکراسی برای ما نیز روزافزون است . مبارزه طبقاتی امروزه در شرایط بسیار پیچیده ای جریان دارد . اکنون امپریالیسم وارتجاع با استفاده از دستاوردهای علمی وفنی وبا سازمان دادن ماهرانه

افکار عمومی از طریق یک دستگاه عظیم تبلیغاتی ، امکانات بمراتب نیرومندی را برای فریب دارکـــــران و زحمتکشان ، کورکردن غریزه طبقاتی آنها ومخدوش ساختن مرزهای طبقاتی بکار انداخته اند . امپریالیسم در این زمینه به نتایج و دستاوردهای بسیار زیادی رسیده و با محاصره کامل ذهن زحمتکشان وتاثیرگذاری مداوم برآن ، حتی در چهارد یواری خانه ها ، از شکل گیری آگاهی طبقاتی در میان آنان جلوگیری کرده وافکار بورژوائی را در میان توده مردم وطبقه کارگر بسوخ میدهد . یافتن حقیقت در میان دریای عظیـــم تبلیغات گمراه کننده بسیار مشکلتر از ۷۰ سال پیش است . حزب طبقه کارگر برای مقابله با این هجوم عظیـــم ومخرب تبلیغاتی که متوجه تخریب آگاهی زحمتکشان است وبرای یافتن پاسخ مسایل معاصر ، سلاحـــی جز د موکراسی وآزادیهای دموکراتیک ندارد . از اینروست که اگر میخواهیم همراه با تیوده مردم به ســـوی سوسیالیسم برویم وبه انتظار اراده نیک روشنفکران انقلابی ننشینیم ، برای آماده کردن ارتش سیاســـی انقلاب پرولتری به دموکراسی نیاز داریم . مبارزه در این راه هم چنان وبا اهمیتی بمراتب بیشتر از آنچـــه که در آغاز قرن بود ، در رأس وظایف انقلابی کمونیستها قرار دارد وحلقه مرکزی مبارزه آنان را تشکیل می دهد هم تئوری وهم بویژه پراتیک چند دهه اخیر نشان داده است که هیچ وظیفه دیگری ، از جمله مبارزه در راه اصلاحات را ، نمیتوان بجای این وظیفه نشاند .

زمانی لنین نوشت : " کسی که بخواهد از راه دیگری جز دموکراتیسم سیاسی به سوی سوسیالیسم برود مسلما چه از لحاظ اقتصادی وچه از لحاظ سیاسی به نتایج بی معنی ومرتجعانه ای خواهد رسید " و "پرولتاریا به جز زنجیرهای خود چیزی ندارد که از دست بدهد . ولی ، با کمک دموکراتیسم تمام دنیـــا را بدست می آورد " (دو تاکتیک)

در این آموزش لنین در رس بزرگی نهفته است . در رسی که امروزه جنبش جهانی کمونیستی باید بـــه آن بازگردد . پس از پیروزی انقلاب اکتبر وگسترش دامنه انقلاب به کشورهای کم رشد خاور ، لنین آموزش خود در مورد نقش دموکراسی در تدارک انقلاب سوسیالیستی را گسترش داد وتکمیل کرد . او در جریان کنگـــره دوم انترناسیونال کمونیستی رهنمودهایی را در این زمینه ارایه کرد که برای جنبش کمونیستی وبالاخـــص احزاب کمونیست کشورهای رشد نایافته از اهمیت حیاتی برخوردار بود . اساسی این رهنمودها از یکســـو متوجه تامین وحفظ استقلال جنبش کمونیستی ، حتی در نطفه ای ترین شکل آن ، در روابط با تامین استقلال طبقاتی پرولتاریا و از سوی دیگر متوجه تامین مشارکت هرچه گسترده تر توده های وسیع عدتا دهقانـــی کشورهای عقب مانده در زندگی سیاسی واداره امور ولتی بود . در این رهنمودها معیارعمده تنظیم رابطه جنبشهای کمونیستی با جریانات سیاسی وطبقات مختلف جوامع عقب مانده براساس مواضع آنها نسبت بـــه دموکراسی در درجه اول از ادی فعالیت احزاب کمونیست وجنبش مستقل طبقه کارگر ومفهومی وسیعتر فعالیت مستقلانه توده های زحمتکش در امن زدن به ابتکار انقلابی آنان بحساب می آمد . در مجمو عـــه استراتژی کمونیستها دموکراسی راه و هدفی بشمار میرفت که پیشرفت جامعه بسوی ترقی وسوسیالیسم را تامین می کرد . با توجه به همه این نکات انترناسیونال کمونیستی این رهنمود اساسی را جمع بندی کرد :

"ما بعنوان کمونیست فقط در آن موارد ی از جنبش های رهایی بخش بورژوایی در کشورهای مستعمر باید پشتیبانی کنیم وخواهیم کرد که این جنبش ها واقعا انقلابی باشند ونمایندگان آنها از کار مـــا در امر تربیت وسازمان دهی دهقانان توده های وسیع استثمار شوند گان با روح انقلابی جلوگیری نکنند" .

این آموزشها ، بعد تروبویژه در دهه های ۶۰ و ۷۰ به بد ترین شکلی از سوی جنبش جهانی کمونیستی مورد تحریف قرار گرفت ونقض شد ومعیارهای تازه ای به جای آنها نشست که در جریان مبارزه نتایج فاجعه باری بهم آورد ، یکی از برجسته ترین مظاهر انحراف از د موکراسی در طرح جدید راه رشد غیرسرمایه داری تجلی یافت . در این طرح مسئله اصلاحات اقتصادی ـ اجتماعی وفرمها ابتدا از مسئله دموکراســـی سیاسی منفک شد وسپس کاملا در برابر آن قرار داده شد . از خود این تحولات ومفهوم دموکراتیسم اقتصادی نیز دچار انحراف ارایه گردید . فرمهای " ضد امپریالیستی " به جای دموکراسی گسترده وفعالیـــت

مستقلانه ومتبکرانه توده های مردم ، هم چون موتورپیشرفت اجتماعی وغیرسرمایه داری وگذار به سوسیالیسم قلمداد گردید . کار به آنجا کشید که به بهانه اصلاحات اقتصادی ـ اجتماعی نیم بند وکم دامنه " ضد امپریالیستی " حتی دیکتاتوری ونظام تک حزبی "دموکراتهای انقلابی" مورد توجیه و دفاع قرار گرفت وکمونیستها پیشروان راه آزادی ـ بطور دردناکی تاسطح مدافعین دیکتاتوریهای بورژوایی وخرده بورژوایی سقوط کردند :

"بخاطر مصالح تحولات انقلابی وبرای محافظت رژیمهای مترقی وظیفه درجه اول عبارتست از تحکیم وبهم پیوستگی نیروی سیاسی ، یعنی محملهای داخلی رشد غیرسرمایه داری که اکنون دارای اهمیت عملی قاطع است. این وظیفه درجه اول به ایجاد یک رشته اصول وموسسات سیاسی بدل شده است. مانند رژیم ریاست جمهوری قوی ، سیستم یک حزبی ، وحدت پستهای رئیس کشور ، رئیس دولت ورهبر حزب در وجود یک شخص که نمونه آن کم نیست ، اختلاط دستگاههای دولتی وحزبی که در برخی کشورها به یک اصل قانون اساسی بدل شده وتحکیم هرچه بیشتر سانترالیسم" (دومقاله درباره راه رشد غیرسرمایه داری ص۲۶) . تاکید از من

این سخنان سخنان یک فرد "بی مسئولیت" نیست ، سخنان الیانفسکی است ، یعنی تئوریسینی که تا چندی پیش نظراتش از اعتبار عظیمی در میان بخش بزرگ جنبش کمونیستی وبویژه احزاب کمونیست کشورهای رشد نایافته برخوردار بود ودر نزد برخی ها هنوز هم برخوردار است ودر واقع بزرگترین "متخصص" تعیین استراتژی ـ تاکتیک این احزاب بشمار میرفت! این سخنان ، سخنانی نیست که صرفا در صفحه ای از یک کتاب نوشته شده باشد ، بلکه سخنانی است که به زندگی عملی بسیاری از احزاب راه یافت ودر افریقا به انحلال حزب کمونیست مصر انجامید ودر آسیا فاجعه ایران را آفرید . یادمان نرفته است آن دنباله روی حقیرانه را که هرگونه شک نسبت به این گونه "آیات آسمانی" را با ضد انترناسیونالیسم وشوروی ستیزی مترادف میدانست ومیداند .

شاید بویژه امروز که دموکراسی بار دیگر دارد در میان کمونیستها قدر ومنزلت خود را پیدا می کند چنین سخنانی قبل از هرچیز عجیب بنظر برسد . آخر براساس کدام فکر وتحلیل ، کمونیستها که باید پیشوایان دموکراسی باشند ، تا حد توجیه گر ، مبلغ ومدافع دیکتاتوری "رژیمهای مترقی" سقوط می کنند ؟ الیانفسکی دلایل تئوریک این سقوط را چنین ارایه می کند : " از آنجا که تجربه سیاسی توده های زحمتکش ناکافی است وپیوند های برخی رژیمهای انقلابی با این توده ها سست است . وضعی بوجود آمده است که در آن آزادیهای سیاسی از طرف دشمنان راه رشد غیرسرمایه داری برای هدفهای خرابکارانه مورد استفاده قرار می گیرد آزادیهای سیاسی نامحدود به خطری برای تحقق تحولات اجتماعی مبدل میگردد . " (همانجا ـ ص۲۴ تاکید از من)

مارکسیسم دموکراسی را برای آن میخواهد که بتواند در شرایط آزاد ، توده های مردم را بیاموزد ، پرورش دهد ، تجربه سیاسی آنها را گسترش دهد ، خود از آنها بیاموزد وبتواند توده ها را به شرکت هرچه وسیعتر در اداره امور دولت وجامعه جلب کند . مارکسیسم بما می آموزد که هرچه تجربه سیاسی توده های زحمتکش ناکافی باشد ، بهمان اندازه لزوم دموکراسی برای هرگونه پیشرفت لازم تر است ودانشمند محترم درست عکس آن را نتیجه می گیرد . این استدلال با آن استدلال شاهانه که جامعه را شایسته و صالح برای دموکراسی نمیدانست ، تفاوتی ندارد . این درک ضد دموکراتیک از دیدگاه وبینشی برمیخیزد که نقش قطعی توده های مردم را از پروسه پیشرفت اجتماعی حذف می کند واین نقش را برعهده روشنفکران نماینده خرده بورژوازی رادیکال می سپارد :

"با توجه به تشکل ناکافی سیاسی زحمتکشان ونفوذ ناکافی طبقه کارگر ، دورنمای رشد غیرسرمایه داری از بسیاری جهات وابسته به موضع روشنفکران نماینده خرده بورژوازی رادیکال است که بر مسند قدرت نشسته اند ـ" (همانجا ـ ص ۲۰)

بدین ترتیب پایه تئوریک بی بها کردن دموکراسی در طرح جدید که بر ۲ محور اساسی قرار دارد ، روشن

www.iran-archive.com

می شود: اول ــ انتقال نقش توده‌های مردم به روشنفکران خرده‌بورژوا و دوم ــ قرار دادن اصلاحات در برابر دموکراسی و تعیین آن بعنوان حلقه اصلی مبارزه ضد امپریالیستی و پیشرفت غیرسرمایه‌داری. در این جاست که به فکر، ایده و استراتژی اصلی تئوری جدید راه رشد می رسیم: تقدم اصلاحات بر آزادیها، قربانی کردن دموکراسی در پای اصلاحات و سرانجام پذیرش، توجیه و تبلیغ خود یکتاتوری نیروهای آزادی ستیز بخاطر اصلاحات وعده داده شده یا انجام شده مازسوی آنها: "آزادیهای سیاسی نامحدود به خطری برای تحقق تحولات اجتماعی مبدل میگردد" کمونیستهای ایران از جمله کمونیستهایی هستند که معنی عملی این ایده و تحقق آنرا در زندگی به چشم خود دیدند و با پوست و گوشت خود لمس کردند. هنوز سالهای زیادی از آن دوران که جنجال در مورد تقدم مبارزه ضد امپریالیستی یا مبارزه راه آزادی و طرح سئوالهای مبتذلی نظیر "لیبی انقلابی تراست یا فرانسه"!! در میان کمونیستهای ایران براه انداخته شد، نمی گذرد. حزب توده ایران بعنوان مدافع اصلی طرح جدید به میدان آمد و آنرا به بهترین نحوی پیاده کرد. سرانجام این مبارزه غم انگیز و بی افتخار روشن است. قبل از وارد شدن در رهیافت تئوریک لازم است یکبار دیگر نتیجه عملی این ایده و مشی را مرور کرد، زیرا سخن در رکلیت خود برسر دو مشی بود: انقلاب از کدام راه میتواند و باید بجلو برود. از راه گسترش حد اکثر آزادیهای سیاسی و پرورش طبقه کارگر و توده‌ها و تبدیل آنان به مبارزین آگاه راه آزادی و سوسیالیسم، یعنی مبارزه برای برقراری یک رژیم دموکراتیک و یا از راه اصلاحات و "مبارزه ضد امپریالیستی" و تقویت و حمایت از خط امام و جناح "ضد امپریالیست و دانشجو" حکومت.

شاید چنین بنظر برسد که تقابل این دو مشی بدین صورت نادرست است. اما واقعیت انقلاب ایران چیزی جز این نبود. این تناقض در رخود انقلاب و نیروی حاکم بر آن وجود داشت و چنین تناقضی نه تنها ویژگ انقلاب ایران، که خصیصه بسیاری از انقلابات چند دهه اخیر است. نیروهای اجتماعی بورژوایی و خرده‌بورژوایی که بدلیل ضدیت‌های خود با امپریالیسم و سرمایه بزرگ وابسته، در صورت رسیدن به قدرت سیاسی، به فرمهای گاه رادیکال اجتماعی و اقتصادی علیه امپریالیسم و سرمایه بزرگ دست می زنند، غالبا خصلت ضد دموکراتیک برجسته‌ای نیز از خود بروز می دهند. در همین منطقه خودمان هر انقلابی که تحت رهبری چنین نیروهایی صورت گرفته، این تناقض را به نمایش نهاده است: ایران، عراق، سوریه، مصر و... در این شرایط مشی کمونیستها چگونه باید باشد. حلقه اصلی مبارزه را در کجا باید انتخاب کرد، در دفاع از رژیمهای فوق و سوق جامعه بسمت اصلاحات، حتی به بهای سرکوب دموکراسی، یا دفاع از دموکراسی و مبارزه علیه خود سری و خود کامگی برای استقرار رژیم دموکراتیک؟ به عبارت روشن‌تر معیار و حلقه‌ای که مناسبات حزب کمونیست با رژیمها و جنبشهای غیر پرولتری را تعیین می کند در کجا قرار دارد در رویکرد این رژیمها نسبت به اصلاحات یا در رویکرد آنها نسبت به دموکراسی؟ پیشتر دیدیم که لنین و انترناسیونال کمونیستی، این معیار را برآن پایه گذاشتند که از کمونیستها در رامر تربیت و سازماندهی توده‌ها جلوگیری بعمل نیاید و طرح جدید نیز این معیار را اتحاد نیروها و انجام اصلاحات حتی به بهای سرکوب آزادیها قرار داد. تشخیص تفاوت در وفکرد مشی در شوار نیست.

۳ هدف ما کمونیستها بهبود شرایط مادی زندگی زحمتکشان است و از این رو پیگیرا ترازهمه باید در راه اصلاحات اقتصادی ــ اجتماعی و تغییر انقلابی شرایط زیست آنان مبارزه کنیم. ما نمی خواهیم یک جامعه فقیر و گرسنه، اما "آزاد" فراهم کنیم. چنین جامعه‌ای هرگز نمی تواند آزاد باشد. اما مسئله این است که رفرمها و تحولات اقتصادی ــ اجتماعی، از کدام راه، چگونه و به چه طریقی باید صورت گیرد تا به استقرار سوسیالیسم و رفاه خلق منجر شود؟ تاریخ انقلابات نشان داده است که اصلاحات تنها زمانی میتوانند نقشی و قعلا مترقی ایفا کنند که نه از طریق بورکراتیک و از "بالا" بلکه بطریق انقلابی و با شرکت مستقیم توده مردم انجام گیرند، آگاهی طبقاتی آنها را بالا ببرند، به تشکل آنها یاری برسانند و در یک کلام به گسترش دموکراسی و تحکیم نقش زحمتکشان در رحیات سیاسی، اجتماعی و بویژه حکومتی بیانجامند. تنها چنین اصلاحاتی است که بطور واقعی شرایط ریشه کن ساختن وابستگی و امحای مواضع امپریالیسم و سرمایه داری را موجب می شود. و رفرمهایی که به شکل بورکراتیک و از بالا و از کنار توده مردم

ویاد رشرایط سـ یوب آنان و رستیزباد موکراسی انجام گیرد ،نمی تواند پایه های تکامل بعد ی انقلاب را فراهم آورد • وقتی د موکراسی نباشد ،وقتی تود ه مردم نشک وآگاهی انقلابی ند اشته باشند ،بازپس ـ گیری اصلاحات ،هرچند راد یکال ،امرد شواری نخواهد بود • د رشرایط فقد ان د موکرا سی وشرکـــت تود ه هاد راصلاحات ،براستی نیزهمه چیز وابسته به موضع سیاسی رهبران باقی می ماند ،هم انجـام اصلاحات وهم بازپس گیری آنها ! خود این واقعیت تایید این حکم است که رفرمها تنها زمانی نقش واقعـا انقلابی ومترقی ایفامیکنند که همراه باگسترش د موکراسی تحقق یابند و د راین صورت نیز د موکراسی پاسد ار واقعی این رفرمها ،تعمیق وراد یکالیزاسیون آنها خواهد بود •

طرح جد ید راه رشد غیرسرما یه د اری وتفکرکهنه د گماتیستی ،بد ون توجه به این حقایق،ازاصلاحـا ت و د ولتی کرد ن ـ بعنوان هسته اساسی آن ـ یك تابومیسازد وشورد ه وارآنرامی ستاید •این یکـــی از مخربترین د گماست که هرنو ع د ولتی کرد ن رامترقی میشمارد ،معیارسنجش رژیمهایی راکه د رجریـــا ن انقلابات برسرکارمیایند ،حجم واند ازه د ولتی کرد ن ها قرارمید هد ومعیارترقی وارتجا ع رانیز تاد رجـــه زیاد ی به همین امرمنحصر میسازد و موکراسی راازمحاسبات خود خارج می کند •باز هم تجربه نشا ن داد ه که این یك انحراف است• برپایه بخش د ولتی ایجاد شد ه گاهابسیارگسترد ه د رجریان انقلابات ،غالبـا بورژوازی بوروکرات ونهائی شکل گرفت که بد ون استثنا د رهمه جابه کینه توزترین د شمن مردم ،عامـــل مسخ وسرکوب انقلابات د رموارد زیاد ی پایه کود تای ضد انقلابی بد ل گرد ید • همه اینها واقعیاتی است که د رچنبش خود ما با رها بد ان اشاره شد ه است• اما اینك د رهنگام بازنگری به " راه طی شد ه " بویژ ه باید برآن واقعیاتی که جنبش انقلابی نوسازی د ربرابر مان گشود ه است،توجه وتاکید کنیم•

" طرح جد ید " برپایه محاسبه معینی ازتوازن قوابین سوسیالیسم/د رسطح جهان متکی بود • چنین تصوری شد که "سوسیالیسم پیشرفته " ازامکانات نیرومند ی د رسطح جهان برخورد اراست• ازنظراید ئولوژیك وسیاسی برامپریالیسـم برتری یافته ،هژمونی جهانی بد ست آورد ه و د یکتاتوری بین المللی پرولتاریـا رااعمال میکند ومیتواند ازنظر تامین فنی ـ تکنولوژیك ونیازهای تولید ی ومصرفی بطور بلا واسـطه جایگزین امپریالیسم وسرمایه د اری د رکشورهایی شود که سمت گیری سوسیالیستی می کنند واز "غرب" میبرند •مسئله اصلاحات وبویژه د ولتی کرد ن ها براین پایه اهمیت می یافت وبه شرط بنیاد ینی د راه رشد غیرسرمایه د اری بد ل می شد • چنین تصورمی شد که رژیمهای مترقی باد ردست گرفتن اهرمهای اساسی اقتصاد کشور از طریق د ولتی کرد ن آنها وبرقراری روابط گسترد ه فنی ـ تکنولوژیك وتولید ی می توانند ازامپریالیسم بینیاز شوند وازچهـا رچوب تقسیم کارجهانی سرمایه د اری خارج گرد ند •ازاین رود ولتی کرد ن وسیع و رابـــطه همه جانبه باسوسیالیسم ،شـرط عد ه راه غیرسرمایه د اری تلقی شد ه و توصیه می شد •

جنبش نوسازی شکستن د گما ،یکی ازثمراتش رزیابی واقعی ازقد رت وتوان سوسیالیسم جهانـــی و امپریالیسم جهانی بود • "سوسیالیسم پیشرفته " جای خود رابه " سوسیالیسم رشد یابند ه " د اد وآشکار شد که سوسیالیسم برخلاف تصورات قبلی ازچنان توانی هنوزبرخورد ار نیست که بتواند نیازهای کشورهای د ارای سمت گیری سوسیالیستی راتامین کند •معلوم شد که امکانات امپریالیسم جهانی بیش ازآن است که د رنظر گرفته می شد وابستگی پیچید متر و د شوارتراز آن است که تنها د ولتی کرد ن ،به هرشکل وبا هرهد ف وازطریق هرنیرویی ،نسخه آن با شد • این واقعیتی است که کشورهایی که راه غیرسرمایه د اری رابرگزید ند حتی آن کشورهایی که نیروهای مارکسیست د راس آنها قرارد اشتند ـ نتوانستهاند مسئله وابستگی راحل کنند وبه رشد سریع اقتصاد ی نایل آیند ،ازامپریالیسم بی نیازشوند ،باآن قطع رابطه کرد ه ورشد بابرنامـه و موزون جامعه راخود راتامین کنند • د ربسیار ی ازاین کشورها مشکلات اقتصاد ی فراوانی بیارآمد ه کهآنها رامجبور به تغییرات اساسی د ربرنامههای رشد اقتصاد ی اجتماعی ساخته وبه عقب نشینی های استراتژیك واد اشته است•

خود این حقیقت که د راینجا تنها مورد اشاره قرارگرفت،طرح جد ید راازریشه متزلزل میسازد ونشان می د هد

که اصلاحات به سبك "راه‌رشد" نمی تواند جهش در نیروهای مولده را ایجاد کرده و مهمتر از آن پایه واقعی برای خروج از چهارچوبه تقسیم کار جهانی سرمایه داری فراهم آورد. از اینجا نفی اصلاحات و دولتی کردن نتیجه نمی شود، بلکه این نتیجه بدست می آید که: دولتی کردن های شتابزده و گسترده نه تنها نسخه رد نیست، بلکه می تواند به تخریب نیروهای مولده نیز بیانجامد. اصلاحات و دولتی کردن تنها وقتی بر پایه یك برنامه آگاهانه رشد به سمت سوسیالیسم، همراه با استفاده از انرژی، خلاقیت، ابتکار و فعالیت گسترده توده ها انجام گیرد، سوا بنهم تنها از جاذبیتی برمی آید که تحت رهبری پرولتاریای انقلابی باشد، "دموکراتهای انقلابی" ناتوانی خود را در این عرصه پویژه در کشورهای سرمایه داری اثبات کرده اند. میتواند خصلتی واقعا انقلابی، هدفمند و پیشرو پیدا کند. دولتی کردن باید با توجه دقیق به سطح تکامل جامعه، نیازهای رشد آن، استفاده صحیح و حساب شده از توان بخش خصوصی برای رفع این نیازها صورت گیرد و برای اینکه به پیدایش بوروکراتیسم و قشر نخبگان سرمایه داری دولتی نیانجامد، باید همراه با حداکثر دموکراسی و شرکت توده های انقلابی باشد. این درسی است که باید از حقایق روشن شده امروز گرفت.

عالیترین و کاملترین نوع اصلاحات و دولتی کردن ها در جریان انقلاب سوسیالیستی بوجود آمد. در این انقلاب ها بخش دولتی نه در دست اقشار میانی، بلکه در دست طبقه کارگر قرار گرفت. اما امروز ۷۱ سال پس از انقلاب اکتبر شاهد پدیده هایی در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی هستیم که بوروکراتیسم و فساد دولتی نام دارد و بسیاری موارد عامل اساسی ترمز جامعه است. حتی دولتی کردن شتابزده و حساب نشده سوسیالیستی در شرایط فقدان دموکراسی، امروزه به چنان معضلات بزرگی انجامید که برهمه روشن است. بازنگری به تجربه ساختمان سوسیالیسم و از جمله مسئله اصلاحات نشان می دهد که در شرایط نبود دموکراسی و عدم شرکت فعال مردم در اداره امور، هیچ اصلاحات اقتصادی و اجتماعی نمی تواند به شکلی کامل متحقق شود، انقلابی و دموکراتیك باقی بماند و به اشکال بوروکراتیك و ارتجاعی تغییر ماهیت ندهد. در این زمینه تجربه تلاشهای حزب کمونیست اتحاد شوروی در دوره خروشچف گواه است. در آن زمان نیز جنبش نوسازی به راه افتاد، منتهی بدون دموکراسی لازم و بدون اتکاء برتوده ها، نتیجتا این جنبش بسیار کم دامنه باقی ماند و بسیار زود از نفس افتاد و در برابر بوراکراتیسم حاکم جان داد. میخائیل گارباچف ضمن سخنرانی در تاشکند (۸ آوریل ۱۹۸۸) در این باره چنین گفت:

"حزب در گذشته هم برای تحولات در جامعه شوروی کوششهایی می کرد، ولی این کوششها به نتیجه مطلوبی نرسید، زیرا که مردم عملا به آن جلب نمی شدند... فقط از طریق بسط و توسعه دموکراسی اجرای ایده های نوسازی امکان پذیراست" (تاکید ازمن)

از اینجاست که می توان دریافت وقتی گفته می شود دموکراسی ماهیت نوسازی است و هرگونه اصلاحات بدون دموکراسی سرانجامی جز بوروکراتیسم و ارتجاع ندارد، این تنها یك تعارف نیست. دموکراسی به راستی قلب نوسازی است. قلبی که خون مورد لزوم را به پیکره هرجنبش انقلابی می دهد و از کار افتادن این قلب یعنی انجماد همه جنبش انقلابی نه تنها در اتحاد شوروی بلکه در هرگوشه‌ای از جهان و از اینجاست که بی معنی بودن و ارتجاعی بودن ایده هایی نظیر: سوءاستفاده دشمنان از آزادیهای سیاسی و خطرناك بودن آزادیهای سیاسی نامحدود برای تحقق تحولات دعوت به "سانترالیزم بیشتر" آشکار میشود.

فصل دوم : ضد امپریالیسم و دموکراسی در "راه طی شده"

۱ زمانی کیانوری در "پاسخ" به مخالفین طرح جدید راه رشد و برای "اثبات" درستی آن گفت : اگر این تجربه ۱۰۰ بار هم در جهان شکست بخورد ، باز هم نباید ذره‌ای در درستی آن تردید کنیم . چنین برخوردی نشانه تفکری بود و هست که مارکسیسم (و آن هم تفسیر رسمی آن) را مذهب و تئوری های آنرا آیات آسمانی می دانست و پیوند آنها را با عمل و زندگی واقعی یکسره قطع می کرد . مقاله "راه طی شده" ، نگاهی دیگر" نیز بازتابی از همین تفکر و روحیه است ، منتهی در شرایطی دیگر ، در سال ۱۳۶۷ ، در شرایطی که شکست فاجعه بار خط مشی گذشته از یکسو و جنبش نوسازی از سوی دیگر ، بسیاری چیزها بما آموخته و بسیاری حقایق سابقا نامکشوف را آشکار کرده ، در شرایطی که عمق انحراف طرح جدید راه رشد غیرسرمایه داری با وضوح خیره کننده ای آشکار گشته است و بالاخره در شرایطی که "مارکسیسم" دگماتیک ، مارکسیسم بیگانه با زندگی زیر شدیدترین انتقادات قرار دارد .

مقاله راه طی شده بر همان تئوری انحرافی راه رشد متکی است و می خواهد رشد جامعه و انقلاب را از طریق رفرمهای اقتصادی و اصلاحات تامین کند و همچنان به دموکراسی روترش مس کند . مقاله شوریده وار "ضد امپریالیسم" را می ستاید ، انقلاب را تنها از دریچه آن توضیح میدهد و برایش این یگانه "معیار عینی" و یگانه شکل نگریستن به مسایل از "موضع تاریخی ـ طبقاتی" است . رفیق رحیم از همان ابتدا خود را یک سیاستمدار "عینی" که از "موضع تاریخی ـ طبقاتی" حرکت می کند معرفی نموده و مخالفین خویش را کسانی میداند که "هنوز نیاموخته اند مناسبات طبقه کارگر با اقشار و نیروهای غیرپرولتری را بطور عینی و از موضع تاریخی طبقاتی بررسی کنند" و کسانی هستند که "معتقدات ، انگیزه ها و مقاصد خمینی و صیف پیروان او را از محتوی طبقاتی خالی می کنند" ، فردا را به جای امروز می نشانند و ... پس از این ادعانامه ، "معیار عینی" از موضع "تاریخی ـ طبقاتی" را ارایه نموده و وظایف مبرم انقلاب را چنین جمع بندی می کند :

"با پیروزی فاز نخست انقلاب ، نبرد برای براندازی سلطه سیاسی ، نظامی ، اجتماعی و اقتصادی امپریالیسم در دستور روز مبارزه مردم ایران قرار گرفت . براندازی سلطه سیاسی و نظامی امپریالیسم امریکا و سلب مالکیت از هسته اصلی پایگاه اجتماعی رژیم شاه گام در این راه بود . نفوذ گسترده اجتماعی ـ اقتصادی امپریالیسم بویژه امپریالیسم امریکا در کشور ، تامین استقلال اقتصادی و پاسخگویی به ضرورت تحولات بنیادین اجتماعی و اقتصادی بسود زحمتکشان را به نیاز حیاتی انقلاب مبدل میکرد . براندازی سرمایه های کلان و بزرگ مالکی ، این پایگاههای مقدم سلطه امپریالیسم همانگونه که بدرستی در برنامه سال ۶۱ سازمان مورد تاکید قرار گرفت ، وظیفه مبرم انقلاب بود ."

همانگونه که ملاحظه می کنید ، مبارزه در راه آزادیهای سیاسی و دموکراتیک نه جزو دستور روز ، نه جزو نیازهای حیاتی و نه جزو وظایف مبرم تلقی نمی شوند و تنها چند سطر بعد اشاره می شود که انجام این وظایف "نبرد پیگیر برای دموکراتیسم ضد امپریالیستی و خلق و مبارزه آشتی ناپذیر برای نظام سیاسی دموکراتیک ... را ایجاب می کرد" ما در پایین تر خواهیم دید که همه اینها از نظر مقاله چه معنی میدهد

رفیق رحیم برای اثبات درستی اینگونه خصلت بندی عینی و "تاریخی ـ طبقاتی" وظایف انقلاب به لنین استناد می جوید و مدعی میشود "کسانی که هنوز نیاموخته اند" این اصل را فراموش می کنند که :

"مهمترین ملاک تشخیص ترقی و ارتجاع معیار تاریخی ـ طبقاتی است و بر پایه و اساس آن راه پی بردن به ماهیت جریانهای سیاسی این است که ببینیم "آنها مسایل مختلف سیاسی را چگونه حل میکنند و در اموریکه پای منافع طبقات مختلف جامعه معین ملاکین ، سرمایه داران ، دهقانان ، کارگران و غیره بمیان می آید ، چگونه رفتار می نمایند"

در درستی این سخنان تردیدی نیست . اما چه کسی میتواند با استناد به آنها حق را بجانب "راه طی شده" بدهد ؟ باید پرسید : آیا حق فعالیت آزادانه کمونیستها جزو "منافع حیاتی" دهقانان و کارگران

www.iran-archive.com

نبود ؟ آیا حق ایجاد تشکلهای طبقاتی جزو این "منافع حیاتی" نبود . خود مختاری خلق کرد وشورا کا ترکمن صحرا چطور؟ تعویض مجلس موسسان با مجلس آخوندی چطور؟ ومهمتر از همه آیا مسئله حاکمیت که مشتی ملا وسرمایه دار آنرا قبضه کردند وبا انواع دسیسه ها مانع شرکت کارگران وزحمتکشان در آنها شدند جزو این "منافع حیاتی" نبود وآیا این مسایل ربطی به مبارزه ضد امپریالیستی مردم نداشت؟ خمینی وپیروان "ضد امپریالیست وعدالتخواه او" در برابر همه این مسایل چگونه رفتار کردند ؟ بنظر میرسد که ازنظر رفیق رحیم اینها هیچ کدام جزو معیارهای "تاریخی ـ طبقاتی" نبودند وبه منافع حیاتی مردم ربطی نداشتند . برای او همه منافع حیاتی در همان "ضد امپریالیسم" بورکراتیک وسازشکارانه خلاصه میشود . اینجا سخن بر سر دومنی ودوسیاست است . آنکس که "منافع حیاتی" ، بقا وادامه انقلاب را قبل از هرچیز در گرو حفظ وگسترش آزادیها دموکراتیک بمنظور ترتیب وشکل زحمتکشان ، برای گسترش مبارزه طبقاتی وگذار انقلاب به مرحله دموکراتیک خلقی وسوسیالیسم یعنی مبارزه واقعی علیه امپریالیسم می داند طبیعی است که در چهره خمینی ، رژیم، ایدئولوژی وسیاست او بزرگترین دشمن خود را ، دشمن که باید بی امان با آن مبارزه کرد می بیند و آنکس که می خواهد به رفرمهای بورکراتیک دل بندد ، باز هم طبیعی است که در چهره خمینی متحدی می بیند ـ استراتژیک ویا موقت ـ که باید از آن پشتیبانی کرد ، چهره ضد آزادی آنرا پوشاند وچنان ملایم انتقادش کرد که "اصلاحات" به خطر نیفتد !

۲ "راه طی شده" همان انحراف فاجعه بار مشی گذشته را تکرار می کند ومبارزه ضد امپریالیستی را از مبارزه در راه آزادیهای دموکراتیک منفک میسازد ودومی را تابع اولی میسازد . در سرتاسر هر دو مقاله توجه برروی همین ظرفیتهای "ضد امپریالیستی وعدالتخواهانه" خمینی وپیروانش است . مقاله بر اساس همین درک متحدین خود را انتخاب می کند . ازنظر آن چگونگی مناسبات رژیم خمینی با دموکراسی یک معیار عینی نیست ، ربطی به مبارزه ضد امپریالیستی وتضاد خلق با امپریالیسم و همچنین ربطی به تعیین مناسبات کمونیستها با او ندارد . رهنمود لنین مبنی براینکه باید از طریق دموکراتیسم سیاسی به سوسیالیسم دست یافت کهنه شده ، رهنمود انترناسیونال سوم مبنی براینکه مناسبات ما با جنبش های دیگر را همین نوع برخورد شان به مسئله دموکراسی تعیین می کند کهنه شده ، تاکیدات امروزه جنبش جهانی کمونیستی بر دموکراسی وخلاقیت توده نیز ربطی به کشور ما ندارد . آنچه که درست است همان طرح جدید راه رشد غیرسرمایه داری است ولاغیر !

براساس همین دیدگاه است که رفیق رحیم در مقاله دوم خود ، مشی ای را که پس از انقلاب مبارزه در راه آزادی را برجسته می کند ، انحراف از مبارزه ضد امپریالیستی وتضاد خلق با امپریالیسم مینامد . وی گوید در این مشی "سرمایه های کلان وابسته ومالکیت بزرگ ارضی از تعرض توده های خلق وانقلاب بهمن مصون نگاه داشته می شوند . " بی توجهی "راه طی شده" نسبت به دموکراسی موجب میشود که مقاله از تضاد خلق وامپریالیسم ومبارزه ضد امپریالیستی نیز درکی بورکراتیک وانحرافی ارایه دهد ودر چهارچوب "ضد امپریالیسم" خمینی گرفتار شود . این تصور به غایت انحرافی است که هرکس می گوید دموکراسی ، از مبارزه خلق با امپریالیسم "از سر تحقیر" سخن می گوید . دموکراسی مبارزه ضد امپریالیستی را تضعیف نمی کند ، بلکه آنرا شدت می بخشد . این دیگر جزو الفباست . دموکراسی مبارزه طبقاتی را گسترش میدهد وبه این مبارزه خصلت آشکار وآزادانه تری میدهد . دموکراسی موجب گسترش تعرض طبقه کارگر وتوده مردم علیه سرمایه داری وطبقات ارتجاعی می شود ونه تنها سرمایه های کلان وابسته ومالکیت بزرگ ارضی را از زیر ضرب خارج نمی کند ، بلکه نیروی واقعی را برای تعرض وپیروزی قطعی آن ها فراهم میاورد . رفیق رحیم می نویسد : پس از انقلاب "براندازی سلطه امپریالیسم در دستور پیکار قرار گرفته بود" . بسیار خوب ، نیروی این "براندازی" چه کسانی بودند ؟ کارگران ، زحمتکشان وتوده های مردم یا خمینی و "پیروان ضد امپریالیست وعدالتخواه" او؟ در این تردیدی نیست که شرط تکامل پیروزمندانه انقلاب وپیشروی بسوی سوسیالیسم با مبارزه علیه امپریالیسم از هم جدایی ناپذیر است . اما مانع عمده تکامل انقلاب ومبارزه واقعی علیه امپریالیسم پس از انقلاب کدام نیرو بوده است؟ قدرت سیاسی موجود یا آنگونه که "راه طی شده" میگوید ضد انقلاب مغلوب (کلان سرمایه داران وبزرگ مالکان بزرگ وابسته) ؟ این دیگر بدیهی است که با حضور

رژیم خمینی (نیروی که قدرت را در دست گرفته) واژسرکوب قاطعانه ضد انقلاب ومبارزه واقعی با امپریالیسم خود داری میکند. هیچ سخنی ازسرکوب قاطعانه ضد انقلاب مغلوب نمی توانست در میان باشد. این مبارزه در درجه اول ازکانال مبارزه علیه رژیم می گذشت. توده مردم در مبارزه علیه امپریالیسم یا می بایست در چهارچوب ضد امپریالیسم سازشکارانه خمینی محدود شوند، یا فراتر از این چهارچوب ومستقلانه عمل کند اما توده مردم در هرقدم مستقلانه خود باسد رژیم جمهوری اسلامی مواجه می شدند. می توان تصور کرد که توده های مردم در مبارزه علیه امپریالیسم وسرکوب توطئه‌های آن دست به عمل مستقل توده ای می زدند، مثلا می توان تصور کرد که برای دفاع ازانقلاب ارگانهای مسلح توده ای تشکیل می دادند، شوراهای خود را در کارخانجات بوجود می آوردند برتولید کنترل کارگری اعمال می کردند، کمیته های دهقانی خود را بوجود می آوردند ودون اینکه در چهارچوب "هیئتهای ۷نفره" محصور بمانند، به مصادره انقلابی زمینها دست میزدند، برای خود مختاری می جنگیدند و... اما آنها هرگام با حاکمیتی مواجه می شدند که پیش ازامپریالیسم از قدرت آنها وحشت داشت وتوده های مردم مجبور بودند برای پیشرفت واقعی مبارزه ضد امپریالیستی یا قدرت دولتی موجود مبارزه کنند، مبارزه واقعی علیه امپریالیسم در کارخانجات ودر مبارزه کارگران برای برپایی شوراها وکنترل تولید ومصادره انقلابی، در شوراهای دهقانان ترکمن صحرا، در مبارزات قهرمانانه خلق کرد، در مبارزات کارگران شیلات شمال و... جریان داشت. زحمتکشان برای شکوفایی این مبارزه به دموکراسی، به آزادی نیاز داشتند ورژیم خمینی مانع عمده گسترش این آزادی بود. مصادره سرمایه‌های وابسته، ملی کردن بانکها و... فقط وقتی می‌توانست خصلتی واقعا انقلابی داشته باشد، فقط وقتی می توانست مانع شکل گیری نوعی ازسرمایه داری شود که توسط خود توده‌های مردم وبه شکل انقلابی صورت گیرد وکنترل مردمی وانقلابی ونه بوروکراتیک وارتجاعی برآنان برقرار شود. مبارزه می بایست جنبه سازمانگری اقدامات مستقلانه توده ای را می گرفتیم وگسترش ودفاع ازآزادی را سمت اصلی مبارزه خود تعیین نموده قاطعانه علیه رژیم می ایستادیم. در این شرایط دیگر اتحاد بی معنی بود ویا می بایست این مبارزه را تابع ضد امپریالیسم خمینی می کردیم و از مبارزه پیگیرانه در راه آزادی استنکاف می ورزیدیم. بنظر می رسد وقتی رفیق رحیم بینش نورا به انحراف ازتضاد خلق وامپریالیسم متهم می سازد، از این تضاد تنها همان مبارزه سازشکارانه رژیم خمینی را در نظر دارد نه مبارزه قاطعانه توده مردم ۱. اما بعنوان درس بزرگ انقلاب بهمن باید تکرار کرد که: مبارزه با امپریالیسم از مبارزه در راه دموکراسی جدا نیست. ضد امپریالیسم واقعی، ضد امپریالیسم توده‌های مردم خصلتی عمیقا دموکراتیک دارد ویا روشی انقلابی همراه است. ضد امپریالیسم بوروکراتیک ضد امپریالیسمی که هدف آن ساختن ولایت فقیه است، یک ضد امپریالیسم ارتجاعی وسترون است که شایسته هیچ گونه پشتیبانی ازجانب طبقه کارگرو کمونیستها نمی باشد.

رفیق رحیم البته نمی پذیرد که سیاست او سیاست ضد دموکراتیک است واز "نبرد پیگیر برای دموکراتیسم ضد امپریالیستی وخلقی ومبارزه سیاسی آشتی ناپذیر برای نظام سیاسی دموکراتیک" سخن میگوید. در قاموس مارکسیستها مبارزه آشتی ناپذیر برای نظام سیاسی دموکراتیک معنای دیگری جزایجاد یک رژیم دموکراتیک ندارد. ما نمی توانستیم چنین رژیمی را در اتحاد با خمینی بنا کنیم. ما نمی‌توانستیم با خمینی متحد شویم تا رژیم او را سرنگون کنیم ودولتی دموکراتیک سرکار آوریم. تا زمانی که اتحاد ما با خمینی برقرار بود، مبارزه ما نمیتوانست سمت سرنگونی او را داشته باشد. هرکس بغیر ازاین می گوید یک خیالپرداز است که حتی قوانین ابتدایی ناظر برسیاست اتحادها را نمی داند. ائتلاف زمانی ممکن است که وجه اتحاد دونیرو عمده باشد. رفیق رحیم می تواند با متحدینی که انتخاب کرده برای اصلاحات بورکراتیک واقعا هم مبارزه کند. اما با چنین متحدینی سخن از مبارزه آشتی ناپذیر برای نظام سیاسی دموکراتیک نمیتوان گفت. این ادعا ما را یاد آن ادعائی می اندازد که ماد رتمام لحظات مشغول مانع تراشی برسر راه ولایت فقیه بوده ایم وتنها باعث خنده خواهد شد.

رفیق رحیم برای توجیه اتحاد با خمینی وبرای اثبات اینکه می شد به اتفاق خمینی مبارزه آشتی ناپذیر در راه دموکراسی نمود، به ۲ تحریف بزرگ در بررسی انقلاب بهمن متوسل می شود: اولا گفته میشود مبارزه رژیم علیه ضد انقلاب مغلوب در عین حال یک مبارزه دموکراتیک بوده است وثانیا گفته میشود

که خمینی "پیروان ضد امپریالیست وحدالتخواه او" مخالف ولایت فقیه بوده اند !

استدلال اول براین پایه قرار دارد : امپریالیسم در جهان ما ارتجاع مطلق است وطبقات وابسته به آن یعنی کلان سرمایه داران بزرگ وابسته ومالکین بزرگ ارضی نیز در جامعه ما ارتجاع عده یا ارتجاع طبقاتی بوده اند . ضربه زدن به آنها وسلب مالکیت ازآنها بطورعینی به تهدید وناپودی پایگاه طبقاتی ارتجاع می انجامید وبنابراین مستقیماخدمت به امرآزادی بود . ازاینجا نتیجه گرفته میشود که مبارزه خمینی علیه امپریالیسم وسرمایه داران بزرگ وابسته درعین حال خدمت به امرآزادی بود ! ! اما در واقعیت زندگی رابطه بین رفرمها وآزادی هیچ گاه چنین یك خطی نبوده ونخواهد بود . اصلاحات باهرانگیزه وبه هر شکل ،الزاما به گسترش دموکراسی منجرنخواهد شد . اصلاحات بورکراتیك که بدون شرکت توده های مردم صورت گیرد حتی میتواند زمینه سازد یکتاتوری باشد . در این مورد انقلاب ماچنان سرشار ازتجارب مثبتی است که بهتراست بجای هربحث تئوریك مستقیما به این تجربه رجوع کنیم . آیا پایه های مساعده ها ،ملی کردن ها ،اعدام سرمایه داران (یعنی همان پایگاه عینی ارتجاع) دیکتاتوری واختناق درجامعه ما تحکیم نشد ؟ شد . درك دلایل این "تناقض" آسان است . زیرا پس ازسرنگونی رژیم شاه نیروی اصلی وعده ارتجاع اساسا درجای دیگری به جز آنجا که "راه طی شده" آدرس میدهد ،قرار داشت . این نیرو در رژیم تازه شکل گرفته که بشدت ارتجاعی بود ،نهفته بود . فضای انقلابی ،حضورگسترده مردم در خیابانها ،قدرت سازمانهای چپ ودموکراتیك ،تضاد های حاد ویکسری عوامل دیگرمانع آن بود که این رژیم بتواند بلافاصله دیکتاتوری خود رامستقرکند . باپیای اینکه رژیم این عوامل راازمیان برداشت ،در عین تضعیف پایگاه عینی ارتجاع ،اختناق درجامعه تثبیت شد . رژیم درست دراوج فتوحات ضد امپریالیستی وتسخیرسفارت لانه کشاد ولایت فقیه رابرسرمردم گذاشت خود این واقعیت نشانگر نادرستی این ادعاست که : مبارزه علیه سرمایه داران بزرگ وابسته الزاما وعینا یك مبارزه دموکراتیك است .

استدلال دوم رفیق براساس حیرت انگیز است . اوبرای دفاع ازاتحاد خود باخمینی ،برای برجسته کردن ضد امپریالیسم آن ،مجبوراست چهره ضد آزادی آنرابزك کند وبنویسد :

" پیروان ضد امپریالیست وحدالتخواه خمینی نیروی واقعی پیگیرولایت فقیه نبودند . اگرازمواضع حقیقت گرایی تاریخی به قضایانگاه کنیم اینان حامل تضاد وتعارض باحاکمیت فقها بودند"!!

حقا نیست سیاست " اتحاد تاکتیکی " اینجا دیگرکاملا محرز می شود . " پیروان"هم ضد امپریالیست بوده اند ،هم عدالتخواه وهم در " تضاد وتعارض" باحاکمیت فقها . پس چراکسانی پیدا شده اند که میخواهند سازمان رابه قهقهرابرند ومانع اتحاد ما باچنین نیروهایی شوند ؟اما به این حقیقت گرایی تاریخی جزتحریف تاریخ نام دیگری نمی توان داد . اینجا دیگربحث تئوریك درمیان نیست،همه مابخوبی وقایع انقلاب رابخاطرداریم . میتوانیم به روزنامه هانیز مراجعه کنیم . نزد یکترین پیروان "ضد امپریالیست و عدالتخواه"خمینی در آن دوران چه کسانی بودند ؟ بهشتی ،منتظری ،رفسنجانی ،خامنه ای ،مشکینی و امثالهم . یعنی همانهایی که درمجلس خبرگان نیروی اصلی رابرای وارد کردن ساده ترین (ولایت فقیه) به قانون اساسی تشکیل میدادند . همانهایی که درتمام فعالیتشان درآتشه ترین تبلیغات وفعالیتها راه رواه ولی فقیه انجام می دادند . رفیق رحیم می خواهد به مردم بقبولاند که بهشتی ورفسنجانی و منتظری باحاکمیت فقها در "تضاد وتعارض" بوده اند !! امانسل فدائیانی که انقلاب را بچشم دیده اند این رانمی توانند باور کنند . اتفاقا هرچه پیروان "ضد امپریالیست وحدالتخواه تر" بودند ، با کینه بیشتری نسبت به آزادی خصومت می ورزیدند . خلخالی ها وقفاری ها وکریمی ها رانمی توان "ضد امپریالیست وحدالتخواه" دانست . همه آنها درسرکوب کمونیستها وطبقه کارگرچنان قساوتی ازخود نشان داده اند که روی سرمایه داران را سفید کردند . ازاین خرده ریزه ها بگذریم ،ازبهشتی ها ورفسنجانی ها هم بگذریم . خود خمینی؟ این دیگر دهن کجی به حقیقت وتمسخر تاریخ است که خمینی ،این پیرکفتاری که عمری رابارویای ولایت فقیه زیست،سازمانگر،مبتکر وایدئولوگ ولایت فقیه بود وانقلاب شکوهمند ایران را راسا به مسلخ ولایت فقیه هدایت کرد ودرآنجا قربانی ساخت،درتضاد وتعارض با حکومت فقها بخوانیم

www.iran-archive.com

تا "راه طی شده" را تطهیر کنیم. با هیچ استدلالی نمی توان این حقیقت را از سازمان پنهان کرد. یگانه استدلال رفیق رحیم یعنی "تضاد وستیز اکثریت مجلس اول با اکثریت فقهای شورای نگهبان" نیز استدلال بی ارزشی است. این تضاد به هیچ وجه تضاد مجلس اول با ولایت فقیه نبود، بلکه تضاد بر سر همان پاره ای رفرمها بود. با این استدلال تضاد وستیز اکثریت مجلس دوم با شورای نگهبان را نیز باید به حساب تضاد وستیز با ولایت فقیه گذاشت. آنگونه که معلوم است مجلس سوم در مخالفت با شورای نگهبان یکپارچه تر شده است و برپایه استدلال رفیق آنرا باید دیگر یک مجلس ضد ولایت فقیه خواند ورفسنجانی وموسوی وایضا خود خمینی را نیز که تضادش را با شورای نگهبان آشکار ساخت، باید قهرمانان مبارزه با ولایت فقیه دانست!! اینجاست که باید احساس خطر کرد. احساس خطر از آن رو که بار دیگر، نه در یک انقلاب دیگر، کسانی پیدا شوند که در چهارچوب همین رژیم بخواهند به سرهم بندی اتحاد با پیروان "ضد امپریالیست وحد التخواه" (که با فاکتهای متعدد هنوز می توان وجودش را "اثبات کرد") در "تضاد وتعارض" با حکومت فقها قرار دارند، بپردازند. این خطر واقعی است!

رفیق رحیم برای تطهیر "راه طی شده" ومشروعیت دادن به ضد امپریالیسم خمینی در همین مرز هم متوقف نمی شود وتوجیه قهرود یکتاتوری را از "پیروان ضد امپریالیست وحد التخواه" هم فراتر می برد وبه کل رژیم تعمیم می دهد. شاید عمق انحرافی را که ماه ها گذشته بدان دچار بودیم وامروزه "راه طی شده" بهدفاع از آن برخاسته، بهتر از همه جا بتوان در صفحه ۱۱ مقاله اول نشان داد. آنجا که رفیق به یک اسلوب صحیح می تازد وبطور آشکاری درک خود را از دموکراسی نشان می دهد. این بهترین نمونه ای است که نشان می دهد چسبیدن به ضد امپریالیسم بوروکراتیک وسرکوبگرانه چگونه ما را الزاما به توجیه یکتاتوری می کشاند.

"راه طی شده" ضمن ارایه یک تحلیل "تاریخی ـ طبقاتی" در مورد قهر وکاربرد وگانه آن توسط "اقشار میانی" هم علیه امپریالیسم وهم علیه طبقه کارگر، فکر اصلی خود را چنین بیان می دارد:

"به آسانی می توان اثبات کرد که در ماههای نخست انقلاب سمت اصلی سرکوب رژیم خمینی متوجه نیروها، طبقات واقشار انقلابی، دموکرات وترقیخواه جامعه نبوده است. اگر از معضل حقیقت گرایی تاریخ سخن بگوئیم جزاین نمی توان گفت که وجه عمده وسمت اصلی اعمال قهر رژیم در ماههای نخستین انقلاب متوجه سرکوب نیروهایی بود که با انقلاب مردم ایران واهداف ضد امپریالیستی و دموکراتیک آن بنحو آشتی ناپذیری دشمنی می ورزیدند"

ونتیجه می گیرد: "در همین دوره ما با اعمال قهر رژیم (هم مسلحانه وهم غیرمسلحانه) علیه نیروها وطبقات انقلابی ودموکرات در کردستان، گنبد ومحدوده معینی (!) روبرویم که حاکی از عملکرد ارتجاعی وضد دموکراتیک رژیم خمینی بود. اما این حقیقت با زهم برخصلت دوگانه و متضاد رژیم در این دوره حکایت دارد ونه چیزی جز آن"!!

برای هیچ کس نباید پنهان باشد که تمام این توجیهات برای آن است تا خصلت سرکوبگرانه رژیم خمینی بی اهمیت وکم رنگ جلوه داده شود، تا اتحاد با آن توجیه گردد. اما دیر یا بر سقوط تا حد یک کردن چهره یک دیکتاتور در یک سازمان کمونیستی، آن هم پس از سرگرداندن این همه تجربه چه می توان گفت؟! اگر ما به هنگام پیوستن بی افتخارمان به جبهه ضد رتونیسم در برابر سرکوبگری وضد دموکراتیسم رژیم خمینی چشم فرو بستیم وآنها را توجیه کردیم، به این امید بود که این خصایل ارتجاعی موقتی است، ماندگار نیست، می گذرد ورژیم خمینی به سطح یک نیروی واقعا رادیکال دموکرات (وشاید هم ضد ل) گذر می کند و سمت گیری سوسیالیستی را تامین می نماید. آری آن زمان چشم فروبستن ها به خاطر آینده تابناکی بود که برای رژیم خمینی تصور می کردیم. اما امروز؟ امروز تنها به خاطر "ماههای نخست" (که ای کاش رفیق رحیم اندکی مشخصتر این ماهها و "دوره اول" را توضیح میداد) ودون هیچ چشم انداز روشن، به توجیه

سرکوب وقهر وخیانت به آزادی پرداخته می‌شود. رفیق رحیم درست در چنین موضعی ایستاده است. اختلاف به راستی نیز اصولی است وبین دو مشی ورطه عمیقی وجود دارد.

اولا — این جزو بدیهیات مارکسیسم است که خرده بورژوازی واقشار میانی دارای خصلت دوگانه‌اند و قهر آنها هم می‌تواند خصلت دوگانه‌ای داشته باشد. اما ازاینجا چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود. آیا تا زمانی که این دوگانگی وجود دارد، یا بعبارت دیگر تا زمانی که خرده بورژوا خرده بورژوا است باید با آن متحد بود و علیرغم روش وموضع آن نسبت به دموکراسی وطبقه کارگر، آنرا متحد خود شمرد؟ آیا باید به شیوه خرده بورژواها بمحاسبه سمت عده وفرعی اعمال قهر آن پرداخت ومثلا حساب کرد که آیا در برابر ۲۰ سرمایه‌دار، ۱۰ کارگر راکشته است یا ۳۰ کارگر راواگر به کشتار ۱۰ کارگر بسنده کرده باشد، هنوز آنرا متحد خود شمرد؟ کمونیستها پاسخ خود به این سئوال را در قالب رهنمود انترناسیونال به این مسئله داده‌اند. اما نیروی رامتحد خود می‌شماریم که مانع کار آزادانه مادر میان توده‌ها نشود. خرده بورژوازی متحد طبیعی پرولتاریا نیست. اگر ما می‌خواهیم از یک سیاست استوار اصولی ومارکسیستی در مورد مسئله اتحادهای طبقاتی برخوردار باشیم باید از این دم بکشیم که هر خرده بورژوایی مترقی است.

دوما — رفیق رحیم حتی در استفاده ازاین حکم انحرافی هم محق نیست! چه کسی گفته که رژیم جمهوری اسلامی بیانگر منافع اقشار میانی بوده که رفیق می‌خواهد قهر اعمال شده ازسوی آنرا براساس خصلت دوگانه قهر اقشار میانی توجیه کند؟ خود رفیق درچه هیچ گاه بروشنی پایگاه طبقاتی رژیم جمهوری اسلامی راتحلیل نکرده است، اما هیچ جا هم به صراحت ازآن بعنوان نماینده اقشار میانی نام نبرده است تنها زمانی که می خواهد اعمال قهر ضد انقلابی "ماههای نخست" آنرا توجیه کند، آنرا به اقشار میانی نسبت می دهد. اگر رفیق واقعا معتقد است که جمهوری اسلامی نماینده اقشار میانی بوده، شرط صداقت آن است که سردرگمی ایجاد نکند واین راباصراحت بنویسد.

سوما — رفیق رحیم به این طریق ازپاسخ به یک سئوال بسیار اساسی وبسیار مهم شانه خالی می کند: اعمال قهر رژیم به چه منظور وبرای تحقق کدام هدف بکار می رفت؟ بجای بحث زاید در مورد سمت اصلی وسمت فرعی، باید به این سئوال اساسی پاسخ داد. رژیم خمینی نه نماینگر نماینده اقشار میانی، بلکه اتحادی بود ارتجاعی ازمنافع بورژوازی تجاری، ملاکین وواپس گرایی ارتجاعی خرده بورژوازی سنتی تحت رهبری روحانیت پیرو ولایت فقیه. منافع صنفی روحانیت وهسته اصلی آن یعنی برقراری رژیم ولایت فقیه، عنصر اصلی وسمت دهنده این بلوک ارتجاعی بود. رژیم خمینی چه آنجا که "سمت اصلی" قهر را بکار می انداخت وبورژوازی وابسته رامورد تعرض قرار میداد وسرمایه داران بزرگ رابه میادین تیرمیفرستاد وچه آنجا که "سمت اصلی" قهرخود رااعمال میکرد وخلق کرد وترکمن رابه خون می‌کشید وکارگران اعتصابی سیلات راقلع وقمع می کرد، تنها یک هدف داشت: برقراری ولایت فقیه سرکوب سرمایه داران بزرگ نشانگر ترقی خواهی رژیم نبود، نشانگر این واقعیت بود که در "ماههای نخست" آنها بیش ازهمه موجودیت رژیم وهدف اواتهدید می کردند. رژیم در "ماههای نخست" نمی توانست علیه توده مردم به اعمال قهر آشکار دست بزند. این سرکوبگری در شرایط انقلابی ضربه عظیمی به حیثیت رژیم بود. ارگان‌های تازه شکل گرفته ونامنسجم آن نیز (شرکت توده عادی مردم در این نهادها را نمی توان بحساب مردمی بودن خمینی گذاشت، این نشانگر مردمی بودن انقلاب بود) برای اعمال قهر برتوده مردم مناسب وآماده نبود. با اینحال هرجا که رژیم احساس خطر کرد، باکینه وخشمی ده چندان به سرکوب جنبش مردمی پرداخت وطی ازهمدانی بانیروهای سلطنت طلب وواپسته هم دریغ نکرد.

رفیق رحیم خصلت وهدف قهر خمینی (ساختن ولایت فقیه) راتوجیه کند تا به خاطر "ماههای نخست" اتحاد با آن رانتیجه بگیرد. در اینجاست که دومشی ازهم جدا می شود. مشی که هرضد امپریالیسمی راترقی خواهانه می شمارد وبه خاطرآن به امرآزادی خیانت می کند ومشی که دموکراسی ومبارزه در راه آنرا وظیفه اصلی خود در انقلاب دموکراتیک ویگانه راه تعرض انقلابی برامپریالیسم وارتجاع می شناسد

وازسایرطبقات واقشارفقط به آن شرطی حمایت می کند ،که مانع فعالیت آزادانه کمونیستها وطبقه کارگر نشوند •

۴ جنبش کمونیستی ایران تاپیش ازسرنگونی رژیم شاه می بایست سمت اصلی ضربه خود رامتوجه این دیکتاتوری وپایگاه اجتماعی آن می ساخت وبرای انزوای جنبش اسلامی وارتجاعی خمینی ،تشکیل جبهه ای ازنیروها وطبقات انقلابی ،بخاطر استقرار دولت موقت انقلابی ،تاسیس مجلس موسسان وایجاد جمهوری دموکراتیک (ازنظر طبقه کارگرنوع این جمهوری میباید دموکراتیک خلقی میبود) می رزمید • پس ازسرنگونی رژیم شاه بدلیل تحول عظیم طبقاتی استراتژی ما نیزدچارتحولات معینی می شد • دراین شرایط دفاع ازآزادیهای سیاسی وگسترش آنها برای تربیت وتشکل جنبش واقعی توده ای، گذار به مرحله دموکراتیک خلقی حلقه اصلی مبارزه بود • درعین حال می بایست تعرض انقلابی توده مردم برای شکست قطعی ضد انقلاب مغلوب سازمان داده می شد • ازرفرمهای رژیم بهیچ روی نمی بایست پشتیبانی می کردیم • میبایست جنبه بورکراتیک وسازشکارانه آن وسیعا افشامیشد،به سازمانگری مبارزه مستقل توده ای برای تحولات اقتصادی ـ اجتماعی اقدام میگردید وبعنوان محصول فرعی این مبارزه ،میبایست رژیم برای انجام اصلاحات بیشترتحت فشارقرارمیگرفت وبدین ترتیب سازشکاری آن آشکارترمیشد • شعار اصلی مادرآن دوران کماکان تشکیل دولت موقت انقلابی به جای دولت موقت لیبرالی وشورای ارتجاعی انقلاب ،برقراری مجلس موسسان دموکراتیک به جای مجلس خبرگان ارتجاعی وتاسیس جمهوری دموکراتیک بجای جمهوری اسلامی بود • رژیم خمینی بعنوان نیرویی که قدرت سیاسی رابدست گرفته بود وبعنوان نیروی اصلی سرکوب کننده آزادی باید جهت اصلی ضربه ما قرارمی گرفت • براساس اهداف فوق میباید برای تشکیل جبهه نیروهای انقلابی اقدام میشد وبابهای افشای رژیم ورشد آگاهی مردم ازدوره تدارک برای سرنگونی رژیم اسلامی به دوره مبارزه مستقیم برای سرنگونی آن گذرمیکردیم •

مرداد ـ خرداد ۶۷

www.iran-archive.com

نقدی بر مقالات "بنیانهای برنامه ما" و "برنامه ما"

روش مطالب
الف- طرح مسئله
ب - بی بهاء کردن بنیاد فلسفی مارکسیسم
ج - اکونومیسم در بنیانهای برنامه ما
د - تخطئه سوسیالیسم موجود در بوشش نوسازی
هـ - نتیجه گیری

www.iran-archive.com

الف ـ طرح مسئله

پلنوم مهر ماه ۶۶ بدبختی و به موقع موضعی اتخاذ کرد که حاکی از ارزیابی گرایشهای فکری درون سازمان در چارچوب طیفه کارگر بود ـ هرچند که این گرایشها دارای اختلافات جدی بوده و هستند. این ارزیابی اگرچه بر واقعیت هم تکیه داشت اما بیش از آن حاکی از احساس مسئولیت کمیته مرکزی سازمان در قبال آن بود که نگذارد این اختلافات به جائی برسد که سخن گفتن از دو ایدئولوژی حقانیت و واقعیت پیدا کند. موضع کمیته مرکزی را قبل از هرچیز باید اینطور معنی کرد که "بکوشیم تا اختلافمان به جدائی ایدئولوژیک نکشد".

از جمله تصمیماتی که حاکی از چنین احساس مسئولیتی داشت تصویب کلیات طرح اساسنامه سازمان توسط پلنوم بود که اتفاق آراء انجام گرفت. این در شرایطی بود که همه سازمان با دلهره و چشمی نگران به نتایج این پلنوم میندگریست. شادی همه رفقای سازمان کاملا قابل درک بود: سازمانمان در نتیجه تلاش مسئولانه رهبری توانسته بود هویت ایدئولوژیکی خود را از خطری جدی رها نیده و یا خطر انشعاب مقابله کند، چیزی که اهمیت آن بسیار فراتر از منافع سازمان ما بود و جنبش کمونیستی و کارگری و تمامی جنبش انقلابی کشورمان از آن سود میبرد.

اما ۱۰ ماهی که پشت سر گذاشتیم متاسفانه نشان داد که نباید زیاد خوش بین باشیم و کار به جائی کشیده است که اختلافات مجددا عمق و وسعت بیشتری یافته و حتی اساسنامه‌ای که با اتفاق آراء بتصویب رسیده بود از پایه نفی شده و بوروکراتیک خوانده می‌شود. میزان اختلافات ایدئولوژیک نیز دارد از آن اندازه معروف هگلی در میگذرد و کمیت به کیفیت مبدل میگردد. بولتن های ۹ و ۱۰ سرشار از نظرهای این تحول کیفی است.

قصد بررسی اختلافات بر سر اساسنامه سازمان را ندارم ولی تذکر این نکته را ضروری میدانم که هر بررسی در این زمینه اگر نخواهد به آب در هاون کوبیدن و خودفریبی کشیده شود باید یک چیز را مقدم بر همه انجام دهد و آن هم توجه به علت حمله همزمان و هماهنگ به اساسنامه‌ای است که خود رفقا ۱۰ ماه قبل به اتفاق به آن رای مثبت داده‌اند ـ چیزی که متاسفانه هیچکدام از مقالات نفی کننده اساسنامه در بولتن های ۹ و ۱۰ به آن نپرداخته و با سکوت تعجب آوری از کنار آن گذشته‌اند. برای هر رفیقی که مقالات بولتن های ۹ و ۱۰ را میخواند به درستی این سوال مطرح میشود که چرا رفقائی که علنیت و دموکراسی را تا حد تنها اصول و سنگ بنای موازین زندگی حزبی بالا میبرند، خود در عمل بسادگی آن را زیر پا میگذارند و مصالح خود را بر آنچه که رفیق مجید "اصول طلاقی" میخواند، مقدم میشمارند.

تشخیص علت این تغییر رویه همزمان و هماهنگ (و در بسیاری موارد حتی یکارگیری جملات مشابه) در برخورد با طرح اساسنامه کار دشواری نیست بخصوص اگر با بررسی سائلی که مثلا در مجموعه مقالات "پیشنهای برنامه ما" و "برنامه ما" مطرح میشود و موضوع بررسی مقاله حاضر است همراه گردد. اما نکته‌ای که باید از آن درس آموخت این است که در ارزیابی هر گرایش، نه به شعاری که میدهد بلکه به عملکرد آن و حتی به وفاداری آن به همان شعار خودش باید توجه داشت. دموکراسی و علنیت وقتی که برای یکار گرفتن در زندگی حزبی، بلکه تنها بهانه‌ای برای تخطئه سازمان و کمیته مرکزی آن و اسناد مصوبه آن باشد، وحتی

به پرچم چنین گرایشی تبدیل شود به خدمت تبدیل شده و به خدمت اعمال فشار ، تحمیل نظریات و برکنار نگه داشتن تشکیلات از جریان واقعی امور در میاید.

* * *

همانطور که گفته شد هدف این نوشته بررسی بر اساس نامهٔ سازمان نیست. هدف ، بررسی مقالات رفیق امیر در بولتن شمارهٔ ۱۰ (که از این ببعد مختصرا آنها را مقالات خواهیم نامید) و نشان دادن سقوط بازهم بیشتر "بینش نو" داخل گیومه در سراشیبی است که به آن در غلطیده است.

مضمون "مقالات" در حقیقت آن بخش از اعتقادات این بینش است که امروز میتواند با "صراحت" و "شجاعت" بیان شود و نه دیروز. بنابر میرسد برای نردا هم هنوز حرفهای "نو" تری باقی مانده است که طرح آن فعلا صلاح نبوده است. در بولتن ۷ با بررسی شواهدی از شمارههای قبلی "بنیانهای برنامه ما" نشان دادم که این مقالات دیکتاتوری پرولتاریا و لنینیسم را مردود میداند و فعلا بیان صریح آنها را صلاح نمیداند. شمارههای جدید این سری مقالات نفی دیکتاتوری پرولتاریا را - اگرچه مغشوش و بدون دلیل - رسما اعلام کرد ولی در مورد لنینیسم با همهٔ صراحت و شجاعت ادعائی ، تنها صلاح دید آنرا داخل گیومه قرار دهد. بررسی دقیقتر "مقالات" ، همانطور که در پائین خواهیم دید نشاندهندهٔ نفی تلویحی لنینیسم و آماده کردن زمینه برای سقوط بازهم بیشتر است. سقوطی که بنظر میرسد همچنان ادامه دارد و شتاب میگیرد و اگر سدی در برابرش نسازیم یا نفی کامل مارکسیسم به قهقرا میرود و تلاش میکند نیروهای سازمان را هم به دنبال خود به زیر بکشد و سازمان را به سطح سازمانی که فاقد هویت اصیل مارکسیستی - لنینیستی است تنزل دهد و بالاتر از این آن را آکنده از گرایشات خرده بورژوائی سازد که آشکارا خواهان تبدیل طبقهٔ کارگر به زائدهٔ بورژوازی است.

* * *

سری مقالات "بنیانهای برنامهٔ ما" و "برنامهٔ ما" در نگاه اول فاقد یک منطق واحد و انسجام درونی بنظر میرسند. این مقالات مسایل متعددی را مطرح میسازند و در مورد هرکدام جنجال ترین سوالات و نکات را طرح میکنند. اما به هیچکدام یا مطلقا نمیپردازند و یا با کنایه و طنز و تمسخر نسبت به جوابهائی که تاکنون به آنها داده میشده است از آنها میگذرند. در بهترین حالت چند سطری به توضیح میپردازند اما این توضیحات نیز همگی در سطح میمانند و عمق ریشهٔ مسایل را دست نخورده باقی میگذارند. آنجا هم که استدلال و حرفی اثباتی (که البته بندرت دیده میشود) وجود دارد ، فاقد سیستم واحد و مبانی اندیشهای یگانه بنظر میرسد. هرکجا ظاهرا منطق خاص خودش را دارد و این به مجموعهٔ مطالب جلوهای متناقض و از هم گسیخته میدهد که در بهترین حالت میتوان آنرا التقاط ایدئولوژیک تمام عیار نامید.

وجود چنین سوسیاتی در قلم رفیق امیر بعید مینماید ، اما دقتی بیشتر در این آشفتگی و تناقض کوتیها یک گرایش را در سرتاسر آنها آشکار میسازد و آنهم کوششی است بهر وسیله و بهر طریق برای کم رنگ کردن و از اهمیت انداختن و نهایتا نفی مارکسیسم - لنینیسم که تخطئهٔ همهٔ دستاوردهای سوسیالیسم موجود و تکیهٔ یکجانبه بر اشتباهات واقعی و غیر واقعی و بی بها کردن تئوری و پراتیک سوسیالیسم شاه بیت آن است. علت گسستگیها و تناقض

گوشه‌ها و در سطح ماندنها و طرح بی پاسخ بسیاری نکات جنجالی هم ناشی از تلاش "مقالات" برای پرده پوشی همین گرایش راست با الفاظ هنوز مارکسیستی ـ لنینیستی آن است. "مقالات" که خود نیز به وجود چنین تناقضی پی برده است برای توجیه آن مینویسد "... امروز ـ اندیشه" غالب در هرکجا مانده" التقاط است، التقاطی از حقیقت و دروغ، انتقاطی از پندار و واقعیت". و به این ترتیب ضعف خود را با انتساب آن به همگان می‌پوشاند.

کنار زدن همه" پوشش‌های این گرایش انحرافی در همه" عرصه‌ها خارج از توان من است. در اینجا تنها یکی دو عرصه را نسبتا مفصل توضیح داده و به ذکر مختصر چند نکته به طور گذرا میپردازم، اما پرداختن به دیگر انحرافات "مقالات" در آینده را حق و وظیفه خود و هر رفیقی میدانم که به هویت ایدئولوژیکی سازمان مقید است.

ب ـ بی بها کردن بنیاد فلسفی مارکسیسم

فقدان آگاهی ضرور از فلسفه مارکسیسم و داشتن درکی سطحی و غیر واقعی از ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی موجب شده تا "مقالات" از دور خارج کردن آن را، بویژه ببهانه" نوسازی، امر ساده‌ای تلقی کند:

"نوزائی که در جریان است در ژرف‌ترین بعد خود متوجه انطباق فلسفه بر علم است چرا که فلسفه از علم عقب مانده است، انطباق فلسفه بر علم در ژرف‌ترین روند خود (؟!) گویای علم شدن فلسفه و کاهش نقش فلسفه به سود علم است. در علوم اجتماعی عصر سیطره" فلسفه بر علم به پایان میرسد، علوم اجتماعی نیز میروند تا همچون علوم طبیعی فلسفه را متکی به خود یکنند و نه خود متکی به فلسفه باشند" عمده" مرکزی و جان فلسفی اندیشه" نو این است". (بنیانهای برنامه ما، صفحه" ۴۸) (تمامی این جملات در "مقالات" تاکید دارد. تاکیدهای اینجا از من است)

صحبت کردن از "علم شدن فلسفه" یعنی سره علم در الفبای معتقدیم و واقعا هم اینطور است که فلسفه از علم عقب افتاده است جز توجیه پوزیتیویستی این عقب ماندگی معنی دیگری نمیدهد. باید تصوری ما قبل مارکسیستی از فلسفه داشت تا بتوان کاهش نقش فلسفه به سود علم را مطرح کرد. با چنان درکی، فلسفه خود را موظف میدید که بجای علوم سخن بگوید و بنابراین به فلسفه طبیعت، فلسفه تاریخ و غیره تقسیم میشد. "مقالات" با نشاندن فلسفه" مارکسیم در جایگاه فلسفه ماقبل مارکسیستی، حکم به کاسته شدن از نقش آن می‌دهد. حال آنکه در حقیقت امر این مارکسیسم بود که فلسفه را از ماوراء علوم و مسلط بر علوم به علم عام‌ترین قوانین تکامل هستی، جامعه و تفکر تبدیل کرد و فلسفه از آن پس نه تابع علوم بلکه بر پایه" علوم قرار گیرد و خود چراغ راهنمای علوم میشود. لنین علت بحران در علم فیزیک را که در آغاز این قرن بوجود آمده بود ناشی از عجز نبودن فیزیکدانان به این چراغ راهنما میدانست. (ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم، فصل پنجم) بنابراین سخن گفتن از تابعیت فلسفه از علم و کاسته شدن از نقش آن بنفع علم، تنها به معنی بی اطلاعی از فلسفه" مارکسیسم و عدم درک آن جهش انقلابی است که این آموزش در تاریخ فلسفه ایجاد کرده است. مارکسیسم، پایان فلسفه به مفهوم قدیم و در این معنا گستی در تکامل فلسفه بود اما در عین حال آغاز فلسفه به مفهوم نوین آن بود. متاسفانه "مقالات" هنوز درکی ماقبل مارکسیستی از فلسفه دارد و یا برای بی بها کردن و انکار ـ ضمنی اهمیت آن برای حزب طبقه" کارگر صلاح دانسته است به چنین درکی میدان دهد. برای فهم

بیشتر نادرستی چنین درکی به قرار کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در باره مجله کمونیست مراجعه میکنیم که نظر رهبران نوسازی در مورد فلسفه را بیان میکند: "بر فلسفه مارکسیسم ـ لنینیسم است که مضمون علمی خود را باز هم رشد و تکامل دهد و پایه تئوریک و متدولوژیک سایر علوم باشد. کیفیت این مهمترین وجه کار فلسفی قبل از هر چیز در گرو ارتقاء فرهنگ تحقیقات فلسفی و درنظر داشت ویژگی برخورد شناخت آمیز فلسفه به جهان است. هم نادیده گرفتن این ویژگی و خلاصه کردن آن به شیوه‌ها و روشهای علوم مشخص، و هم کست تحقیقات فلسفی از رشد و تکامل کل مجموعه دانسته های علمی، غیر قابل پذیرش است". (تأکید از من است) (از کتاب واقعیت‌های جدید، مارکسیسم ـ لنینیسم خلاق)

اما در مورد رابطه علوم اجتماعی و فلسفه خوب است ابتدا به تحولی که مارکسیسم در این عرصه بوجود آورده است نگاه کنیم:

فردریک انگلس بیش از ۱۰۰ سال پیش، با صراحت نوشت:

"تئوری تاریخی مارکس در رشته تاریخ ضربت مهلکی به فلسفه وارد میسازد، درست به همان ترتیب که نظریه دیالکتیکی نسبت به طبیعت هرگونه فلسفه طبیعی را غیر لازم و غیر ممکن میگرداند. اکنون چه در آنجا و چه در اینجا وظیفه عبارت از آن نیست که روابط را در ذهن اختراع کنیم بلکه عبارت از آن است که روابط را در خود واقعیت مکشوف سازیم. بنا براین آنچه که هنوز برای فلسفه مطرود شده از حیطه طبیعت و تاریخ باقی میماند فقط عالم اندیشه خالص است و آنهم تا آن حدودی که چنین عالمی هنوز باقی است. این عالم عبارتست از آموزش مربوط به قوانین خود بروسه تفکر، منطق و دیالکتیک". (لودویک فوئرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان ـ فصل ٤) و امروز مقاله "بنیانهای برنامه ما" همان مفهوم را با عباراتی نادقیق و نارسا بیان میکند و آنرا بمثابه "هسته مرکزی" و "جان فلسفی" اندیشه نو به ما تحویل میدهد.

البته برای یادگرفتن هیچوقت دیر نیست اما نکته کلیدی فلسفه مارکسیسم را به عنوان جان فلسفی "اندیشه نو" تلقی کردن اگر خیلی خوش بینانه قضاوت کنیم نشانه بیخبری از اصول بنیادین است، اصولی که چون از "کهنه شدن مصون نیستند" ظاهرا ارزش یادگرفتن را هم نداشته‌اند اما اگر زیاد خوش بین نباشیم و "مقالات" هم هربار جای کمتری برای برای این خوش بینی باقی میگذارد ـ مشاهده خواهیم کرد که نیت "مقالات" نه نشان دادن واقعیت امر یعنی قدرت حیات و جان داری آموزش کلاسیک‌ها، بلکه برعکس، در مقابل قرار دادن اندیشه نو با آنها و در نتیجه کاستن از اعتبار آنهاست. این درست عکس برخوردی است که رهبران نوسازی با کلاسیک‌ها دارند. آنها برای تدوین صحیح تئوریهای تازه در عین به واقعیات نوین، روی بازگشت به اصولی از مارکسیسم ـ لنینیسم که قدرت حیات خود حفظ کرده است پافشاری میکنند. اصل اولویت یافتن رشد نیروهای مولده در جامعه سوسیالیستی که سالها عملا به بوته فراموشی سپرده شده بود و حالا در مرکز توجه قرار گرفته است نمونه‌ای برجسته از این امر است.

* * *

از لنین پرستی تا نفی لنینیسم و رویزیونیسم

واقعیت آن است که "بینش نو" در سازمان ما بعد از یک دوره اتکاء آیه‌وار به گفته‌های بنیانگزاران مارکسیسم ـ لنینیسم و بت‌سازی از آنان برای اثبات صحت شعار استراتژیکی جمهوری دموکراتیک خلق و کاربرد بیش از اندازه عبارت "موازین لنینی زندگی حزبی"

به ناگهان و با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای اعلام کرد که تا رسیدن به جمهوری دموکراتیک خلق هنوز فرسنگها فاصله است". و مارکسیسم ـ لنینیسم را نیز ابتدا در پوشش تکرار بعض از اندازه‌ه این حکم عام و درست که "هیچ اصلی نیست که از کهنه شدن مصون بماند" و سپس روز بروز مشخص‌تر مورد تردید قرار داد.

اکنون این بعض مواز بین لنینی زندگی حزبی را به فراموشی کامل سپرده است بطوری که در دو شماره‌ه اخیر بولتن آنجا که به مسایل سازمانی و اساسنامه‌ای می پردازد حتی نامی از لنین و مواز بین لنینی زندگی حزبی نمیبرد. اینکه کدام تغییرات باعث کنار گذاشتن مواز بین لنینی شد و یا کدام تغییرات در ذهن رفقا موجب انصراف از آن گردید، در این مقالات کوچکترین جائی را اشغال نمیکند.

هر رفیقی که بولتن را میخواند حق دارد علت این تغییر را از رفقائی که مدعی صراحت و علنیت هستند سوال کند. در مقالات بجای پاسخ به این سوال برحق، غیرمستقیم تلاش میشود انگیزه‌ه چنین سوالی از میان برده شود. از یکطرف تئوریته‌ه بنیانگزاران مارکسیسم ـ لنینیسم و آموزشهای آنان کاهش داده میشود: "برای اینکه توده‌های رنجبر به بتها گردن ننهند و بت‌شکنی کنند باید ابتدا مارکس و لنین را بگونه‌ه همان آموزگاران فروتنی بازشناسند که همه‌ه روی‌سخنشان با همین تهی دستان بود و هیچ پیامی که برای آنان غیر قابل درک باشد نداشته‌اند". (بنیانهای برنامه ما ـ ٤) (این یعنی پائین آوردن ـ اهمیت تئوریک آموزش مارکسیسم ـ لنینیسم، با توسل به قابل درک بودن برای "همین تهی دستان"، از طرف دیگر تلاشی بموازات آن انجام میگیرد تا همین جنبه‌ه تئوریک تحت عنوان "تئوریهای بورژوائی"، برای "توده‌های انبوه و غالبا کم سواد و بیسواد" غیر قابل فهم تلقی شده و از آن نتیجه بگیرد که حتی نام بردن از مارکسیسم ـ لنینیسم در برنامه باعث تخریب نفوذ سیاسی بینامگ کمونیست در میان مردم خواهد شد. این هر دو استدلال ظاهرا متضاد یک هدف را تعقیب میکنند. اولی میکوشد تا اهمیت این آموزشها را تا حد ممکن پائین بیاورد و دومی تلاش دارد اعلام این جهانبینی را برای سازمان دست و با گیر و مانع گسترش سازمان نشان دهد. برآیند این دو هدف طبعا نمیتواند جز کنار گذاشتن مارکسیسم ـ لنینیسم باشد.

به استدلال دوم که انحراف آشکار از مارکسیسم ـ لنینیسم است کمی مشروح‌تر بپردازیم:

هم طرح اساسنامه‌ه مصوب پلنوم و هم طرح برنامه‌ه سازمان از "مارکسیسم ـ لنینیسم که یگانه جهانبینی علمی و انقلابی دوران ماست." بعنوان مبنائی که "برنامه و خط مشی سیاسی و سازمانی" آنرا تعیین کند نام میبرند و هیچ جا صحبتی از آتهایسم و حتی ماتریالیسم وغیره نیست. اما مقاله‌ه "برنامه‌ه ما" برای اینکه ضرورت برداشتن این بنیاد ایدئولوژیک را از این استاد مهم سازمانی ثابت کند مارکسیسم ـ لنینیسم را بواسطه همان ماتریالیسم دیالکتیک دانسته و آنرا هم به مسئله اساسی فلسفه یعنی تقدم ماده بر روح و حتی مستقیما به نبرد بین خدا و ماده کشانده است و کمی جلوتر ادعا میکند که گویا در صورت اعلام مارکسیسم ـ لنینیسم در برنامه به عنوان مبنای آن، الزاما دولت ایده‌آل ما جمهوری "مارکسیستی" و یا "ماتریالیستی" خواهد بود. سپس در رد چنین کج اندیشی خود ساخته‌ای صفحه‌ها سیاه میکند.

تاکنون هیچیک از کشورهای سوسیالیستی حکومت خود را ماتریالیستی و یا حتی مارکسیستی اعلام نکرده‌اند (اگرچه امپریالیسم حتی هر کشور مترقی را با قطعیت مارکسیستی میخواند ولی او هم تا بحال واژه‌ه جمهوری ماتریالیستی بکار نبرده است). در عین حال همه‌ه این کشورها جهانبینی خود را با صراحت در برنامه قید میکنند. البته مواردی از مخلوط شدن

وظایف حزب و دولت در کشورهای سوسیالیستی شاید بتواند توجیهی برای طرح اینگونه مسئله فراهم آورده باشد ولی در واقع، راه حل نه حذف جهانبینی از برنامه بلکه همان طور که آینده سازی تاکید دارد کلید در تفکیک وظایف حزبی و دولتی است. لنین هم اگرچه در رابطه با حزب مذهب را امری خصوصی نمیدانست ولی در مورد دولت، آنرا امری خصوصی قلمداد میکرد. بقیه استدلالات "مقالات" را میتوان بصورت زیر خلاصه کرد:

الف- چون خواستار تبدیل شدن به حزبی توده‌ای هستیم و شرط پذیرش به سازمان را نیز قبول برنامه و اساسنامه میدانیم نباید اصول اعتقادی و جهانبینی خود را که در نقطه مقابل جهانبینی اکثر مردم است در آن وارد کنیم و با این کار مانع ورود آنان به سازمان شویم.

ب- باید با حذف جهانبینی از برنامه و اساسنامه مانع سوء استفاده "دشمنان - سوسیالیسم همسنان آزادی و برابری" برای انحراف توجه از عدالت اجتماعی مطروحه در برنامه ما بسوی مسئله ماتریالیسم گردیم.

در مورد اول باید گفت که این یک مشکل واقعی است که همیشه برای احزاب کمونیست بخصوص آنهائی که در کشورهائی مثل ما فعالیت میکنند وجود دارد. اما "مقالات" هیچ گره‌ای از این مشکل را نمی‌گشاید. اگر "مقالات" میپذیرد که "حزب باید به جهانبینی علمی مجهز باشد تا بتواند رهرو گام استوار راه سوسیالیسم و کمونیسم باشد (ص ۲۱) چگونه میتوان با حذف آن از برنامه و اساسنامه این امر را از اعضائی که قصد ورود به حزب را دارند مخفی کرد و اگر قرار است، آنطور که تلویحا به آن اشاره شده است، این جهانبینی در سند جداگانه‌ای بیاید که نباید پذیرش آن الزاما جزء شرایط عضویت باشد مشکلات بزرگتری به وجود میاید. مقالات تاکید میکند که "کادرهای حزب و رهبران حزب تنها با تجهیز به دگرش علمی و پایبندی به جهانبینی علمی و انقلابی حزب میتوانند وظایف انقلابی خود را انجام دهند" طبعا این نتیجه حاصل میشود که باید یکی از روابط ورود اعضاء به حوزه‌های کادر و رهبری حزب را اعتقاد به آن جهانبینی قرار داد و این یعنی ایجاد یک هیرارشی عقیدتی درون حزبی و تحقیر اعتقادات توده‌های حزبی و توده‌های مردم. اصولا معلوم نیست چنان مرامنامه‌ای که نباید الزاما مورد پذیرش اعضاء باشد چه نقشی در حزب بازی میکند. حتی ترویج و آموزش جهانبینی علمی در میان اعضاء بی معنی خواهد شد. زیرا برای بسیاری این امر به معنی "تحمیل اعتقادات" خواهد بود و آیا معتقدین به جهانبینی های دیگر، مثلا جهانبینی های غیر علمی و بورژوائی حق نخواهند داشت در چنان صورتی خواستار ترویج جهانبینی خود در چارچوب بلورالیسم عقاید باشند؟ استدلال آنها این خواهد بود که ما با جهانبینی خود به حزب وارد شده‌ایم و جهانبینی معینی را هم برای حزب نپذیرفته‌ایم.

اگر هم مرامنامه جداگانه‌ای وجود نداشته باشد، آنوقت دیگر هیچ، تعهدی برای اعتقاد کادرها و رهبران حزب به مارکسیسم - لنینیسم باقی نخواهد ماند و هویت ایدئولوژیکی سازمان مخدوش خواهد شد.

واقعیت زندگی همانطور که "مقالات" خود معترف است نشان میدهد که انقلابیون صادقی یا جهانبینی‌هایی غیر از ما بعد از انقلاب، "داس و چکش" موجود در آرم ما را پذیرفته و علیرغم وجود تناقض یاد شده به سازمان بپیوستند. آنها مسلما با این تناقض بنحوی کنار آمده و یا کنار میایند. اینکه حل این تضاد امری است که "فقط مربوط به خود" این رفقا است آنطور که در "مقالات" نشان داده شده، تنها موضع "یک رفیق" مانیست. این موضع لنین در این مورد است (چند مقاله از لنین، ص ۱۵۷) اعتقاد مذهبی یا همچنان به همزیستی در کنار پراتیک انقلابی و کمونیستی رفیق ما ادامه میدهد و او یا حمل این تناقض

در سازمان باقی خواهد ماند، یا اینکه آن اعتقادات بتدریج بنفع پراتیک کمونیستی سائیده و زایل خواهد شد و رفیق ما بدون چنان تناقضی به فعالیت در سازمان ادامه خواهد داد و یا اینکه پراتیک کمونیستی را فدای اعتقاد مذهبی کرده و صفوف سازمان را ترک میکند. مشکل چنین رفیق یا رفیقی را نمیتوان به قیمت انحلال ایدئولوژیکی سازمان حل کرد. لنین امر خصوصی دانستن مذهب برای اشخاص در " مورد حزب طبقهٔ پیشرو" را رویزیونیسم میداند (مارکسیسم و رویزیونیسم) و تصور نمیرود انقلاب علمی ـ فنی و تحولات " عصر اتم و کامپیوتر " تغییری در این قضاوت بنفع مذهب پدید آورده باشد.

کسی منکر دشواری مسئله نیست و لنین با اشاره به همین دشواری است که ما را از برخورد کلیشه‌ای با آن برحذر میدارد و مینویسد: یک مارکسیست باید بتواند اوضاع مشخص را بطور کلی مورد سنجش قرار دهد. وی باید همیشه قادر به تشخیص مرز بین آنارشیسم و اپورتونیسم بوده (این مرز نسبی، متحرک و دائم التغییر میباشد لیکن وجود دارد) در انقلابی گری تجریدی، قافیه بافانه و در واقع بی نتیجهٔ آنارشیست و یا در حماقت و فرصت طلبی خرده بورژوازی و یا روشنفکر لیبرالی که از مبارزه علیه مذهب طفره رفته، وظایف خود را فراموش نموده، خود را با اعتقاد به خدا به سازش رسانده و جهتگیری خود را نه بر مبنای مبارزهٔ طبقاتی بلکه بر پایهٔ حسابگریهای خرد و پست فطرتانه مانند نرنجاندن، نرماندن، و نترسانیدن پایه گزاری نموده و کسی که توسط این قاعدهٔ " خردمندانه " که میگوید: زندگی کن و بگذار زندگی کنند " و غیره و غیره هدایت میشود در نغلطند". (چند مقاله از لنین، ص ۱۴۳) (تأکیدها از من)

" مقالات " میتواند مدعی انطباق نظرات خویش با آموزش لنین باشد و میتواند نظرات لنین را اشتباه بداند و هم میتواند نظرات لنین را برای نزدیک به یک قرن پیش درست ولی برای امروز و یا حتی برای شرایط کشور ما نادرست بداند. اما در هر صورت علنیت و آشکارا گوئی حکم میکند هنگام طرح چنین نظرات " شجاعانه‌ای " موضع خود را نسبت به آنچه بنیانگزاران در این زمینه آموخته‌اند روشن نماید. دو مقاله از لنین بنام " سوسیالیسم و مذهب " و برخورد حزب کارگری به دین که اخیرا هم توسط سازمان در مجموعه‌ای بنام " چند مقاله از لنین " چاپ شده است موضع مارکسیسم ـ لنینیسم را در مورد همان مقوله‌ای که مقالات به آن پرداخته است به روشنی و تفصیل بیان کرده است. " مقالات " یا از وجود چنین مقالاتی بی خبر است ـ که خود عذری بدتر از گناه است ـ و یا با اطلاع از آن‌ها چنین احکامی صادر کرده است، که در اینصورت جا داشت حتما موضع خود را در مورد آنها روشن میکرد. نمیتوان مدعی بت‌شکنی بود و بت را به دیگران آموزگار متواضعی معرفی کرد ولی خود از آوردن نام او واهمه داشت

استدلال دوم که زیاد هم به آن پرداخته شده است بکلی فاقد ارزش است. زیرا که اصول اعتقادی اگر بصورت مرامنامهٔ جداگانه هم تدوین شود، همچنان حربه دشمنان خواهد بود و برای آنها تفاوتی نخواهد کرد که این حربه را برنامه و اساسنامه بدست آنها دهد یا مرام نامه. اگر هم اصولا هیچ سندی نشانگر جهانبینی ما نباشد و فقط تلویحی آنرا بپذیریم در اینصورت بهترین حربه را برای انتساب دوروئی و منافق بودن بدست آنها داده‌ایم.

پس پیشنهاد " مقالات " کمکی به حل مشکلی که ریشه در واقعیت دارد نمیکند. حزبی ـ پیشاهنگ و کمونیست که از یکسو مسئلهٔ مذهب برای تعیین هویت خودش دارای اهمیت جدی است، ولی از سوی دیگر، بگفتهٔ لنین نباید اشتراک کارگران برای ساختن بهشت در این در این دنیا را فدای اتحاد نظر در مورد بهشت آن دنیا سازد، همواره با این مسئله درگیر

خواهد بود مگر آنکه دست از جهانبینی خویش بردارد ـ چیزی که «مقالات» تلویحا خواستار آن است و باید منتظار طرح صریح تر آن در آینده باشیم.

* * *

ج ـ اکونومیسم در «بنیانهای برنامه ما»

این از اصول مارکسیسم است که در رابطه میان نظام سیاسی و مناسبات اقتصادی اولی جنبه تابع و دومی نقش تعیین کننده دارد. اما این اولین بار نیست که این حکم کلی برای توجیه راست روی در امر سیاست مورد سوء استفاده قرار گرفته است. اکونومیستها و سپس منشویکها با استناد به همین حکم کلی و تاریخی از وظایف سیاسی خود در برخورد با انقلاب طفره میرفتند.

در مبارزه انقلابی تا حاکمیت یافتن پرولتاریا و زحمتکشان مسئله اساسی، مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است. لنین در «وظایف کنونی حکومت شوروی» می‌نویسد، مسئله رشد نیروهای مولده و تلاش برای بالا بردن میزان بازده کار «تنها پس از تصرف زمام حکومت» وظیفه اصلی بشمار میاید.

اهمیت تعیین به این تغییر اولویتها قبل و بعد از کسب قدرت تا جائی است که میتواند حزب انقلابی را به رفرمیسم بکشاند و یا از سوی دیگر موجب فجایع زمان استالین و بدتر از آن فجایع «انقلاب فرهنگی» چین و یا جنایات پل پوت در کامبوج گردد.

مقاله «بنیانهای برنامه ما ۳» ضمن نشان دادن اهمیت تکامل نیروهای مولده به عنوان وظیفه اصلی جامعه سوسیالیستی و «نقطه مبداء» برای تمام مسایل و معیار بنیادی برای کنترل تمام امور»، تدریجا سوسیالیستی بودن جامعه را بعنوان شرط لازم برای اصلی شدن این وظیفه کنار میگذارد و مینویسد: «آری بنیادی ترین مسئله نگرش نو به مسایل اقتصادی اجتماعی همین است». (ص ۴۴) مطلب این است که اگر مقصود جامعه سوسیالیستی است، همانطور که در بالا آمد این حکم را لنین ۷۰ سال بهتر مطرح کرده بود و اگر تعمیم این حکم به قبل از بدست گیری زمام حکومت است که باز هم نو نیست و لااقل باید اکونومیست ـ های روسیه را در ۸۰ سال قبل مبتکر آن نامید. ادامه مطلب نشان میدهد که «مقالات»، حکم اولویت قایل شدن برای نیروهای مولده را به جامعه ایران کنونی تعمیم داده است:

«همین تفکر ارتجاعی است که امروز پس از ویران شدن ایران و آواره شدن ایرانیان و راه افتادن گرگ و شغال در خیابانهای بزرگ کشور با توسل به فلان شعار تساوی طلبانه آخوندهای شون آشام، باز هم رندانه به دفاع از آنها ادامه میدهد و حتی نزدیکترین یاران خود را لجن مال میکند تا لجن زار سیاست پاکی در برابر خلافت ارتجاع را توجیه کند. همین نگرش است که قادر نیست هیچ رشد اقتصادی را به حساب آورد مگر اینکه آن رشد در چارچوب قراردادهای اقتصادی و معاملات پیشنهادی وی صورت گیرد. همین تفکر است که سد راه پیشرفت هرگونه برنامه‌ای برای جذب انقلاب علمی ـ فنی در کشور ما میشود، مگر اینکه این برنامه یا قراردادها و معاملات مورد علاقه وی انطباق داشته باشد. کم بها کردن رشد نیروهای مولده بمثابه بنیادی ترین وظیفه هر انقلاب اجتماعی ناشی ترین و ارتجاعی ترین شکل روبگردانی از مارکسیسم است». (بنیانهای برنامه ما ۳، ص ۴۴) (تاکید از من است)

طبق روال معمول این سری مقالات، در گرد و غبار ناسزاگوئی به نیروی نامشخص که بدون استناد مورد حمله قرار گرفته، اصل موضوع لوث شده است. این حکم درست که در کشور ـ های سوسیالیستی تکامل نیروهای مولده وظیفه اصلی و معیار اصلی هر اقدامی است در این

جنجال ناگهان به جامعهٔ ایران که بقول خود مقاله آخوندهای خون آشام " در آن بر سر کار اند تعمیم داده شده و با یک چهم بندی انقلاب از میان برداشته شده است. با این شیوه استدلال، لابد جنبش کمونیستی باید از دوران سلطنت سوئی بنا بارتا رزیابی بسیار عالی داشته باشد زیرا که او با سرکوب همهٔ نیروهای سیاسی حتی بورژوازی و راکد کردن مبارزه طبقاتی موجب رها شدن جامعه از تشنجهای سیاسی شده و به گسترش و تکامل اقتصاد کمک کرد. چرا راه دور برویم رژیم شاه نیز ضمن سرکوب همهٔ فعالیتهای سیاسی و تحمل نکردن حتی احزاب بورژوازی ملاعری، موفق شد آهنگ رشد اقتصادی کشور را بسیار بالا ببرد. آیا کمونیستها میبایست ارزیابی مثبتی از او میداشتند؟ رفقای بنیادگزار با بوجود آوردن سازمان پاسخ قاطعی به این پرسش دادند. (قابل ذکر است که یکی گرفتن رشد اقتصادی با رشد نیروهای مولده اشتباه است. در نیروی مولده مهمترین عامل انسان تولید کننده است ولی از آنجا که در مقاله تفکیکی از آنها بعمل نیامده بود منهم آنها را تفکیک نکردم.

" قراردادهای مورد علاقه " که احتمالا مقصود قراردادها با کشورهای سوسیالیستی است ازجمله بهمین دلیل از طرف کمونیستها مورد تاکید است که علاوه بر وابسته نکردن صنایع ایجاد شده به کشور صادر کننده تکنولوژی، به بروزش کادرهای متخصصی که بتوانند هرچه زودتر مهارت کار با آن تکنولوژی را پیدا کنند اهمیت اصولی میدهد).

اگر منطق مقاله " بنیانهای برنامه ما " را بپذیریم، باید بدنبال صلحی که دارداز راه میرسد منتظر باشیم تا اگر رفسنجانی با کمک امپریالیسم امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی حیاتهای ایران را به " گلستان " تبدیل کرد و چرخ صنایع وابسته را سریع - تر از حتی قبل از انقلاب بگردش درآورد شعار سرنگونی رژیم را بایگانی کنیم و بسیاست حمایت از رژیم بازگردیم.

اگر " بینش نو" در سازمان، تقسیم مبارزه برای کسب قدرت سیاسی نسبت به رشد اقتصادی را اصلی کهنه شده از اصول مارکسیسم میدانست ادامه بحث بیفایده بود اما جالب این است که همین اصل در " نقد خط مشی گذشته (طرح سند ۵) " که توسط خود رفیق امیر نیز نگاشته شده است مورد تاکید قرار گرفته است: " عمده ترین آماج برنامهٔ هر حزب سیاسی، حفظ، اصلاح و یا استقرار نظام سیاسی معینی است که دستیابی به مجموع آماج های برنامه در گروی آن است. برنامهٔ سال ۶۱ نسبت به این مسئله بی توجه ماند و در ارزیابی قانون اساسی جمهوری اسلامی و ماهیت خط امام بجای آنکه نظام سیاسی مستقر شده را مبنا قرار دهد، بر اصلاحات اقتصادی مطروحه در " قانون اساسی " و مواعید روحانیت حاکم متکی میشود. این نگرش سرچشمهٔ مستقیم ارزیابیهای نادرست برنامهٔ ۶۱ از قانون اساسی جمهوری اسلامی و خط امام است ".

به این ترتیب تفکر حاکم بر (طرح سند ۵) از زاویه منطق " بنیانهای برنامه ما ۳" تفکری ارتجاعی و رویگردانی از مارکسیسم است (از گفتن بقیهٔ ناسزاها خودداری میکنم).

اما واقعیت این است که منطق حاکم بر " بنیانهای برنامه ما ۳ " "سرچشمهٔ مستقیم ارزیابیهای نادرست " در تدوین برنامه برای امروز سازمان است. خطای ما در برنامهٔ سال ۶۰ حالا دیگر برایمان شناخته شده است. برای ریشه یابی اینکه چرا حالا دوباره به آن دچار میشویم باید از عرصهٔ شناخت شناسی به عرصهٔ سیاسی وارد شد. ردیابی آن گرایش سیاسی که تمایل به چنین خطائی دارد چندان دشوار نیست. تعمیم شعار " گربه باید موش بگیرد خواه سیاه باشد خواه سفید" ، به جامعهٔ ایران در آستانهٔ انقلاب و مطالبهٔ میدان دادن به " رشد اقتصادی " خارج از چارچوب " قراردادهای پیشنهادی " در عمدهٔ شرایط، تا

حد زیادی موضع سیاسی این گرایش را معین میسازد. اشتباه نشود، مقصودم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و سلطنت‌طلب نیست. آخر آزادیخواهی به عنوان پرچم همیشگی این بینش را نمیتوان از یاد برد. آری، حالا دقیقا روشن شد - بورژوازی لیبرال، او، هم خواستار رشد و توسعه اقتصادی است و هم از مقید کردن قراردادهای اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی ناراضی است. ضمنا به اهمیت جذب انقلاب علمی - فنی توسط "کشورهای سرمایه داری پیشرفته" (ونه امپریالیستی!) نیز واقف است. اما خواستار آزادی است و بنابر این در مقابل سلطنت هم موضع دارد: شاه باید سلطنت کند نه حکومت. و به این ترتیب "بینش نو" ناشر افکار بورژوازی در جنبش کارگری میشود.

البته "بینش نو" تا بحال در مورد جایگاه مبارزه با امپریالیسم و پایگاه اجتماعی آن (بزرگ مالکان و کلان سرمایه‌داران سلطنت‌طلب) رسما سکوت کرده است، اما "برنامه ما" ناگهان از شاه عباس بعنوان چهره محبوب و مورد احترام کمونیستها (!؟) یاد میکند معلوم نیست هنوز تا کی رضا شاه و محمد رضا شاه که از "نظر موش گیری"، گربه‌های بسیار توانا تری از شاه عباس بودند و بهر صورت با همان مشروطه مردم بریده برای دموکراسی هم نسبت به شاه عباس ارج و قرب بیشتری قایل بودند باید بشت چهره او مخفی شوند.

برگردیم به موضوع اهمیت رشد نیروهای مولده در شرایط سوسیالیسم و موضوع مورد اختلاف در زمان انقلاب فرهنگی در چین. خوبست بیاد بیاوریم که حریف اصلی در مقابل چپ رویهای مائوه لیوشائوچی رئیس جمهور چین بود که حتی قبل از برکناری‌اش، در پوسترهای دیواری و حتی رسانه‌های گروهی رسمی با اتهام "خروشچف چینی" مورد حمله قرار میگرفت. او از نظریه اولویت رشد نیروهای مولده و صنعتی کردن کشور حمایت میکرد و در عرصه سیاست خارجی مناسبات گسترده با دوستی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بود. جهش اقتصادی بزرگی که با کمک همه جانبه اقتصادی و فنی اتحاد شوروی در جامعه چین بوجود آمده بود بنظر او میبایست ادامه می یافت. بدیهی است که این خط مشی که مبتنی بر گسترش صنایع سنگین و متمرکز بود مورد پشتیبانی اتحاد شوروی قرار داشت. اما لیوشائوچی منکوب شد و همراران کمونیست انترناسیونالیست طرفدار او سرکوب نیستند.

تندگشیا ئوپینگ اگرچه طرفدار رشد نیروهای مولده بود ولی با تن دادن به روحیه قوی ناسیونالیستی جامعه چین از حمایت با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی که درست یا اتهامی شبیه به اتهام علیه او یعنی رویزیونیسم و اولویت‌دادن رشد نیروهای مولده به مبارزه طبقاتی مورد حمله قرار میگرفتند، دفاع میکرد. او در مدت این ۹ سال که دست به کار اصلاح چپ‌رویهای گذشته شده است، هرگز نخواسته است از اتوریته خود برای بهبود مناسبات این دو کشور سوسیالیستی استفاده کند. و این در حالی است که ٤ سال است روندهای تقریبا مثبتی در این کشورها جاری است و زمینه این آشتی از هر نظر فراهم است این را نمیتوان موقع ستایز از او بیاد نداشت، مگر اینکه خودمان هم با اعتقاد و تاکید بر سلطه "هژمونیسم" در جنبش جهانی کمونیستی (بنیانهای برنامه ما ٤ ص ٥٠) و تکیه بر روحیات ناشی از احساس حقارت در رابطه با جنبش جهانی کمونیستی، که در سازمان ما کم هم نیست (و مقاله چند جا کوبیده آنها را بیشتر هم شعله‌ور سازد" بنیانهای برنامه ما ٤، ص ٥٩ و اوایل ٦٠)، با روحیه ناسیونالیستی تندگشیا ئوپینگ احساس همدلی کنیم.

ر- نفی سوسیالیسم موجود در پوشش نوسازی

"مقالات" تخطئه سوسیالیسم موجود و انکار دستاوردهای مادی و معنوی آن را همه

www.iran-archive.com

جا در پوشش ستایش از روند نوسازی و نو اندیشی که گویا قصد دارد سنگ روی سنگ آنچه تا کنون ساخته شده است باقی نگذارد، عرضه میکند. در بولتن شماره ۲ به مغایرت این نگرش با مواضع رهبران نوسازی در جنبش جهانی کمونیستی که میان دستاوردهای تاکنونی جهان سوسیالیسم و روند نوسازی در این کشورها پیوند قایل هستند اشاره شد و اینجا فقط به نقل قطعه کوچکی از گزارش رفیق گارباچف به کنفرانس سراسری اخیر حزب کمونیست اتحاد شوروی اکتفا میشود:

" ما از همه آنچه که در سالهای دهه ۳۰ سوسیالیسم را دستخوش اعوجاج کرد و به رکود سالهای دهه ۷۰ منجر شده دست میشوئیم. ما، اما سوسیالیسمی میخواهیم که از همه عوارض و تحریفات دوره‌های گذشته پاک بوده و در عین حال همه بهترین عناصری را که زاده اندیشه خلاق بنیانگزان آموزش ماست و با کار و کوشش خلق جامه عمل پوشیده و در آرمان و آرزوهای او بازتاب یافته است به میراث نگهدارد". (گزارش ر. گارباچف به کنفرانس سراسری حزبی ها ص)

اما گامی که " بنیانهای برنامه ما " در راه خویش به " پیش " برداشته است آن است که بی بها کردن دستاوردهای سوسیالیسم را شامل خود روند نوسازی نیز کرده است. " مقالات " البته همچنان این روند را ستایش میکند ولی تنها تا آنجا که متوجه انتقاد و نفی گذشته در کشورهای سوسیالیستی باشد. اما آنجا که این ایده به جریان مادی تبدیل میشود - و در اینصورت در بهترین حالت نیز الزاط به همان اندازه ایده شسته رفته و ناب باقی نمیماند - اعتماد " مقالات " را نسبت به خود از دست میدهد. در رابطه با روند نوسازی که در چین و اتحاد شوروی جاری است میخوانیم: " احزاب کمونیست در این کشورها (گاهی با احتیاط کاری بیش از اندازه) میکوشند تا روند نوسازی با کناکش هرچه کمتری، در جامعه و حزب پیش رانده شود. این مسئله باعث میشود که نه تنها روند کشف حقایق آهنگ آزادانه‌ای نداشته باشد، بلکه احتمالا اعلام و یا کاربست بسیاری از اندیشه‌ها به آینده موکول گردد". ص ۳۶ (تاکیدها از من) (بازهم " مقالات " پنهان کردن نظرات خود برای اعلام آنها در آینده را به دیگران نسبت میدهد)

پیش بینی این تغییر موضع، از ستایش لفظ مجرد نوسازی تا بی اعتمادی به روند واقعی آن، همان وقتی هم که هنوز صحبت از " انقلاب در انقلاب سیلی سرکش در کار پیمودن کناره‌های تنگ و آذرخشی آتشین بر سینه سنگ " (بنیانهای برنامه ۲)، بود کار دشواری نبود. در بولتن ۲ پیش بینی کرده بودم که این بینش وقتی جنبه‌های اشتباه آمیز (هرچقدر هم فرعی و جزئی) ایده‌های نوسازی " به مرور زمان نمودار شود و برق و جلای نو بودن آن، اینجا و آنجا با نمونه‌هایی از واقعیت که همیشه سرکش تر از بهترین تئوریهاست ناهموار شود، ناچار آنرا کهنه و دگماتیستی خواهد خواند". (دیالکتیک مارکسیستی - بنیان متدولوژیک برنامه ما صفحه ۸). و عالا شاهد اولین نمونه‌های این تغییر موضع هستیم.

تصور " مقالات " از " نوسازی " ، با روند واقعی جریان نوسازی در اتحاد شوروی و چین بیگانه است از جمله اینکه او به واقعیات بی توجه است و اهمیت مشارکت هرچه کامل تر مردم در این روند را درک نمیکند اما در عوض همچنان دلباخته شعارهائی است که منجر به دو دستگی و " کناکش " در حزب و جامعه میشود.

واقعیت این است که روند نوسازی به آن سادگی و سرعتی که در ابتدا بنظر میرسید نبوده و نیست. این حقیقت را رهبران حزب کمونیست شوروی هر روز با عمق بیشتری مورد تاکید قرار میدهند. اما این امر قبل از هر چیز ناشی از آن است که اندیشه‌های نوسازی تا آنجا که هنوز در عرصه ایده بوده و به واقعیت جامعه تبدیل نشده بود سلما عناصری از خوش بینی غیرواقعی و تصور دگرگون کردن همه چیز با یک ضربت را در خود داشت. این

www.iran-archive.com

عناصر در برخورد با زندگی واقعی جامعه ، و هنگام میقل خوردن آن ایده‌ها در عمل سائیده شده و توسط توده‌های حزبی و همهٔ مردم تصحیح میشوند. کسی که این درک را نمیکند و یا توان درکش را ندارد ناچار هر تغییر و اصلاحی را که ضمن زمینی شدن و تحقق ایده‌ها بناچار صورت میگیرد در ردیف اقدامات توطئه آمیز و دشمنی با نوسازی قلمداد میکند و اقداماتی را که در جهت انطباق تئوری بر واقعیت صورت میگیرد، احتیاط کاری بیش از اندازه ، ارزیابی میکند. کنگرهٔ ۲۲ ، پلنومهای کمیته مرکزی و اخیرا کنفرانس سرتاسری ۱۹ حزب کمونیست اتحاد شوروی ، برخوردی ایدئونه با نوسازی را قاطعانه رد کرده‌اند.

اگر سرعت و شتاب و چگونگی تحقق روند نوسازی در عمل آنگونه نیست که در ابتدا تصورش میرفت باید اینرا هم به حساب آورد که حالا دیگر ایده‌ٔ نوسازی دارد در توده‌ها رسوخ میکند یعنی به نیروئی مادی تبدیل میشود که نه در عالم اندیشه بلکه در واقعیت قادر است بسیاری چیزها را تغییر دهد و طبیعی است همانطور که ایده با فراگیر شدن و توده ای شدنش به نیرو مبدل میشود خود نیز از واقعیت مادی رنگ مشخص گرفته و روند تحقق آن آهنگ واقعی پیدا میکند. همه چیز را نباید نتیجهٔ توطئه دشمنان نوسازی ارزیابی کرد.

اما « مقالات » که متاسفانه سودای دفاع از هیچ دستاوردی حتی دستاوردهای همان نوساوی را تا آنجا که عملی شده است ندارد و همچنان نفی گذشته توسط آن را میستاید ، برایش کنار گذاشتن و یا کنار کشیدن میلیونها مغز و دست با اتهام بوروکرات و دشمن نوسازی گناه شمرده نمیشود و همهٔ آن دوراندیشی ها را زائد و احتیاط کاری بیش از اندازه میخواند. این در حالی است مهمترین هدف و وسیلهٔ نوسازی در عرصهٔ اجتماعی فعال کردن عامل انسانی و جلب همهٔ کسانی است که تا بحال امکان آن را نداشته و یا نتوانسته اند فعالانه در امر اقتصاد، امور اجتماعی و سیاسی جامعه خویش مشارکت داشته باشند.

چنین برخوردی با جهان سوسیالیسم و از جمله با روند نوسازی جاری در آنها ، سلما از موضع اجتماعی و سیاسی « مقالات » ریشه میگیرد، اما همانطور که در بولتن ۷ اشاره شد، زمینهٔ فلسفی پیدایش آن ، یعنی برخورد نادرست نسبت به حقیقت مطلق و نسبی را نیز باید مورد توجه قرار داد.

« مقالات » در نقد دگماتیسم و مبارزه برای رهائی از فرمولهای کهنه و متحجر تا آن جا پیش میرود که نمیتواند برای هیچیک از احکامی که از گذشته به ما رسیده‌اند در حال حاضر ارزش و اعتبار قایل شود و بدنبال فرمولهائی است که در طول زمان بی تغییر بمانند. او نمیتواند ذرات حقیقت مطلق را در هر حقیقت نسبی بیابد و از این رو به نسبی گرائی محض (ولانتیویسم) در میغلطد.

با همین مقدمه است که « مقالات » تدوین برنامه را تا زمانی که « اندیشهٔ غالب در همه جا » « التقاطی از حقیقت و دروغ » نباشد به تعویق میاندازد(در اینجا آن التقاطی از حقیقت و دروغ که عمدا انجام میشود و بالاتر به آن پرداخته‌ام مورد نظر نیست)، اما علوم اجتماعی که جای خود دارد ، حتی علوم طبیعی نیز هرگز نمیتوانند انجام وظایفی را که در دستور روز آنها قرار گرفته است ببهانهٔ اینکه هنوز در تئوریهای این علوم حقیقت با باطل در آمیخته است، به تعویق اندازند.

هر پزشکی که برای شفای بیمار نسخه مینویسد در حقیقت با اتکاء به حقیقت نسبی ای که در دسترس دارد به کمک او میشتابد. هیچکس پزشک مغزه طلبی را که برای جان بیمار در انتظار دست یافتن به حقیقت مطلق در مورد آن بیماری از مداوای او یا دانش نسبی خود ، خودداری کند نخواهد بخشید.

جنبش کمونیستی نیز اگر تنها به نارسائیها و کمبودهای کشورهای سوسیالیستی انگشت

گذارد و حتی کلمه ای از دستاوردهای آنان سخن نگوید و به عوض آن از سوسیالیسمی در ذهن گذشته رفته و عاری از هرگونه نارسائی است دفاع کند، همانقدر به مبارزان و مشتاقان سوسیالیسم کمک خواهد کرد که آن پزشک منزه طلب به بیمار.

نتیجه

اگر تا بحال همگی در جستجوی مارکسیستی - لنینیستی ترین و کمونیستی ترین برخورد با برنامه و اساسنامه بودیم، حالا صحبت از "کدام مارکسیسم - لنینیسم" است و حتی لنینیسم زیر علامت سوال میرود.

اگر تا امروز هرکس میکوشید هرچه بیشتر مارکسیست باشد، حالا دیگر موضوع گفتگو نشوار یهائی است که همین مارکسیست بودن و کمونیست بودن برایمان فراهم میآورد و این خود گویا "یکی از مهمترین عوامل ذهنی وضع فلاکتبار ما در مقطع کنونی را تشکیل میدهد".

نظری به آخرین آثار بینفر نو داخل گیومه نشان میدهد که دیگر اکنون مضمون اندیشه‌ای که بینفر نو حمل میکند با قالب مارکسیستی - لنینیستی آن در تضادی آشکار قرار گرفته است:

دفاع از سازمان فدائیان خلق به عنوان جریانی که از ابتدا مارکسیست - لنینیست و کمونیست بوده است در مقالی ادامه دارد که بخش مهمی از مقاله "برنامه ما" به ضرورت - کنار گذاشتن این جهانبینی از برنامه و اساسنامه اختصاص یافته است و تلاش میشود در پوشش دفاع از تاریخچه "سازمان، همه جا از آن بعنوان بخشی از "جنبش انقلابی کارگری" و یا "پیشاهنگ انقلابی" یاد شود و با وسواس از بکار بردن واژه "کمونیست" و یا "مارکسیست - لنینیست" در مورد آن بخش از تاریخچه "سازمان همه جا "مستقل" از تاریخچه "جنبش کمونیستی بررسی میشود و تحول ایدئولوژیک سازمان رسما انکار میشود و مهمتر آنکه - آینده "متصور برای جنبش فدائیان خلق" نیز همچنان بصورت آینده‌ای مستقل ترسیم میشود تا هرگونه "شبهه‌ای" در مورد کمونیست بودن و مارکسیست - لنینیست بودن آن منتفی و زایل گردد.

از انترناسیونالیست بودن سازمان از همان ابتدای تاسیس دفاع میشود و به موازات آن، زندگی و تاریخ کشورهای سوسیالیستی با استناد و اتکاء به شواهدی که روند نوسازی بر آنها انگشت میگذارد زیر ضرب قرار میگیرند ما در مورد دفاع از دستاوردها - حتی آنها که نوسازی خود را بر آنها استوار می بینند سکوت میشود و موفقیت خود روند نوسازی (چه در اتحاد شوروی و چه در چین که آنهمه مورد ستایش قرار میگیرد) در غلبه بر مشکلات و نارسائیها زیر علامت سوال میرود.

از کارگری بودن سازمان در تمامی تاریخ آن دفاع میشود و از طرف دیگر از میان صدها صفحه مطالب "مقالات" حتی یک صفحه به توضیح طبقه "سرمایه‌دار و ضرورت و چگونگی مبارزه" طبقه کارگر با این طبقه اختصاص نمی‌یابد و حتی از بکار بردن واژه "بورژوازی یا امپریالیسم احتراز و همه جا بطور کلی از دشمن (چه در سطح ملی و چه بین‌المللی) صحبت میشود. در مورد تضادهای جوامع سرمایه‌داری و ضرورت تحول انقلابی در این جوامع نیز سکوت همچنان ادامه می‌یابد.

"بینفر نو" مضمون "دوران کنونی" را مورد سوال قرار میدهد (برنامه ما، ص ۲) یعنی دوران ما را به عنوان دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم انکار میکند. نتیجه - ای که طبعا باید گرفت آن است که انقلاب اکتبر و دیگر انقلابات سوسیالیستی در ۷۰ ساله اخیر مورد انکار قرار گرفته و خواه ناخواه دوران دوران سرمایه‌داری ارزیابی خواهد شد.

همان سرمایه‌داری که همچنان بیش از سوسیالیسم "موش میگیرد" و دل از کف بسیاری ربوده است.

و بالاخره این "بینش" تیشه را به ریشه میزند و حکم به "کاهش نقش فلسفه به سود علوم" میدهد یعنی از موضع فلسفهٔ مارکسیسم به پوزیتیویسم درمی غلطد.

اینها همگی نشانهٔ تعمیق انحرافات راست روانه از تئوری و تاکتیک مارکسیستی ـ لنینیستی در نزد رفقاست.

اما اگرچه انحرافاتی را که نشان دادیم نشانگر عمق و وسعت اختلافات است، اگر صمیمانه با شیوهٔ ایدئولوژیک حول همهٔ این موارد را جدا از منافع شخصی و گروهی بحث بریم هنوز میتوان امیدوار بود هویت واحد سازمان خودمان را که دیگر مهر تاریخی بر آن خورده است حفظ کنیم. البته اگر یارکشی و منافع گروهی موجب شود تا مثلاً گرایشی که صحنه از بولتن را به دفاع از استراتژی جمهوری دمکراتیک خلق اختصاص داده است، با گرایشی که این تلاشها را "پرده کشیدن بر چشم" رفقا میداند مسئولیت کند و موضع و نظر رفقا بجای طرح صریح و بی پرده، بسته به مصالح طرح شوند، برای چنین امیدواری جای بسیار کمی باقی خواهد ماند.

واقعیت این است که بینش نو داخل گیومه در کلیت خویش، در جامع و کاملی از مارکسیسم ندارد و در عین حال اعتقادش به آن را نیز هرروز بیش از روز قبل از دست میدهد.

این بینش به انقلاب اکتبر و سوسیالیسم در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی باور ندارد و در نتیجه دوران را دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نمیداند. درجهان سوسیالیسم تنها به وجود اشتباهات فاحش و نقض خشن دموکراسی و آزادی معتقد است و امید چندانی هم به موفقیت روند نیازی در آنها ندارد.

این تفکر "سرمایه‌داری پیشرفته" را که موفق به جذب انقلاب علمی ـ فنی گردیده است مرکز دوران میداند و برای آن آیندهای تضمین شده قایل است.

این تفکر هویت سازمان ما را در "استقلال" از جنبش کمونیستی جهانی و بویژه کشورهای سوسیالیستی و کم رنگ دیدن جنبهٔ طبقاتی مبارزه در برابر خلقی بودن آن میداند.

ارزیابی این بینش راجع به انقلاب بهمن آن است که موجب لطمه خوردن به روند سریع اقتصادی در جامعه شد و در نتیجه آنرا حرکتی به عقب ارزیابی میکند و ایده‌آل قابل دسترس خود را وضعیتی شبیه ایران زمان شاه با نمایندهٔ مقداری دموکراسی برای فعالیت سیاسی میداند. یعنی همان شعار "شاه باید سلطنت کند نه حکومت".

خطری که سازمان را تهدید میکند بی اعتقادی به اصول مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است. و این یعنی آماده کردن جو ایدئولوژیکی سازمان برای نفوذ و نهایتا سلطهٔ اندیشه‌های بورژوائی در آن و متوهم کردن نیروهای سازمان نسبت به بورژوازی. این حکم اثبات شده‌ای است که در جوامع سرمایه‌داری هر گامی در راه تضعیف و بی بها کردن ایدئولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی خواه ناخواه به رشد اندیشه‌های بورژوائی منجر خواهد شد.

ضروری است نیروهای سازمان را نسبت به چنین خطری که بطور کاملا واقعی قصد تسخیر سازمان ما را دارد هشیار ساخت و با تمام توان برای روشن کردن اذهان سازمان پیرامون آن کوشید. دفاع از اصولی که تجربهٔ تاریخی هم صحت و قدرت آن را اثبات کرده است هرگز به معنای فدا کردن منافع جنبش در پای اصول نیست، برعکس از آنجا که مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری بیان منافع دراز مدت و کل جنبش ماست، باید از آن در برابر

منافع خیالی و یا منافع واقعی ولی مقطعی دفاع کرد.

در عین حال خوبست اتوپی ای که "بینش نو" را به چنین ورطه‌ای کشانده است برای خود این رفقا توضیح داد.

تصور اینکه دست کشیدن از جهان‌بینی مارکسیستی ـ لنینیستی و اتخاذ موضع انتقادی نسبت به جهان سوسیالیسم و برخورد آشتی جویانه با نیروهائی که مخالف پیشرفت ترقیخواهانه جامعه ما هستند و دست‌شستن از فرمولهای "کهنه" مبارزه با امپریالیسم و تحسین شیفته وار جذب انقلاب علمی ـ فنی توسط آن و حتی تشویق به قرار دادهای اقتصادی با جهان غرب برای تسریع رشد اقتصادی، میتواند نیروهای اجتماعی اساسا تازه‌ای را به دور ما گرد آورد تصوری غیرواقعی است.

آن نیروهای اجتماعی که با تعیین "هویت نوین" یافتن سازمان حول آن کرده آیند عمدتا همان نیروهای جنبش چپ هستند ولی نیروهائی که با شکست انقلاب از جنبش دلسرد شده و از مواضع خود عقب نشسته‌اند. این نیروها با اصرار بر فاصله‌گیری از جنبش جهانی کمونیستی و جامعه کشورهای سوسیالیستی و بی‌عنایتی تحسین آمیز نسبت به "سرمایه داری پیشرفته" عملا پایگاه سیاسی① همین گرایش است طبعا حول آن گرد خواهند آمد.

رفقا دیگر اختلافات بدرجه بالائی رسیده و میرود تا به تحولی کیفی بیانجامد و سخن گفتن از ایدئولوژی واحد را دشوار سازد. بی شک ادامه منطقی روندی که بینش نو داخل گیومه در پیش گرفته است و اصرار بر مواضعی که هر روز بیشتر میکوشد در تفاوت با مواضع کنونی سازمان در عرصه برنامه و اساسنامه اتخاذ کند همانطور که نشان داده شد راه به جائی نمیبرد جز هموار کردن نفوذ اندیشه‌های بورژوائی در جنبش و تبدیل جنبش کمونیستی به دنباله بورژوازی.

اما هنوز فرصت هست ـ اگرچه اندک ـ که بیشتر تامل کنیم و سیر مخربی را که بشتاب هم گرفته است متوقف سازیم. اگر نه منافع خود، بلکه منافع طبقه کارگر و جنبش کمونیستی و کارگری و حتی وسیع‌تر، منافع جنبش انقلابی و همه مردم ایران راهنمای عمل باشد میتوان در جو ناشی از مبارزه مشترک به کار جدی روی تک تک مسایل مطروحه بترتیب اولویت پرداخت و از طرح تحریک آمیز و شتاب‌زده و بی‌پاسخ و یا تحلیل‌های سطحی که بیشتر به اعلام موضع بی استدلال میماند تا اثبات برهیز کرد ـ کاری که جز دامن زدن به شکاف میان ما نتیجه دیگری ندارد.

البته برنامه ما هرچقدر بیشتر متکی بر حقایق جهان کنونی و شرایط ویژه کشورمان باشد و هرچقدر با اصول تئوریکی مجهز باشد که حاصل متکاملترین اندیشه‌های فلسفی ـ اجتماعی و انقلابی است، سلما مفیدتر و دلخواه‌تر است و تلاش برای دستیابی به آنها ضرورت انکار ناپذیر دارد. ولی اگر ببهانه دست یابی به حقیقت مطلق، حقایق نسبی ای را که به آن دست یافته‌ایم به صرف تغییر پذیر بودن و مخلوط بودن با نادرستی انکار کنیم، جز به نیهیلیسم و پوچ گرائی از نظر فکری و دست روی دست گذاشتن و میدان را به دشمن سپردن در صحنه سیاسی، به چیز دیگری دست نخواهیم یافت. این فلج سیاسی و سست شدن اعتقادات ـ ایدئولوژیکی بهترین زمینه نفوذ اندیشه‌های بورژوائی و خرده بورژوائی را در سازمان ما فراهم آورده و میاورد.

بیائید برنامه را با حقایقی که برایمان شناخته شده است تدوین کنیم و ضمن پیشبرد مبارزه انقلابی از هر امکانی برای تحقیق جدی روی هریک از مقولات و مسایل مورد اختلاف

① جا افتادگی: نفوذ بورژوازی در جنبش کمونیستی را تشکیل می دهند و از آن جمله "بینش نو" نیز بازتاب ایدئولوژیکی

استفاده کنیم. این تنها راهی است که هم مشارکت فعال و یک پارچه ما را در رزم انقلابی جاری در کشور تضمین میکند و هم تحقیقات تئوریک ما را از گزند جنجال و سطحی نگری و تبعیت از منافع فردی و گروهی و مصلحت اندیشی های لحظه ای بیمه میکند و راه را بر طهور انحرافات تازه می بندد. این نیاز زمان است.

امید تیرماه ۶۷

www.iran-archive.com

نگاهی بر گذشته

امروز در سازمان ما مباحثات جدی در جریان است. این مباحثات از جنبه‌هایی نو و به جهاتی تکرار مباحثات قبلی سازمان در سطحی بالاتر هستند. تجربه‌ای که تاکنون در جنبش کمونیستی ایران در برخورد با اختلافات وجود دارد بسیار تلخ و غم‌انگیز است. تجربه‌ای که فقط شهادت از انشعابات متوالی، بی میلی در شنیدن گفتار دیگران، عدم تحمل یکدیگر و ... می‌باشد. تجربه‌ای که حتی استفاده از زور و برخورد فیزیکی را در برخورد با عقاید دیگران شهادت می‌دهد و حتی در جنبش چپ ایران آغشته به خون انقلابیون است. بنابراین شواهد، پاسخگویی به این معضل، ضرورت عاجل دارد. آیا برخورد ناصحیح در حل اختلافات درونی (و نیز برون سازمانی و حزبی) فقط یک متد و روش غلط است؟ آیا این مسئله نشان دهنده تفکر خاصی نیست؟

سخن از دموکراسی و سانترالیسم دمکراتیک در جنبش ما و خصوصا سازمان ما بسیار می‌رود، اما در عین حال از عدم وفاداری سخن پردازان به گفته‌های خویش نیز حرف زده می‌شود. چرا بین حرف و عمل چنین دره ژرفی وجود دارد؟ مگر سانترالیسم دمکراتیک چیست؟ فقط متد برخورد است. و یا اینکه نه، متد برخوردی است که متکی بر تفکر معینی است؟ چرا گفته می‌شود در زندگی حزبی کمونیستها از دیگر احزاب بوسیله همین سانترالیسم ـ دمکراتیک تفکیک می‌گردند. و بدین وسیله بر استقرار این قانون زندگی حزبی، تکیه بر اندیشه‌ای معین می‌شود اما در برخوردهای غلط فقط متدها مورد وارسی قرار می‌گیرند؟ آیا درک موجود از دمکراسی در جنبش ما، در واقع یک درک م ـ ل است؟ آیا آنچه که در جنبش گذشته و می‌گذرد، فقط متعلق به جنبش ماست؟ رابطه‌ای با آنچه که تاکنون طی دهه‌ها در جنبش جهانی کمونیستی ندارد؟ اما از سویی دیگر آیا بدان معنا است که پدیده یاد شده مولفه‌های ایرانی ندارد؟ آیا نقش دموکراسی (حتی در سطح بورژوایی‌اش) فقط در زندگی کمونیستها دیده می‌شود و یا اینکه استبداد شکل حاکم زندگی احزاب در ایران را تشکیل می‌دهد می‌توان سئوالاتی از این دست را همچنان ادامه داد.

اما سئوال اصلی که بایستی بدان پاسخ داد این است که سازمان امروز به کجا می‌رود و به مصاف انشعابی تازه؟ یا اینکه در تلاشی برای رسیدن به راهی نوین در حل اختلافات ـ درونی؟ آیا می‌توان با تکیه بر متدهای قدیمی حل اختلافات، وحدت سازمانی را حفظ نمود؟ آیا حتی کاربست بعضی از متدهای درست وحدت، یقینا دست یافتنی است؟ بالاخره تاریخ سازمان برای امروز چه توشه‌ای در بردارد. آیا می‌توان از آن به منظور راهگشایی معضلات امروزین توشه‌ای برداشت به نظر من آری می‌بایستی قطعا با بازبینی گذشته کوشش نمود این خطاهایی را که دیروز بدان دست یازیدیم به کنار نهیم. اما می‌بایستی در این راه با نهایت عدالت و بیطرفی یک قاضی عادل گام برداریم. آغاز حرکت را بر جانبداری متعصبانه نهادن، به منظور تطهیر گناهان خود خطایی بزرگ است. حرکت از این نقطه نه تنها کمکی به ما نمی‌کند بلکه نتایج منفی خطرناکی را در پی خواهد داشت. بیائید با هم نگاهی بر گذشته نه چندان دور و چگونگی سیر دموکراسی در پرتو تاریخ متاخر سازمان داشته باشیم تا از این راه برای حل اختلافات درونی خود گسترش دموکراسی درون سازمانی کوششی در راه کاربست متدهای مورد نیاز جنبش کمونیستی‌مان توشه‌ای برداریم.

* * *

سازمان فدائی، پس از قیام بهمن ماه به مثابه عمده‌ترین نیروی چپ و حتی اپوزیسیون در جامعه قد برافراشت. نیروهای وسیعی از جوانان پرشور دانشجو، کارگران، زنان و دهقانان به سوی این سازمان روی آوردند. در آن زمان جنبش فدائی نیروهای کاملا متفاوتی را در میان خود جای میداد و این ناشی از خود ویژگیهای این جنبش بود. اندک زمانی پس از قیام گروه اشرف دهقانی از سازمان جدا گردید. در اذر ماه ۵۶ با اعلام رسمی رد نظریات احمدزاده از طرف سازمان زمینه جدائی اشرف از سازمان ایجاد شد.

اشرف دهقانی و حرمتی پور در سال ۵۷ با انتشار جزوه‌ای به نام "درباره سرلیف عینی انقلاب" با نام و ارم از نظریات مسعود احمدزاده در قبال نظریات رسمی اعلام شده حمایت می‌کنند. در همین زمان سازمان تصمیم به اخراج انها می گیرد. اشرف و حرمتی پور پس از انقلاب به نشر باز می‌گردند و با سازمان حکم اخراج انها را تعلیق نموده و به انها اعلام نمود که ضمن دار امکان تبلیغ نظریات خویش را در تشکیلات سازمان دارند. اما انها عنوان می دنند که سازمان بایستی در سطح جنبش اعلام نماید

که هم نظریات مسعود و هم نظریات بیژن را به مثابه مواضع خود می پذیرد و این از طرف سازمان با این استدلال که اعلام چنین نظریاتی به معنی پذیرش و فراکسیون در سازمان است رد می‌شود . بنابه همین اشرف و حرمتی پور و نیز عده‌ای معدود از یارانشان ادامه فعالیت در سازمان را نپذیرفتند .

از انجا که رد نظریات مسعود پروسه نسبتا طولانی را پشت سر نهاده بود و از انجاکه نیروهای هوادار سازمان و مردم سازمان را با همان مواضع اعلام شده‌اش می شناختند و قبول داشتند عدم پذیرش پیشنهاد اشرف امری منطقی می نمود . اما چرا نمی بایستی بحث با اشرف در جنبش به صورت علنی پیش می‌رفت ؟

این پیشنهاد سازمان که در عین فعالیت اشرف با سازمان تبلیغ نظرات وی را می پذیرفت نکته‌ای مثبت و گامی به پیش بود اما این طرز برخورد به خوبی دیده می شود که سازمان ظرفیت برخورد نسبتا دمکراتیک در رابطه با حل اختلافات را دارد . این پیشنهاد چند نقص معین داشت ۱ـ اولا سازمان مکانیزمهای تبلیغ اشرف را معین نکرد و مشخص نبود با کدام اهرم اشرف و یارانش می توانستند به تبلیغ نظراتشان بپردازند . ثانیا تشکیلات در آن زمان مفهوم محدودی داشت تشکیلات سازمان عده بسیار معدودی را در بر میگرفت و خیل عظیم صرفداران سازمان در استانه این تشکیلات در انتظار تشکل بسر می‌بردند سهم این نیروها که عده‌ای از انها با اختلافات مسعود و بیژن نیز اشنا بودند در این رابطه چه بود ؟ چرا نمی بایستی با علنی نمودن اختلافات (به شیوه‌ای قانونی قبل از خروج اشرف از سازمان) کوشش می‌شد این بحث به کمک همه نیروها حل وفصل گردد ؟ کدامین مرزها را محدود می‌نمود ؟

اشرف با مصاحبه‌ای اختلافات را علنی نمود . مرکزیت سازمان وصیفه‌نوشتن پاسخ به "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی را به عهده میگیرد از رفقای مرکزیت می‌نهد . نویسنده پاسخ از حیطه معینی که در آن چهارچوب می بایستی به پاسخگوئی اشرف می‌پرداخت فراتر می‌گذارد و این اعتراض بعضی از رفقای سازمان که نظریات بیژن را می پذیرفتند و در آن جزوه با این نظرات نیز بطور ظلمی برخورد شده بود را برانگیخت . اعتراض تا بدانجا انجامید که از چاپ جزوه خودداری شود . مرکزیت سازمان با عنوان انکه با تصویب مرکزیت جزوه قابل انتشار است مقاومت نمود . بالاخره پس از یک رای‌گیری فرمالیته از اعضای درون سازمان ، جزوه انتشار بیرون یافت .

در پروسه برخورد با اشرف چند نکته بخوبی هویدا بود : هر سازمان چریکی ضوابط و معرارت معینی حاکم بود که این ضوابط ومعرارت که طی سالها شکل گرفته بود نمی توانست یک شبه از بین برود اعتقاد به یک مرکزیت قوی که در حقیقت مرکز فرماندهی نظامی بود پ عدها نیز بر اعضای قدیمی سازمان حاکم بود . حتی مخالفین نه از رد این حقیقت بلکه از این نکته که مرکزیت سیر شده همان قوانین را بخوبی اجرا نمی‌کند حرکت را اغاز می‌کردند . اما برخوردهائی که در این دوران صورت می گرفت حکایت از وجود یک پتانسیل و ظرفیت معین که در صورت رشد و شکوفایی می‌توانست روح تازه‌ای به نحوه برخورد دموکراتیک درمیان جنبش بدمد می‌کرد . هنگامی که اقلیت و اکثریت در حال شکل‌گیری بود برخورد با اساسی منافع گروهی و فراکسیونی نیز سر بر می‌دارد . اقلیت در حال شکل‌گیری در برخورد با اشرف تا انجا که منافع خود ش را به خطر نمی انداخت همه چیز را مشروع می‌پنداشت و اکثریت نیز بر همین منوال برخورد می‌کند و از تخطی‌های تصمیمات مرکزیت توسط یک عضو رهبری از انجائی حمایت می‌کند که بازگو کننده منافع و نظرات خود شربود . این اندیشه که مرکزیت سازمان "عصاره" سازمان است و این "عصاره" و "چکیده" سازمان در برخورد با همه مسایل سازمانی مختار و ازاد است در وجوه جدیدی تقویت می‌شود و دوشش می‌شود ضمن رد مشی چریکی این اندیشه کهنه و نادرست زیر پوششی از الفاظ سازمانهدهی لنینستی در سازمان اشاعه داده شود .

اشرف رفت بدون انکه از جدائی وی توشه ای در جهت رفع اختلافات درون سازمان برداشته شود با پشت سر نهادن وی مسائل درونی سازمان کاهش یافت و نزاع بر سر گذشته همچنان به قوت خود باقی بود . اما تنها گذشته بر سازمان سنگینی نمی‌کرد . سازمان در یک بحران تمام عیار بسر می‌برد . در اسفند ۵۷ ما گفتیم که امروز باید اعلام کنیم که سازمان ما به مثابه شکل گرفته‌ترین سازمان بین تمام

جریانهای مسل ایران از تابستان گذشته تا امروز زیر شدیدترین فشارها چه از درون و چه از بیرون قرار داشته است. موقعیت انقلابی درست در کمرکش روزهائی فرامی‌رسد که یک بحران ایدئولوژیک سیاسی نسبت به مواضع گذشته در درون سازمان در حال شکوفائی و شکل گیری بود. موقعیت انقلابی در شرایطی فراهم شد که بزرگترین و اساسی‌ترین تحولات در ساخت فکری و جهتگیری‌های بود* در مراجعه بسیار گسترده وبی چون وچرا به مارکسیسم لینینیسم و رشد شرایط عینی تکانها و طوفانهای فکری سازنده‌ای در ذهن آگاهترین وصادقترین نیروهای سازمان پدید آورده بود. مسائل دیگر به برخی خرده‌گیری‌های تاکتیکی از گذشته محدود نمی‌شد بعد و عمق اهمیت مسائل بیشتر از آن بود که با بی توجهی به آنها به حل شان کمر بست". (پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی)

بحران در اشکال مختلف ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی سازمان را در خود فرو برده بود. در زمینه سیاسی تحلیل معین و درستی از حاکمیت وجود نداشت در زمینه ایدئولوژیک بر سر گذشته بحث بسیار جدی در سازمان شکل گرفته بود و در امر تشکیلات نیز نابسامانی بسیار بود. سازمان چریکی محدودی که بنیاد تشکیلاتش بر تجمع کوچک نهاده شده بود به سازمانی عظیم فرا روئیده بود وهرکس در هر گوشه‌ای از کشور بنا به درک وتوانائی وشیوه خود نیروها را رهبری می‌نمود. از همین رو در نامه هیئت تحریریه کار به رفقای سازمانی آمده بود که "بحران عمیقی در کلیه سطوح و در همه زمینه‌های سیاسی ایدئولوژیک و تشکیلاتی سازمان را فرا گرفته است خطری که امروز سازمان را به مثابه نیروی عمده جنبش کمونیستی ایران تهدید می‌کند. چند پارگی و حتی اضمحلال ونابودی آن است. در پروسه هفتماهه پس از قیام سازمان ما روز به روز وقدم به قدم در بحران بیشتری فرو رفته وکلیه تلاشهائی که تاکنون برای رهائی از این بحران صورت گرفته، بی نتیجه مانده و دامنه بحران روز به روز گسترش یافته است (پاسخ اقلیت به نامه مرکزیت ص۸) بنابر این همه بر وجود بحران در عرصه‌های مختلف اذعان داشتند. نظرات مختلفی در مورد حاکمیت و نیز جنگ در کردستان شکل گرفت[3] اما در کردستان نیروهای ما بدون توجه به این نظرات در جنگ شرکت می‌نمودند. مرکزیت پلنوم سازمانی را فرا خواند. در فرا خوان گفته شده بود "رفقا مرکزیت سازمان با ارزیابی کیفیت وموقعیت توانائی خود واهمیت مسائلی که مطرح است و در راس همه مسائل چنانکه گفتیم تعیین مضمون عمده فعالیت تشکیلات در آینده کوتاه مدت وهمچنین تعیین رابطه این وظیفه عمده با سایر وظایف و بدنبال آن تعیین یک خط مشی عمومی برای جزء به جزء مناطق ایران بویژه وبا تاکید خاص کردستان را بر عهده پلنوم وسیع سازمان دانسته است. این مسئله بطور مشخص با رفقای مرکزیت مورد بحث وتبادل وسیع قرار گرفته است که ارگان تصمیم گیری درباره این دو مسئله یعنی وظیفه عمده تشکیلات در مقطع کنونی و دیگری بررسی مجدد موضع و سیاست سازمان در کردستان در رابطه با وظیفه عمده تشکیلات کدام است؟ مرکزیت سازمان؟ یا چیزی فوق آن به دلایلی که بر شمودیم نظر مرکزیت سازمان آن است که در شرایط فعلی نمی‌تواند خود بطور یکجانبه بدون اتکاء بدون به کل تشکیلات در موارد فوق تصمیم بگیرد" (پاسخ اقلیت به نامه مرکزیت ص۱)

پلنوم چنان سریع فرا خوانده شد که حتی بعضی از مسئولین شهرستانها در مورد دستور جلسه نیز آگاهی نداشتند. با اینکه وظیفه پلنوم دو تا "یکی وظیفه عمده تشکیلات در مقطع کنونی و دیگری بررسی مجدد موضع وسیاست سازمان در کردستان بود اکثریت قریب به اتفاق بحثها حول مشی چریکی رابطه عین و ذهن و... دور زد. در پلنوم حول مشی چریکی یک اکثریت قوی و اقلیتی ضعیف شکل گرفت. برای خروج از بحران نیز سه نظر که در واقع دو تا بود ندارائه شد. راه حل اقلیت عنوان می‌کرد "در مبارزه ایدئولوژیکی که سازمان می‌یابد از کانال پاسخ به نیازهای مبرم جنبش و تدوین هدف و برنامه استراتژی و تاکتیک در جهت حل بحران حرکت کنیم. در طی این پروسه نیز با انحرافات گذشته نیز برخورد خواهد شد. در جریان تدوین هدف و برنامه استراتژی و تاکتیک (برنامه انقلاب مرحله انقلاب و...) دیدگاههای مختلف و انحرافات چپ و راست خود را مشخص می‌سازد. صف بندیهای ایدئولوژیک سیاسی که طی این پروسه مبارزه ایدئولوژیک به وجود آمده است در کنگره تعیین تکلیف خواهد نمود" (همانجا ص۳۴) در بند به نظر بخشی از اکثریت بود عنوان می‌شد که مبارزه ایدئولوژیک مارکسیست لینینیستی سازمان یابد. طی این روند مانیفست تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان تهیه و تنظیم شده و با تصویب در مرکزیت یا کنگره در سطح جامعه اعلام میگردد. پس از این پروسه می‌باید به تدوین

* ایدئولوژیک عناصر هوادار سازمان در شرف شکل گیری بود.

هدف و برنامه استراتژی تاکتیک پرداخت و کنگره را برای تصویب آن اهداف و برنامه (استراتژی و تاکتیک) فراخواند " (همانجا ص ۳۵) و راه حل ج که به تصویب پلنوم رسید و راه حل اکثریت بود اعلام می کرد "مبارزه ایدئولوژیک در روند به هم پیوسته زیر با تاکید بر تقدم و تأخر آن سازمان داده می شود :

برای حل بحران ایدئولوژیک

۱) سیاسیستم ایدئولوژیک گذشته بر محور تحکیم اصول و دستیابی به یک مبنای ایدئولوژیک حداقل مارکسیستی ـ لنینیستی برخورد لازم صورت می گیرد . دستیابی به این مبنا برای حرکت اصولی و پیشرفت در وحدت سیاسی و تدوین هدف و برنامه ضرورت دارد در پایان این روند مانیفست تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان جهت تصویب کنگره تهیه و تنظیم می شود .

۲) سدر ادامه مبارزه ایدئولوژیک سازمان یافته تدوین هدف و برنامه استراتژی ـ تاکتیک آغاز و ادامه می یابد و طی این روند با اشکال تازه اپورتونیسم چپ و راست مبارزه شده و صف بندیهای احتمالی شکل خواهد گرفت . در پایان این روند کنگره فراخوانده شده و مصوبات آن مواضع ایدئولوژیک ـ استراتژیکی سازمان شناخته می گردد ـ . گروهبندیهای ایدئولوژیک ـ سیاسی که طی این دو روند شکل گرفته اند در کنگره تعیین تکلیف خواهند نمود " (همانجا ص ۱۳ ـ ۱۵)

هیچکدام از این راه حلها نمی توانست بحران سازمان را حل کند . در سازمان گرایشی وجود داشت که در همان مهر ۵۸ مرکزیت و کنگره را یکی می گرفت چنانکه در پیشنهاد ب عنوان می شود "مانیفست سازمان با تصویب در مرکزیت یا کنگره در سطح جامعه اعلام می شود . این گرایش مسلط بر سازمان می گردد نمی توانست مفهوم دمکراسی درون ـ حربی را دریابد .

بعد از انقلاب این بحران بصورت حادی تشدید شد

مسئله حائز اهمیت آنکه جنبش کمونیستی پس از کودتای ۲۸ مرداد بصورت دائم در حال بحران بسر می برد . بحران درونی ما بخشی از بحران جنبش کمونیستی ایران بود . با در نظر گرفتن سازمان بصورت یک جنبش که تاثیر تعیین کننده ای بر نیروهای چپ داشت می بایستی از جستجوی برای ارائه یک راه حل درونی ـ اجتناب می شد . سازماندهی مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش در آن مقطع حول مهمترین مسائل مورد اختلاف یعنی هم مسئله گذشته سازمان و هم حاکمیت و همچنین مسائل جهانی (البته در آن زمان این بحث در حال شکل گیری بود) می توانست در خروج جنبش کمونیستی و نیروهای چپ از بحران و ارایه یک برنامه و تاکتیک مارکسیستی کمک شایان توجهی باشد . نه ما و نه اقلیت هیچکدام طرح واقعی برای پیشبرد ما مباحثات در سطح جنبش و یا درون سازمان نداشتیم .

پس از پلنوم ما که اهرمهای اساسی قدرت را در دست داشتیم فارغ البال مبارزه ایدئولوژیک درونی را تخطئه کردیم . مرکزیت ما بدون در نظر داشت واقعیتها سعی می کند که از مصوبه ناقص پلنوم نیز تفسیر جدیدی ارائه دهد و عنوان می کند " جوهر این مصوبه این است که برخورد با سیستم ایدئولوژیک گذشته حول محور تحکیم اصول عمده است . همانطور که در اسناد پلنوم ثبت است منظور از برخورد با سیستم ایدئولوژیک گذشته برخورد با اساسی ترین اصول بینش گذشته و در راس آن ها رابطه پیشرو و توده و مهر و پیشرو است . هدف از این مبارزه ایدئولوژیک بیش از هر چیز دستیابی به بینش مارکسیست ـ لنینیستی در این زمینه هاست . شواهد عینی نشان میدهد هنگامی که پلنوم تشکیل شده بینش گذشته به عنوان یک سیستم مسلط و بازدارنده و یک جریان عمده ایدئولوژیک درون سازمان در هم شکسته شده بود و آن مبنای حداقل مورد نظر پلنوم به دست آمده بود . لذا با غلبه بینش گذشته ، برخورد با سیستم ایدئولوژیک گذشته دیگر نمی توانست محور مبارزه ایدئولوژیک و وجه عمده مبارزه ایدئولوژیک باشد " . پاسخ اقلیت به نامه مرکزیت ص ۱۱)

بنابر این در اینجا مرکزیت ما ضمن رد صریح مصوبات پلنوم عنوان می کند ، مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل گذشته تا مقطع پلنوم به نتایج معین خود رسیده بود . در صورتیکه تمام جوهره پیشنهاد ج "عبارت از برخورد با مسائل مسائل گذشته به عنوان وجه عمده مبارزه بود و این نقض صریح مصوبات بود . از سوی دیگر رفقای مرکزیت ما در مقطع تشکیل پلنوم در رد ایجاد " شورای عالی سازمانی " گفته بودند " ۱ " اکنون که هنوز بحثها در درون سازمان درباره مسایل مشخصی که مطرح است به نتیجه نرسیده است فراخواندن شورای عالی نمی تواند منتج به نتیجه ای شود باید بحث ها راجع به اصول ایدئولوژیک مورد تائید به پایان رسد و آنگاه شورای عالی راجع به آنها تصمیم گیری کند ۲ ـ راجع به تعیین ارگانهای تصمیم گیری باز هم از آنجا که بحث های ایدئولوژیک پایان نیافته است مرز بندی بین کادرها قطعیت نیافته و یا

حتی مشخص نشده است ، لذا تجدید انتخابات ارگانهای تصمیم گیری با ضوابط ایدئولوژیک میسر نیست لذا رفقای مرکزیت پیشنهاد پلنوم وسیع کرده‌اند " (همانجاص) اما به تدامیک از حرفهای مرکزیت ما ، می بایست باور داشت رسیدن به یک حداقل مبانی در مقطع پلنوم و یا اخیر ، شکل نگرفته و مشخص نشده چنین حداقلی ؟ واقعیت امر این بود که اعضاء و هواداران از جریان درگیری ، بی خبری نداشتند و عده زیادی از رفقا نیز همچنان موضع گیری صریحی نداشتند . برای مرکزیت ما ، قبل از آنکه خوشش بیاید مرکزیت حل اختلافات مطرح باشد ، بدست آوردن یک رای اکثریت مطرح بود .

ما پس از پلنوم به ارائه تحلیل سیاسی از حاکمیت پرداختیم و پرنسیبهای زندگی درون حزبی را زیر پا نهادیم . و "اکثریت" در رابطه با مشی گذشته شکل گرفته بود و حتی از نظر همان عرف کج و معوج سازمانی مانظر مسلط از نظر مسائل ایدئولوژیک بود اما باتکیه بر همین اکثریت دوشیدیم پارا از کلیسم خود فراتر نهاده "تسلط" خود را در عرصه موضع گیری سیاسی نیز بسط دهیم و در نهایت مولود این دوشیدن بحق با کسار ۳۵ بود ، اکثریت دمیته مرکزی در آن موقع نوشت " رفقای اقلیت با تعجبی آمیخته به شکایت عنوان می‌کنند که اکثریت سازمان در حالیکه بیش از هر چیز خواهان دستیابی و تحکیم اصول بود بلافاصله بعد از پلنوم به ارائه تحلیل های مشخص از حاکمیت موقعیت و غیره پرداخت دلیل این امر واقعاً آن بود که در مقطع بعد از پلنوم اکثریت سازمان روی یک حداقل مبانی مارکسیستی — لنینیستی به درک واحد و مشترک دست یافته بود . حال آنکه با رفقای اقلیت چنین ادراک مشترکی هرگز وجود نداشته است " (کار شماره ۶۱ — اکثریت ومسئله اقلیت)

ما عنوان کردیم که مبارزه بر علیه بینش گذشته تا مقطع پلنوم به ثمر نشسته و مهمترین ره آورد آن نیز به مصاحبه "اشرف دهقانی" بود . در صورتیکه در نوشته یاد شده (اگر چه به شکل غیر قانونی) فقط با قسمتی از نظریات بیژن برخورد می‌شود و مشی مبارزه مسلحانه بصورت کلی زیر سوال برده نشده بود . بنابراین ما وصیفه‌ای را که پلنوم در مورد مشی چریکی پس از انتشار جزوه " پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی ، (این جزوه دو ماه قبل از پلنوم منتشر شده بود) برعهده سازمان می نهد و خواستار مبارزه ایدئولوژیک حول آن است را رد نموده و با تشخیص شرایط به نفع خود این وصیفه را انجام شده اعلام — می‌نمائیم ! وصیفه ای که پلنوم برای حل بحران درون سازمانی به مثابه مهمترین وصیفه عمده تشکیلات برای بعد از پلنوم مطرح می‌کند ، به عنوان وصیفه‌ای که چند ماه قبل از پلنوم انجام شده بود ، به‌بوته فراموشی سپرده می‌شود و به‌راحتی مصوبات پلنوم دور افکنده می شود .

مرکزیت ما در اعتراض اقلیت سازمانی طی نامه‌ای مطرح می‌سازد که " ادامه بحران تا مقطع تشکیل پلنوم نه به علت مسلط بودن بینش نوین در سازمان ، بلکه به‌علت رسمیت نیافتن آن به‌عنوان بینش حاکم (اکثریت) بود . این واقعیت سبب می شد که با وجود مغلوب بودن بینش گذشته به علت رسمیت بینش نوین ، سازمان نتواند برپایه آن به‌هدایت سازمان و تدوین برنامه و سیاست پرولتاریا و تعیین هویت سازمان در جنبش کمونیستی اقدام نماید . بحرانی که بر سراسر سازمان و حرکت آن سایه افکنده بود از نبرد جوهر درونی حاصل رشد تضاد بین دو بینش بود که ، با اینکه تا حد تسلط بینش نوین بر بینش گذشته پیش رفته بود هنوز در سطح سازمان به عنوان بینش غالب و مسلط به رسمیت شناخته نشده بود " (پاسخ اقلیت به نامه مرکزیت ص ۳۷)

به‌خوبی هویدا است که مرکزیت ما تحلیل خود را از بحران عوض می‌نماید . تحلیل پلنوم که مطرح می‌ساخت بحران جاری ناشی از تقابل دو بینش است به این تغییر می‌یابد که اولا بحران قانونی نبودن نظرات اکثریت در سازمان بوده است ، ثانیا بحران در پلنوم به سود اکثریت حل شده و در حقیقت پلنوم با ارائه راه حل آب در هاون می‌دوخت و راه حل برای پدیده‌ای جستجو نموده که خود پلنوم آنرا حل نموده بود . اما واقعیتها سر سختر از هر چیز دیگری هستند . انشعابات بر این توهم پرانتی ما خط — بطلان کشید .

در ادامه نامه گفته می‌شود " باتوجه به آنچه گفته شد ، در پایان پلنوم برای اکثریت مبارزه ایدئولوژیک حول بینش گذشته تنها در رابطه با اقلیت می‌توانست و می بایست عمده باشد . اکثریت می بایست

www.iran-archive.com

بر اساس بینش نوین به تدوین تئوری انقلاب و خط مشی پرولتاریا و هدایت سازمان می‌پرداخت (همانجا) از دیدگاه مرزبندی مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل مشخص و تحلیل با اقلیت بی مفهوم بود و اقلیت حتی اعتبار نظر در این مورد را نداشت که به تدوین تئوری انقلاب و خط مشی پرولتاریا بپردازد اما برای اقلیت مسئله گذشته عده بود. تو گوئی اقلیت جریانی خارج از سازمان بود چرا که نمی بایست در مورد خط مشی خود شسازمان که هنوز در آن فعالیت می‌کرد سخنی بگوید!...

در حقیقت این نظر تصفیه ایدئولوژیک یک اقلیت را مطرح می‌ساخت و اقلیت را از حقوق حقه خویش محروم می‌نمود. ما به همین گونه نیز عمل نمودیم. ما حدود صلاحیت خویش را به گونه‌ای بسیار خشن نقض کردیم

مدتی بعد از انجا که اقلیت در منگنه فشار قرار داشت بخواهان مبارزه ایدئولوژیک گردید. البته هنوز درک اقلیت از مبارزه ایدئولوژیک یک سطحی بود، او مبارزه را برای آن می‌خواست زیرا خود در تنگنا قرار گرفته بود. اقلیت در پی آن نبود که مبارزه ایدئولوژیک را به مثابه پرنسیپ همیشگی، در مواردی درون حزبی که سازمان بعهده گرفته بود، مورد توجه قرار دهد. مرزبندی سازمان موقف بود که مطابق گزارش جلسه مورخ ۵۸/۸/۵ "ارگان هدایت کننده مبارزه ایدئولوژیک" را پدید آورد، اما از خوشش در این جهت سر باز زد. در همان گزارش حق جناح عملا به رسمیت شناخته میشود و عنوان می‌گردد که "آن عده از رفقا که هم نظر هستند و مشغول تدوین نظراتشان در مورد گذشته می باشند می‌توانند با هم ارتباط داشته باشند و همچنین رفقای دیگری که در تشکیلات هستند می‌توانند با نظرات رفقای هم نظر خود از طریق برقراری ارتباط، آشنائی بیشتر پیدا کنند". از این نظر، این حرکت گامی در جهت گسترش دمکراسی درون حزبی بود که باز نشان میداد در درون ما ظرفیتهائی وجود دارد که با تکیه بر آنها امکان حل اختلافات از طریق توسعه دمکراسی و ایجاد زمینه برای بحث خلاق وجود دارد. اما از صرف دیگر در درون سازمان هیچ گونه امکان برای ارائه نظرات در نظر گرفته نشد. مبارزه ایدئولوژیک حول اختلافات حتی در درون سازمان نیز سازماندهی نشد. از همین نقطه نظر گفته ما که "اقلیت از پایان پلنوم یکم بجای اینکه درون سازمان مبارزه ایدئولوژیک بپردازد (چگونه؟) و انحراف خود را تصحیح کند علیرغم مخالفتهای مکرر مرزبندی، برتشنیل فراکسیون تشکیل داد و مدت هفت ماه تمام را به تدوین نظرات خود گذرانده (کار شماره ۶۲ سپاهیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، درباره اشعاب اقلیت) چندان عادلانه نبود. سازمان می بایستی شرایطی فراهم می‌ساخت که تحت آن شرایط امکان یک مبارزه ایدئولوژیک سالم پدید می‌آمد و اقلیت می‌بایستی صدای خود را نه تنها به تمامی هواداران بلکه بر تمامی جنبش می رساند.

ما مطرح می‌کردیم که "سازمان جزوات حاوی نظرات رفقا (حول حاکمیت) را در درون سازمان پخش کرد تا به بحث گذاشته شود. لیکن به عکس پیش‌بینی انان به علت آشنائی رفقا با این تحلیل ها که مبلا از طرف راه فدائی و راه کارگر طرح شده بود از ان بحثها استقبال نشد. انها خوب می دانستند، به مبارزه ایدئولوژیک بدین شیوه نمی توانند امید داشته باشند، به همین دلیل بود که روی علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک اصرار داشتند. سازمان با اینکه اجرای پیشنهاد اقلیت را عملا جدائی سازمان در پوشش مبارزه ایدئولوژیک علنی می‌دانست، پس از محاسبه تمام تاثیرات مثبت و منفی که قبول یا رد این پیشنهاد بر جنبش بجای می نهاد، با آن موافقت کرد "(همانجا) در مطالب یاد شده دو گرایش به خوبی در کنار یکدیگر دیده میشوند. اول اینکه ما عموما نوع علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک را به معنی انشعاب تلقی می‌نمودیم (همچنانکه امروز عده‌ای از ما چنین می‌کنند) و این کاملا غلط بوده و هست و از سوی دیگر این نقطه امید که با این همه سازمان این مبارزه ایدئولوژیک علنی را قبول کرد و این مسئله ما را از گروههائی چون حزب توده متمایز می‌ساخت.

در شرایط پس از انقلاب بهمن که جنبش فدائی هزاران برابر تشکیلات آن بود و اکثر فعالین آن در خارج از تشکیلات قرار داشتند فقط نابینایان می‌توانستند عرفدار مبارزه ایدئولوژیک درون تشکیلاتی می‌باشند ما تا مدتها ی مدیدی از انجام چنین مبارزه ای نیز (مبارزه درونی) سرباز زدیم. در صورتی خود —

می بایستی برای مبارزه علنی پیشروتر قدم می شدیم . لنین در همین باره است که می گوید : نور ، تریبیشتر ، ما به ارگستر عمیقی احتیاج داریم ، ما باید برای تقسیم صحیح و مفید تجربه کسب کنیم ، برای اینکه — بدانیم چه کسی را مسئول آن ویلون حساس نامئیم زو به چه کسی آن ساز ناهنجار بد صدا را بسپاریم ، و به چه کسی خودستی رهبری ارکستر را بدهیم . در تائید تقاضای فوق تحسین نویسنده (منظور — پلخانف است) بگذار که ستونهای ارگان حزب و تمامی انتشارات حزبی ، واقعا و همان نوازانه در اختیار عموم باشد ... تنها از طریق مجموعه ای از چنین بحثهای آزاد است که می توانیم گروهی از رهبران واقعا همگون بدست آوریم (لنین — درباره مناسبات اکثریت و اقلیت ص۱)

البته با توجه به شدت و ماهیت اختلافات میان ما و اقلیت ، انشعاب امری ناگزیر محسوب می شد ، اما ما می بایستی با بارگیری دمکراسی هر چه وسیعتر در حل اختلافات درونی سنگ بناهای نوینی را برای وحدت می گذاشتیم . می بایستی شرایطی فراهم می آوردیم که همه واقعیت را به خوبی درک — می کردند . لنین باز هم در مورد علنیت می گوید " جواب من به سوال (چه نباید کرد) ؟ (بطور اعم چه نباید کرد و بطور اخص برای جلوگیری از یک انشعاب چه نباید کرد) اول از همه عبارتست از ظهور و رشد بالقوه یک انشعاب را از حزب پنهان نکنید ، هیچدا از شرایط وقایعی را که در تشکیل چنین علنی دخالت دارند مخفی نسازید و بالاتر از اینها ، این علل را نه تنها از حزب ، بلکه تا جائی که مقدورات مردم خارج از حزب نیز پنهان نسازید ، من می گویم " تا جائی که مقدورات زیرا می دانیم که در یک سازمان مخفی مسائلی وجود دارد که لزوما باید مخفی نگه داشته شوند ، اما در انشعاب مسئله این چیز ها نقش مهمی را بازی نمی کنند . بصور گسترده تبلیغ نکنید این مطمئن ترین و قابل اعتماد ترین — وسیله برای جلوگیری از انشعاباتی است که می توان از آنها جلوگیری کرد و بانیهای ناشی از این انشعابات را که دیگر قابل جلوگیری نیستند ، بحداقل ناهنجاری داد . (همانجا ص۲) متاسفانه در سازمان ما به این گفته خردمندانه لنین توجهی نشد و تا مدتها بعد از انشعاب ، علل آن حتی برای فعالترین افراد تشکیلاتی نیز دقیقا مشخص نشده بود .

باری ، پس از مدتها در سازمان ما امکانی برای یک مباحثه علنی پیش آمد . این می توانست به مثابه بسیار گسترده ستاورد جنبش ما در عرصه حل اختلافات درونی ، برای همیشه سنت خوبی را پایه گذاری نماید اما متاسفانه این امر بیش از یک شماره کار دوام نیاورد . عده ای بچه گانه بر سر نام " سازمان " این روند را ناقص گذاشتند . بکارگیری متدهای ناصحیح در برخورد با اقلیت و نیز حرکت دوگانه آنها در جدائی ، موجب انشعابی بزرگ در سازمان گردید .

مرکزیت ما که " رهبری سازمان (را) تجلی جوهر تکاملی سازمان می پنداشت (رجوع شود به کار ۶۱) از انشعاب استقبال نمود و انرا نقطه عطف مهمی در سازمان برای رفع پدیده های غیر مارکسیستی اعلام نمود . (رک بکار ۶۲ — بیانیه سازمان ... درباره انشعاب اقلیت) . ما بدون اینکه پیامدهای — خطرناک این انشعاب را خصوصا در آن شرایط در نظر بگیریم از آن استقبال نموده ، از آن تعریف و تمجید کردیم . رهبری ما در زمان انشعاب عنوان میکرد " مواضعی که این جریان (اقلیت) اعلام می کند و هیچ یک از مطالبی که انتشار می دهد مورد تائید رهبری سازمان چریکهای فدائی شاخه ها ، لرگانهای توده ای در سراسر ایران نخواهد بود (کار شماره ۶۲) مرکزیت ما از انجا که " " جوهر — محسوب می گشت " خود به نیابت از طرف تمامی شاخه ها اعلام موضع می کند در صورتیکه در خیلی از — مناطق حول انشعاب اقلیت در دفاع از اکثریت تا مدتها ، اعلام موضعی صورت نگرفت و همچنین مواضع بسیاری تشکیلاتهای محلی با موضع رهبری سازمان در این مورد در ابتدا متفاوت بود . اما رهبری ما را از همه اینها بالی نبود .

بطور خلاصه بایستی گفت که : انشعاب اقلیت از اکثریت امری اجتناب ناپذیر بود اما این جدایی می توانست شکل منطقی تری بخود بگیرد و صف بندیهای درون سازمان دقیقتر شود . این انشعاب بقدری زود رس بود که سانتز سازمان فرصت تجزیه و تحلیل را نیافت . جناح "چپ" مدتی بعد از ما و "جناح راست و سازشکار " پس از چندی از اقلیت جدا شد . ما نتوانستیم در سازمان شرایطی را برای

یک مبارزه ایدئولوژیک سالم فراهم آوریم از طرف دیگر، در زمانی که لزوما می‌بایستی تمامی توده‌های سازمانی در سرنوشت سازمان شریک می‌شدند، ما با تکیه بر اندیشه‌ای غلط این توده‌ها را از شرکت در تعیین سرنوشت سازمان محروم نمودیم. و مرکزیت همه وظایف را به نیابت از سوی همه انجام میداد. ما کوشیدیم با تکیه بر اهرمهای تشکیلاتی نظرات خود را در تشکیلات پیش ببریم. تا قبل از انشعاب، اکثریت رفقای سازمانی از اختلافات اطلاعی نداشتند و پس از انشعاب نیز در فضای ناپسندی که حاکم گردید و ما نیز در آن نقش داشتیم، باز اختلافات واقعی در گرد و غبار حاصله از این فضا گم شد، در سازمان متاسفانه شیوه‌ای در حال حاکم شدن بود که از سوئی با تکیه بر دگماتیسم، نمی‌توانست افکار را قبول نماید و از سوئی دیگر می‌کوشید به شکلی خزنده، نظرات خود را در پوششهای مختلف عرضه کند، طبعا در انشعاب، هم اقلیت و هم اکثریت سهمهای مشخص داشتند. ما پس از جدائی فارغ‌البال‌تر به سوی راست کشیده شدیم و از سوی دیگر آنارشیسم در اقلیت تحکیم بیشتری یافت. به علت جاری نشدن مبارزه ایدئولوژیک سالم پروسه جدائی اقلیت از اکثریت را نمی‌توان پروسه خالص جدائی آنارشیسم از مارکسیسم قلمداد نمود.

پس از چندی جناح چپ نیز از ما جدا گردید — از آغاز که ما پس از جدائی اقلیت، همه مسائل را حل شده احساس نمودیم، کنگره و دیگر پرنسیپهای سازمانی را نادیده گرفته و مواضع صریح‌تری را در عرصه مسائل سیاسی و نیز جهانی اعلام نمودیم که با مخالفت عده‌ای در داخل سازمان مواجه شدیم. اگر ما شیوه‌های درست مبارزه درون حزبی را بکار می‌گرفتیم می‌توانستیم از جدائی عده‌ای از این رفقا جلوگیری نمائیم. هر چند در این دوران انتشار بولتن داخلی یک گام درست در جهت تسعه دمکراسی درون حزبی بود که چنانچه بیشتر امتداد می‌یافت می‌توانست راه‌گشای خوبی برای حل بعضی از مسائل گردد.

سازمان در بهمن ۵۹ مقاله مرز بندی را در نشریه کار منتشر نمود. انتشار این مقاله صفحه نوینی در زندگی حزبی ما به شمار می‌رفت. مقاله با تئوریزه کردن این نکته که در جنبش کمونیستی انحراف وجود ندارد هر گونه اختلاف نظر جدی را در جنبش کمونیستی رد نموده و یکی از طرفین اختلاف را در خارج از جنبش کمونیستی قرار میداد. از اینرو این مقاله اگر چه پاکیزگی خیالی جنبش کمونیستی را مطرح می‌ساخت، اگر چه سخن از وحدت آهنین حزب، حزبی که در آن اختلاف نظر جدی وجود نداشت، میکرد اما در واقعیت امر، توجیه گر انشعاب و تئوریزه‌کننده استبداد درون سازمانی بود. بعضی از نکات این مقاله در پلنوم اسفند ماه ۵۹ تصحیح شد. در این پلنوم نکاتی نیز در مورد وحدت با حزب طرح می‌گردد.

در پلنوم آمده بود که "کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اکثریت) در پلنوم ۱۲ تا ۱۵ اسفند ۱۳۵۹ پیشبرد یک مبارزه پیگیر و اصولی و طبق نقشه را برای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران، به منظور تشکیل حزب طبقه کارگر ایران را در دستور کار رهبری کادرها و تمام اعضای سازمان قرار میدهد" این قطعنامه تصریح می‌کند که از وحدت سازمان و حزب، حزب طبقه کارگر ایران پدید می‌آید بنابر این نه حزب و نه سازمان هیچکدام حزب طبقه کارگر ایران نیستند. متاسفانه این موضوع در پلنوم ۱۰ مرداد مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد و ما یک گام به پس می‌نهیم. همچنین در قطعنامه پلنوم اسفند ماه عنوان می‌شود که "قطعنامه اسفند ماه که به تصویب کمیته مرکزی — سازمان رسیده است در دستور کار کنگره سازمان افزوده می‌گردد. کمیته مرکزی متعاقبا برنامه و خصمشی خود را در باره وحدت جنبش کمونیستی ایران تصویب و آنرا در برنامه کنگره سازمان قرار خواهد داشت". در اسفند ماه قول برگزاری کنگره داده شد اما فردای آن روز این امر بدست فراموشی سپرده شد، در مقابل برای تشکیل کنگره، رهبری بهانه های مختلفی چون "تشکیلات عقب مانده است"، "تا بحال ضوابط — تشکیلاتی رعایت نشده اما این مسئله مشکلی را در تشکیلات بوجود نیاورده و نخواهد آورد" و حتی تا بدانجا پیش رفت که "ما کمونیستها نیستیم، دمکرات انقلابی هستیم، دمکراسی در سازمانهای دمکرات انقلابی رعایت نمی‌شود" — بدین ترتیب دمکراسی درون حزبی به خاطر "دموکرات انقلابی" بودن ما نفی می‌شد. اما رفقای ما حاضر نبودند همه پیامدهای "دموکرات انقلابی" بودن را قبول

نشد ، مثلا هنگامی که حقوق اقلیت به مثابه یک رجناح می‌بایستی تثبیت می‌شد ، سخن از آن گفته شد که ما یک سازمان تمام عیار چپ‌تر کمونیستی محسوب می‌شویم که همه "موازین لنینی" (که البته فقط شامل یک بند و آنهم مبارزه با فراکسیونیسم بود) می‌بایستی در آن جاری می‌گشت. بطور کلی ما دیالوگیسم یکی از متدهای برخورد ما محسوب می‌گشت و هر روز بنا به موضوع، موضع ما عوض میشد، روزی سازمان "پیشرفته"، فردای آن روز "عقب مانده" روزی "دموکرات" روزی "کمونیست"، روزی مبارزه — ایدئولوژیک درونی تائید می‌شود و ... اما این یک بام و دو هوا بودن و بنا به نرخ روز موضع‌عوض کردن تا کجا می‌توانست ادامه یابد؟ چه عواقبی را برای یک سازمان پدید می‌آورد؟ مسئولیت این عواقب بد و شرچه کسی بود؟

پلنوم مرداد، نکته‌ای که در پلنوم ۱۲ اسفند تصریح شده بود و تعیین برنامه و خط‌مشی وحدت را در حیطه تصمیم‌گیری دانست را نقض می‌نماید و اعلام می‌کند ۱ــ تا آغاز پروسه‌های مربوط به وحدت تشکیلاتی دو سازمان که تصویب آن برعهده کنگره است، استقلال رهبری و تمامیت تشکیلاتی دو سازمان حفظ خواهد شد، پروسه‌های همکاری و اتحاد عمل میان حزب و سازمان بر اساس حقوق برابر و اعتماد رفیقانه گسترش می‌یابد. در مناسبات میان حزب و سازمان در تمامی سطوح طرفین تابع اراده و تصمیمات ارگانهای رهبری خود هستند.

۲ــ شرکت کادر رهبری، اعضاء و نامزدهای عضویت در مباحثات و حل مسائل مربوط به وحدت بتابه حاصله را معلومتر و درجه استحکام مطمئنامه‌ها و قرارهائی را که به‌امر وحدت باز می‌گردد پس از مشاوره و تبادل نظر با کمیته‌های ایالتی و ارگانهای مرکزی همطراز تنظیم شوند. همچنین ضروری است دیگر رفقای تشکیلات هرچه فعالتر در جریان مباحث و مسائل فوق قرار گیرند." بنابراین پلنوم تصریح می‌کند که اولا وحدت امری قطعی و پذیرفته شده تلقی شوند و کنگره در این مورد حق اظهار نظر ندارد. فقط آغاز پروسه وحدت تشکیلاتی مربوطه کنگره است، و اظهار نظر مرحول

www.iran-archive.com

مسایل ایدئولوریک سیاسی آن مربوط به تنگره نیست . درحقیقت وحدت صورت می گرفت وتنگره فقط به آن رسمیت می بخشید تا نیاز از عرف دیگر در عمل حق اعضا برای وحدت تشکیلاتی نیز از تنگره سلب می شود وارگانهای مختلف مشترک که در سطوح مختلف ایجاد می شدند . بنابراین ماده ۲ ـ (براساس این ماده تشکیل ارگانهای مشترک تا کمیته ایالتی مجاز شناخته شده بود اما پس از چندی کمیته های پائین تر نیز این حق را یافتند .) قطعنامه ها و قرارهای وحدت را صادر می کردند . این ارگانهای مشترک زمینه ساز وحدت تشکیلاتی بودند و در واقعیت امر وحدت سازمانی قبل از کنگره صورت می گرفت پلنوم اد غام سازمان را در حزب " اتحاد عمل " می نامد . اما در تمام اتحاد عمل است که ارگانهای متعدد مشترک در همه مناطق تا پائین ترین سطوح رهبری ایجاد میشوند ، در تمام اتحاد عمل همه تصمیمات مشترک اتخاذ می شود . اتحاد عمل حول یک واحد مسئله مختلف معنی و مفهوم می یابد و نه همه مسائل عمومی ، متاسفانه ما وقیحانه در مقابل ما اعتراضات اقلیت جدید سازمانی ، حقایقی را که آنها در این مورد مطرح می کردند ، رد کردیم . ما از قطعنامه های پلنوم مرداد دفاع نکرده و گفتیم پلنوم درباره خط مشی برنامه وحدت سخنی نگفته و از همه بدتر اینکه " پلنوم مرداد به این دلیل راجع به این مسائل اظهار نظر نکرده که در مورد آن در پلنوم اتفاق نظر وجود نداشت" (کار شماره ۱۴۱ "تصمیمات تاریخی پلنوم مرداد) این بدان معنا بود که اگر در پلنوم معینی نام وشنگری وجود نداشتند ، پلنوم را جع به این مسئله سکوت اختیار نمی کرد چرا نه آن را حق خود می دانست . آیا مصیبت از این بالاتر هم می شود ؟ ما به کجا می رفتیم ؟ از یک طرف حط مشی وحدت تعیین و در حال عملی شدن بود ، از طرف دیگر اعلام کردیم چنین چیزی نبوده ، این تنگره است و بلافاصله می گفتیم این حق پلنوم بوده اما راجع به آن اصلا نظر نداریم !

در دوران شکل گیری اقلیت جدید سازمانی ، راههای مبارزه درونی که قبلا به نشریه " به پیش" ختم می شد ، تیریسته گشت . فقط یک شماره از "به پیش" تا زمان انشعاب منتشر شد وسپس براساس تحلیل های کار ۹۷ ، ضرورت آن که تنها فعالیتی بلند تقیب شد . نشریه مشترک حزب و سازمان نیز نه قرار بود بعد از پلنوم مرداد منتشر شود به بوته فراموشی سپرده شد ، "کنگره" هم که قرار بود در عرض مدت بسیار کوتاه فراخوانده شود به دوردستها واگذار گردید ، آن هم در دوردست به آرزو شد . اقلیت جدید با انتشار جزوه "با انحلال طلبی مبارزه کنیم" ، از وحدت اصولی دفاع نمائیم" خواهان تدارک نخستین تنگره سازمانی گردید . جریان مدبو ر رهبری سازمان را غیر صالح خوانده و صرح انتخابات کمیته مرکزی جدید به منظور فراخوان تنگره را مطرح نمود ، اگرچه این صرح را خود بوسیله رفقای معدود خود نیز اجرا نمود . انشعاب جدید رسمیت یافت براساس نگرشهای توده ای که برما غلبه یافته بود ، جنگ سرد برعلیه رفقای دیروز را اعلام داشتیم . در رابطه با انشعاب باید بگویم مبارزه درونی در سازمان تیست نایسته شده بود و رفقای (راهگای) خود را بسوی انشعاب هل دادیم اما این رفقا نیز نتوانستند حلقه های اصلی را در مبارزه با انحرافات سازمانی ، بدرستی تعیین نمایند ، آنها نیز مانیم و بیش آغشته به همان انحرافات بودند که ما بودیم .

سازمان اعلام کرده بود که خط مشی وحدت مستلزم آن است که ۱ ـ حزب راه خود را تغییر دهد و به راه سازمان بپیوندد . ۲ ـ سازمان راه خود را تغییر دهد و به حزب بپیوندد و ۳ ـ هر دو راه خود را تغییر دهند و راه سومی انتخاب نمایند . اما پس از انشعاب ، ما بدون آنکه حتی پلنومی درباره خط مشی وحدت تصمیمی بگیرد راه دوم را که ، پیوستن ما به حزب بود در پیش گرفتیم و در مقاله "در راه وحدت" این مسئله را رسمیت بخشیدیم . آنجا گفتیم " . . . شعار پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر خلاف سمت اصلی تحول سازمان است . این شعار اساسا موجودیت تاریخی با فعل حزب (گردان پیشاهنگ) طبقه کارگر ایران و موجودیت کنونی آنرا انکار می کند و از نیروها دعوت می کند که چنین حزبی را تشکیل دهند و این ارزیابی خطاست . این یک واقعیت عینی است که حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر ایرانند . آنها در پیکار انقلابی در عرصه ملی و بین المللی از تئوری و سیاست طبقه کارگر ایران پیروی می کنند و در زندگی سازمانی موازین لنینی را می پذیرند . حیات واقعی آنان با تعاریف لنینی حزب طراز نوین طبقه کارگر انطباق دارد " سپس در همانجا افزوده می شود "بنابه تصمیم

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) شعار پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر از زیر صفحه نشریه کار حذف می شود " (کار شماره ۱۴۸ ـ در راه وحدت) و به همین سادگی تمام قضایایی که دیگران می خواستند . آن "جار و جنجال" راه بیاندازند بطور کاملا دموکراتیک حل شد ! تمام تصمیمات یاد شده ظاهرا در پلنوم شتابزده ای که برای اخراج دو تن از اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی تشکیل شد تصمیم گرفته شد و همه چیز به خوبی و خوشی تمام شد .

ما در جزوه "آنسوی چهره انشعاب" در حقیقت این سوی چهره انشعاب را که خود بودیم ، افشاء کردیم . ما گفتیم "رهبری انشعاب چنین وانمود می کرد که وحدت با حزب توده ایران روندی است که گویا تازه باید با مبارزه ایدئولوژیک بر محور اصول برنامه ای آغاز شود . در بطن این پیشنهاد توطئه ای زیرکانه علیه وحدت تدارک شده بود . توطئه گران انکار می کردند که نزدیکی ما به حزب توده ایران ، همان نزدیکی به برنامه حزب است . مضمون این نزدیکی به سرانجام رسیدن مبارزه ایدئولوژیک طولانی و متنوع ما و حزب ، به نفع پذیرش مداوم جهان بینی کارگری و طرد مداوم گرایشات دموکراتیک غیر کارگری از سوی ما بود . همین که پلنوم سازمان ضرورت وحدت با حزب توده ایران را به عنوان گردان سیاسی پیشرو طبقه کارگر ایران تایید کرد ، در واقع پایان یک مرحله کیفی مبارزه و جدایی ایدئولوژیک را اعلام داشت . برای رسیدن به این نقطه که ماهیتا از عزیمتگاه بنیان گذاران سازمان دیگرگون بود ما کم رنج نبردیم ، کم خون ندادیم ، کم جستجو نکردیم ، سر به دیوار نکوفتیم ، کم شیب راههای سنگلاخ را نرفتیم ، یافتن چهره خویش در آئینه طبقه کارگر ایران و یافتن همزاد حزب توده ایران در زیر پوست خود آغاز نبرد نبود ، پایان نبرد بود و ضرورت وحدت ما از تبدیل این مبارزه به وحدت برمی خاست . رهبری انشعاب می خواست سازمان را از راه پیموده شده بازگرداند و مقصد یک دوران مبارزه را به جای مبداء آن بگذارد . و وحدت ماهوی را با تضاد ماهوی عوض کند . رهبری انشعاب میخواست تکامل سازمان را نفی کند و روی همه آن رنجها و خونها و تلاشهای شبانه روزی یک دهه کامل خط بطلان بکشد . و آینده یک حرکت تاریخی را در پای گذشته " آن قربانی کند . رهبری انشعاب با تاکید بر مبارزه ایدئولوژیک بر اختلاف جهان بینی و دیدگاههای طبقاتی میان حزب و سازمان تاکید می کرد و در واقع ، امر وحدت را که فقط در ارتباط با دو سازمان دارای موضع طبقاتی واحد و جهان بینی واحد میتواند طرح شود ، از پنج وین زیر علامت سئوال می برد (آن سو × چهره انشعاب ص ٤) در اینجا به بروشنی هر چه تمامتر عنوان میشود که پلنوم های اسفند و مرداد پایان نبرد برای وحدت بودند ، نه آغاز آن ، و آنکس نیز که وحدت را نپذیرد و یا بر مبارزه ایدئولوژیک با حزب برای حل شدن اختلافات تاکید ورزد " انحلال طلب بوده و سازمان برای رسیدن به این نقطه که بقول صریح نویسنده " از عزیمتگاه بنیانگذاران سازمان دیگرگون بود " خونهای فراوانی داده و ... ما وقیحانه تر از اینها ، عدم اعتقادمان را به دموکراسی ما به کنگره به پرنسیپ های سازمانی و ... این چنین اعلام داشتیم " ... پرسیدنی است که چرا گروه کشتگر هلیل رود ، این همه از این که حل برخی جزئیات خط مشی جنبش کمونیستی به بعد از وحدت موکول شود وحشت دارند ؟ ! (منظور از جزئیات حتما مسائل برنامه ای در مسائل تاریخ حزب است !) آیا امکان مباحثه و تبادل نظر ایدئولوژیک پی پس از وحدت را منتفی می دانند ؟ اگر نمی دانند چرا این همه بر رتق و فتق هر مسئله جزئی قبل از وحدت ، آنهم به شکل " مبارزه ایدئولوژیک علنی " و حتی به قیمت انشعاب و انتشار اسناد امنیتی پافشاری دارند ؟ مگر رهبری سازمان قصد داشت اینان را به کدام چاه تاریکی ببرد که این همه سراسیمه از درون سازمان پا به فرار گذاشتند ؟ اگر معتقدند که پس از وحدت نیز زندگی فکری و بحث و تبادل نظر ایدئولوژیک و تصحیح و تکامل خط مشی جنبش را ادامه خواهد یافت و ذهن کشی در پشت پرده های آهنین به بند کشیده نمی شود ، دیگر چه دلیلی برای این همه سروصدای "کنگره" مبارزه ایدئولوژیک علنی وجود دارد ؟ " (سیمای حقیقی وحدت ستیزان ص ۲۵) بنابراین بخوبی دیده میشود که انجام وحدت پس از تصویب کنگره ، حرف باطلی بیش نیست و نبایستی " سروصدای کنگره را در آورد ! هم چنین این گفتار بخوبی اهمیت کنگره را برای ما نشان داد .

رهبری ما میکوشد تا در موقع انشعاب ، نبود دموکراسی را کتمان کند . رفیق طاهری پور در مصاحبه خود پیرامون انشعاب در پاسخ به مسئله سانترالیسم دموکراتیک ، درک انحرافی خود را از سانترالیسم دموکراتیک

که آنرا در سه اصل خلاصه می کند، بیان داشته و در رد نظریات رفقای منشعب میگوید " همواره چنین جریان هائی وقتی خود را در اقلیت می بینند، وقتی می بینند خط شان را نمی خوانند و آنرا قبول ندارند میگویند دیکتاتوری است و شعار دمکراسی و آزادی انتقاد سر میدهند و از فقدان دمکراسی در درون سازمان می نالند (کار شماره ۱۴۱) سپس از سه اصل سانترالیسم دمکراتیک، نام می برد که اولین آن مربوط به سانترالیسم می باشد و اما در مورد دومین و سومین اصل می گوید " دومین اصل سانترالیسم دمکراتیک انتخابی بودن ارگانهای رهبری و مسئولین است. این اصل نیز در مورد ارگانهای رهبری بلااستثنا صورت گرفته و در مورد ارگانهای رهبری دیگر نیز غالبا چنین بوده است" (همانجا) و این خلاف واقعیت بود. بالاترین ارگان رهبری سازمان که کمیته مرکزی باشد، هیچگاه از زمان تشکیل آن تاکنون هیچگاه توسط کنگره سازمان انتخاب نشده است. ارگانهای رهبری در سطح ایالات نیز فقط در سطح بخشی از ایالات انتخابی بوده و در سطح پائین تر نیز چنین چیزی وجود نداشت.

رفیق طاهری پور در مورد سومین اصل نیز می گوید " سومین اصل، گزارش دهی منظم از بالا به پائین و از پائین به بالا است. شما اطلاع دارید که از تمامی قطعنامه های پلنوم و مصوبات مرکزیت همه رفقا اطلاع دارند. ما همواره پس از تقریبا هر پلنومی گزارش کامل آنرا به تشکیلات داده ایم" (همانجا) این نیز دروغ محض بود. حتی اگر گزارش دهی از بالا را فقط محدود به گزارش دهی از پلنومها بکنیم. این عمل نیز انجام نشده بود. مصوبات اولین پلنوم سازمان حتما توسط حزب توده ایران منتشر شده! مصوبات پلنومهای آذر، اسفند، مرداد و تیر در اختیار همه رفقای تشکیلات قرار نگرفت، چنانچه در همان شماره کار گفته می شود "این حرف کاملا یاوه و دروغ شاخدار است که پلنوم مرداد درباره موقعیت حزب و سازمان در جنبش کمونیستی و همچنین برنامه حزب طبقه کارگر اظهار نظر کرده است ..." این دروغ کاملا معرضانه است که برخی عناصر مطرود از سازمان با بهره برداری از کمیابی نسخ قطعنامه شایع کرده اند که گویا پلنوم مرداد درباره مسائل فوق اظهار نظر کرده است" (کار شماره ۱۴۱ ـ مقاله تصمیمات تاریخی پلنوم مرداد) اگر قطعنامه در اختیار رفقا قرار داشت احتیاجی به این توضیح و تفضیلات نبود. قطعنامه اسفند ۵۹ و مرداد ۶۰ در همان شماره کار (کار ۱۴۱) برای اولین بار به چاپ رسید؟ وعده زیادی برای اولین بار موفق به رؤیت آن شدند.

نکته تازه درمندهای ما در این انشعاب، استفاده از روشهای مبتذل حزب توده در سرکوب مخالفین بود. شیوه هائی که قبل از آن در سازمان سابقه نداشت. پس از انشعاب، سازمان از جریان مزبور به مثابه "باند توطئه گر" و "کودتاگر" نام برده و سپس سه دسته افراد را در میان جریان مذکور برشمرد. کیانوری به صورت دقیق تر "از این سه دسته یاد می کند" این گروه به نظر ما از سه بخش تشکیل می شود، اکثریت آنها را گمراه شدگان تشکیل میدهند. سپس خود محورها و منحرفهای غیرقابل اصلاح و احتمالا عوامل دشمن هستند" (کیانوری، پرسش و پاسخ ۲۳ آذر ـ ۱۳۶۰) او در مورد گروه آخر می گوید " و اما عوامل اجتماعی تحریک، ما به هیچوجه نمی توانیم بگوئیم که این جریان منحصرا یک جریان صدیق اشتباه کار است و افراد که آگاهانه و بویژه در لحظه کنونی خواسته اند ضربه ای به جریان بسیار متین نزدیکی نیروهای انقلابی بزنند و راهشان را سد کنند، در آن وجود ندارد، ما مطمئن هستیم که عوامل در این جریان وجود دارند و چون لحظه کنونی، شیوه کار و نتایجی که می تواند از این عمل گرفته شود، همه اینها چنین حکم می کنند که باید تحریکاتی هم در اینجا وجود داشته باشد" (همانجا) بدنبال این گفته ها بود که در یکی از نوشته های سازمان اورهلیر رودی به مثابه عنصر "مشکوک" یاد می شود. حزب توده هر نیروئی که کوچکترین اختلافی با حزب داشت را "تربچه های پوکی" نامید که "بیرونشان سرخ و درونشان پوسیده است" ما نیز گام در جای پای برادر بزرگ گذاشتیم در انشعاب ۱۶ آذر بایستی گفت عواملی چون فقدان دمکراسی درون حزبی، تکیه بر اهرمهای تشکیلاتی برای پیشبرد نظرات، انحلال طلبی ها، استفاده از شیوه های نارفیقانه برای فشار بر مخالفین فکری خود و ... در این انشعاب از سوی ما، نقش شوم خود را بازی نمود. هر چند که بایستی ماکیاولیسم حاکم بر خود این جریان را نیز در نظر گرفت پراگماتیسم، انحلال طلبی، عدم اعتقاد به دموکراسی حزبی که در خود این جریان وجود داشت، نشان میداد که این جریان نیز ضمن آنکه

www.iran-archive.com

حرفهای درستی برای گفتن داشت اما در برخورد با مسائل درون تشکیلاتی از درجه حساسیت با خط امام دستکمی از ما نداشته و ندارد.

در پایان میخواهم برچند نکته به عنوان نتیجه گیری تاکید کنم

۱ـ قبل از انقلاب، سانترالیسم مطلقه، از وجوه جدائی ناپذیر سازمان بود. مرتزکزاتی از اجزائی محسوب می گشت که در ذهن بسیاری از رفقای سازمان نقش بسته بود. پس از انقلاب این اندیشه بوحیات خود ادامه داد، اگرچه در این دوران بارها هائی از امید برای آنده ایجاد میگردید. گاه در اینجا و آنجا پدید آمد. از آنجا که سنی چپ در سازمان ریشه دار مستقل رفته بود، تمایلاتی برای تعویض این شیوه کار وجود داشت اما عوامل معینی این گرایشات را مردود می ساخت.

ـ در جامعه ما بعد از انقلاب، دمکراسی برای مدت نسبتا طولانی نتوانسته است هیچگاه مستقر شود. مردم ما فقط در مقاطع معینی توانسته اند دموکراسی های نیم بند و ناقص بهره گیرند. استبداد شرقی همیشه بر سنن، عادات و شیوه زندگی ما حاکم بوده است. از همین رو به خوبی قابل مشاهده است که در تمامی احزاب و گروههای سیاسی دشمن نیز تمایل به استبداد و مرکز، بسیار قوی است. اگر صفحات تاریخ تمامی احزاب سوسیالیست و چپ را ورق بزنیم، بخوبی می بینیم که دموکراسی حتی در مفهوم محدود نیز در درون احزاب کشور، کمتر رعایت شده است.

ـ در جنبش کمونیستی کشور ما نیز سنت هائی که تقویت کننده روحیه دموکراسی درون حزبی باشد، بسیار کم است. حزب توده به مثابه یک حزب قدیمی، سنتی را که در این رابطه مثبت باشد، ندارد. گرایش به استبداد تمرکز از مشخصه های اصلی در زندگی درون حزبی، حزب توده ایران پرده و هست. ایجاد بندهای مقاومت در مقابل یکدیگر صحنه تمرکز در زندگی در حزب می باشد. خصوصا امروز، ما به خوبی می توانیم همه بیماریهای حزب توده را از سالهای ما قبل تصفیه تا زمانی که فقط کمتر از ۱۵ نفر عضو باقی ماندند ادامه خواهد داشت.

گروههای دیگری که به خط ۲ و ۳ و ۴ نزدیک شدند و مائو تسه دون را قابل انتقاد میدانند، بخاطر سبک کمین سن پراتیک ما سالها آن بوده و هستیم که احزاب متعددی، با دوچندین اختلاف نظر منشعب شده و دوباره متحد جدیدی پدید آمده است. در ایران پس از انقلاب ۱۴ حزب، سازمان و گروه مارکسیستی (این شامل تمام سنائی می شود که خود را مارکسیست اعلام کرده اند که آنها نیز چنین اعتقادی داشته باشیم) فعالیت می کردند و عده زیادی از آنها چنان مواضع نزدیکی داشتند که قابل تفکیک برای فعالین جنبش هم نبودند. فرق سازمانهائی چون "سازمان مبارزین آزادیبخش طبقه کارگر ایران" و "سازمان مبارزان طبقه کارگر ایران" فقط در این آن بود که بررسی عواملی چون وسعت محدود احزاب، ترتیب، نحوه شکل گیری و عدم ارتباط با طبقه پدیده این گرایشات را تئوریک می کرد.

ـ در جنبش جهانی کمونیستی، اگرچه مدتها پیش از پیش شخصیت استالین مورد انتقاد قرار گرفته بود، اما در زندگی حزبی بسیاری از احزاب، متدهای استالینیستی همچنان حاکم بود و اساسا بصورت تئوریزه در آمده و حول آنها تبلیغ می شد. متناسب با حرکتهای مائوئیستی جنبش جهانی کمونیستی، این اندیشه رواج و رسوخ، به شکل گسترده در سازمان به کار گرفته می شد. ضمنا مائو تسه دون دموکراسی به درد یگر احزاب مرسوم بود را نیز به نادرستی بدرک بسیار نادرست تری از آنچه که در آموزه های تئوریسین های جنبش جهانی کمونیستی وجود داشت، ارائه میدادیم.

ـ پس از انقلاب، زمانی که هنوز راست بر جا حاکم نگشته بود، استبداد تشکیلاتی بیرحمانه تئوریزه شده بود با حرمت مائوئیسم به این سوی و نیز قبول بعضی تئوریهای انحرافی، گرایش به استبداد، بیش از پیش را گشت. همگامیه مسالمت آمیز در جنبش کمونیستی "را مستر نمودیم. در صفحات مرگ ما دمکراسی درون حزبی را اعلام داشتیم، ما بر پرچم رخدت، ناموس انشعابات بعدی را بوجود آوردیم.

ـ تاثیرات زندگی حزبی و تشکیلاتی حزب توده ایران بر ما غیر قابل انکار است. این مسئله تا آنجا مربوط به چگونگی استقرار دمکراسی درون حزبی می شود، تاثیرات منفی بر شمار برنامه ها متد برخورد ما در زمان انشعاب ۱۶ آذر، بسیار متفاوت از شیوه برخورد ما در موضع انشعاب اقلیت بود. ما در زمان اقلیت

www.iran-archive.com

مبارزه باید تئوریک را در نهایت پذیرفتیم، پس از انشعاب تا مدتها بودنش داخلی داشتیم، اما در مقطع انشعاب جریان ۱۶ آذر، مازیار پرچم آنرا بیرون داخلی یعنی ایجاد فراکسیون در داخل حزب، بودنش داخلی یعنی انشعاب... آخرین بقایای دمکراسی در درک حزبی را نیز تضعیف نمود" بازهم برویم.

ـ بکارگیری القاب "مشکوک"، "جاسوس" و... از ثمرات گهربارهمین دوره است. در این دوره، عناصر بورژوا تمایل پیدا کردند که سانترالیسم دموکراتیک بر تشکیلات حاکم باشد.

ـ ما در تشکیلات خود، دگراندیشها را "راست فراری میدادیم و آنها را با عناوین و القاب معین و غیر قابل تغییری نوشتیم". در حقیقت امر مدتها با مدت برخورد جمهوری اسلامی آنچنان که عمر داشتند شباهتهای زیادی داشتند. (بنگرید مقایسه متدات و نه نیات)

۲ـ اروپرگیهای استبداد، پشت پاردن به هرنوع قانون است. استبداد نمی تواند هیچ نوع قانونی را تحمل کند، او می خواهد خود را برقرار قانون قرار دهد حتی اگر این قانون، دست پرورده خود شر باشد. یعنی اروپرگیهای سازمان ما، نقض مکرر مصوبات تشکیلاتی مسئول بوده است که نوشته شد در چند مورد، این نکته در انشعابات گذشته، نشان داده شود. این یعنی از علائمی است که می توان در مورد هر نحوه اجرای دمکراسی در درون حزب و یا هر نهاد اجتماعی دیگری، براساس آن قضاوت نمود. چه قانونی برای دگراندیشها" و چه قانونی برای خائنان، این است قانون استبداد.

۳ـ اما بررسی دیگری بایستی براین نکته نیز اعتراف کرد که تجربه سازمان نیز جنبش کمونیستی نشان میدهد که دمکراسی نیز تا کنون بارها مظلومانه دست این و آن به ناروا کشته است. چه بسا شنیده شعار دموکراسی برای همه" وجود پس از چندی، دیکتاتوری مابانه بر دیگران حکم رانده اند. چه بسا شنیده که پرچمدار مبارزه در راه دمکراسی گشته اند، اما تا کنون قدمی در این راه برنداشته اند. در جنبش ما میبایستی با جدائی حزب و عمل مبارزه جدی صورت گیرد، در جنبش کمونیستی ایران باید برای استقرار پرنسیپهای مبارزه کرد و نه آنکه برای رسیدن به منافع گروهی، آنها را مظلومانه دست مرارداد. امروز برای همه کمونیستها بایستی وحدت بر اساس حزب و عملشان را نشان دهند.

۴ـ در گذشته در رابطه با مسئله فراکسیون، خاص بر سازمان ما حاکم بوده است. "فراکسیونیسم" و مبارزه علیه آن را بر اساس جنگ سرد بر علیه دگراندیشها در سازمان بوده است. اما در حقیقت آن استفاده به حاضر عدم وجود دمکراسی در سازمان و فعالا" مایشا بود من عده ای چند بر سازمان، فراکسیون خاصی تا مقطع پلنوم وسیع ۶۵ بر سازمان حکومت میکرد. این فراکسیون حاکم، بر اساس پلاتفرم معینی می کوشید منافع گروهی خویش را تحمیل نماید و در این راه با توجه به آنکه اهرمهای تشکیلاتی در دستش بود، همیشه موفق از آن مبارزه برمی آمد. استفاده از اهرمهای تشکیلاتی در جهت حفظ منافع گروهی، خود خطرناکترین نوع فراکسیونیسم است. این فراکسیون نه تنها نیروهای مخالف خود را در گوشه و کنار ریشه کن می انداخت، بلکه حاضر به دارا بودن نیروی افراد تشکیلات نیز به هره گیرد! اندیشه حاکم بر ما، خود نمود این فراکسیون را ایجاد می کرد. در حزب و سازمانی که دمکراسی برقرار نباشد، نمی توان وجود فراکسیون را تحمل کرد و بدترین نوع آن نیز همان فراکسیون حاکم است.

۵ـ آنچه به تاکنون انشعابات و بحرانهای درونی سازمان نشان میدهد، این است که با تکیه بر دگما - تیسم، ویرتنتیویسم، مائوئیسم، پراگماتیسم و سنتاریسم نمی توان مشکلات درون حزبی را حل نمود، و بایستی نپذیرفته ضمن وفاداری به اصول، آنها را خلاقانه درک نمود و انعطاف پذیری بخاطر منافع جنبش سوسیالیستی را پیشه کرد. در برخورد با اقلیت، آنچنان که در مبارزه ایدئولوژیک علیه نیرنارجانکی را پذیرفتیم در حقیقت در جهت حرکت کردیم. اما پس از چندی دگماتیسم بر ما سیطره کامل یافت، با درک انحرافی که از اصول داشتیم راههای دمکراتیک را برای حل مسائل ارائه می کردیم یا آنچنانه ما مائوئیسم، خصوصا" در رهبری رشد نکرده بود، مجبور بودیم، پراگماتیست باشیم. نیروی مقابل ما نیز همیشه آغشته به سنتاریسم، ویرتنتیویسم، مائوئیسم و پراگماتیسم بوده اند. این نیرو اگرچه حرفهای تازه برای گفتن داشته، اما بعلت همین انحرافات نمی توانست در سازمان نفوذ چندانی بیابد (بادر سر داشت موانعی) آنچنین نتوانستند تلقی درست مبارزه نظری، سازمانی را در سازمان بکارگیرند و حلقه اصلی مبارزه

را تشخیص دهند .

۶ - شرایط امروز برای آنکه بتوانیم دمکراسی درون حزبی را جاری کنیم ، بهتر از هر زمان دیگری است . بایستی همگی با هم کوشش کنیم که شیوه ها و متدهائی را بکار گیریم که بتوانیم سنگ پنای محکمی را برای استقرار همیشگی دمکراسی در جنبش پدید آورند . ما برای دست یابی به این متدها نه فقط در سازمان خود ، بلکه در پهنای جنبش مبارزه می کنیم ، چراکه مفصل بزرگ جنبش ما همانا عدم رعایت دمکراسی است . علنیت آن حلقه اساسی است که ما را بسوی دمکراسی هرچه بیشتر درون حزبی می برد ! . بنابراین باید کوشش کنیم تا علنیت را در سازمان و جنبش خود با وسعت هرچه بیشتری بکار بسته و برای آن مبارزه کنیم بدون مبارزه برای علنیت نمی توان همیشه دستاوردهای کنونی را حفظ نمود . برای زدایش کژی ها و کاستی های خویش ، برای ایجاد سنن استوار دمکراسی در جنبش بایستی درفش علنیت را هرچه برافراشته تر نمود . اولین گام در این جهت کوشش برای علنی نمودن بولتن کنگره سازمان و سپس دائمی نمودن آن است .

حمید اردیبهشت ۶۷

www.iran-archive.com